

نماد تقوا و استقامت

جو ملت‌ه‌ب آغازین روزهای انقلاب، به ویژه خشم توفنده مردم علیه مزدوران رژیم ستمشاهی و چپاولگرانی که سال‌ها رنج فقر و تحقیر را بر آنان تحمیل کرده بودند، عملاً کنترل این توفان را بسیار دشوار ساخته بود، مضافاً بر اینکه کسی گمان نمی‌برد انقلاب اسلامی به این سرعت به ثمر برسد و بساط دیرین شاهنشاهی در این کشور برچیده شود و لذا کادرسازی و تربیت افرادی مناسب برای اداره امور یک کشور انقلابی به میخ‌له کمتر کسی راه یافته بود.

شهید بهشتی اما از معدود کسانی بود که از سال‌ها قبل، ضرورت تربیت چنین افرادی را دریافت و با هوشمندی و آشنائی با تحولات جهانی و به‌رغم خرده‌گیری بسیاری از همگنان، به تأسیس مدارس برای تربیت روحانیون مسلط بر دین و آشنا به مسائل مبتلا به روز همت گماشت. تأسیس مدرسه حقانی و برنامه‌ریزی دقیق و کارآمد برای آن، یکی از این اقدامات آینده‌نگرانه توسط وی و یاران روشن‌بین اوست. بدیهی است یک برنامه‌ریزی دقیق و منسجم زمانی به فعلیت می‌رسد که مدیرانی شایسته در پی اجرای آن برآیند و در اینجا ست که نقش بی‌بدیل شهید قدوسی به‌تمامی جلوه می‌کند. وی بی‌آنکه تصویری از پیروزی قریب‌الوقوع انقلاب داشته باشد، بر اساس ضرورت‌هایی که تحولات اساسی در حوزه را ایجاب می‌کرد، با فداکاری و پشتکاری حیرت‌انگیز به تربیت طلاب با استعداد پرداخت و برای نخستین بار در روند حوزوی، آزمون ورودی را باب کرد تا با کمترین تلاش، بیشترین بهره حاصل آید و وقت و امکانات محدود را صرف تربیت طلابی کند که هوش، استعداد و به‌خصوص علاقه و انگیزه یادگیری را داشته باشند و بدین ترتیب افرادی را انتخاب کرد که پس از پیروزی انقلاب در هر پست و مقامی که قرار گرفتند، هوشمندی و معلومات و توان تحلیلی‌شان چشمگیر بود.

شهید قدوسی از تربیت زنان کارآمد نیز غفلت نوزید و با تأسیس حوزه علمیه زنان، با برنامه‌ای دشوار و بسیار مفید، به تربیت زنانی پرداخت که هر یک در سمت‌های مدیریتی خود از کارآئی و توان علمی بسیار بالائی برخوردارند. اهتمام به تربیت مدیران آشنا با مسائل روز جهان و نیز با هوش متناسب با اعمال مدیریت صحیح، شیوه‌ای است که کشورهای پیشرفته جهان از چندین دهه قبل برای آن برنامه‌ریزی کرده و بدان اهتمام ورزیده‌اند، اما در تاریخ معاصر ما جز همین یکی دو نمونه و معدودی نمونه‌های دیگر که باز محصول همین جریان فکری است، نشانه‌ای دیده نمی‌شود و لذا انقلاب ما از این ناحیه، دچار آسیب‌های جدی است.

مقطع تحسین برانگیز دیگر زندگی شهید قدوسی تصدی منصب بسیار دشوار دادستانی انقلاب در آن روزهای پر آشوب و طاقت‌سوز است. شهید قدوسی با سابقه مدیریتی درخشان و اعتقاد عمیق به اجرای احکام اسلامی، تقوای بی‌بدیل و تکیه بر علمی ژرف که حاصل سال‌ها مجاهدت و نیز همراهی و همصحبتی با پیر فرزانه‌ای چون علامه طباطبائی بود و نیز بهره‌مندی از مکتب امام، یک تنه در برابر افراط و تفریط‌های انقلابی نمایان ایستاد و هر تهمتی را به جان

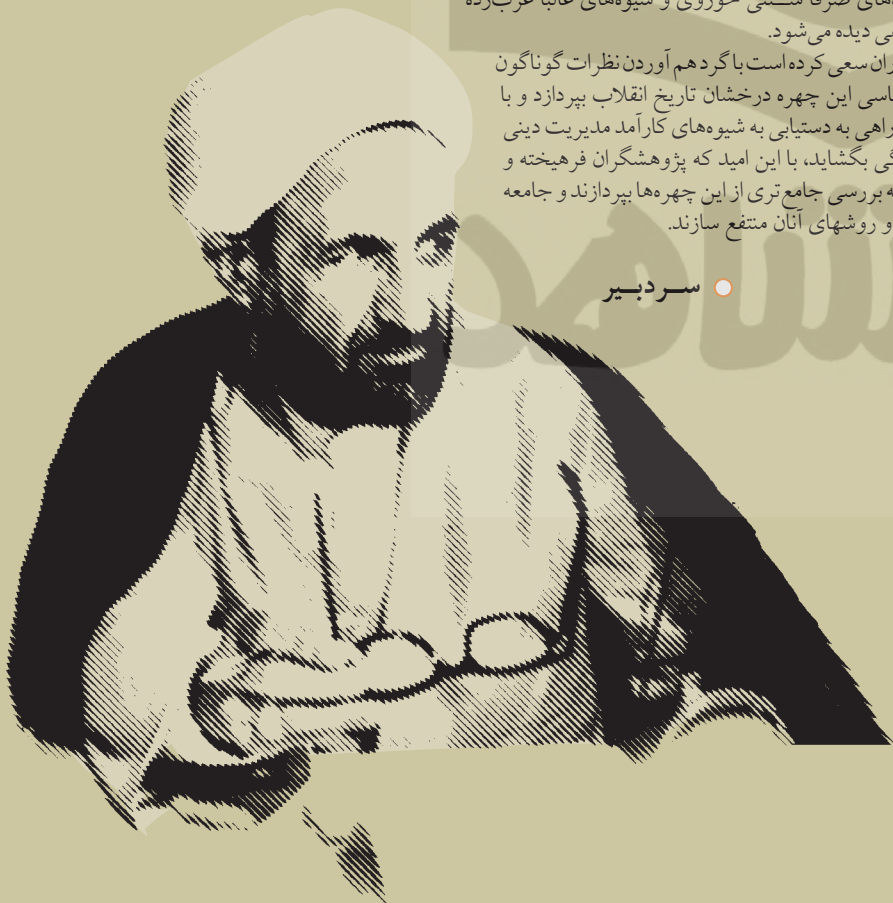
خرید و در راه حفظ تعادل اسلامی، حتی سرزنش و بهتان دوستان نیز او را از صراط مستقیم منحرف نکرد، هر چند خستگی ناشی از این پیکارهای روحی و روانی شبانه‌روزی چنان خسته‌اش کرد که بارها از امام درخواست کرد به حوزه و سر کار اصلی خود برگردد، لیکن امام با توجه به توانمندی‌های بالای وی نپذیرفتند.

شهید قدوسی که در پیروی از دستورات امام لحظه‌ای تردید به دل راه نمی‌داد، همچنان استوار ماند و بار سنگین مسئولیت جان و مال و آبروی مردم را به دوش کشید و در این راه دلگرم به همدلی و درایت بزرگمردانی چون شهید بهشتی بود و از همین روی شهادت وی کمر او را شکست و اندوهی عمیق را بر دلش نشاند. این اندوه عمیق با شهادت فرزند دردانه‌اش ریشه‌دارتر شد، بدان گونه که نزدیکان بارها از او شنیدند که از بازماندن از کاروان شهدا حسرتی جان‌سوز بر دل دارد و روح بلندش، در آرزوی پرواز به دیار دوست است.

شهید قدوسی به‌راستی یکی از شاخص‌ترین چهره‌های انقلاب است که متأسفانه قدر او و به‌ویژه شیوه‌های مدیریتی وی که نیاز مبرم شرایط اجتماعی و فرهنگی ماست، به شایستگی مورد بررسی قرار نگرفته‌اند، شیوه‌هایی که در عین آراستگی به فرهنگ اصیل اسلامی، مسلط به اوضاع جهان و قادر به پاسخگویی به مسائل و مشکلات روز و عاری از افراط و تفریط‌هایی هستند که متأسفانه در شیوه‌های صرفاً سنتی حوزوی و شیوه‌های غالباً غرب‌زده دانشگاهی دیده می‌شود.

شاهد یاران سعی کرده‌است با گرد هم آوردن نظرات گوناگون به بازشناسی این چهره درخشان تاریخ انقلاب پردازد و با این کار راهی به دستیابی به شیوه‌های کارآمد مدیریت دینی و فرهنگی بگشاید، با این امید که پژوهشگران فرهیخته و دلسوز به بررسی جامع‌تری از این چهره‌ها پردازند و جامعه را از آرا و روشهای آنان متفع سازند.

سردبیر



بهتر که در حال خدمت به اسلام و ملت شریف اسلامی شربت شهادت نوشیدن و با سرافرازی به لقاء الله رسیدن. و این همان است که اولیای معظم حق تعالی آرزوی آن را می‌کردند و از خدای بزرگ در مناجات خود طلب می‌کردند. گوارا باد شربت شهادت بر شهدای انقلاب اسلامی، و خصوص شهدای اخیر ما، که با دست جنایتکار منفورترین عناصر پلید به جوار رحمت حق شتافتند، و افتخار برای اسلام و ننگ و نفرت برای دشمنان دژخیم ملت شریف آفریدند...

اینجانب شهادت دادستان کل انقلاب و سرهنگ وحید دستجردی که در رأس شهربانی و قوای انتظامی در حال انجام وظیفه بودند و بدین تحفه الهی نایل شدند، را به ملت ایران و به حوزه علمیه قم و به قوای مسلح تبریک و تسلیت عرض می‌کنم؛ و از خدای تعالی رحمت برای آنان و صبر و شکیبایی برای خانواده محترمشان خواستارم. ننگ و خسران بر کسانی که گمان می‌کنند با این شرارتها ملت شریف ایران را که برای اقامه عدل اسلامی قیام نموده‌اند از صحنه مبارزه با کفر خارج می‌نمایند و تن به عار و ذلت ابرقدرتهای جنایتکار می‌دهند. این کوردلان شکست خورده نمی‌بینند که مادران و پدران و فرزندان و همسران این شهدا چون قهرمانان صدر اسلام به شهادت اینان افتخار می‌نمایند و چون کوهی در مقابل حوادث ایستاده‌اند. گویی اینان از شدت یأس به جنون کشیده شده‌اند؛ و چون خود را مطرود ملت مسلمان می‌بینند، از ملت ایران انتقام می‌کشند. از خداوند تعالی هدایت برای جوانان گول خورده، و خذلان برای سران از خدا بیخبر آنها خواستارم.. سلام و درود بر شهیدان راه حق. رحمت بر شهدای اخیر اسلام. والسلام علی من اتبع الهدی.

روح الله الموسوی الخمینی
صحیفه امام ج ۱۵ ص ۱۷۴

آقای قدوسی - خدا رحمتش کند - خوب من می‌شناختم چه آدمی است و چقدر به این آدم [اتهام وارد] کردند که مردم را دارد چه می‌کند، می‌کشد، چه می‌کند، فلان ... و من می‌دانستم چه آدمی است؛ محتاط. در احتیاط، حتی در این مالیات، آنقدر از او شکایت می‌کردند که این آقا احتیاط می‌کند، نمی‌گذارد یک چیزی را که باید خرج کرد، خرج کند، لکن وقتی که به شهادت رسید، یکدفعه یک دسته بیدار شدند که اینها یک همچو افرادی را دارند شهید می‌کنند. اینها هر نفری از ماها و شما را شهید بکنند، به نفع اسلام است و ما از این خوفی نداریم و به ضرر آنهاست. اگر اینها از روی عقل عمل کرده بودند و انطوری که بعضی جبهه‌های سیاسی عمل می‌کنند - که آنها هم مثل همینانند - اگر اینها از روی عقل عمل کرده بودند، حالا هم رئیس جمهور همان بود و هم آن وکلایی که فاسد بودند، همان جا بودند و می‌توانستند که به تدریج، کم کم بکشانشان این جمهوری اسلامی را به مسائل غربی، همه هم رو به غرب نماز می‌خواندند.

صحیفه امام ج ۱۵ ص ۲۰۳

ضایعه بزرگ شهادت مرحوم آقای «قدوسی» باعث تأسف و تأثر است. من سال‌های طولانی با او آشنا بودم. ایشان اهل علم و عمل بود و در راه اسلام هم فدا شد. امیدوارم خداوند رحمت‌های واسعه‌اش را بر او عنایت فرماید. ان شاء الله آقازاده ایشان هم راه ایشان را طی کند.

راجع به مدرسه‌ها و حوزه‌ها کسراً عرض کرده‌ام که علم بی‌تقوا اگر مضر نباشد، مفید هم نیست. آن مقداری که اسلام از عالم‌های بی‌تقوا صدمه دیده است، معلوم نیست از مردم عادی دیده باشد. آنچه اصل است تقواست، ولی اگر همین تقوا نزد اشخاصی جاهل باشد، گاهی ضرر می‌زند. آدم‌هایی که ظاهر صالح دارند ممکن است به واسطه ناآشنایی به مبانی اسلام، اشتباهاتی انجام دهند، اما علم و تقوا اگر در کسی جمع شد در دنیا و آخرت سعادت‌مند است. و آقای قدوسی هم عالم بود و هم متقی

صحیفه امام ج ۱۵ ص ۲۰۵



مجاهدت او در راه انقلاب بر همه روشن است...

■ شهید قدوسی در آئینه توصیف امام

که الان هستند، در کارها دخالت داشتند در این امر، ایشان رسیدگی خواهد کرد. من هم می‌گویم به ایشان که رسیدگی کنند. می‌گویم آقای قدوسی اقدام بکنند. من می‌گویم اقدام بکنند. اگر چنانچه دلیل در کار هست، همه را ارائه بدهید. ان شاء الله رسیدگی می‌شود.

صحیفه امام جلد ۱۰ ص ۲۰۸

إِنَّ اللَّهَ وَّ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

با کمال تأسف و تأثر حجت الاسلام شهید قدوسی به دوستان شهید خود پیوست. شهیدی عزیز که سالیان دراز در خدمت اسلام بود؛ و اخیراً مجاهدات او در راه انقلاب بر همگان روشن است. اینجانب سالیان طولانی از نزدیک با او سابقه داشتیم، و آن بزرگوار را به تقوا و حسن عمل و استقامت و مقاومت و تعهد در راه هدف می‌شناختم. شهادت بر او مبارک و وفودالی الله و خروج از ظلمات به سوی نور بر او ارزانی باد.

راهی است که باید پیمود و سفری است که باید رفت. چه

بسم الله الرحمن الرحيم.
جناب مستطاب حجت الاسلام شیخ علی قدوسی - دامت افاضاته.

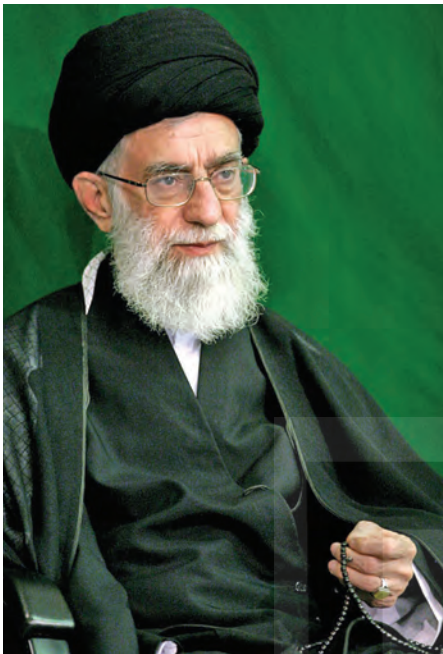
بدین وسیله جنابعالی به سمت دادستانی کل انقلاب اسلامی در سطح کشور منصوب می‌شوید که از این تاریخ در کارهای دادستانی اقدام و شروع به کار نمایید؛ و در هر حال احتیاط را کاملاً مراعات فرمایید. از خدای تعالی ادامه توفیقات جنابعالی را خواستارم. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته..

روح الله الموسوی الخمینی

۱۵ مرداد ۱۳۵۸ / ۱۲ / رمضان ۱۳۹۹

صحیفه امام ج ۹ ص. ۲۶۴

من که دادستان نیستم، به آقای دادستان کل، آقای قدوسی مراجعه کنید. شما پیش ایشان بروید و مسائل را به ایشان بگویید، ایشان آدم صحیحی است، یک آدم فعالی است؛ قاطعی است. اگر چنانچه دلیل در کار باشد که این اشخاصی



● درآمد

سابقه طولانی مبارزاتی شهید قدوسی و همگامی با رهبر معظم انقلاب از آغازین روزهای مبارزه همراه با دقت ستودنی ایشان در یادآوری و نقل رویدادها، گوشه‌های ارزنده‌ای از تاریخ انقلاب و نیز سلوک فردی و سیاسی آن شهید بزرگوار را در این گفت و گو فراروی تاریخ پژوهان نهاده است.

شهید قدوسی در آئینه توصیف رهبر معظم انقلاب ■

صداقت و صفای او یگانه بود...

ارادت می‌ورزید و تحت تأثیر ایشان بود. آقای طباطبائی هم به ایشان علاقه و توجه و لطف خاصی داشتند، این بود که ایشان از لحاظ اخلاقی بسیار از علامه طباطبائی رنگ پذیرفته بود.

از زندگی سیاسی اجتماعی مرحوم استاد شهید قدوسی چه می‌دانید؟

از زندگی سیاسی ایشان مختصر آن را اشاره کردم و اگر بخواهم مفصل‌تر بگویم این است که ما بعد از خرداد ۱۳۴۲ که امام در زندان بودند، در قم با دوستانمان به این نتیجه رسیدیم که بدون ایجاد یک تشکیلات و سازماندهی نمی‌شود مبارزه درستی کرد و ناکامی ماجرای ۱۵ خرداد، ما را در این دیدمان مطمئن‌تر کرد، این بود که در صدد برآمدیم تشکیلاتی درست کنیم و کردیم. در این تشکیلات ۱۱ نفر عناصر تشکیل دهنده و اصلی بودند. بعد قرار شد هر کدام از آنها تشکیلاتی شاخه‌ای به وجود بیاورند و در حوزه علمیه قم و سپس در حوزه‌های علمیه سراسر کشور آن را گسترش دهند و در سایه تشکیلات حوزه علمیه به مسائل خارج از حوزه علمیه هم رسیدگی کنند. عنوانی هم که برای آن ذکر کردیم، «تجدید نظر در کتاب‌های درسی حوزه و کیفیت درسی حوزه علمیه» بود که چنانچه تشکیلات کشف شد، حمل کنیم بر آن، البته بنا داشتیم آن را افشا کنیم، اما اگر افشا می‌شد، زیر این پوشش می‌آمد. در این تشکیلات، فضایی قم بودند. این تشکیلات را در قم راه انداختیم و جلسات مرتبی را به وجود آوردیم و اساس‌نامه‌ای را تنظیم کردیم و حق عضویتی معین شد.

کار پیش می‌رفت تا اینکه مشکلاتی برای ما پیشامد کرد، از جمله اینکه من به علت منبری که در زاهدان داشتم، در بهمن ماه ۴۲ دستگیر شدم. بعد هم برای جریاناتی به مشهد رفتم و این عده ۱۱ نفری، در حقیقت، آن حرکت اولی خود را از دست داد. کسانی که وارد در مسائل جمعی هستند می‌دانند که انسان در آغاز که می‌خواهد این مسائل را تجربه کند، در خطر سردی و ناامیدی زیادی قرار می‌گیرد؛ چون کارهایی که خود انسان انجام می‌دهد، معلوم است چه کار می‌کند، یک کاری است که انسان پیش می‌رود و به اختیار خودش است، ولی وقتی فردی که عمری تنها کار کرده، بخواهد جمعی کار بکند، به مواردی برخورد می‌کند که اگر یک انگیزه و داعی قوی و یا یک شخص قوی، بالاسر تشکیلات نباشد، این تشکیلات به تدریج سست می‌شود و بعد هم از هم می‌پاشد. تشکیلات آن موقع ما هم به این سرنوشت دچار شد؛ اول سست شد و به مرور، مژه تشکیلات در دهان افراد، یک چیز عادی شد، خیرات آن را درست نفهمیدیم و مشکلات آن را درک نکردیم و به تدریج از دست رفت. البته، اولین تجربه بود و اشکالی هم نداشت که این طور بشود. شاید همین تجربه بوده که بعدها ما را به گرد همایی‌های سال ۵۶ کشاند و از همان عناصر چند نفر اینجا بودند.

در سال ۴۴ بود که به دنبال هجوم به محل کارم در منزل آقای آذری‌قمی، اساس‌نامه ما را پیدا کردند. ایشان را بردند و زندان و

رونق رساند و از لحاظ شکل و محتوا، مدرسه را در حد مطلوب و قابل توجهی قرار داد.

از خصوصیات دیگر ایشان مثبت‌اندیشی و خوش‌بینی بود. آن حالت‌های منفی‌گری و منفی‌سرایی که در خیلی‌ها وجود دارد، در ایشان نبود. کاری را که به ایشان می‌سپردند، به آینده آن کار امیدوار بود و دنبال این آینده می‌رفت و این مسئله در ایشان خیلی جالب بود. بسیار متواضع بود و من در آقای قدوسی هیچ نشانی از تکبر و غرورهای مانع کار نمی‌دیدم.

در مورد راستگویی ایشان خاطره‌ای دارم. سال‌ها قبل، ایشان آمده بود به مشهد. در مشهد منزل پدرم برای ناهار، همراه با خانواده‌اش دعوت شده بود. شاید مرحوم علامه طباطبائی هم بودند. بچه‌های ایشان هم بودند، از جمله پسرشان، «محمدحسن» که در هویزه شهید شد و بسیار پسر خوبی بود. من او را از نزدیک و از بچگی هم می‌شناختم. در آن موقع، او بچه ۸-۹ ساله‌ای بود. دقیقاً پدم نیست به چه مناسبتی، ولی ظاهر ا حرفی از بچه‌ها پرسیده شد یا مسئله دیگری بود. آقای قدوسی گفت: «من مواظبم که این بچه‌ها به چیزی به نام دروغ التفات پیدا نکنند، یعنی توجه پیدا نکنند که دروغ هم می‌شود گفت تا یک قدری بزرگ شوند و ذهنشان قوی بشود و بتوان به آنان فهماند که دروغ بد است.» البته اینکه آیا این تربیت صحیح و موفقی است یا نه، کاری نداریم، اما این

یکی از ویژگی‌های این مرد بزرگ، صداقت و صفای او بود. هیچ کلکی در کار این آدم نبود. صریح، صادق، صاف و نسبت به آنچه که احساس وظیفه می‌کرد، به شدت پیگیر و علاقمند و روحانی باصفای خالصی بود. من گمان می‌کنم مهم‌ترین ویژگی ایشان که مرحوم شهید بهشتی را هم به ایشان علاقمند کرده بود، به‌طوری که یک نوع ارادات خاصی به ایشان داشت، همین صداقت و صفای این مرد بود.

را من دلیل می‌گیرم بر پافشاری و اصرار فراوان ایشان بر صدق و راستی و روراستی و نداشتن کلک و دروغ.

ایشان از بعد علمی و اخلاقی چگونه بودند؟

از بعد علمی، ایشان از فضایی قم بودند. البته من از تحصیلات ایشان اطلاع دقیقی ندارم، ولی از لحاظ اخلاقی، مرد بسیار ممتازی بود. توفیقی که نصیب آقای قدوسی شده بود، این بود که ایشان داماد علامه طباطبائی بود که مظهر اخلاق، صفا و صداقت بودند. دروغا که از دست ما رفتند. شخصی مثل ایشان می‌توانست در جمهوری اسلامی مثل خورشیدی بدرخشد و همه را از وجود خود بهره‌مند سازد. آقای قدوسی به شدت به علامه طباطبائی

آشنایی شما با شهید بزرگوار آیت‌الله قدوسی از چه زمانی و چگونه آغاز شد؟

آشنایی من با مرحوم شهید قدوسی بسیار قدیمی است. اگرچه من درست نمی‌دانم که مربوط به چه زمانی است. ما به‌طور خانوادگی با خانواده مرحوم علامه طباطبائی ارتباطات نزدیک داشتیم. ایشان با پدرم، از نجف دوستی دیرینه داشتند و در سفرهایی که به مشهد می‌کردند، ما از بچگی با ایشان آشنا و دوست بودیم و طبیعتاً وقتی آقای قدوسی داماد این خانواده شد با ایشان هم آشنائی پیدا کردیم.

اولین دورانی که پادم هست با آقای قدوسی مراوده داشتم، اوائل دورانی بود که تازه به قم و بارها به عنوان دوست به منزل ایشان می‌رفتم و با ایشان صحبت و گفتگو می‌کردیم؛ البته هرچه زمان گذشت، ارتباطات دوستانه ما با ایشان بیشتر شد. بعدها که ایشان مدرسه حقانی را اداره می‌کردند و با مرحوم شهید بهشتی و آقای جنتی همکاری‌های نزدیک سه نفره داشتند، گاهی مشهد می‌آمدند و در باره مسائل مدرسه، بارها با هم صحبت کرده بودیم.

هنگامی که انقلاب اسلامی آغاز شد و قم محور و مرکزی برای حرکت‌های انقلابی بود، ما در قم تشکیلاتی را به وجود آوردیم که از بعد از ۱۵ خرداد، اولین تشکیلات حوزه علمیه قم، یعنی اولین سازمانی بود که با اتکالی به عناصر حوزه علمیه قم به وجود آمد. در این تشکیلات بعضی از نامداران شرکت داشتند، از قبیل: آیت‌الله منتظری و برادرمان آقای هاشمی رفسنجانی و بعضی دیگر از معروفین. آقای قدوسی هم در این تشکیلات بود و در آنجا هم ارتباط نزدیکی داشتیم. به هر حال با گذشت زمان ارتباطات بیشتر شد تا اینکه انقلاب پیروز شد و در جریان مسائل قضائی و دادرهای انقلاب و دادستان‌های انقلاب، ارتباطات ما با ایشان به‌طور تام و تمام بود.

بفرمائید کدام خصوصیات ایشان شما را جذب می‌کرد؟

چند خصوصیت در ایشان وجود داشت که نه تنها من، بلکه همه را جذب می‌کرد. یکی از آنها صداقت و صفای این مرد بود. هیچ کلکی در کار این آدم نبود. صریح، صادق، صاف و نسبت به آنچه که احساس وظیفه می‌کرد، به شدت پیگیر و علاقمند و روحانی باصفای خالصی بود. من گمان می‌کنم مهم‌ترین ویژگی ایشان که مرحوم شهید بهشتی را هم به ایشان علاقمند کرده بود، به‌طوری که شهید بهشتی یک نوع ارادات خاصی به ایشان داشت، همین صداقت و صفای این مرد بود.

خصوصیت دوم ایشان این بود که هم پرکار بود و خسته نمی‌شد و هم پشتکار داشت. این طور نبود که یک کاری را رها کند و دنبال کار دیگری برود. نمونه آن مدرسه حقانی! اگر ریاست مدرسه حقانی با کسی غیر از آقای قدوسی بود، من گمان نمی‌کنم که این مدرسه به این اندازه از فوائد و آثار می‌رسید. این مرد بود که نشست آنجا، حواسش را جمع کرد، از همه کارهای حوزه برید و به هیچ کار دیگری نپرداخت تا این مدرسه را به این



در نگرین فرماندهی سوار بودم و در آنجا از نزدیک شاهد قضایا بودم. یک جایی رفتیم که قرار بود نیروهای ما با هم الحاق کنند و نیروهای جدیدی را تشکیل دهند و به طرف نیروهای دشمن بروند. قرار شد قرارگاه فرماندهی را در آنجا برپا کنند. من پیاده شدم و بسیار خسته بودم. احساس کردم گرسنه‌ام. تا آن موقع نفهمیده بودم که گرسنه هستم، چون میدان جنگ به قدری پر شور و پرتلاطم بود که انسان ظهر و نهار و همه چیز را فراموش می کرد. در همین زمان دیدم عده‌ای جوان دارند می آیند. مرا که دیدند، جلو آمدند. من دیدم شهید حسین علم‌الهدی و قدوسی و عده‌ای دیگر هستند. خیلی خوشحال شدم که مرا دیدند و شروع کردند به سلام و احوال‌پرسی. دیدم محمدحسن برخلاف نصیحت من لباس جنگ پوشیده و وسط میدان جنگ آمده! بعد گفتند که ما از هویزه تا اینجا پیاده آمده‌ایم و داریم پیش می‌رویم. با اینکه چندین کیلومتر راه بود، آنها وسیله پیدا نکرده بودند. من به آنها گفتم که دیگر پیش نروید و بگذارید نیروهای ارتش جلو بروند تا ببینیم چه کار می‌کنند. شما امکانات هم ندارید، ولی آنها قبول نکردند.

شهید علم‌الهدی به من بسیار علاقه داشت و می‌دانست که من زخم معده دارم. مادرش که بسیار خانم محترم و شجاع و بزرگواری است، غذا درست می‌کرد و حسین اغلب روزها خودش برای من غذا می‌آورد، چون در آن دستگاهی که بودیم، وضع غذای مرتبی نداشتیم. ایشان از من پرسید: «شما برای غذا چه کار کردید؟» و من گفتم: «در اینجا چیزی پیدا نمی‌شود.» وی گفت: «ما در اینجا غذا داریم.» و رفت و مقداری غذا آورد و این آخرین لطفی بود که این طفلک‌ها قبل از شهادتش نسبت به من انجام دادند. بعد من آنها را بوسیدم و رفتند و دیگر آنها را ندیدیم و من درست خبر ندارم که شهادت آنها چگونه انجام شد، شاید هیچ کس هم خبر نداشته باشد.

بعد که من آمدم تهران، شهید قدوسی تلفن کرد و گفت که جسد محمد حسن پیدا نشده و خواست از شهادت او مطمئن گردد. البته پیکر او تا آخر هم پیدا نشد. من دیدم این مرد واقعا چه روحیه پولادینی دارد و در آنجا بود که من صلابت قدوسی را یک بار دیگر دیدم. این مرد، بسیار مرد قوی و پولادین و تأثیرناپذیری بود و دیدم که راضی است به رضای خدا، با آنکه به این پسر که پسر بزرگش بود، فوق‌العاده علاقه داشت. واقعا پسر دوست‌داشتنی و خوبی بود.

اگر پیامی به مردم ایران و حوزه علمیه دارید بفرمائید.

پیام مناسب با شهادت این شهید عزیز این است که نگذارند چهره شهید گرانقدری مثل شهید قدوسی در زیر غبار فراموشی‌ها پنهان بماند. متأسفانه من می‌بینم که از شهید قدوسی یاد زیادی نمی‌شود. البته عکس و نام ایشان هست، ولی آن مقدار که لازم است حضور ایشان تأمین بشود، من نیافتم و خیلی مناسب است طلاب مدرسه‌ای که این شهید سالیان متوالی در آن مدرسه زحمت کشید، با یک ابتکار جالبی کیفیتی را در پیش بگیرند که یاد این شهید زنده بماند. ■



شهید بهشتی همکاری داشت و شهید بهشتی در جمع مدیران مدرسه حقانی که باید به‌حق مدرسه شهید قدوسی نامگذاری بشود، در حد رهبر و اداره‌کننده بود و آقای قدوسی و آقای جنتی که با آقای بهشتی در برنامه‌ریزی و اداره این مدرسه همکاری داشتند، تحت تأثیر و اداره قوی ایشان قرار داشتند. عملاً آقای قدوسی مدیر و ناظم و اداره‌کننده مدرسه بود و آقای جنتی هم مسئولیت بالایی در اداره آن مدرسه داشت. در تابستان‌ها هم به مشهد می‌آمدند و یکی دو بار من آنها را دیده بودم که برنامه‌های سال آینده را در تابستان آن سال با هم مرور می‌کردند.

نقش ایشان بعد از انقلاب چه بود؟

نقش ایشان، نقش بسیار مثبت و فعالی بود. ایشان به دستور امام در کار قضائی وارد و دادستان کل انقلاب و عضوی از شورای عالی قضائی شد و به‌شدت به کار پرداخت و از آن جدا نشد، برخلاف بعضی دیگر از فضلا و مدرسین و علما که همواره در خدمت انقلاب بوده‌اند، ولی نه به عنوان یک عضو دستگاه اداره‌کننده کشور؛ اما شهید قدوسی به عنوان عضوی از اعضای مؤثر اداره‌کننده کشور وارد کار شد و بسار مثبت و فعال با قضایا برخورد کرد.

درباره زندگی و شهادت فرزند ایشان محمد حسن چه می‌دانید و برخورد شهید قدوسی و روحیه ایشان پس از شهادت فرزندشان چگونه بود؟

اما در مورد زندگی محمد حسن (که در دانشگاه مشهد به محمود معروف بود)، باید بگویم جوان ممتاز و واقعا جالبی بود. ایشان در دانشگاه مشهد درس می‌خواند. البته من در مشهد خیلی با وی ارتباط نداشتم و فقط از دور او را می‌شناختم. بعد از انقلاب هم در مشهد و تهران مشغول تحصیل و فعالیت بود و من می‌دانستم که در فعالیت‌های اسلامی و انقلابی دانشگاه مشهد شریک و سهیم است، تا اینکه در زمان جنگ، من در اهواز بودم و ایشان پیش من آمد و مشورت کرد که آمده‌ام اهواز برای شرکت در جنگ، نظر شما چیست و من چه کار کنم؟ ظاهراً پدرشان در این مورد نظری داده بود و با من به عنوان فردی که مورد قبولش بودم، مشورت می‌کرد. من به او گفتم: «شما همه جا برو و همه چیز را از نزدیک ببین، اما استعدادی مثل تو و مایه‌های اخلاقی خانوادگی که تو داری، برای انقلاب خیلی مفید است. اگر بتوانی، جان خود را حفظ کن، چون امثال شما را خیلی لازم داریم. البته نه اینکه نیروی و نجنگی، بلکه مواظب خودت باش.» دلم می‌سوخت که جوانی به این خوبی برود و ما او را نداشته باشیم. البته از قبیل وی در جبهه‌ها خیلی بودند، نه اینکه فقط او بود و من همیشه به جوان‌ها این مسئله را می‌گفتم که باید بروند و در جنگ شرکت کنند. خود من هم رفته بودم و هیچ ابایی نداشتم، اما از اینکه جوان‌های خیلی خوب ما در کام جنگ بلعیده بشوند، به‌شدت در حال دریغ بودم. تا اینکه در روز ۱۶ دی سال ۵۹ این بچه‌ها شهید شدند. در آن موقع ما محمله مفصلی داشتیم. در روز اول، نیروهای عراقی را به دشت عقب زدیم، به‌طوری که منطقه شمالی کرخه کور را پس گرفتیم. من

زیر فشار فهمیدند که مربوط به این عده ۱۱ نفر است و آقای منتظری و آقای ربانی را بردند زندان. من و آقای هاشمی و آقای مصباح یزدی و بعضی دیگر هم فراری شدیم. آقای قدوسی را هم مدتی می‌بردند و از ایشان بازجوئی می‌کردند و رهایش می‌کردند. شاید به وسیله ایشان می‌خواستند ماها را کشف کنند که کجا هستیم. بعد هم ایشان را گرفتند و در زیر شکنجه هم، بسیار اذیت شدند و زندان ایشان ۳-۴ ماه طول کشید. البته در آن موقع زندان‌ها طویل‌المدت نبودند، چون اوائل مبارزه بود و عموماً زندان‌ها چندماه بیشتر طول نمی‌کشید.

خاطره‌ای هم من از آن دوران دارم. اوایل سال ۴۵ بود که در تهران بودم، چون در مشهد به خاطر کتاب «آینده در قلمرو اسلام» تحت تعقیب شدیدی بودم و می‌خواستند مرا بگیرند و من در تهران مانده بودم. در خیابان تصادفاً آقای هاشمی را دیدم و ایشان گفتند: «شما تحت تعقیب هستی. چرا در خیابان‌ها همین طوری راه می‌روی؟» و جریان اساس‌نامه و لو رفتن آن و دستگیری عده‌ای را گفت. بعد گفت که الان جلسه‌ای داریم با دو نفر دیگر، شما هم بیا برویم. با هم راه افتادیم، اما هیچ کدام از ما چهار نفر در تهران جایی که بتوانیم در آنجا بنشینیم و جلسه‌ای را تشکیل بدهیم، نداشتیم. به فکر آنها رسید که برویم مطب دکتر واعظی. دکتر واعظی از دوستان و علاقمندان این خط و از مریدان آقای منتظری بود و به ما هم بسیار علاقه داشت. ایشان مطبی داشت در خیابان شهباز، نزدیک مدرسه علوی. به آنجا رفتم و در اطاق انتظار بدون اطلاع خود او جلسه کردم! بعد دیدیم که اینجا نمی‌شود، چون افراد مرتباً می‌آمدند و می‌رفتند و از طرفی مستخدمی داشت که نمره می‌داد و طبیعتاً به فکر او می‌رسید که این چهار نفر اینجا چه کار دارند! مجبور شدیم بیاییم بیرون. در آن موقع در این شهر بزرگ هیچ سقفی نبود که به ما این اطمینان را بدهد که زیر آن بنشینیم و چند کلمه حرفی را که می‌خواهیم، بزینم. ناگهان یکی از دوستانمان یادش آمد که منزل آقای باهنر نزدیک همان محل است. ایشان در خانه‌ای دو اتاق اجاره کرده بود. خانواده او خوشبختانه در خانه نبودند. از خود ایشان هم درخواست کردیم از خانه بیرون برو، چون ایشان در جریان وارد نبود و آنجا نشستیم و جلسه کردیم.

اهداف ایشان در حوزه چه بود و چه نقشی در تحولات سال‌های اخیر حوزه داشتند و تا چه اندازه در این کار موفق شدند؟

آقای قدوسی جزو آن دسته از کسانی بود که معتقد بودند حوزه باید نظم و سازمان لازم را پیدا کند و بی‌نظمی‌های شکل قدیمی حوزه را به هیچ وجه نمی‌پسندید. لذا «نهضت مدرسه‌سازی» در قم و یا به تعبیر بهتر «ایجاد واحدهای برنامه‌دار» به وسیله جمعی آغاز شد که آقای قدوسی در طلیعه آنها بود. بعد از آنکه مدرسه حقانی به عنوان یک واحد مدرسی و مسکن طلاب به وجود آمد، چون همه مدارس قدیم برخلاف مدارس دستگاه جدید، مسکن طلاب هستند نه محل درس خواندن و در واقع مانند خوابگاه‌هایی هستند که احیاناً درسی هم در آنها هست، آقای قدوسی با قبول تصدی آن مدرسه و برنامه‌ریزی‌های دقیقی که به کمک شهید بهشتی انجام گرفت، این مدرسه را از شکل یک محل اقامت، به یک محل آموزش و تعلیم و تعلم تبدیل کرد و نه فقط خود آن واحد از لحاظ کمیت و کیفیت رشد زیادی کرد، بلکه سرمشقی شد برای واحدهای دیگر در قم و نیز در بعضی از حوزه‌های علمیه دیگر مثل مشهد و تهران. ایشان هدفشان این بود که حوزه قم کلاسزماندهی بشود و طلاب، با برنامه درس بخوانند، امتحان بشوند، مراتب را به صورت منظمی طی بکنند و بدانیم که ۱۰-۱۵ سال دیگر یک طلبه چه خواهد شد و آینده‌اش چیست. همچنین ایشان مایل بود که سطح شروع حوزه علمیه را از سطح بی‌سوادی به سطح سواد بالای درس جدید تبدیل کند، چون در قم غالباً طلابی که شروع به درس می‌کردند، قبل از آن هیچ درس نخوانده بودند و شاید یک مختصری به اندازه چند کلاسی درس جدید می‌خواندند و بعد می‌آمدند؛ البته کسانی بودند که مراحل درسی جدید را گذرانده بودند، اما در اقلیت بودند.

از زمانی که فعالیت مدرسه حقانی به مدیریت ایشان شروع شد، تدریجاً سطح شروع درسی در حوزه علمیه از مراحل پائین سواد به مراحل بالای معلومات ترقی کرد. دیپلم و لیسانس و فوق لیسانس برای حوزه علمیه پذیرفته می‌شدند. ایشان با مرحوم



درآمد

گفت‌وگو با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی به علت مشغله‌های فراوان میسر نشد، لیکن مصاحبه‌های قبلی ایشان به دفترشان ارسال و مطالب جدیدی به آن افزوده شد که بدین وسیله سپاسگزاری می‌کنیم.

«سلوک علمی و مبارزاتی شهید قدوسی» در گفت و شنود با

آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

به نظم و قاطعیت زبان زد بودند...

از دوستان از جمله حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب، آیت‌الله قدوسی، آیت‌الله مشکینی و آیت‌الله ربانی شیرازی تشکیل دادیم که به ظاهر برای رفع نابسامانی‌های حوزه و نظم بخشیدن به ساختار حوزه و درس‌ها و کنترل ورود و خروج به حوزه بود، اما عملاً بنیانش برای تشکیلاتی بود جهت تأسیس حکومت اسلامی و رسیدن به اهداف مبارزاتی حضرت امام در غیاب ایشان که در زندان بودند. مبارزه در آن زمان به صورت جلسات، اعلامیه‌ها، سخنرانی، اعزام طلبه‌ها و شب‌نامه‌ها بود. آیت‌الله قدوسی مسئول اطلاعات این مجموعه شد و تا سال ۴۵ کارهای بزرگی انجام شد، اما ساواک اساس‌نامه تشکیلات را از یکی از افراد به دست آورد و تشکل لو رفت. یک وقت ساواک ریخته بود به محل کار ایشان و با تفتیش آن محل، اساس‌نامه به دست آمده بود و تعدادی از افراد گروه بازداشت شدند.

بعد از اینکه از ایشان بازجوئی کردند، شروع کردند به گرفتن ما و ما هم متواری شدیم. بعضی‌ها را گرفتند، منجمله آقای منتظری، آقای ربانی شیرازی و آقای قدوسی و ما هم به تهران رفتیم. آیت‌الله خامنه‌ای را که آن موقع در مشهد بودند و هنوز از موضوع مطلع نبودند، در تهران دیدم و موضوع را به اطلاع ایشان رساندم. ساواک بعداً به این نتیجه رسید که این تشکل به جایی نرسیده و اول کارش بوده. محمل کار هم این بود که افراد دستگیر شده گفته بودند برای نظم حوزه و اداره امور طلبه‌ها، این جمعیت را درست کردیم، در نتیجه، سایر اعضا ساواک، جرم‌چندانی اتفاق نیفتاده بود و در نتیجه، سایر اعضا را تعقیب نکردند. بعداً که من دستگیر شدم، فقط یک سؤال کردند و خیلی تعقیب نکردند. بازداشت شهید قدوسی به این خاطر بود که البته دوران کوتاهی بود. بعد از اینکه ایشان آزاد شدند، با من تماس گرفتند و سئوالات بازجوهای ساواک را برای ما گفتند و برای ما روشن شد که چه مسائلی دست ساواک است و اگر ما دستگیر شدیم چه باید بگوییم.

علت تشکیل مدرسه حقانی توسط شهید قدوسی و دوستان ایشان چه بود؟

علت آن چیزی بود که در ذهن خیلی‌ها بود و این بود که حوزه نظم جدی نداشت و هر کسی در هر سطحی از معلومات وارد حوزه می‌شد. هیچ‌کس نمی‌پرسید چرا آمدی و هر وقت هم می‌خواست، می‌رفت، در هر درسی می‌خواست شرکت

ایشان انجام می‌دادیم. علت دستگیری و زندانی شدن شهید قدوسی در سال ۴۵ و رابطه ایشان با شهید آیت‌الله بهشتی در آن زمان چه بود؟

بعد از خرداد ۴۲ که ما با ایشان همکاری داشتیم، از مدرسین فعال در امر مبارزه و از رهبران مدرسین مبارز بودند و فکر می‌کنم در آن موقع، با مرحوم بهشتی هم ارتباط داشتند. البته در آن موقع، شهید بهشتی را به تهران تبعید کرده بودند و بعد هم که ایشان به آلمان رفتند. ایشان همچنان رابطه و همکاری مکاتبه‌ای با شهید بهشتی داشتند، ولی در قم بیشتر با ماها فعال بودند تا مرحوم بهشتی برگشتند و همکاری ایشان در مدرسه حقانی گسترش پیدا کرد.

در سال ۴۳، جمعی که مبارزه را اداره می‌کردیم، تصمیم

خدماتی که ایشان در تنظیم دادگاه‌های انقلاب کردند، یک ابتکار بود و سابقه‌ای نداشت و از هیچ شروع شده و بیشتر به همان دست‌پرورده‌های خودشان در مدرسه حقانی متکی بود. این نیروی خوبی بود که از آنها شناخت داشتند و با آنها کار را شروع کردند و باید بگوییم که بسیار هم موفق بودند.

گرفتیم حزبی یا سازمانی مخفی و یا هرچه که اسمش را بگذاریم، برای اداره مبارزه به وجود بیاوریم، چون کم‌کم داشت کار علنی مشکل می‌شد و جمع ما به ۱۱ نفر رسیده بود. در این موقع کارهای مبارزه را اداره می‌کردیم. این جمع از شاگردان امام برای ایجاد شرایط جدید یک تشکل اسلامی را در حوزه بنا نهادند، زیرا دریافتند که بدون تشکیلات و سازمان و برنامه ریزی منظم نمی‌توان در مسیر مبارزه با یک رژیم مورد حمایت شرق و غرب کام برداشت. یک پوششی به نام جامعه مدرسین برای اصلاح حوزه را با کمک یازده نفر

آشنایی شما با شهید بزرگوار آیت‌الله قدوسی از چه زمانی و چگونه آغاز شد؟

در مورد شهید آیت‌الله قدوسی مطالب زیادی برای گفتن دارم، چون ایشان یکی از دوستان صمیمی و هم‌رزم و هم‌کار ما بودند و ما مدت طولانی با هم کار می‌کردیم. مبدا آشنایی من با ایشان دقیقاً یادم نیست. در اواخر دهه ۴۰-۳۰ در قم با ایشان آشنا بودم و جزو دوستان حساب می‌شدیم. آنچه که خوب به‌خاطرمان مانده، دوستی و همکاری‌مان بعد از شروع نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی از سال ۴۱ به بعد است. از این موقع که مبارزات شروع شد، ایشان جزو افراد فعال مبارزه بودند و ما هم با ایشان همکاری داشتیم. از آن موقع تا به حال من یکنواخت و تا آخرین روز زندگی‌شان، رفاقت و صمیمیت و همکاری داشتیم و این شهادت از مواردی بود که بسیار من متأثر شدم، چون جای ایشان با آن خصوصیتی که داشتند به‌رحمت پر می‌شود.

خصوصیات بارز ایشان چه بود؟

یک خصوصیت بارز ایشان نظم و قاطعیت بود. در بین همه ما، ایشان به نظم و قاطعیت زبانزد بود و به همین دلیل برای ایشان مدیریت قائل بودیم و کارهایی که آن روزها احتیاج به مدیریت قاطعی داشت، به ایشان سپرده می‌شد. به همین دلیل هم ایشان را مسئول محاکمات آن زمان کردند. در روزهای اول انقلاب که خیلی بی‌نظم بود اول مسئول زندانی‌های بازداشتی از رژیم قبل بودند و انتخاب ایشان برای این بود که بشود به آنجا نظم داد.

فعالیت‌های سیاسی ایشان از چه زمانی و چگونه آغاز شد؟

من نمی‌دانم قبل از آشنایی‌مان فعالیت سیاسی و اجتماعی را از کی شروع کردند، ولی ما از شروع نهضت روحانیت، ایشان را در میدان مبارزه دیدیم. من شخصاً با ایشان بعد از شروع نهضت در مبارزات همکاری داشتیم. شهید آیت‌الله قدوسی بدون شک از پیشگامان نهضت مبارزه با رژیم پهلوی بود. اولین همکاری همه‌جانبه و جدی‌ای که با ایشان داشتیم، در مورد یکی از نشریات مخفی حوزه بود. در کار اعلامیه‌ها نیز همکاری می‌کردیم. وقتی که امام بازداشت و یا در قیصریه بودند، ما به این آقایان خیلی نزدیک بودیم و بسیاری از کارهای حوزه را که مربوط به بخش مبارزات بود، با همکاری



امام در میان دوستان ما، برای اینکه کسی بیاید و به اینجا نظامی بدهد، آقای قدوسی را مناسب تشخیص دادند و دستور دادند که ایشان مسئول این کار بشوند و همان کم‌کم منجر شد به اینکه ایشان دادستان کل انقلاب شوند.

خدماتی که ایشان در تنظیم دادگاه‌های انقلاب کردند، یک ابتکار بود و سابقه‌ای نداشت و از هیچ شروع شده و بیشتر به همان دست‌پروده‌های خودشان در مدرسه حقانی متکی بود. این نیروی خوبی بود که از آنها شناخت داشتند و با آنها کار را شروع کردند و باید بگویم که بسیار هم موفق بودند.

البته، کسانی که بعداً آمدند و دیدند که یک نواقصی در دادگاه‌های انقلاب هست، ممکن است خرده‌گیری کنند، ولی اگر توجه بکنند که این مسئله با هیچ و از هیچ شروع شد و در زمانی هم شروع شد که انبوهی از کله‌گنده‌های رژیم گذشته را از عوامل دربار و آمریکا و انگلیس و سایر ابرقدرت‌ها، بازداشت کرده بودیم و خیلی مشکل بود و کار بزرگی بود که برخوردی متناسب با این قضیه بشود. این مقداری که اینها موفق بودند، کار خیلی ارزنده‌ای بود و باید یک تحلیل حسابی روی این مسئله نوشته شود و بررسی شود تا جامعه بفهمد که این مرد چقدر پر قدرت بود که توانست آن سازمان را با آن مشکلات راه بیندازد.

بعد، مراحل بعدی پیش می‌آید که پس از گذشت مرحله اول که بازداشت و محاکمه و کیفر و اعمال ساواکی‌ها و رژیم گذشته بود، کم‌کم گروهک‌ها در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفتند که مرحله دشوارتری آغاز می‌شود، چون ما آمادگی چندانی نداشتیم و اینها خودشان را برای مبارزه آماده کرده بودند و مسلح شده بودند. باز مرحوم قدوسی در این دوره از خودش ابتکار نشان داد و آن تصمیماتی که اتخاذ شد و اعلامیه ۱۰ ماده‌ای و برنامه‌های دیگری که داشتند که خیلی

■ ■ ■

من خیال می‌کنم باید گروهی از شاگردان و همکاران و دوستان ایشان که فراغت بیشتری دارند بنشینند و یک تاریخچه تحلیلی خوبی از کارهای ایشان تهیه کنند که در اختیار دیگران گذاشته شود، چون زندگی ایشان می‌تواند الگو باشد برای روحانیون دیگر. از نظم و قاطعیت ایشان تا مدیریت، ایمان و اعتقاداتشان، ایشان واقعا آدم مؤمنی بودند و متعبد و متشروع و پرکار، اینها می‌توند الگوهای خوبی برای زندگی دیگران باشد.

طولانی است و این‌را باید در تاریخ زحمات ایشان مشخص کنیم.

در این دوره هم ما، خاطره‌ها و نقاط حساس تاریخی فراوان داریم، چون هر روزمان یک مسئله بود، هر روزمان یک حادثه مهم پیش می‌آمد و دادگاه‌های انقلاب هم در مرکز این حوادث بودند. ما هم به خاطر مسئولیت‌هایی که در شورای انقلاب و بعد هم در مجلس و وزارت کشور داشتیم، دائما با این مسائل سر و کار و دائما جلسه داشتیم و تصمیمات آنی برای این پیشامدها می‌گرفتیم که باز اینها را باید جداگانه تحلیل کرد. آیت‌الله قدوسی از متقدمین نظم‌دهنده به حوزه علمیه قم با استفاده از تجارب قبل از انقلاب خود مسئولیت

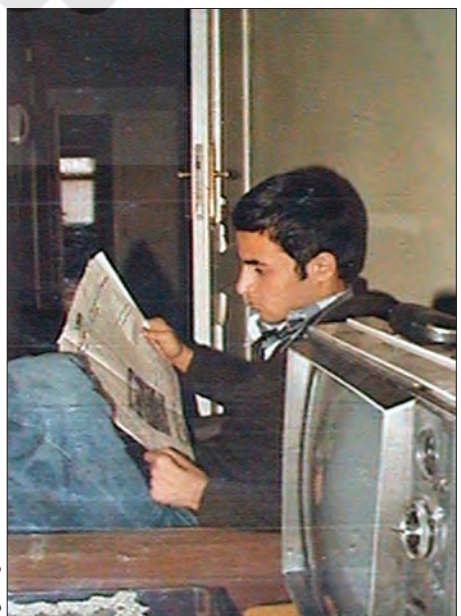
می‌کرد و امتحان اجباری نبود. اکثر حوزه‌های علمیه این طور بودند. آن موقع به خاطر گرفتاری‌های سیاسی احساس شده بود که خوب است نظم داشته باشیم و یکی از اقدامات برای نظم این بود که مدرسه‌هایی تأسیس بشود که طلبه‌ها در آنجا به‌طور منظم، هدفدار و تحت کنترل، درس بخوانند و مدرسه حقانی به وجود آمد. ایشان هم به خاطر آن روحیه نظمی که در ایشان سراغ داشتیم، مدیریت آن به عهده ایشان گذاشته شد و خوب هم اداره کردند.

برنامه مدرسه حقانی چه بود؟

مدرسه حقانی برنامه‌اش مشخص بود، اساتیدش مشخص بودند، دوره‌اش مشخص بود، کتاب‌هایش مشخص بودند و اینها چیزهایی بود که در آن موقع در حوزه نبود و به همین دلیل فارغ‌التحصیلان این مدرسه، جزو افرادی هستند که حساب شده تربیت شدند و امروز هر جا که هستند، اکثرا جزو افراد مفید و موثر هستند. در آنجا انتخاب افراد با حساب بود و افراد باصلاحیت و بااستعداد انتخاب می‌شدند، بعد هم تربیتشان حسابی داشت و در نتیجه بعد از یکی دو سال اول، طلبه‌هایی که آنجا بودند افراد موثر و خوبی بودند. بعدها از این گونه مدارس با کمی تفاوت زیاد شد. البته ساواک کم‌کم فهمیده بود که آنجا دارد یک تحولی در حوزه به وجود می‌آورد، به‌خصوص محصلین آنجا هم اکثرا افراد فعال و مبارزی بودند و ساواک حساسیت پیدا کرده بود و این اواخر شروع کرده بود به ایجاد مزاحمت، تلاش‌های شهید قدوسی برای نظم بخشیدن به پذیرش طلاب و روند تحصیلی آنان در مدرسه علمیه حقانی سبب شد افرادی در این مدرسه پرورش یافتند که امروز مسئولیت‌های مهم کشوری را برعهده دارند.

نقش شهید قدوسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی چگونه بود؟

همان طور که عرض کردم از همان روزهای اول بعد از انقلاب که ما برای اداره کشور احتیاج به مدیر مدبر داشتیم، یکی از چهره‌هایی که خیلی زود توجه همه را جلب کرد، مرحوم شهید قدوسی بود. یکی از جاهانی که خیلی بی‌سر و سامان بود، زندان‌ها بودند و محاکمات و بازداشت‌ها، چون می‌دانید در همه زندان‌ها باز شده بود و زندانی‌ها فرار کرده بودند. سران رژیم شاه و کله‌گنده‌ها را هم می‌گرفتند و زندان و جای معینی هم برای نگهداری آنها نبود و مسئولی نداشت. روزهای اول، اینها را در مدرسه رفاه تسوی زیرزمین نگاه می‌داشتند و بعد به جاهای دیگر بردند. زندان قصر را که مردم خراب کرده بودند، داشتند درست می‌کردند. طبعاً برخوردها هم یکنواخت نبود و برخورد با کسانی که بازداشت می‌شدند، دل‌بخواهی بود و هر کسی با ابتکار خودش برخورد می‌کرد.



دادگاه‌های انقلاب را که یکی از سخت‌ترین و خطرناک‌ترین مسئولیت‌ها بود، برعهده گرفت و به نظم درآوردن وضعیت قضایی و دادگاه‌های کشور موجب خشم منافقین کوردل شد و در نهایت ایشان به موجب دشمنی این گروهک‌ها به شهادت رسید.

به نظر می‌رسد آیت‌الله قدوسی یکی از شهدای مظلومی است که کمتر از ایشان یاد می‌شود. برای زنده ماندن راه و خون ایشان چه پیشنهادی دارید؟

برای زنده ماندن آثار وجودی ایشان و برای اینکه جامعه استفاده بکند، من خیال می‌کنم باید گروهی از شاگردان و همکاران و دوستان ایشان که فراغت بیشتری دارند بنشینند و یک تاریخچه تحلیلی خوبی از کارهای ایشان تهیه کنند که در اختیار دیگران گذاشته شود، چون زندگی ایشان می‌تواند الگو باشد برای روحانیون دیگر. از نظم و قاطعیت ایشان تا مدیریت، ایمان و اعتقاداتشان، ایشان واقعا آدم مؤمنی بودند و متعبد و متشروع و پرکار، اینها می‌توند الگوهای خوبی برای زندگی دیگران باشد. توصیه می‌کنم کسانی که بهتر ایشان را می‌شناسند و فراغت این را هم دارند این زحمت را بکشند و این خدمت را به جامعه بکنند.

از خاطرات مهمی که من از ایشان دارم، یکی همان موقعی بود که خبر شهادت فرزندشان در جبهه از سوسنگرد رسید. این خانواده شهید پرور شهید دیگری را در جنگ به امت حزب الله تقدیم کرد، شهید محمد حسن قدوسی دانشجوی بسیار موفق دانشگاه مشهد، از پیش‌تازان شرکت در جنگ تحمیلی بود که در هویزه به شهادت رسید و جنازه ایشان نیز هرگز پیدا نشد. موقعی که عاشورای هویزه بود یا عاشورای سوسنگرد، عده‌ای پاسدارها را یک درگیری شهید شده بودند و فرزند ایشان جزو شهدا بود البته، چند روزی روشن نبود و در آن دوران، برخوردی که ایشان می‌کرد با شهادت فرزندش برای ما خیلی جالب بود و راهنما. شهید آیت‌الله قدوسی داماد خانواده علامه طباطبایی بود که حاصل پیوند این دو خانواده، به وجود آمدن نسلی با برکت برای انقلاب و حوزه بود و ما امروز از آن بهره می‌بریم و تاکنون اقدامات آنان در بسیاری از امور علمی و فلسفی ماندگار و راه‌گشا بوده است.

خداوند مقام ایشان را که عالی است عالی‌تر بفرماید ان‌شاءالله. ■



آیت‌الله جنتی در تحلیل شخصیت شهید قدوسی نیز با صراحت و دقت همیشگی سخن گفته‌اند و لذا سخنان ایشان سرشار از ناگفته‌های بی‌شمار و نقدهای عالمانه و جدی بر عملکرد مسئولین است، نقدهایی که با توجه به آنها از بسیاری از خطراتی که آینده انقلاب را دچار چالش‌های جدی تواند کرد، پرهیز می‌شود.

«سلوک اخلاقی شهید قدوسی» در گفت و شنود با آیت‌الله احمد جنتی

بر نفس خود احاطه تمام داشت...

مثلا در مدرسه معتقد بود غیر از مدیر و افراد مسئول نباید دخالت کنند؛ بدین جهت توقعات مقامات و کسانی را که مایل بودند به عناوین مختلف، حتی با کمک‌های مالی در آنجا نفوذ کنند و از وجهه مدرسه برای خود چهره بسازند، سخت رد می‌کرد و نگرانی‌های آنان و خطرات موضع‌گیری‌های احتمالی آنها را می‌پذیرفت و استقلال مدرسه را حفظ می‌کرد. این هم از امتیازات مدرسه بود که در جاذبه‌ها قرار نگرفت و در این راه محرومیت‌هایی هم کشید.

۵. دیرباوری در مسائل علمی و امور مهم اجتماعی: برخلاف بسیاری که یک مسئله علمی را با یک دلیل ساده می‌پذیرند یا یک امر دقیق و بااهمیت را با یک دعا و نقل قول‌های بی‌اساس قبول می‌کنند و این حالت آفت تحقیق و اتفاق است، او خیلی دیرباور بود و به‌زودی قانع نمی‌شد، از این رو باورهای خود را هم به‌سادگی از دست نمی‌داد و نوعاً حالت تردید نداشت.

۶. تدبیر: برای رسیدن به هدف‌ها سعی می‌کرد بی‌خطرترین یا کم‌خطرترین راه را انتخاب کند، هیچ وقت به شیوه‌های ساده‌لوحانه و عجولانه که معمولاً ندامت‌زا و شکست‌پذیر است، متوسل نمی‌شد و به همین سبک در مبارزات اقدام می‌کرد و با سواک مواجه می‌شد. بسطیاری از کارها و حرکت‌های مبارزاتی در مدرسه شکل می‌گرفت، اما از شهید قدوسی ردپائی نمی‌توانستند بیابند و ساواک در برخورد، هیچ‌گاه نمی‌توانست از او برگه‌ای بگیرد و گاه چنان مقدمه‌چینی می‌کرد که آنها باور می‌کردند یا گیج می‌شدند، از این رو مدرسه با اینکه مکرر مورد هجوم قرار گرفت، به‌طور نسبی ضایعات کمی داشت.

۷. مدیریت: در این زمینه زبانزد بود، قریب ۱۵ سال مدرسه را اداره کرد در این مدت بحران‌های مختلف پیش آمد، موضوعات و مسائل جنجالی و اختلاف‌انگیز در سطح جامعه یا در حوزه علمیه یا در خصوص مدرسه مطرح شد و گاهی موضع‌گیری‌های تند از طرف بعضی از محصلین می‌شد که اگر به برخی از آنها در هر مدرسه دیگری به وجود آمده بود، باعث تشنج و از هم‌گسیختگی کارها می‌شد، اما او همه را به آرامی می‌گذراند و مدرسه را بدون تلاطم به پیش برد؛ البته نقش موثر شهید بهشتی را هم در اقناع فکری طلاب و چاره‌اندیشی برای رفع بحران‌ها نباید نادیده گرفت.

۸. بسیار برخورد مسلط بود و در برخورد با تخلفات طلاب، انتقادات تند، سوءرفتارهای بعضی از مخالفین و... دستخوش احساسات نمی‌شد. ما مدتی با هم در دادگاه انقلاب اصفهان کار می‌کردیم و در آن زمان، غالباً هم کار بازجویی و هم قضاوت به عهده قضاوت بود. در بازجویی ساواکی‌ها که گاهی واضحات را انکار و جنایات خود را توجیه می‌کردند، هیچ تند و عصبانی نمی‌شد. همه حرف‌ها را می‌شنید و آرام جواب می‌داد. در یک جلسه که من تند شدم، پس از پایان جلسه خنیل ملایم به من تذکر داد که این نوع برخورد صحیح نبود و من هم پذیرفتم. همین جا باید از خصال حمیده او بشمارم که تذکرات لازم را

امتیازات حسبی و نسبی طلاب و پرهیز از ترجیح‌های بی‌اساس. مقید بود بین یک طلبه گمنام و یک فلان و فلان‌زاده فرقی نگذارد و مقررات مدرسه را در حق همه یک‌نواخت اجرا کند، به همین جهت از پذیرفتن هدایایی که به دنبالش توقعات بود و ممکن بود باعث مسامحه در اجرای مقررات نسبت به صاحب هدیه شود، خوداری می‌کرد. با اینکه رد هدیه معمولاً برای انسان مشکل است و نوعی بی‌احترامی تلقی می‌شود و احیاناً موجب کدورت‌های سخت می‌گردد و بدین جهت از نظر شرعی هم ناپسند است و اخلاق اسلامی اجازه نمی‌دهد، اما آنجا که هدیه انتظارهای بی‌جا به دنبال دارد و آزادگی را به بردگی تبدیل می‌کند، در حقیقت هدیه نیست، نوعی رشوه است که به صورت هدیه تقدیم می‌شود تا طرف را نرم کند و کاری را که ضوابط اجازه نمی‌دهد، به حکم روابط انجام دهد.

از این گذشته، گاهی هدیه‌دهنده چنین قصدی ندارد، اما انسان در خود احساس می‌کند که با پذیرفتن هدیه، ولو به صورت ناخودآگاه، او را با دیگران فرق می‌گذارد و شیطان از این طریق در او وسوسه می‌کند تا تبعیض ناروا قائل شود. اینجا هم پذیرفتن هدیه رجحانی ندارد؛ البته باید سعی شود حتی‌المقدور ایجاد کدورت نشود، چون شاید هدیه نوع اخیر باشد. یک بار پدر یکی از طلاب، هدیه قابل توجهی (حدود نیم کیلو

از تقیدات زنده حاکی از بی‌شخصیتی و پابیندی به اوام و خیالات مانند تقید به نشستن کنار دیوار در جلسات که بسیاری از کسان به این بیماری مبتلا هستند و می‌خواهند کمبودها را با این گونه تشریفات جبران کنند و گاه خود و دیگران را به زحمت می‌افکنند تا در نقطه خاصی بنشینند، تنفر شدید داشت و بر حسب دستور اخلاقی اسلام مقید بود در هر نقطه که جا هست، بنشیند و معمولاً نشستن در نقاط دیگر را ترجیح می‌داد.

زعفران) فرستاده بود و شهید قدوسی با وجود اصرار فراوانی که می‌شد، نپذیرفت، چون می‌دید اگر بپذیرد و فردا آن پسر بیاید و مرخصی بخواند یا چند نمره کم بیاورد یا... مشکل بتوان با او همانند دیگر طلاب برخورد کرد.

۹. قاطعیت و انعطاف‌ناپذیری وی بود و هر وقت مطلبی را به‌روشنی تشخیص می‌داد یا امری را به صورت یک اصل می‌پذیرفت، دیگر ممکن نبود او را واداشت برخلاف آن تشخیص یا آن اصالت رفتار و هیچ‌گونه تحمیلی را قبول کند،

آشنایی شما با شهید بزرگوار آیت‌الله قدوسی از چه زمانی و چگونه آغاز شد؟

نخستین بار او را در حلقه‌های درس خارج آیت‌الله بروجردی و امام و صفوف جماعت مدرسه فیضیه دیدم و در حد شناخت ابتدائی با او آشنا شدم؛ سپس هنگامی که در مدرسه منتظریه تدریس می‌کردم، مرحوم شهید بهشتی از ایشان برای مدیریت دعوت کردند و آغاز آشنائی از نزدیکان در زمان تصدی ایشان در اداره امور مدرسه بود که تا زمان پیروزی انقلاب، همکاری ما در آن محیط پر از صفا و صمیمیت و خلوص ادامه داشت.

چه خصوصیاتی از شهید قدوسی شما را جذب می‌کرد؟

آنچه از خصال پسندیده او جلب نظر می‌کرد، عبارت بود از: ۱. نظم و تعهد در انجام مسئولیت‌های پذیرفته شده، یعنی همان صفتی که متأسفانه جایش در بسیاری از کسان خالی است و فاجعه به بار آورده. افراد در این روزها، زود تعهد می‌پذیرند و زود هم شانه خالی می‌کنند و نارضائی و دل‌سردی و نومیدی فراهم می‌نمایند و در اثر بی‌نظمی‌ها، صدها و هزارها انسان را سرگردان می‌کنند. او مردی بود که در راه ایفای تعهد، همه کارهای شخصی خود را رها می‌کرد تا آنجا که زبان‌های مالی فراوانی دید. او از شدت مشغله، حتی به وضع داخلی خانه‌اش هم نمی‌توانست رسیدگی کند، ولی حضور منظمش در مدرسه و سر کلاس تعطیل‌بردار نبود و این درس عملی انضباط و تعهد بود.

۲. اخلاص در عمل و تنفر شدید از تظاهر و ریا که به هیچ عنوان نمی‌خواست عملی را که کرده، اظهار کند و از دوز و کلک‌هایی که بسیاری از مقدس‌مآبان که با زرنگی خاصی هم عملشان را به رخ می‌کشند و وانمود هم می‌کنند که ریا نمی‌کنند، سخت بیزار بود. او حتی با اشاره و کنایه هم نمی‌فهماند که من چنین و چنان کرده‌ام و گاهی بر سبیل اتفاق معلوم می‌شد که چه کرده است.

۳. تنفر شدید از تقیدات زنده حاکی از بی‌شخصیتی و پابیندی به اوام و خیالات مانند تقید به نشستن کنار دیوار در جلسات که بسیاری از کسان به این بیماری مبتلا هستند و می‌خواهند کمبودها را با این گونه تشریفات جبران کنند و گاه خود و دیگران را به زحمت می‌افکنند تا در نقطه خاصی بنشینند و توجه ندارند که در همان حال، دیگران چگونه احساس حقارت را در وجود آنها آشکارا مشاهده می‌کنند. او بر حسب دستور اخلاقی اسلام مقید بود در هر نقطه که جا هست، بنشیند و معمولاً نشستن در نقاط دیگر را ترجیح می‌داد. به یاد دارم با هم در یک مجلس سوگواری در مشهد شرکت کردیم. صاحب‌خانه که زیاد به او علاقمند و برای او احترام قائل بود، اصرار داشت وی را در همان صدرهای خیالی بنشانند و او سرسختانه مقاومت کرد و در وسط نشست و خوشحال بود که به این رسم غلط پشت پا زده است.

۳. مراقبت دقیق بر معامله یک‌نواخت با طلاب مدرسه و العای

زبان انگلیسی و عربی تاکید زیاد بود تا یک روحانی فارغ‌التحصیل قم از یک زبان بین‌المللی جهانی و بین‌المللی اسلامی بیگانه نباشد و این نقص چشمگیر و شرم‌آور که یک عالم مذهبی که با قرآن و سنت سروکار دارد، نتواند با برادران عرب خود با زبان قرآن تفاهم کند و حرف خودش را به آنها بفهماند، برطرف شود. در بسیاری از کشورهای آسیائی و آفریقائی می‌بینیم که طلاب در سال‌های چهارم و پنجم تحصیلات مذهبی می‌توانند به عربی تکلم کنند. امروز هم من بر حوزه‌های علمیه فرض می‌دانم که با قاطعیت در رفع این کمبود بکوشند و به محاوره عربی در حد یک درس رسمی ادبیات اهمیت دهند. تا کسی یک قدم از مرزها را فراتر نهد، ایسن نقص بزرگ را درک نمی‌کند.

در پوست خود ماندن و از پیله خود بیرون نرفتن زبان‌های فروانی دارد که متأسفانه عاید اسلام می‌شود. بسیاری از جموده‌های فکری و تحجرها که باعث کج‌اندیشی‌ها و بدشناختن‌ها و بد معرفی کردن‌های اسلام می‌شود، از همین نقیصه نشأت می‌گیرد. می‌گویند مرحوم علامه امینی آرزو می‌کرده از سهم مبارک امام، بودجه مسافرت طلاب به خارج تامین شود تا این منادیان اسلام با جهان امروز آشنا شوند و بتوانند با بینش‌های نو به مسائل بنگرند.

چه کسانی بیشتر در مدرسه حقانی با شهید قدوسی همکاری می‌کردند؟

از همه بیشتر شهید بهشتی با مدرسه همکاری می‌کردند و ایشان را باید بنیانگذار برنامه‌های مدرسه حقانی و تداوم‌بخش آن نامید. ایشان مرتباً و حتی در مدتی که خارج بودند، بر جریان کارها نظارت داشتند و در سال‌های آخر، تدریس برخی از دروس را خود به عهده گرفته بودند. مدتی هم جناب آقای مصباح یزدی با شورای مدیریت و تدریس همکاری داشتند. من هم بخشی از درس‌ها را عهده‌دار بودم، در شورای چهارنفره نیز عضویت داشتم و قسمتی از مدیریت داخلی را هم به عهده گرفته بودم.

اما مرحوم آیت‌الله میلانی، چنان‌که اشاره شد، نسبت به اصل برنامه و شخص شهید بهشتی و شهید قدوسی علاقه خاصی داشتند و بدین لحاظ اجازه داده بودند مقلدین ایشان از سهم مبارک امام به مدرسه کمک کنند و آقای جزائری واسطه کار بودند.

شهید قدوسی چه مقدار بر مسائل اخلاقی در مدرسه تاکید داشت و چگونه سعی در پیشرفت اخلاقی طلاب می‌نمود؟
مدرسه از آغاز به این نکته حساس توجه داشت که باید اهتمام به تربیت طلاب، بیشتر از آموزش آنها باشد؛ بدین جهت آنچه را که در توان داشت، برای این مقصد به کار می‌گرفت و در این راه هدف از شیوه‌های ذیل استفاده می‌کرد:

۱- با توجه به اینکه بهترین وسیله تربیت، الگوهای عملی است، شهید قدوسی سعی داشت استادانی را دعوت کند که خود نمونه‌های ایمان و اخلاق باشند تا با عمل و رفتار و برخوردهای مطلوب، شاگردان را بسازند. او خود مردی معتقد، پایمند، متین، موقر و مراقب بود و استادانی هم که انتخاب می‌کرد، نخستین شرطشان این بود که از ایمان و تعهد و اخلاق برخوردار باشند و خوشبختانه در این راه موفق نیز بود.

۲- انتخاب طلاب متدین و پاکدل که زمینه تربیت در آنها آماده باشد و زحمات به هدر نرود و احیاناً موجب فساد دیگران نشوند.

۳- مراقبت شدید بر سلامت جو اخلاقی مدرسه و تصمیم فوری بر قلع و قمع مآدهای فساد.

روزی در دفتر او یکی از استادان که به موضوعی اعتراض داشت، تند شد و با بانگ بلند، سخنان تندی گفت. مرحوم قدوسی بلافاصله بحث را قطع کرد و گفت: «آقای ... این طلاب کافر می‌شوند.» یعنی اگر ببینند کسی در مقام استادی، رفتاری چنین ناهنجار دارد، از آنها نمی‌توان انتظار اخلاق اسلامی داشت. اگر تشخیص می‌داد که استاد یاشاگردی در روحیه طلاب اثر نامطلوب دارد، هر چه زودتر به وجه معقولی، عذرش را می‌خواست.

۴- درس اخلاق معمولاً پنجشنبه‌ها تشکیل می‌شد و تاکید داشت از استادانی استفاده کند که گفتارشان در وجودشان تجسم یافته

قریب ۱۵ سال عمر عزیزش را صرف ایجاد یک نظام تحصیلی برای طلاب کرد تا بتوانند با حداکثر بهره‌برداری از فرصت تحصیلی، عنصری لایق و خدمتگزار برای اسلام و منطبق با وضع زمان خود باشند. اسلام را درست بشناسند و درست عرضه کنند و خود در مقام عمل الگو باشند.

آنهايي که نقش موثر داشتند و سلسله جنبان بودند، شهید بهشتی و مرحوم ربانی شیرازی را به یاد دارم که هم از جهت بینش و هم از جهت فعالیت و حرکت پیشناز بودند. از جمله تصمیم‌هایی که این دو تن، برای اصلاح حوزه گرفتند تاسیس مدارس برنامه‌ریزی شده و تشکیلاتی به صورت نمونه در کنار حوزه بود که در صورت موفقیت می‌توانست کم‌کم گسترده شود و همه حوزه را تحت پوشش قرار دهد؛ اما چون این مدارس بودجه‌ای نداشتند، ناچار بودند از امکانات دیگران استفاده کنند. نخست مدرسه‌ای را که در اختیار آیت‌الله گلپایگانی بود، در نظر گرفتند و با موافقت ایشان برنامه‌ای را تنظیم کردند و از استادانی برای همکاری دعوت کردند، ولی دیری نپایید و در اندک زمانی از آن دست شستند و به فکر افتادند مدرسه‌ای را پیدا کنند که از سوی هیچ مقامی در آن دخالت نشود و آزاد در اختیار برنامه باشد؛ از این رو مدرسه منتظریه را که مرحوم حاج علی حقانی با نظارت مرحوم آیت‌الله زنجانی بنیاد کرده بود، در اختیار گرفتند و شهید بهشتی، با همکاری بعضی از دوستان، برنامه ده پانزده ساله مفصلی را تنظیم کردند و پس از دعوت جمعی از اساتید برای همکاری، آن برنامه را به اجرا گذاشتند.

من از کسانی بودم که در هر دو مدرسه با ایشان همکاری داشتم. در آغاز برای مدیریت مدرسه منتظریه بعضی از دوستان انتخاب شدند که در جریان کار معلوم شد فرد قوی‌تری لازم است، لذا از شهید قدوسی تقاضای همکاری کردند و ایشان هم پذیرفت. دقیقاً تاریخش را به یاد ندارم، ولی در همان اوایل انقلاب و حدود سال ۴۵ بود. تذکر این نکته لازم است که به‌طورحتم، بعضی دیگر از فضایی اصلاح‌طلب هم در جریان کارها با شهید بهشتی همگام بودند، اما من چون در مراحل مقدماتی و تصمیم‌گیری‌ها شرکت نداشتم، مشخصاً نمی‌دانم چه کسانی بودند.

مرحوم آیت‌الله میلانی هم به مدرسه عنایت خاصی داشتند و با اجازه ایشان، افراد خیر و جوه لازم را می‌پرداختند و ایشان با اعتمادی که داشتند، حاضر شده بودند بودجه را تامین کنند و دخالتی هم در برنامه نداشته باشند تا مسئولین بتوانند آزادانه طرح بریزند و اجرا کنند. من این خصوصیت اخلاقی را -بدون نفی دیگران- در ایشان می‌ستایم که حاضر بودند کاری با کمک ایشان صورت بگیرد و نامی از ایشان در میان نباشد.

هدف از تاسیس این مدرسه چه بود؟

هدف از تاسیس مدرسه حقانی تربیت طلاب فاضل و متدینی بود که در هر پستی از پست‌های روحانیت: (گویندگی، نویسندگی، استادی، امامت جماعت، مدیریت مدارس دینی، حتی مرجعیت و ...) خواستند انجام وظیفه کنند، از معلومات و تربیت‌های صحیح مذهبی، اخلاقی، و سیاسی در حد لازم برخوردار باشند و به صورت یک نیروی آماده برای اسلام باشند و حتی اگر از این رشته هم خارج شدند، عنصری صالح و مفید به حال جامعه باشند.

ویژگی‌هایی که در نظر بود فارغ‌التحصیلان این مدرسه داشته باشند، چه بود؟

پاسخ این سؤال هم از پاسخ گذشته روشن شد. به‌طور خلاصه در نظر بود یک فارغ‌التحصیل مدرسه حقانی از جهات علمی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی به درد جامعه امروز بخورد و برای امروز ساخته شده باشد، نه برای زمان قاجاریه و به همین لحاظ، مواد درسی غیر حوزه‌ای مانند زبان، ریاضیات، جامعه‌شناسی، اقتصاد و غیره هم در برنامه گنجانده شده بود؛ مخصوصاً روی

در جمع به اشخاص نمی‌داد که موجب وهن شود و همیشه رعایت حرمت کسان را داشت.

۹. رازداری او که به راستی سینه‌اش صندوق اسرار بود. صفات پرازنده دیگری نیز شهید داشت که استقصای همه آنها با فرصت کوتاه این مصاحبه سازگار نیست و به‌ناچار به فرصت دیگر موکول می‌شود.

ایشان از لحاظ بعدهای مختلفی که یک روحانی باید داشته باشد، چگونه بودند؟

پاسخ این سؤال تا حدودی در سوال دوم داده شد و آنچه به اجمال در اینجا باید گفت این است که برخلاف بعضی از اهل علم دوره قبل از انقلاب که تمام آگاهی آنها در مسائل علمی خلاصه می‌شد، او با مسائل اجتماعی کاملاً آشنا بود، به‌طوری که غالب مشکلات اجتماعی را که با آنها روبرو می‌شد، با فکر خود حل می‌کرد. از مسائل سیاسی نیز از آغاز نهضت که من به یاد دارم، موضع‌های خوبی اتخاذ می‌کرد که پیگیری آنها چون برای خواننده اثر چندانی ندارد، ضروری نمی‌باشد.

مسائلی که باعث شد که شهید قدوسی و دوستان ایشان اقدام به تشکیل مدرسه منتظریه (حقانی) بکنند، چه بود؟

حوزه علمیه نابسامانی‌های گوناگونی داشت و نظم و تشکیلاتی نداشت و هرکسی آزاد می‌آمد و آزاد می‌رفت، در هر درسی می‌خواست شرکت می‌کرد، هر وقت می‌خواست حاضر می‌شد، برنامه‌های درسی را خود تنظیم می‌کرد. از طرفی هر کسی هر درسی را که می‌خواست تدریس کند، صلاحیت وی برای تدریس آن، از هیچ ناحیه‌ای تأیید نمی‌شد و گاه طلاب ناوارد مدت‌ها در درسی شرکت می‌کردند و بعد می‌فهمیدند استاد چنان که باید مسلط نیست. متون درسی حک و اصلاح نشده بودند. بسیاری از متون برای مبتدیان نوشته نشده بودند و تعبیراتی در آنها به کار رفته بود که گاهی استاد هم به‌زحمت در می‌یافت. گاه یک مطلب در چند کتاب خوانده می‌شد و بعضی از موضوعات به صورت ناقص بررسی شده بودند و اطلاعات لازم به محصلین داده نمی‌شد.

در بعد اخلاقی و انضباطی نظارتی نمی‌شد و تحصیل دوره مشخصی نداشت. بسیاری از افراد، سال‌های متمادی و گاه تا پایان عمر و بدون اینکه سمتی را عهده‌دار باشند، در حوزه می‌ماندند و خلاصه، همان بی‌نظمی و بی‌تشکیلاتی در همه جوانب مشاهده می‌شد. البته برخی از این آزادی‌ها نقطه قوت به شمار می‌رود، اما در مجموع، نقاط ضعفش بیشتر است. این نابسامانی‌ها باعث شد که جمعی از فضلاء دلسوز و آگاه، پیوسته به فکر چاره باشند.

در زمان مرحوم آیت‌الله بروجردی با ایشان تماس‌ها برقرار شد، ولی به نتیجه‌ای نرسید. پس از فوت آن مرحوم، خطر از هم پاشیدگی و سلطه و دخالت رژیم در شئون مختلف حوزه نیز اضافه شد و همان جمع، به‌طور جدی‌تر به فکر افتادند و جلسات زیادی تشکیل دادند و چاره‌اندیشی کردند. در این میان



■ آیت‌الله العظمی میلانی.



■ آیت‌الله محمد تقی مصباح یزدی



■ شهید آیت‌الله دکتر بهشتی



بود و گاه او خود به عهده می‌گرفت که نوعاً تأثیر عمیق‌تری داشت.

میزان موفقیت مدرسه حقانی را در رسیدن به اهدافش بیان فرمائید؟

مدرسه با آن همه سرمایه‌گزاری‌های قابل توجهی که در آن شد، از موقعیت نسبی خوبی برخوردار بود، با اینکه طبعاً ایده‌آل نبود و نمی‌توانست هم باشد- چون دوره اول بود و موانع گوناگونی بر سر راه داشت، اما با توجه به همه جهات موفق بود و طلابش علما و عملاً از بهترین طلاب بودند. گاهی مرحوم قدوسی اظهار دلسردی می‌کرد و نسبت به ارائه کار به دلیل نرسیدن به اهداف بلند مدرسه و وجود نارسائی‌ها، تردید نشان می‌داد؛ اما منطقی که او را کاملاً قانع و دلگرم می‌ساخت این بود که در پاسخ به این سؤال که آیا شما با همه این نارسائی‌ها، سطح طلاب این مدرسه را از سطح طلاب آزاد حوزه‌ها بهتر می‌دانید یا نه؟ جواب مثبت می‌داد و قبول می‌کرد که زحماتش هدر نرفته است.

اینک هم محصلین مدرسه که سمتی را در دستگاه‌های اجرایی قبول کرده‌اند، مورد رضایتند و در این چند ساله امتحان خوبی داده‌اند، به همین جهت هم بود که مرحوم قدوسی، جمعی از آنها را برای همکاری در دادرسانی و دادگاه‌های انقلاب دعوت کرد و همکاران خوبی بودند. من همه اینها را از خلوص نیت بنیانگذار مدرسه حاجی علی حقانی و بنیانگذاران برنامه می‌دانم.

چه مشکلات عمده‌ای بر سر راه مدرسه و برنامه‌های شهید قدوسی قرار داشت؟

مشکلات عمده عبارت بودند از: ۱- ضعف امکانات مالی، مخصوصاً در سال‌های نخست ۱- کمبود استاد یا معیارهای دقیق آقای قدوسی ۳- جو بی‌نظم خارج مدرسه که موجب شده بود طلاب با وضع آزاد و بدون برنامه مطلق عادت کنند و قهراً در روحیه بعضی از محصلین مدرسه اثر می‌گذاشت، به‌خصوص با برنامه سنگین و متنوع مدرسه و تقیداتی که وجود داشت که تنها با مزاج طلاب وارسته و کمر بسته سازگار بود، آنهایی که تا این درجه، آماده کار نبودند، گاه نغمه‌هایی را سر می‌دادند که مثلاً درس انگلیسی به چه درد ما می‌خورد، امتحانات هفتگی یا ماهانه خسته کننده است، مبادی‌العربیة بهتر است یا سیوطی، پیشرفت درس‌های اصلی (یعنی دروس رایج حوزه) کم است و امثال اینها که مدتی وقت مدیریت را برای توجیه آنها می‌گرفت و جلساتی به نام همفکری برای پاسخ به این گونه سئوالات و کلاً توجیه طلاب مرتباً تشکیل می‌شدند.

نقش شهید قدوسی بعد از انقلاب در امور دادگاه‌های انقلاب و شورای عالی قضائی چگونه بود؟

او در وقتی متصدی دادرسانی کل انقلاب شد که نه ضوابطی بر دادرس‌ها حاکم بود، نه افراد معتمد و وزینی در راس همه کارها بودند، یعنی موقعی که به اقتضای طبع انقلاب، دادرس‌ها و دادگاه‌ها با فرمان امام به وجود آمدند، هنوز هیچ قانونی تصویب نشده بود که بتواند در هر مورد راهنمای مسئولین باشد. حتی ضوابط شرعی نیز منقح نبودند و معمولاً اشخاص برحسب تشخیص خود و با توجه به کلیات پذیرفته شده شرعی و قانونی و غالباً با اعمال سلیقه کار می‌کردند. چاره‌ای هم جز این نبود،

لذا در هر مقطعی که لازم بود حرکتی پدید آید و گوشه‌ای را اصلاح کنند، گاه مصوبات شورای انقلاب تعیین کننده بود و گاه اقدامات مقام معظم رهبری.

نصب شهید قدوسی به مقام دادرسانی کل انقلاب هم به منظور پایان بخشیدن به برخی از بی ضابطگی‌ها و بی‌نظمی‌ها بود. امام با اعتماد کاملی که نسبت به مدیریت و تقوای ایشان داشتند، این سمت را به وی واگذاشتند. درجه اعتماد امام به شهید قدوسی چندان بود که چند نوبت آقای قدوسی به عللی استعفا دادند، ولی پذیرفته نشد. با آمدن او افراد زیادی تصفیه شدند، دادرس‌های کل و زندان اوین و بسیاری از دادگاه‌ها دقیقاً کنترل می‌شدند و تنها، انعطاف‌ناپذیری او بود که توانست در مقابل همه جریان‌ها بایستد و گاه یکتا به جنگ خودمخوری‌ها و توطئه‌های فردی و جمعی برود. وی طلاب فاضل و متدین مدرسه را به همکاری خواند و با آنها بسیاری از خلاءهای ناشی از تصفیه‌ها را پر کرد. در موارد مشکوک قضایی و بسیاری از مسائل مختلف با امام ملاقات می‌کرد و پاسخ‌های لازم را می‌گرفت.

برخورد ایشان با گروه‌های مختلف ضد انقلاب چگونه بود و علت موضع‌گیری گروه‌ها در مقابل ایشان چه بود؟

چنانکه اشاره شد از مختصات سلوکی ایشان انعطاف‌ناپذیری، دقت زیاد و تقید شدید به فقه بود. او حاضر نبود به هیچ‌وجه از آنچه وظیفه تشخیص می‌داد، عدول کند. این حالت، خود به خود و مخصوصاً در زمانی که احساسات تند بیشتر از ضوابط بر

او حاضر نبود به هیچ‌وجه از آنچه وظیفه تشخیص می‌داد، عدول کند. این حالت، خود به خود و مخصوصاً در زمانی که احساسات تند بیشتر از ضوابط بر دادرس‌ها حاکم بود، کسانی را به تقابل با او می‌کشاند.

دادرس‌های انقلاب حاکم بود، کسانی را به تقابل با او می‌کشاند. حتی گاهی همراهان و هم‌زمان وی نیز به تنگ می‌آمدند. این ویژگی اخلاقی، معمولاً نوعی تنهایی را به دنبال دارد و بسیاری از رفیقان، انسان را در نیمه راه و می‌گذارند، چه کمتر کسی است که در یکی از مقاطع نرنجد و یا رنجش را بر اصول و اهداف ترجیح ندهد. از این اقلیت ممتاز، یکی هم مرحوم دکتر بهشتی بودند که من روحی به بلندی روح او و خونی به نرمی خوی او ندیدم.

با توجه به سابقه آشنائی که شما با ایشان دارید، جامعه ما و به خصوص حوزه علمیه برای زنده نگاه داشتن راه ایشان و برای ادامه خطی که ایشان در راه آن شهید شدند چگونه باید عمل نماید؟

راهی که او در آن راه شهید شد همان راه انقلاب اسلامی و صیانت آن از عوامل مخرب و عناصر مفسد است که ادامه آن با

اخلاص و ایثار و صبر و تقوی و عقل و درایت است که شرح و بسط آن در اینجا نمی‌گنجد.

اما آنچه اینجا باید گفت راهی است که او قریب ۱۵ سال عمر عزیزش را در آن گذراند یعنی ایجاد یک نظام تحصیلی برای طلاب که بتوانند با حداکثر بهره‌برداری از فرصت تحصیلی عصری لایق و خدمتگزار برای اسلام و منطق با وضع زمان خود باشند. اسلام را درست بشناسند و درست عرضه کنند و خود در مقام عمل الگو باشند، ادامه این راه در گرو چند چیز است:

الف - تحلیل دقیق و ترسیم حدود و ثغور آن، بطوری که نقطه تاریک و مبهم نداشته باشد و همه زوایای کار روشن شود.

ب- تنظیم برنامه‌های جامع و کامل که با توجه به تجربیات گذشته بتواند هدف موردنظر را تأمین کند.

ج- همکاری جمعی از فضلاء با اخلاص با تجربه در امر مدیریت و تدریس برای اجرای برنامه و سپردن کل کار بدست آنها بدون دخالت‌های بازدارنده.

د- تخصیص بخش قابل توجهی از حوزه به این برنامه که در کنار بخش آزاد انجام وظیفه کند تا ضمناً مقایسه‌ای هم بین دو شیوه بصورت تجربی و عملی صورت گیرد.

ه - تأمین بودجه کافی جهت این برنامه دخالت مؤدیان در امر مدیریت، مگر در حد اظهارنظر و مشورت در صورت لزوم.

و- توجیه طلاب و مدرسین در زمینه شناخت اهمیت و ضرورت موضوع و تبیین نارسائی‌های موجود و مسئولیتی که روحانیت و حوزه‌های علمیه در شرایط زمان انقلاب و استقرار حکومت اسلامی بعهده دارد که هماهنگ با رشد کلیه نیروهای سیاسی، نظامی، فرهنگی و غیره جوامع فقهی، فلسفی، قرآنی و ... نیز رشد متناسب داشته باشد و بتواند با به کار گرفتن حداکثر امکانات موجود پاسخگویی کلیه نیازهای زمان خود باشد و فارغ‌التحصیلان حوزه‌های علمیه بتوانند در رشته‌های مختلف مربوطه تخصص کافی داشته مایه آبروی اسلام و انقلاب باشند.

ما امروز درصدد مختصری از نیازهای فرهنگی - اسلامی جامعه خود را می‌توانیم تأمین کنیم، فردا که انقلاب می‌خواهد به خواست خدا شرق و غرب را زیر پوشش قرار دهد و جهان، تشنه تعالیم حیاتبخش اسلام می‌شود چه تعداد نیرو لازم داریم و امروز چقدر برای آنروز آماده هستیم، اگر رشته‌های گوناگون تخصصی بوجود نیاید، برنامه‌های منظم نباشد، کنترل برکارها نشود، سروسامان درستی نداشته باشیم انقلاب قابل عرضه نخواهد بود و خود به خود با شکست مواجه می‌شویم، مخصوصاً که دشمن با تمام امکانات تبلیغی برای دگرگون ساختن چهره انقلاب و اسلام می‌کوشد و از هرگونه ضعفی در رهبران و مشعلداران به عنوان حربه‌ای برنده برای نابود کردن آن استفاده می‌کند، مگر در این دنیا پیچیده و آکنده از وسوسه و افسوس بدون تشکیلات می‌توان زنده بود؟ مگر در زمان گسترش معلومات می‌تواند یک روحانی فاقد معلومات رایج عمومی باشد؟ مگر در عصر ماشین و سرعت می‌توان دهها سال در حوزه ماند و درجا زد؟ مگر بدون آشنائی با مکتبهای الحادی و شبه‌های گمراه‌کننده می‌توان نسل جوان را هدایت کرد؟ من اطمینان دارم که آینده به ضرورت تحول در کیفیت کار حوزه‌های علمیه اعتراف خواهد کرد و در وضع موجود تجدیدنظر خواهد نمود. اما نباید ما همیشه بنشینیم تا ضرورتها بیاید و به ما خط دهد و به حکم اجبار واقعیت‌ها را بپذیریم و دنباله‌رو جریان‌ها باشیم.

این مربوط به ادامه راه شهید قدوسی و هم‌زمانش در بعد علمی، اما راهی که او در آن راه کشته شد همان راه انقلاب اسلامی و راهی است که تاکنون هزاران شهید داده و ادامه‌اش نیاز به حفظ بنیادها و اصول به وجود آورنده آن دارد، یعنی قیام برای خدا، محافظت بر اخلاص، ایثار، وحدت، آگاهی، صبر و تقوی و حضور مداوم در صحنه‌ها ما باید با تأسف به این حقیقت تلخ اعتراف کنیم که رگه‌هایی از خودخواهی، قدرت‌طلبی، رشک و بی‌تقوایی هم اکنون پدید آمده که اگر امداد‌های غیبی به داد نرسد باید در تداوم این راه الهی و موفقیت‌های آینده شک کرد و وای بر ما اگر خون عزیزان را پایمال هواها و هوس‌ها کنیم. ■



● درآمد

ویژگی‌های برجسته اخلاقی شهید قدوسی و تقید بی‌حد وی به رعایت مبادی و مبانی شرع تا بدان پایه بود که انسان والاقدری چون آیت‌الله خزعلی را نیز به شگفتی واداشته است، تا آنجا که در طی این گفتگو، گاهی کلام ایشان تنه به کلام ادیبانه می‌زند و به‌راستی حق مطلب را در باره آن بزرگوار ادا کرده‌اند.

«سلوک اخلاقی شهید قدوسی» در گفت و شنود با

آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی

اخلاص ریشه‌داری داشت...

هم بودند که اینجانب بر آنها وقوف و اطلاع کامل ندارم. ویژگی‌ها و ابعادی که در نظر بود فارغ التحصیلان این مدرسه دارا باشند، چه بودند؟

آنچه از طلاب این مدرسه توقع می‌رفت تزکیه بود پیش از تعلیم. موسسین مدرسه می‌خواستند که فطرت انسانی طلاب سالم بماند و رشد کند و بالنده شود، مسئول و متعهد بار آیند و در این راه، شهید سعید زحمت زیادی کشید و خدا را شکر که توفیق هم نصیبش شد و شاگردان ارزنده‌ای از آن مدرسه خارج شدند که امروز و در این مقطع از انقلاب، در امر قضائی و اجرایی نقش حساسی را ایفا می‌کنند، انقلاب را پاس می‌دارند و خون مقدس قدوسی و قدوسی‌ها را ارج می‌نهند.

درس اخلاق، درس رسمی مدرسه حقانی شد. خوشبختانه خود معظم‌له درس اخلاق را تصدی می‌کرد. درس اخلاق اگر در دیگر محافل، درسی سمعی بود، در مدرسه حقانی سمعی و بصری بود. سمعی، گفتار دقیق و حساب شده مرحوم قدوسی و بصری، وجود خود او، حرکات و سکنات و نظم و تدویم کار و ذوب شدنش در کار بود. ذوب شدن خود و کارش در مرضاء الهی قولی است که جملگی برآند.

شیوه برخورد ایشان با انحرافات فکری که در آن زمان در بعضی از قشرها رواج داشت، چه بود؟

انحرافات فکری و عقیدتی که از مصب مکاتب الحادی و انحرافی به سوی آئین مقدس اسلام سرازیر شده بودند، گاه به صورت بیان احکام و اعلام مزایای دین به خورد مردم داده می‌شدند که گاه بازار داغی می‌یافتند و اتخاذ موضع صریح در برابرشان، برخلاف رای حکیم و نظیر صائب بود. شهید عزیزمان نرم و ملایم، موضع قاطع خود را تثبیت می‌کرد و به جای مواجهه، به استحکام عقیده و روشنی افکار می‌پرداخت. وی با ترغیب طلاب به روح تعبد و تحریض به التزام و تعهد، ایمان آنها را راسخ می‌کرد، باشد که با نیروی فکر و ریشه‌دار شدن تقوی و تعهد، خودشان به انحرافات پی ببرند و با آن تعهد ریشه‌دار، به پا خیزند و بدعت‌ها و انحراف‌ها را بشناسند و بر آن بشورند.

بیان ریزه‌کاری‌های دوران زندگی با برکت قدوسی عزیز وقت بیشتری می‌خواهد و نقش و اثر آن روح مصمم در تجلی بر قلم، فسحت میدان دیگری را می‌طلبد، باشد که صاحبان وقت و قلم به شرح حال این گونه خدمتگزاران برخیزند و از رهاورد سیر و سیاحتشان، خدمتگزاران آیند را ره‌توشه و رهنمودی دهند.

پیش از اینکه نقطه پایان به پای نامه بگذارم، بگویم این زیت از کدام زیتون و این گلاب از کدامین گلابدان است. ایشان فرزند بزرگ روحانی متعددی است که در بیداری هیچ‌گاه در زیر دست کارگر حمام پا را دراز نمی‌کرد. می‌گفت همه جا محضر حضرت بقیه‌الله صاحب‌الزمان (عج) است و مرا یاری این جسارت نیست. ■

داشت که کمبودهایی را که در حوزه به چشم می‌خورد، در محدوده خاص (مدرسه حقانی) وجهه همت قرار دهد و در زدودنشان سعی بلیغ نماید. تشکیلات مدرسه حقانی را پی نهاد و جمعی را از نقطه آغازین تحصیل زیر بال گرفت و بالنده ساخت، خلاءهای حوزه را در جدول برنامه جای داد، علوم متداول را درسی کرد و درس اخلاق را که خود به حق، تصدی می‌نمود، رسمی کرد. مقرر داشت طلبه‌ها امتحان بدهند. همه طلاب در همه درس‌ها گریز و گزیری نداشتند که از کانال امتحان عبور کنند و از بوتۀ آزمایش سر بلند درآیند که چنین شد و اثری چشمگیر گذاشت. مدرسه حقانی زبانزد شد که «یاتو الیه من کل فج عمیق» بلکه الگو گردید و نسجوا علی منواله من بعده.

هدف از تشکیل مدرسه حقانی چه بود؟

هدف از تشکیل هر نهادهی تأمین نیازهای جامعه است و مدارس علمی نیز از این قاعده خارج نیستند. مدارس برای گسترش و تعمیق مسائل مذهبی و دفع شبهات ملحدین تشکیل می‌شوند و این است راز توجه انبوهی کثیر به مدارس علمی و همین بود که مغزهای بزرگ رو می‌آوردند و نوابغی ارزنده عرضه می‌شدند. فشار استعمار بر مسلمانان و رو آوردن دست‌نشاندهای استعمار، عرصه را بر مردم تنگ و دائره نفوذ مدارس را محدود کرد تا آنجا که وظایف مدارس، تقریباً

■ ■ ■

شهید عزیزمان با ترغیب طلاب به روح تعبد و تحریض به التزام و تعهد، ایمان آنها را راسخ می‌کرد، باشد که با نیروی فکر و ریشه‌دار شدن تقوی و تعهد، خودشان به انحرافات پی ببرند و با آن تعهد ریشه‌دار، به پا خیزند و بدعت‌ها و انحراف‌ها را بشناسند و بر آن بشورند.

منحصر به فقه و اصول شد. از طرفی مکاتب گوناگون الحادی و انحرافی بازارشان گرم شد و امواج خطرناکشان، جوانان بی‌اطلاع را به کام خود فرو برد. در چنین شرایطی، حوزه‌ها باید پاسخگوی این گونه مطالب می‌بودند. شهید سعیدمان به این کار بر زمین مانده دست زد و با هم‌رانی و همیاری دلسوزانی چند به تربیت نسل جوان همت گماشت.

دکتر بهشتی، شهید پروازه را در این باره سهمی است قابل توجه، دکتر بهشتی فکر پخته‌ای داشت و سخت به تشکیلات معتقد و علاقمند بود، بازسازی حوزه از آرمان‌هایش بود و از این رو آمادگی و تلاش فراوانی از خود نشان می‌داد. آیت‌الله جنتی هم در همکاری و همیاری نقش مؤثری داشت. دیگری

آشنایی شما با شهید بزرگوار آیت‌الله قدوسی در چه زمانی و چگونه آغاز شد؟

شهید ارجمند آیت‌الله آقای قدوسی را در قم شناختم. در درس پر برکت آیت‌الله‌العظمی بروجردی قدس سره، کعبه تشنگان علم و مطاف طالبان فقه که به حق او فقیهی بود پر عمق و استادی بود بی‌نظیر که فقه مقارن را معرفی نمود و نظرات فرق مسلمین را تعلیم داد و فقه پخته شیعه را ارائه کرد. شهید سعید با تصمیم قاطع و اراده استواری که ویژه او بود، به این درس روی نهاد و از نظرات عمیق فقهی استاد بهره جست.

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان نکاتی را ذکر کنید.

ویژگی‌های انسان زود کشف نمی‌شوند، زمان می‌برد و گاه زمانی دراز. خوشبختانه آشنایی با شهیدمان حدود ۳۰ سال از زمان را به خود اختصاص داد، در نتیجه پاره‌ای از ویژگی‌های ایشان به دست آمد که با اطمینان می‌توان آنها را نام برد و برآنها تکیه کرد.

اراده قاطع و قاطعیت اراده. به کاری که دل می‌بست با تمام وجود در پی آن می‌رفت و تا به هدف نمی‌رسید دل بر نمی‌گرفت. از تمام امکانات استفاده می‌کرد، از همه آنات و دقایق بهره می‌جست و لذا کمتر در مجالس انس و مهمانی دیده می‌شد. اینجانب معدودی را برای پاره‌ای از فضائل الگو قرار داده‌ام که با یادشان نیروهای خود را برانگیزم و شعله‌ای را در جانم برافروزم. در استواری اراده، قدوسی عزیز یکی از دو سه الگوهای بنده است. او در این باره از یک دوست و مصاحب گذشته، الگو و حرارت‌بخش جانم شده است.

دین‌باور و متعهد و عابد و مخلص بود و اخلاص ریشه‌داری داشت. هستند کسانی که می‌گویند نمی‌کنند، گرچه نیز هستند که می‌گویند و می‌کنند اما او بود که می‌کرد و نمی‌گفت و یا کم می‌گفت. این از شکوفه‌های نغز اخلاص او بود که تواضع شدید را هم به آن اضافه کرده بود: گل بود و به سبزه نیز آراسته شد.

مرد کار بود و به کار علاقه نشان می‌داد. کارهای مانده را دست می‌گرفت، راه‌های نرفته را می‌رفت و طبعاً سختی را هم بی‌شکوه به جان می‌خورد و اینان کمند و کم‌نظیر. نه در امور علمی که در امور اجتماعی به نظیر قدوسی کم برخوردارم و دریغم آمد ناگفته بگذارم در زمان جنگ تحمیلی که روستائیان خوزستان آواره شده بودند، مردی مخلص و ایثارگر به‌پا خاست و حشم به صورت وحش درآمده را جمع‌آوری و حمایت کرد، حدود نیم میلیون، تا آنجا که سلامت خود را بر سر آن نهاد، بی‌سروصدا و بی‌نام و بی‌آواز. خدا این ذخائر را در اعماق اجتماع برای مردم حفظ و حراست فرماید و مزید اجرشان کرم کند.

دلایل تشکیل مدرسه حقانی توسط شهید قدوسی و دوستان ایشان چه بود؟

وجود همین استعدادها و تبلور همین‌ها، قدوسی عزیز را و



● در آمد
حجت‌الاسلام حسینیان با وجود مشغله فراوان و ضیق وقت، همچون همیشه شاهد یاران را مورد لطف قرار دادند و گفت‌وگوئی پر نکته و مفصل را در باره شهید قدوسی با ما انجام دادند که از لطف ایشان صمیمانه ممنونیم. ایشان که خود از طلاب مدرسه حقانی بوده‌اند، از شیوه‌های مدیریتی شهید و نیز بعدها به دلیل همکاری در قوه قضائیه، آشنائی دیرین و عمیق از وی دارند که این مصاحبه را سرشار از نکات ارزشمند تاریخی می‌سازد.

■ شهید قدوسی و مدرسه حقانی «در گفت و شنود شاهد یاران با حجت‌الاسلام و المسلمین روح‌الله حسینیان

بر موازین، سخت پافشاری می‌کرد...

تحت تعقیب بود و حتی در آن زمان‌ها با نیروهای فلسطینی در ارتباط بود و تا آخرین لحظه هم در مدرسه حقانی بود و مورد حمایت آقای قدوسی هم قرار می‌گرفت. بسیاری از دوستان که کم هم نبودند، بارها دستگیر شدند و به زندان رفتند. خود من که بازداشت شدم، زمانی که از زندان بیرون آمدم، اولین کسی که با من ملاقات کرد و مرا مورد تشویق قرار داد، آقای قدوسی بود، حتی راهنمایی هم می‌کرد که زمانی که دستگیر شدید چه بگویید، چه نگوئید. بسیاری از دوستانی که بازداشت می‌شدند، پس از آزادی همواره مورد تشویق و حمایت شهید قدوسی قرار می‌گرفتند. آقای عرفا بعد از انقلاب به منافقین پیوست و الان هم با رجوع همکاری می‌کند.

فرمودید وقتی که دستگیر می‌شدید، شهید قدوسی توصیه‌هایی به شما می‌کردند. آن توصیه‌ها چه بود؟ می‌گفتند وقتی دستگیر می‌شوید نباید کاری انجام دهید که جراثمتان را سنگین بکنید. باید از ترفندهای تقیه‌ای استفاده بکنید که ساواک نتواند مشکلاتی برایتان ایجاد کند.

اینکه رئیس ساواک قم چنین گزارشی را داده است، ناشی از مساعدت ساواک نسبت به آقای قدوسی است یا آقای قدوسی آنها را به گمراهی انداخته بود؟

اگر در همین سند باشد به دلیل فرق عرفا با بقیه است، اما به‌طور کلی آنچه که ما در ظاهر از روش و منش آقای قدوسی برداشت می‌کردیم این نبود که رویه‌ای غیرانقلابی دارد. به عنوان نمونه عرض می‌کنم حتی در زمانی که گرفتن شهریه آیت‌الله شریعتمداری مرسوم بود و همه می‌گرفتند، آیت‌الله قدوسی به دلیل نزدیکی آیت‌الله شریعتمداری به دربار، اخذ شهریه ایشان را ممنوع کرده بود و این اخلاق روی ما هم اثر گذاشته بود. در سال ۱۳۵۶ که من مجروح شدم، آیت‌الله شریعتمداری برای مجروحین پول می‌فرستاد. زمانی که در خانه‌ای که من بستری شده بودم، آمدند، من به دلیل تاثیر آقای قدوسی از پذیرفتن پول خودداری کردم. الان که به یاد می‌آورم، به نظر من تاثیر اخلاقی آقای قدوسی و تاثیر سیاسی ایشان روی ما بود. چنین تفکر و اندیشه‌ای

می‌دیدند و به همین خاطر ایشان دستگیر شدند و مدتی در زندان بودند. شخصا آدم سیاسی بودند، لذا یک فرد سیاسی نمی‌تواند با سیاسیون مخالف باشد، به همین دلیل بسیاری از کسانی که تحت تعقیب بودند و پیوسته ساواک به دنبالشان بود، مثل علی جنتی، آقازاده آیت‌الله جنتی، آقای قدوسی از او حمایت می‌کرد. اتفاقاً یک بار را به یاد دارم که ساواک برای دستگیری علی آقای جنتی به مدرسه حقانی هجوم آورد و این آقای قدوسی بودند که او را با زیرکی خاصی از مدرسه فراری دادند و نگذاشتند دستگیر شود. در اسناد ساواک گاهی خلاف فرمایش جناب عالی

آقای قدوسی روان‌شناسی خاصی داشتند. وقتی که با افراد مصاحبه می‌کردند، شخص را مورد ارزیابی قرار می‌دادند تا ببینند اصلاً این شخص به درد طلبگی می‌خورد یا نه و اگر به درد طلبگی می‌خورد، مناسب مدرسه حقانی هست یا نه. ایشان بر اساس این دو محور با داوطلبان مصاحبه می‌کردند.

هست؛ مثلاً رئیس ساواک قسم مطلبی را نوشته که "شاگردان مدرسه مذکور پس از ثبت‌نام نیز اگر مبادرت به فعالیت سیاسی بنمایند، قدوسی به هر کیفیتی که از ماجرا اطلاع یابد، آنها را از مدرسه اخراج می‌کند و علی عرفا نیز از این گونه افراد است، زیرا اولین دفعه‌ای که عرفا دستگیر و زندانی گردید، پس از آزادی از زندان از مدرسه مذکور اخراج شد و در مدرسه حجتیه سکونت داشت و..."

آقای عرفا مسئله خاص خودش را داشت و با دیگران فرق می‌کرد. درحالی که من عملاً خلاف این نظر ساواک را به شما ارائه می‌دهم، یکی همین علی آقای جنتی که همواره

شروع آشنایی شما با شهید قدوسی به مدرسه حقانی برمی‌گردد یا قبل از آن هم با ایشان آشنایی داشتید؟ من از بدو ورودم به مدرسه حقانی با ایشان آشنا شدم. اولین باری که به مدرسه رفتم برای امتحان بود، چون مدرسه حقانی امتحان ورودی داشت و یک مصاحبه که شخص آیت‌الله قدوسی انجام می‌دادند. امتحان کتبی توسط آیت‌الله جنتی برگزار شد و بعد از آنکه در امتحان کتبی قبول شدم، مصاحبه حضوری با آیت‌الله قدوسی داشتم و اولین برخورد من از آن لحظه مصاحبه حضوری شروع شد.

در مصاحبه چه چیزهایی را محور بحث قرار می‌دادند؟ آقای قدوسی روان‌شناسی خاصی داشتند. وقتی که با افراد مصاحبه می‌کردند، شخص را مورد ارزیابی قرار می‌دادند تا ببینند اصلاً این شخص به درد طلبگی می‌خورد یا نه و اگر به درد طلبگی می‌خورد، مناسب مدرسه حقانی هست یا نه. ایشان بر اساس این دو محور با داوطلبان مصاحبه می‌کردند.

این روان‌شناسی ذاتی بود یا اکتسابی؟ واقعاً ذاتی بود. بارها ما مشاهده می‌کردیم که آقای قدوسی حساسیت‌هایی را نشان می‌دادند و اتفاقاً همان طور که ایشان پیش‌بینی می‌کردند، می‌شد و گاهی خود شهید قدوسی هم واقف بر این روان‌شناسی شخصی‌شان بودند و می‌گفتند من گاهی در مورد افراد پیش‌بینی‌هایی می‌کنم که به وقوع می‌پیوندد. در مورد چند نفر از طلبه‌ها حساسیت داشتند و آینده خوبی را برای آنها پیش‌بینی نمی‌کردند و بعد از انقلاب ثابت شد که پیش‌بینی‌هایشان درست است و آنها به بعضی از گروهک‌ها پیوستند و متأسفانه گمراه شدند.

آیت‌الله قدوسی در دوران مدیریتشان در مدرسه حقانی، با فعالیت سیاسی مخالف بودند یا نه؟

آقای قدوسی شخصا یک آدم سیاسی بودند و به همان دلیل هم با فضلالی سیاسی حوزه علمیه قم که اگر اشتباه نکنم یازده نفر بودند، از جمله آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، آیت‌الله امینی، آقای ربانی شیرازی جلسات مشترکی داشتند و تدارک تشکیلات سیاسی را

بسیاری از دوستان که کم هم نبودند، بارها دستگیر شدند و به زندان رفتند. خود من که بازداشت شدم، زمانی که از زندان بیرون آمدم، اولین کسی که با من ملاقات کرد و مرا مورد تشویق قرار داد، آقای قدوسی بود، حتی راهنمایی هم می‌کرد که زمانی که دستگیر شدید چه بگویید، چه نگوئید.

داشتیم که در عمل هم ظاهر می‌شد. **شهید قدوسی برنامه ویژه‌ای که در راستای انقلاب باشد، در مدرسه حقانی دنبال می‌کردند؟** جایگاه و موقعیت افراد متفاوت است. آقای قدوسی مدیر مدرسه‌ای بود که با توجه به اهدافی که برای مدرسه حقانی تعریف شده بود، وظیفه اصلی‌اش تربیت طلابی بود که بتوانند جوابگوی مسائل روز و مجهز به تفکر و زبان روز باشند. قهرا ایشان نمی‌توانستند در خیلی از مسائل سیاسی به شکلی علنی موضع‌گیری یا شرکت کنند، اما هیچ‌گاه به بهانه اینکه مدیر مدرسه حقانی هستند و باید مدرسه را حفظ کنند، حمایت خودشان را از نیروهای مبارز و انقلابی دریغ نکردند. حتی به عنوان نمونه، شما می‌توانید از آقای پورمحمدی و آقای اکبریان هم سؤال بکنید. نزدیکی‌های انقلاب در اوایل سال ۵۷، آقای قدوسی پیش‌بینی اینکه ما باید آمادگی مبارزه مسلحانه را داشته باشیم، می‌کرد؛ لذا پول داد و دوستان از سیستان و بلوچستان اسلحه تهیه کردند، یعنی با پول و کمک شهید قدوسی این کار را کردیم و این نشان می‌داد که نه تنها آیت‌الله قدوسی انقلابی بود، بلکه پیش‌بینی‌های انقلابی هم برای پیروزی انقلاب می‌کرد و برنامه‌ریزی داشت. **آیا ایشان به صورت علنی در اعلامیه‌هایی که گاهی علما می‌نوشتند و اعتراضاتی که می‌کردند و در چنین پیگیری‌هایی که از سال ۴۲ به بعد در میان علما و طلاب، رایج بود، از جمله در رویدادهایی چون شهادت آیت‌الله سعیدی مشارکت علنی داشتند؟**

بله در بعضی از اطلاعیه‌ها، منجمله اطلاعیه‌ای که بعد از دستگیری امام و روی کار آمدن حسن‌علی‌منصور نوشته شد، یکی از امضاکنندگان نامه‌ای که فضایی حوزه علمیه قم نوشتند، آیت‌الله قدوسی بود. **از حلقه یا گروهی مخفی که در آن زمان فعالیت داشتند و افراد مختلفی در آن عضو بودند، منجمله آیت‌الله قدوسی نام برده می‌شود. بسیاری از اعضای این گروه از اساتید مدرسه حقانی بودند. آیا فعالیت‌های این گروه، در جمع مدرسه، نماد و بروزی هم داشت؟**

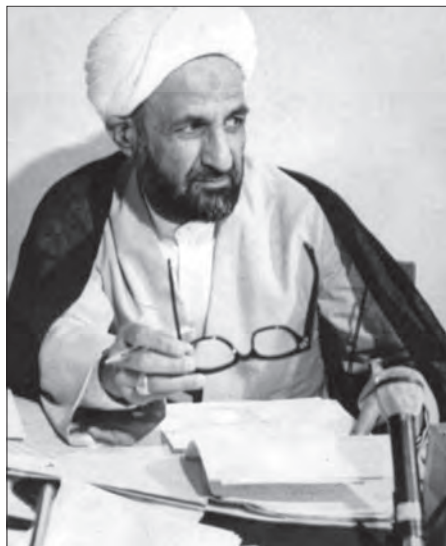
ظاهراً این باید همان گروهی باشد که در اول صبحتم مطرح کردم، یعنی یازده نفر از علما بودند که گروهی به نام «هیئت اصلاح حوزه علمیه» را تشکیل داده بودند، منتها مجموعه برداشت طلبه‌های مدرسه حقانی از آیت‌الله قدوسی این بود که ایشان یک شخصیت انقلابی و از شاگردان امام و مورد توجه ایشان است. امام روی این مسائل حساس بودند و به همین جهت وقتی که انقلاب به پیروزی رسید، آیت‌الله قدوسی را به عنوان دومین دادستان انقلاب اسلامی منصوب فرمودند. قطعاً اگر آیت‌الله قدوسی فردی غیرانقلابی بود یا به دلیل مدیریت مدرسه حقانی، سکوت خودش را توجیه می‌کرد، امام ایشان را به عنوان دادستان کل انقلاب منصوب نمی‌کردند.

آنچه که در اسناد آمده با اسامی‌ای که شما فرمودید مشترک است، منتها خودشان به عنوان جمعیتی که اسم نداشت، آن را مطرح می‌کردند.

خب در بازجویی‌ها هیچگاه نمی‌گفتند که این همان گروهی است که آقای رفسنجانی فرد فعالشان است. این تشکیلاتی بود که اطلاعات و پژوهش در آن پیش‌بینی شده بود و یک چارت تشکیلاتی تهیه کرده بودند که ساواک اساسنامه آن را در منزل آیت‌الله آذری به دست آورده بود و همین منجر به تحت تعقیب قرار گرفتن سایر اعضا شد. **قبل از انقلاب، آیا اصولاً اینها نگاه تشکیلاتی هم داشتند و یا بعد از آنکه جمعیت مخفی‌شان آشکار و به ساواک اعلام شد، به فکر این کار افتادند؟ آیا این گروه را می‌شود تشکیلاتی دانست که شهید بهشتی از تشکیلات در نظر داشتند؟**

شهید بهشتی چه از نظر خصلت و چه از لحاظ تجربه، با آیت‌الله قدوسی متفاوت بود. آیت‌الله بهشتی سیاسی‌تر، اجتماعی‌تر و جهان‌پنده‌تر بود، اما جنبه حوزوی آیت‌الله قدوسی بیشتر بروز و ظهور داشت. البته نباید این دو نفر را باهم قیاس کرد. شهید بهشتی اعتقاد داشتند که نیروهای مذهبی حتماً باید دارای سازمان و حزب باشند. آیت‌الله قدوسی هیچگاه وارد حزب یا سازمانی نشدند، هر چند مجموعه کار ایشان بر مبنای تشکیلات و سازمان و سازماندهی بود، یعنی اعتقاد به ساختار داشتند، به همین جهت هم مدرسه حقانی بر مبنای ساختاری شکل گرفت که دارای مدیریت و معاونت‌های مخصوص بود که هر کدام جایگاه و تعریف خاصی داشتند. بعد از انقلاب هم که به عنوان دادستان انقلاب منصوب شدند، واقعا دادستانی انقلاب را از آن لجام گسیختگی و بی‌تشکیلاتی خارج کردند و انسجام و هماهنگی بسیار قدرتمندی را ایجاد کردند و توانستند بر بسیاری از بحران‌های درونی فائق آیند و بسیاری از نیروهایی را که در دادستانی انقلاب نفوذ کرده بودند، تصفیه و نیروهای متدین و وابسته به انقلاب و نیروهایی را که نسبت به امام خلوص بیشتری داشتند، منصوب و جایگزین نیروهای سابق کنند و این به خاطر روحیه تشکیلاتی و سازمانی آیت‌الله قدوسی بود. **نوع تفکر ایشان باعث شد که بعد از انقلاب، نقش اساتید و طلاب مدرسه حقانی در حکومت، دقیق‌تر و پررنگ‌تر شود. این مسئله به دلیل تشکیلات و ساختار است یا پارامترهای دیگری هم موثر بودند؟**

مسئولی که برای جانی انتخاب می‌شود، قطعاً از نیروهایی که قابل اطمینانش باشند، استفاده خواهد کرد، خصوصاً در شرایط خاص اوایل انقلاب. بدیهی است زمانی که آیت‌الله قدوسی دادستان کل انقلاب شدند، از شاگردان قابل اطمینانی که سال‌ها تربیت کرده و پرورش داده بودند و آنها را از نزدیک می‌شناختند و به آنها اطمینان داشتند، استفاده کردند. اینکه نیروهای مدرسه حقانی بیشتر در تشکیلات



آمدند، دستاورد یک تصادف و نیز واقعیت‌های موجود بود، و گرنه تعمدی در کار نبود و یا از قبل چنین برنامه‌ای پیش‌بینی نشده بود و نمی‌توانیم بگوییم آیت‌الله قدوسی این نیروها را از قبل برای تزریق در بدنه حکومت آماده کرده بودند. این جور حرف‌ها اکثراً گزافه‌گویی است.

شما فرمودید نظم و ساختار ویژه‌ای در مدرسه حقانی حاکم بود. برای مثال، آیت‌الله جنتی که امروز یکی از عناصر اصلی کشور در بسیاری از ابعاد هستند، جزو مدرسین آن مدرسه بودند. حضور این افراد در جای جای حکومت امروز ما به خاطر ساختار و سازماندهی بودن آن روز مدرسه حقانی و تفکرات سیستماتیک آن است که شاگردان و اساتید آنجا توانستند چنین نقشی در حکومت پیدا کنند یا عوامل دیگری هم در مدرسه بود که منجر به حضور بهتر و موثرتر آنها در عرصه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی شد. آیا در مدرسه حقانی نگاه جدیدی به مسائل فقهی و برنامه‌ها و آموزش‌های ویژه‌ای برای این نوع آماده‌سازی‌ها وجود داشت؟

وقتی یک حکومت تشکیل می‌شود، قطعاً احتیاج به نیروهایی دارد که حکومتی فکر بکنند. حکومتی فکر کردن، یکی از شرایط لازم مدیریت است و این متفاوت است با تفکری که در حوزه حاکم بود. در آنجا بسیاری، نظم را در بی‌نظمی می‌دانستند، در حالی که در مدرسه حقانی این چنین نبود، بلکه در آنجا موفقیت یک طلبه مرهون نظم و انضباط شخصی و اجتماعی او بود و شاید این یکی از عوامل موثری بود که چون طلبه‌های مدرسه حقانی دیدگاه حکومتی و به کارشان نگاه ساختاری داشتند، در ارکان حکومت تأثیر و نفوذ بیشتری داشتند. اما شخص شهید بهشتی، شخص آیت‌الله قدوسی و شخص آیت‌الله جنتی مورد اطمینان امام بودند. طلبه‌های مدرسه حقانی هم وابسته به این سه بزرگوار بودند و لذا این نکته را نباید نادیده بگیریم که شاید اگر این سه بزرگوار در حکومت نمی‌آمدند و مورد اعتقاد و اطمینان امام نبودند، کسی طلاب مدرسه حقانی را به خاطر آن درس‌هایی که خوانده و یا نظم و انضباطی که با آن پرورش یافته بودند دعوت به کار نمی‌کرد و شاید اصلاً کسی توجهی هم به آنها نمی‌کرد و اینها فراموش می‌شدند و چندان جایگاهی پیدا نمی‌کردند.

سهم آیت‌الله قدوسی در تنظیم و ارائه برنامه‌ها در مدرسه حقانی چقدر بود؟

آیت‌الله بهشتی یک مدیریت عالی داشتند و استراتژی و اهداف و راهبردهای مدرسه حقانی را مشخص می‌کردند و کار آیت‌الله قدوسی بیشتر مدیریت اجرایی و تربیت طلبه بود، یعنی به زبان امروز، آقای بهشتی نرم‌افزار مدرسه را فراهم می‌کرد و آقای قدوسی وظیفه سخت‌افزاری داشت، به همین جهت تأثیرگذاری، آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله قدوسی را نباید جدای از یکدیگر مطرح کرد، بلکه دو نیروی توانمندی بودند که هرکدام به دیگری نیازمند بودند و شرط لازم و کافی وجود هر دو بود.

شما وقتی یاد دوران طلبگی‌تان در مدرسه می‌افتید، شاخص‌ترین ویژگی که از آیت‌الله قدوسی در ذهنتان می‌آید چیست؟

خلوص. من در تمام مدت عمرم با بزرگان، شخصیت‌ها، روحانیون و کسانی که با آنها سر و کار داشتم، هیچ‌کس را خالص‌تر از آقای قدوسی نیافتم. از آنهایی بودند که باید بگوییم فکر و ذکر و عمل و حتی نفس کشیدنشان برای خدا بود.

خاطره‌ای دارید که مصداق این خلوص باشد؟

واقعا این طور نیست که انسان بتواند تفکیک قائل شود. آقای قدوسی شخصیت بسیار بزرگوار، عالم مورد تأیید حوزه، از شاگردان امام، حافظ بسیاری از خطبه‌های نهج‌البلاغه، در آن زمان از شاگردان علامه طباطبائی در فلسفه و در تفسیر یک شخصیت به تمام معنا کامل و

اینکه نیروهای مدرسه حقانی بیشتر در تشکیلات آمدند، دستاورد یک تصادف و نیز واقعیت‌های موجود بود، وگرنه تعمدی در کار نبود و با از قیل چنین برنامه‌ای پیش‌بینی نشده بود و نمی‌توانیم بگوییم آیت‌الله قدوسی این نیروها را از قبل برای تزریق در بدنه حکومت آماده کرده بودند.

بکنیم.

در این رابطه خاطره ای را نقل کنم؛ آقای قدوسی فقط با یک راننده که پسر مش‌مدحسین خادم مدرسه حقانی بود، رفت و آمد می‌کرد، بدون محافظ و با همین یک راننده به منزل می‌رفت. من با دوستان صحبت کردم و گفتم دنبال ایشان می‌روم که از ایشان مواظبت کنم. ایشان از اوین حرکت کردند. در خیابان سنول باران آمده بود ایشان آمد که بیچد، ترمز کرد و ماشین من لغزید و به ماشین آقای قدوسی خورد. ماشین آنها رفت و ماشین من خراب شد. ماشین را بردم تعمیرگاه و صد و بیست تا تک‌تومانی خرج ماشین من شد. فردایش رفتم پیش آقای قدوسی و گفتم: «دیروز آمدیم شما را اسکورت بکنیم، به ماشین شما زدیم و صد و بیست تومان خرجش شد.» ایشان به‌شدت ناراحت شدند و گفتند: «برای چه؟ اولاً کار بد و بدون ضابطه‌ای کردید و بنابراین من خسارت نمی‌دهم. به دید خودتان تشخیص دادید، خودتان هم بپردازید.» کمی با ایشان بحث کردم که این طور که نمی‌شود شما بدون محافظ بروید، ایشان شروع به صحبت کردند و گفتند: «آقای حسینیان! کدامیک از این محافظین توانسته‌اند از شهادت شخصیت‌ها جلوگیری کنند. آقای مفتاح محافظ داشت و همراه با محافظینش به شهادت رسید. آقای بهشتی هم همین طور، محافظ داشتند، ولی به شهادت رسیدند. هیچ کدام از این شخصیت‌ها را محافظین نتوانستند از شهیدشدنشان جلوگیری کنند، بنابراین شما هم کار خوبی نکردید. یک روزی اگر من هم شهید شدم بدون اینکه مسئولیت گروهی دیگر به عهده من باشد به شهادت برسم.» بالاخره با چانه‌های زیاد توانستیم آن صد و بیست تومان را از آقای قدوسی بگیریم و ایشان از من تعهد گرفتند که دیگر اسکورتشان نکنم و آقای قدوسی تا آخر این طوری زندگی کردند.

شما بعد از انقلاب چه نوع رابطه‌ای با آقای قدوسی داشتید؟

اوایل دادستانی کل آقای قدوسی به عنوان مسئول روابط عمومی و بررسی مطبوعات دادستانی کل بودم و بعد از آن به عنوان مسئول شهرستان‌های دادستانی کل آقای قدوسی را داشتم.

مقطعی که شما مسئول روابط عمومی دادستانی کل بودید، تقریباً هم‌زمان با مقطعی بوده است که رسانه‌ها خیلی علیه آقای قدوسی فعالیت می‌کردند علی‌الخصوص در بحث مصادره اموال. واکنش‌های آیت‌الله قدوسی نسبت به این گونه موارد چه بود؟

اتفاقاً من روزی به عنوان مسئول روابط عمومی و بررسی مطبوعات منصوب شدم که کارمندان دادستانی کل در اعتراض به مخالفت آقای قدوسی با مصادره اموال یک نفر، تحصن کرده بودند. آقای قدوسی با مصادره اموال بدون ضابطه، بسیار مخالف بودند. ایشان می‌فرمودند که مالکیت مسلمان و حتی اهل کتاب در اسلام به رسمیت شناخته شده است، مگر اینکه خلاف قضیه در جایی ثابت و آن اموال به شکلی ظالمانه و غاصبانه جمع شده باشد والا به صرف

باشد، محاسن نسبتاً بلندی داشته باشد یا معمم باشد و یا اگر معمم نیست پالتوی بلندتری را که نشانه هویت طلبگی افراد باشد، بپوشد. آقای قدوسی این نوع افکار را قبول نداشتند. یکی از خاطراتی که از آقای قدوسی یادم هست این است که در دوران جوانی سرم را تراشیده بودم. آقای قدوسی مرا صدا کردند و گفتند: «چرا سرت را تیغ زده‌ای؟» گفتم: «همین طوری.» ایشان مرا نصیحت کردند و گفتند: «آقای حسینیان! ما در میان مردم زندگی می‌کنیم. نباید کارهایی بکنیم و رفتارهایی از ما سربرزند که متفاوت از مردم باشیم. نباید از عرف جامعه خارج شویم. طلبه باید لباس خوب بپوشد، قدری موهایش را بلند بگذارد، شیک باشد، شلوار خوب بپوشد، کفش خوب بپوشد و آن حالتی که باعث مضحکه مردم شود و در عرف به دید استهزاء به او نگاه کنند، انجام ندهد.» گفتم: «من برای این موضوع این کار را نکردم. خواستم موهایم تقویت شوند.» گفتند: «باشد. به هر حال این کار درستی نیست.»

در مورد مسائل اخلاقی و نحوه زندگی، آقای قدوسی خیلی به زی طلبگی اعتقاد داشتند و می‌فرمودند طلبه نباید اهل دنیا باشد. اگر طلبه‌ای برای دنیای خودش چانه بزند، باید طلبگی را رها کند و برود. اگر رفت داخل شهری و احساس کرد باید فلان محراب را به خاطر اعتبار و شخصیتش حفظ کند، باید طلبگی را رها کند. اگر جایی رفت که کسی منبر می‌رود و او هم خواست منبر برود و دید که منبر او بهتر هست و مردم به او توجه می‌کنند، اگر وسایل لازم را فراهم نکند برای اینکه او منبرش بیشتر مورد استفاده قرار بگیرد و شروع به کارشکنی کرد، بدانند که زی طلبگی را مراعات نکرده و باید طلبگی را رها کند. اگر درجایی طلبه‌ای را دید که از طلبه دیگر جلو زده و احساس کرد که چرا او رعایت ادب را نکرده و با من در جلو نیفتادن و رفتن همراهی نکرده است، بدانند که زی طلبگی را مراعات نکرده و باید طلبگی را رها کند. اگر طلبه‌ای خواست با اشرافیت زندگی کند و اگر دستش به‌جایی رسید، با تمایز با مردم زندگی بکند، باید طلبگی را رها کند و برود دنبال دنیا و آیت‌الله قدوسی تا آخر عمر، همه این نکات را رعایت می‌کردند. یادم هست اوایل انقلاب، زمانی که ترورها شروع شده بود، در دانشگاه تهران سمنیاری بود که مجموعه شخصیت‌ها جمع می‌شدند. آقای قدوسی تنها شخصیتی بود که با یک راننده و یک پیکان در آن جلسه حضور پیدا کرد. یادم هست که دانشجویان ماشین آقای قدوسی را با بسیاری از شخصیت‌ها قیاس کردند و بسیار تاثیر مثبتی روی آنها گذاشت. حتی تا اواخر هم که ترورها به‌شدت زیاد شده بود و هر آن احتمال ترور آقای قدوسی هم می‌رفت، ایشان محافظ و اسکورت نپذیرفتند. در آن اواخر، ما خودمان احساس می‌کردیم که باید از آقای قدوسی محافظت

جامعی بودند، اما این شخص با آن همه عظمتشان، برای ما گلستان سعدی را تدریس می‌کردند، چون اعتقاد داشتند طلبه‌ها باید با ادبیات فارسی آشنا باشند. در حوزه برای تدریس ملاک‌هایی وجود داشت و می‌توانم بگویم یکی از تبلورهای خلوص آقای قدوسی، پذیرفتن تدریس چنین درسی در سطوح پایین حوزه بود. و یا مثلاً ایشان استاد حفظ قرآن ما بودند. حفظ قرآن را یک طلبه معمولی هم می‌تواند مدیریت و تدریس کند، اما به دلیل اینکه اعتقاد داشتند طلبه‌ها حتماً باید با قرآن آشنا باشند و قرآن را حفظ بکنند خودشان مدیریت و تدریس این کلاس را نیز به عهده گرفته بودند. اینها نمونه‌هایی از خلوص نیت آقای قدوسی است. ایشان درس اخلاق می‌گفتند که ما روح آقای قدوسی را در آن کلاس‌ها درک کردیم. ایشان در روزهای پنجشنبه، نیم ساعت طلبه‌ها را نصیحت می‌کردند و ما واقعا تا هفته دیگر از نظر معنوی شارژ بودیم. درس‌های اخلاق آقای قدوسی آن چنان تاثیرگذار بود که به عنوان یک قوه مانع از تحت تاثیر غرائز قرارگرفتن برای ما کاربرد داشت، یعنی اگر ما جایی وسوسه می‌شدیم و شیطان می‌خواست در ما نفوذ بکند، صحبت‌های آقای قدوسی مثل یک پتک ما را بیدار و وسوسه‌های شیطانی را دور می‌کرد. هنوز هم وقتی درس‌های اخلاق ایشان را یادآوری می‌کنیم، شاداب می‌شویم و هنوز هم در ما نشاط ایجاد می‌کند. یکی از اصرارهایی که آقای قدوسی داشتند و تکرار می‌کردند این بود: «آقا! اگر آمده‌ای که امام‌جماعت جایی بشوی یا آقای یک شهری بشوی، تو به درد طلبگی نمی‌خوری. از هم اکنون بگذار و برو. اما اگر آمده‌ای برای خدا و اسلام کارکنی، بدون توقع و انتظار پاداش و تشویق مردم بمانی، برای طلبگی مناسب هستی.» این نوع دیدگاه آقای قدوسی به طلبگی و دروس حوزوی همیشه راهنمای ما بود. ما بعد از انقلاب، هروقت کاری را می‌خواستیم انتخاب بکنیم، همین دیدگاه را در اعمال خودمان در نظر می‌گرفتیم که آیا برای خدا هست یا نیست؟ اگر برای دنیا بود، آن را انتخاب نمی‌کردیم. نمی‌گویم که شیطان ما را وسوسه نمی‌کرد، ولی این نوع نگاه و القاء چنین دیدگاهی از آیت‌الله قدوسی در شاگردانشان بسیار موثر بود. حتی امروز هم که گاهی برسر دنیا و آخرت قرار می‌گیریم، درس‌های آقای قدوسی راهنما و راهگشای ماست.

در بحث مدارس علمیه معمولاً یکی از نکاتی که مورد توجه قرار می‌گیرد بحث تربیت طلاب و زی طلبگی است. آیت‌الله قدوسی چه روش‌هایی را در این زمینه به کار می‌بردند؟

برای مقدمه توضیح بدهم زی طلبگی در همان زمان‌ها هم تعاریف مختلفی داشت. بعضی از علمای سنتی، زی طلبگی را به این می‌دانستند که انسان موه‌های سرش کوتاه





را تکرار کردند. البته یادمان نیست دستگیری مقدم‌مراغه‌ای چه وقت و برای چه بود و اصلاً حکم دستگیری او را آقای قدوسی دادند یا نه، ولی یادمان هست که از تیزهوشی امام خیلی صحبت کردند و گفتند که فرق بین آیت‌الله کاشانی و امام در این است که آیت‌الله کاشانی نردبانی شد برای ترقی جبهه ملی و وقتی که بالای پشت‌بام رفتند، نردبان را انداختند و پرت کردند، ولی امام هیچگاه اجازه ندادند ابزاری برای ملی‌گراها باشند. آنها تا زمانی که خودشان را تحت پوشش و پرچم امام به ظاهر حفظ کردند، امام هم آنها را حفظ کردند، اما همین که خواستند در مقابل امام بایستند، امام هم با اینها برخورد کردند. ایشان نسبت به مسائل، حساسیت خاصی داشتند، به همین جهت به آقای یزدی و بازرگان و کلا حتی به نیروهای مذهبی وابسته به جبهه ملی که نوعی ملی‌گرایی داشتند، همواره حساسیت داشت، حتی نسبت به مهندس بازرگان.

از برهه‌های مهم دادستانی انقلاب، دادگاه امیرانتظام بود. دادستانی انقلاب، او را جاسوس می‌دانست و دستگیر کرد. نهضت آزادی اگرچه در مقطع اول چندان دفاعی نکرد، اما دفاعیاتی را در حمایت از امیرانتظام منتشر کرد. در آن مقطع، برخورد شهید قدوسی با نیروهای نهضت آزادی یا دولت موقت داشتند؟

یادم نمی‌آید.
دستور دستگیری امیرانتظام کار خود ایشان بود؟
بله. من و آقای پورمحمدی و آقای اکبریان و دو سه نفر از دوستان دیگر بودیم که یک شبی هم ایشان این مطلب را گفتند که ما جا خوردیم که چطور چنین کاری ممکن است، چون امیرانتظام در آن موقع عضو دولت بود.

دیدگاهشان در مورد تسخیر لانه جاسوسی و رابطه‌شان با بچه‌های فاتح آنجا چگونه بود؟

آقای قدوسی هم در صحبت‌هایشان و هم در عمل، به شدت حمایت می‌کردند، مخصوصاً آقای سیف‌اللهی که یکی از شاگردان ایشان بود و در لانه جاسوسی حضور داشت، با آقای قدوسی روابط حسنه‌ای داشت و رفت‌وآمد داشتند و گزارش‌هایی را از آنجا برای ایشان می‌آورد.

من شنیدم که ایشان در ابتدای کار چندان موافق نبودند و بعد از پیام امام نظرشان تغییر کرد.

از روز اولی که ما با آقای قدوسی ملاقات کردیم، تایید کردند. یادمان هست که می‌گفتند اگر این سفارت می‌ماند، برای انقلاب مشکل ایجاد می‌کرد و به همین جهت این کار را مورد تایید قرار می‌دادند و می‌گفتند یکی از خطراتی که

را اداره کرد. بالاخره کشور خرج و هزینه دارد. شما گاهی اوقات خودکاری می‌خواهید به ما بدهید، می‌گویید پوست خودکار قبلی را بیاورید، خودکار جدید بگیرید.» ایشان خیلی گله‌مند شدند که چرا این دوست ما چنین طنزی را نسبت به آقای قدوسی مطرح کرد و آزوده‌خاطر شدند و بارها این گله را مطرح کردند که دوستان در مورد من گاهی این گونه قضاوت می‌کنند. البته ایشان نمی‌گفتند که پوست سابق را می‌خواهم، ولی به قدری سخت‌گیری می‌کردند که شباهت به همین مسئله داشت.

توصیه پذیری ایشان چگونه بود؟

آقای قدوسی به هیچ عنوان تحت تاثیر هیچ کس قرار نمی‌گرفتند. خیلی از مصادیق این قضیه را به یاد دارم که نمی‌شود گفت. بسیاری از شخصیت‌ها توصیه‌هایی داشتند و آقای قدوسی سفت و سخت بر موازین خودش ایستاد و به حرف هیچ کس گوش نمی‌کرد.

به غیر از توصیه‌های امام؟

ندیدم امام توصیه‌ای بکنند. در مدتی که بنده خدمت آقای قدوسی بودم، امام هیچ‌گاه توصیه‌ای نکردند.

بعد از پیروزی انقلاب گروه‌های مختلفی حضور داشتند منجمله دولت موقت. در این جمع، جبهه ملی نمود خیلی جدی داشت. آیت‌الله قدوسی با این نوع تفکر که به هر حال پرچمدارشان مصدق بود چه نوع رابطه‌ای داشتند؟

آقای قدوسی از قبل از پیروزی انقلاب اسلامی نسبت به جبهه ملی و مصدق حساسیت داشتند. یادمان هست ما هم مثل دیگران که مصدق را به عنوان یک چهره ملی مطرح می‌کردند، در باره او چنین نظری داشتیم. در اوایل سال ۵۷، یک روز جبهه ملی اطلاعیه‌ای داده بود و من داشتم آن را پشت شیشه یکی از مدرسه‌ها الصاق می‌کردم و متوجه نبودم که آقای قدوسی داشتند از پشت سر من می‌آمدند. ایشان این اطلاعیه را دیدند و خواندند و متوجه شدند که متعلق به جبهه ملی است و گفتند: «آقای حسینیان! اینها قابل اطمینان نیستند. با آیت‌الله کاشانی به عنوان سمبل روحانیت خیلی بد رفتاری کردند. تا جایی که نتوانستند، از آقای کاشانی استفاده کردند، اما آنجایی که احساس کردند آقای کاشانی دارد محور قرار می‌گیرد، حتی منزل ایشان

**در مدرسه حقانی موفقیت یک طلبه
مرهون نظم و انضباط شخصی و اجتماعی
او بود و شاید این یکی از عوامل موثری
بود که چون طلبه‌های مدرسه حقانی
دیدگاه حکومتی و به کارشان نگاه
ساختاری داشتند، در ارکان حکومت
تاثیر و نفوذ بیشتری داشتند.**

را سنگباران کردند.» من تا آن زمان حتی به گوشم هم نرسیده بود که جبهه ملی‌ها منزل ایشان را سنگباران کردند و یا از رفتارهای مصدق چیزی نمی‌دانستیم. ایشان مفصلاً راجع به بد رفتاری جبهه ملی نسبت به گروه‌های مذهبی آن روز برای من توضیح دادند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که اتفاقاً باز هم به خاطر دستگیری دو نفر از نیروهای ملی‌گرا، این صحنه‌ها تکرار شدند، ایشان مفصل با ما صحبت کردند و گفتند برای دستگیریشان بروید. یکی از اینها امیرانتظام بود که بعد از لانه جاسوسی، اسنادش به دست آمد. آن روز من و آقای پورمحمدی و آقای اکبریان و دو سه نفر دیگر بودیم و آقای قدوسی ما را توجیه کردند که برای دستگیری امیرانتظام باید چه کار بکنید یکی دیگر هم دستگیری مقدم‌مراغه‌ای بود که ایشان باز حرف‌هایشان

اینکه یک نفر ثروتمند است، نباید اموالش مصادره شود. ایشان کاملاً با این کار، مخالف بودند. یادمان هست یک بار بحث سپهبد کاتوزیان بود که از زندان با ضمانت ایشان آزاد شد و کارمندان اوین، به قول خودشان، در اعتراض به عدم قاطعیت آقای قدوسی نسبت به مصادره اموال طاغوتی‌ها و آزادی کاتوزیان دست به اعتصاب زدند. ما خدمت آقای قدوسی بودیم و ایشان توضیح دادند: «من حاضر نیستم به خاطر سمیت و پست خودم حتی یک ریال هم به صورت غاصبانه مصادره و به‌زور از کسی گرفته و به دیگری داده شود، چون نه اینهایی که پولشان به‌زور گرفته می‌شود و نه آنهایی که پول غصبی به آنها داده می‌شود نمی‌توانند در قیامت از ما شفاعت کنند و خود ما دلیل و حجتی برای این کارمان نداریم.. اگر این اعتصاب برای این است که من تغییر رویه بدهم، هیچ کس نباید امیدوار باشد که چنین چیزی روی می‌دهد، چون من هرگز از این اعتقاد اصولی خودم دست برنخواهم داشت.» اتفاقاً از همین جا هم بود که ایشان در دادستانی کل، تصفیه را شروع کردند.

رابطه آیت‌الله قدوسی با رسانه‌ها چگونه بود؟

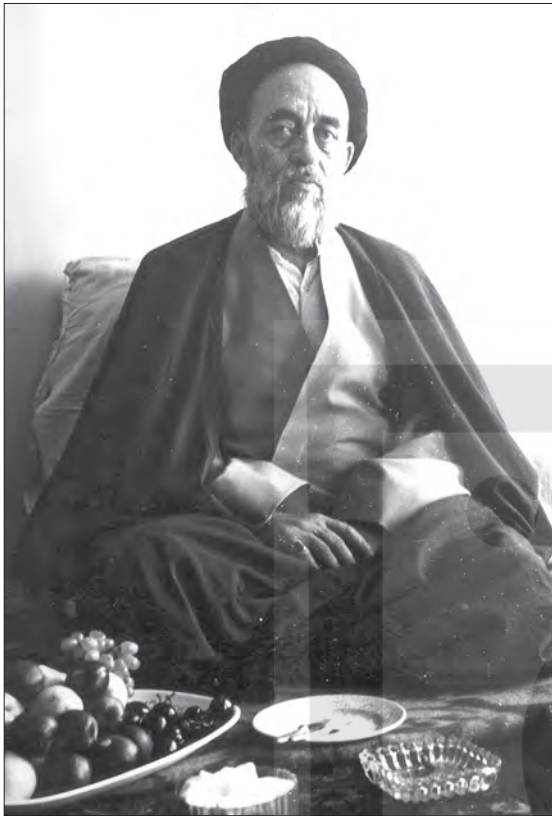
در جایی که ضرورت ایجاد می‌کرد که با رسانه‌ها صحبت بکنند، اقدام می‌کردند. حتی من یک برنامه هفتگی برای ایشان تدارک دیدم و هر هفته ایشان یک مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی داشتند که حتماً در صدا و سیما ضبط شده و موجود هست.

آیا از انتقادهایی که به ایشان می‌شد می‌رنجیدند؟

فرق می‌کرد. آقای قدوسی در مسائل مالی خیلی سختگیر بودند. چند مرتبه که دوستان به ایشان انتقاد کردند، رنجیده‌خاطر شدند، اما وقتی دیگران انتقاد می‌کردند که چرا آقای قدوسی در مصادره اموال با قاطعیت رفتار نمی‌کند، چندان حساسیتی نشان نمی‌دادند و حالتشان این طور بود که سری بالا می‌انداختند و ابروها را در هم می‌کشیدند و فقط با همین حالت عکس‌العمل نشان می‌دادند که یعنی اعتنا نکنید. ما وقتی در مسائل مالی از ایشان انتقاد می‌کردیم، ناراحت می‌شدند. من مسئول امور شهرستان‌ها بودم. یکی از کارهای امور شهرستان‌ها این بود که باید هزینه‌های دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب شهرستان‌ها را محاسبه می‌کردم و هر ماه ارسال می‌کردم. کل مخارج دادسراهای انقلاب در هر ماه آن زمان از یک میلیون تومان قدری بیشتر می‌شد که مثلاً خرده آن دو ریال می‌شد. صورت را می‌آوردم پیش آقای قدوسی و ایشان به عینه همین را می‌نوشت، یعنی آن دوریال را هم در چک می‌نوشت. زمانی که چک را به بانک می‌بردیم، ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند هشت ریال به این دوریال اضافه کنید یا این دو ریال را کسر کنید که سراسر شود و برای محاسبات ما سخت نباشد چون قرار است این را به چهل - پنجاه شهرستان ارسال بکنیم و تقسیم آن برای ما مشکل ایجاد می‌کند. آقای قدوسی می‌گفتند نه! همان که شده است، من نه یک ریال حق کسی را می‌توانم ضایع کنم و نه حق دارم یک ریال از بیت‌المال اضافه بردارم. یادمان هست که یکی از دوستان، آقای معصومی رئیس دادگاه رشت که فوت کردند، از من گله کردند که: «چرا شما این قدر سخت‌گیری می‌کنید؟ چرا این قدر هزینه‌ها را کم می‌دهید؟» گفتم: «همین هزینه‌ها را هم که می‌گیرم، می‌گذارم وقتی که آقای قدوسی خسته شده، یعنی ساعت یازده دوازده شب، از ایشان چک می‌گیرم که که خیلی نگاه نکنند!» این دوست ما این حرف را به آقای قدوسی گفت و ایشان خیلی رنجیده‌خاطر شدند که چرا من چنین چیزی را گفته‌ام. بعد به من گله کردند که مگر بیت‌المال مال پدر من است که شما این گونه پیش دوستان صحبت می‌کنید.

یک مرتبه آقای قدوسی جلسه‌ای گرفتند که در حضور خودشان از ایشان انتقاد کنیم. یکی از دوستان به طنز، البته طنزی که واقعیت داشت، گفت: «آقا! شما خیلی در مسائل مالی سخت‌گیری می‌کنید. این طور نمی‌شود کشور

■ علامه سید محمد حسین طباطبائی



به نظر من زیاد روی آقای قدوسی کار نشده است و ایشان مظلوم واقع شده‌اند و کاری برای شناسایی شخصیت ایشان انجام نشده است.

از شهادت ایشان چگونه متوجه شدید؟

تقریباً دو روز قبل از شهادت آقای قدوسی بین ما برخوردی پیش آمد. یکی از دادستان‌های شهرستانی کاری را انجام داده بود و من او را توبیخ کردم. آقای قدوسی در حضور جمع گفتند: «آقای حسینیان! چرا بدون مشورت با من با دادستان برخورد کردید؟» گفتم: «من مسئول امور شهرستان‌ها هستم و وظیفه‌ام حکم می‌کرده که با او برخورد کنم.» آقای قدوسی مقداری تند شدند که: «نخیر، شما بدون مشورت با من حق نداشتید این کار را انجام دهید.» به من برخورد و قهر کردم و به شاه‌رود رفتم. دو یا سه روز در آنجا بودم که یکمرتبه رادیو خبر شهادت آقای قدوسی را اعلام کرد. من بلافاصله به دادستانی کل زنگ زدم و گفتم: «آیا از آقای فخار خبر دارید؟» گفتند: «بله، دنبالش هستیم، اما متواری شده است.» من فردا صبح حرکت کردم و به تهران آمدم و با دوستان، جنازه آقای قدوسی را از سردخانه تحویل گرفتیم و به بهشت‌زهره بردیم و از آنجا تشییع کردیم و به قم رفتیم و تدفینشان کردیم.

به نظر شما علت اینکه منافقین به این تحلیل رسیدند که باید ایشان را ترور کنند، صرفاً در ادامه ترور مسئولین بود یا جایگاه ایشان برایشان مهم بود و می‌خواستند که ایشان حذف شود.

خب ایشان دادستان کل انقلاب بود و از طرفی دادستانی کل انقلاب هم مسئولیت برخورد با نفاق را بعد از اعلام فاز نظامی به عهده داشت. نقش مهم در این قضیه به عهده دادستانی انقلاب بود. در مجموع آقای قدوسی از یاران امام محسوب می‌شدند و واقعا مصداق اتم "إذا مات العالم نلّم فی الاسلام ثلّمه لا یسدها شیء" بودند. هم شخصیت حقیقی آقای قدوسی و هم شخصیت حقوقی و هم مدیریت و رهبری برخورد با منافقین، موجب شد آنها چنین تصمیمی بگیرند و ایشان را متأسفانه به شهادت برسانند. ■

می‌کردند. کسی که آقای قدوسی را ترور کرد، جدا متهم بود که وابسته به سازمان هست. یادم هست که حدود یک هفته یا ده روز قبل از شهادت ایشان خدمتشان رسیدیم و گفتم: «آقای قدوسی! ما احتمال قوی می‌دهیم که آقای فخار از منافقین است و باید اخراجش کنید.» آقای قدوسی فرمودند: «شما در مورد این موضوع مطمئن هستید؟» گفتم: «مطمئن که نیستیم، ولی از شواهد و قرائن بر می‌آید که باید دستگیر و تهدید شود تا بالاخره معلوم شود که وابسته هست یا نیست.» ایشان فرمودند: «آقای حسینیان! آقای فخار تازه ازدواج کرده. کاری را که به صحت آن یقین نداریم، نباید انجام بدهیم.»

منظورتان محمود فخارزاده است؟

در بین دوستان به فخار معروف بود. دوستان دیگر هم وقتی راجع به فخار با ایشان صحبت کرده بودند، آقای قدوسی همین احتیاطات را کرده بودند که متأسفانه منجر به شهادت ایشان شد. ایشان در تشخیص موضوع و اینکه از مصادیق باید اطمینان کامل داشت، باز همان احتیاط را داشتند.

رابطه آقای قدوسی با امام چگونه بود؟

رابطه مرید و مرادی. بارها خدمت امام می‌رسیدند و یک نظری داشتند و امام چیز دیگری می‌فرمودند و وقتی برمی‌گشتند، کاملاً معلوم بود که نظر امام را بر نظر خودشان ترجیح می‌دادند. از جمله مسائلی که من یادم هست این بود که وقتی از خدمت امام برگشتند، فرمودند: «من امروز رتم و راجع به آقای قطب‌زاده با امام صحبت کردم و گفتم آقا این قطب‌زاده به درد رادیو تلویزیون نمی‌خورد. این اصلاً لات است، فقط به درد این می‌خورد که یک زنجیری به دست بگیرد آن را بگرداند و یک تصنیف هم بخواند و سینمایی را اداره کند.» امام فرمودند: «آقای قدوسی! اگر بنا باشد به خاطر نواقص افراد، آنها را کنار بگذاریم، همه را باید کنار گذاشت. کیست که نقص نداشته باشد؟» ایشان می‌گفتند: «امام حرف درستی زدند. ما همه‌مان نقص داریم، منتها نقص‌ها فرق می‌کنند. گاهی اوقات ما به دلیل وابستگی به دنیا، نفسمان از شخصی‌ها بیشتر است، منتها به چشم‌مان نمی‌آید.» دلم آن چنان تحت‌تأثیر امام قرار گرفته که واقعا تفکر و اندیشه‌شان راجع به مدیریت‌ها تغییر پیدا کرده است. آقای قدوسی با امام چنین رابطهای داشتند، در عین حال اگر انتقادی به نظرشان می‌رسید، صریحاً به امام می‌گفتند.

باز یکی از خاطراتم این است که در آن زمان در قم وضع مدارس و دبیرستان‌ها کمی آشفته بود. ایشان خدمت

امام رسیده بودند. امام پرسیده بودند: «آقای قدوسی! از وضع قم چه خبر؟» آقای قدوسی جواب داده بودند: «وضع قم خوب است به شرطی که نوه شما بگذارد.» امام هم پرسیده بودند: «مگر او در آنجا کاری می‌کند؟» شهید قدوسی گفته بودند: «بله، وضع دبیرستان‌ها را به هم می‌ریزد.» امام فرموده بودند: «همان طور که با بقیه برخورد می‌کنید، با او هم برخورد کنید.» یعنی آقای قدوسی حتی با امام هم رودربایستی نداشتند و نظرشان را مطرح می‌کردند، ولی تابع نظر امام هم بودند و گاهی نظر امام، مبنای نظری آقای قدوسی را تغییر می‌داد.

چه بعدی از فعالیت‌های ایشان بعد از انقلاب به نظر شما کمتر گفته شده است؟

آقای قدوسی با مصادره اموال بدون ضابطه، بسیار مخالف بودند. ایشان می‌فرمودند که مالکیت مسلمان و حتی اهل کتاب در اسلام به رسمیت شناخته شده است، مگر اینکه خلاف قضیه در جایی ثابت و آن اموال به شکلی ظالمانه و غاصبانه جمع شده باشد والا به صرف اینکه یک نفر ثروتمند است، نباید اموالش مصادره شود. ایشان کاملاً با این کار، مخالف بودند.

انقلاب را تهدید می‌کرد، الحمدلله از بین رفت.

رویه ایشان در زمینه برخورد با گروه‌ها چطور بود؟ قبل از اینکه در تهران برخورد مسلحانه‌ای رخ دهد، منافقین فعالیت‌های مسلحانه‌ای را در مشهد و جاهای دیگر انجام داده بودند. آیا ایشان آنها را محارب می‌شناختند یا اجازه مبارزه برای آنها قائل بودند؟

قبل از اینکه سازمان مجاهدین کار نظامی را شروع بکنند، فقط گروه‌هایی مثل چریک‌های فدائیان خلق در اول انقلاب خرمن‌های گندم مردم را آتش می‌زدند. آقای قدوسی نسبت به این مسائل بسیار سختگیر بودند و توصیه‌شان این بود که به هیچ عنوان کوتاه نیایید. بعد از شروع جریان فاز نظامی منافقین، آقای قدوسی در این مسائل تندتر شدند. یادم هست بلافاصله بعد از شروع فاز نظامی، در سپاه پاسداران برای رؤسای دادگاه و دادسراهای انقلاب، سمیناری را ترتیب دادند و ایشان سخنرانی و تأکید کردند که اینها محارب هستند و باید به عنوان محارب با آنها برخورد کنیم. ایشان در برابر هر اقدامی که خطر براندازی نظام را در بر داشت، شدت عمل به خرج می‌دادند.

این رویه برخلاف روحیه احتیاط مآبانه ایشان در مسئله مصادره نبود؟

البته ایشان در همین مسئله هم می‌گفتند که برای ثبوت اتهام باید دقت شود، اما اگر محارب بودن و مفسد بودن کسی ثابت شد، نباید کمترین تردیدی به خود راه داد.

ایشان در مورد شبکه نفوذ چه نگاهی داشتند؟ شاید بتوان گفت اصلی‌ترین ظهور شبکه نفوذ در فاجعه هفت تیر و دومین گام جدی‌شان هشت شهریور و سومین اقدام هم شاید در مورد خود ایشان باشد.

در تکمیل سخنان قبلی باید بگویم ایشان در عین حال که در مورد منافقین بسیار سختگیر بودند، همان احتیاط‌هایی را که در مورد مسائل مالی و مصادره اموال داشتند، اعمال





• درآمد

تحصیل در مدرسه حقانی و پس از انقلاب همکاری نزدیک و طولانی با شهید قدوسی، خاطرات حجت‌الاسلام نیری را از چنان نکات بدیع و جالبی سرشار می‌سازد که در کمتر مصاحبه‌ای بدانها اشاره شده است. با تشکر از ایشان که طی مصاحبه مفصلی، نکات برجسته‌ای از سلوک آن شهید بزرگوار را بیان و تحلیل کردند.

«سلوک اخلاقی و مدیریتی شهید قدوسی» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت‌الاسلام والمسلمین حسین علی نیری

دنبال نام نبود...

آیا آیت‌الله قدوسی، خودشان هم به تغییراتی که در مدرسه انجام می‌شد، معتقد بودند؟

ایشان خصائص برجسته‌ای داشتند. جدای از تدین و تقوا، آدم مخلصی بودند و به برنامه‌ای که جلویشان می‌گذاشتند، اگر معتقد نبودند قبول نمی‌کردند، اما اگر معتقد بودند و قبول می‌کردند، پایش می‌ایستادند. به عبارتی آنچه به وسیله ایشان انجام شد، چیزی بود که به آن اعتقاد داشتند و تمام وقتشان را روی آن گذاشته بودند. یاد می‌آید که ایشان در ابتدای مدیریت، دیگر در درس شرکت نمی‌کردند و به مطالعه شخصی هم نمی‌رسیدند. یک روز ایشان نگاهی به قفسه کتاب کردند و گفتند: «چقدر افسوس می‌خورم که وقت ندارم و نمی‌توانم اینها را بخوانم.» با این همه که علاقه شخصی به بحث و مطالعه داشتند، به‌خاطر اینکه مدرسه را به سرانجامی برسانند، همه را کنار گذاشته بودند، چون راه نویی بود و تازه شروع شده بود و نمی‌خواستند با شکست مواجه شود، چون اگر در ابتدا شکست می‌خورد، برای آینده هم مضر بود.

در همین زمینه جمله‌ای داریم در باره امیرالمومنین (ع) که: «لاتاخذه فی الله لومه لائم، در راه خدا، ملامت هیچ ملامتگری مانع کارش نمی‌شود.» این آقایان هر چه داشتند از حضرت علی (ع) داشتند، اما ایشان نیز چنین حالتی داشتند که اگر تشخیص می‌دادند کاری را باید بکنند، حتی اگر با مشکلات عدیده و مخالفت‌های مختلف مواجه می‌شدند، دست برنمی‌داشتند و سخت پای کار می‌ایستادند.

یکی از مشکلات این بود که عده‌ای توجه نداشتند که ما در چه زمانی هستیم. مثالی از بعد از انقلاب برایتان عرض بکنم. بعضی از آقایان درباره مسائل حکومتی مشکلاتی و دغدغه‌هایی داشتند. مسائل جدید و مستحدثه‌ای بود و توجهی به این جهات فعلی نداشتند. یادم هست که یک بار امام فرمودند: «این آقایان توجه ندارند که ما الان یک حکومتیم و وقتی در مقام یک دولت هستیم، فکر و برنامه و راه و رسم و صحبت کردن و برخوردمان باید در شان این باشد، نه اینکه فکر کنیم ما در ۴۰ سال قبل هستیم و

شروع شود و چه کسی انجام دهد و این متون درسی را چه کسانی باید تغییر دهند که هم از سوی مراجع مورد تأیید و هم قابل اجرا باشند، اینها مسائلی بودند که مد نظر داشتند و از اول هم دنبال این قضیه بودند. در مدرسه منتظریه هم برای تعیین متن مشورت می‌کردند و بزرگان حوزه هم همه به این نتیجه رسیده بودند که باید تغییر و تحولی ایجاد شود. مثلاً به جای حاشیه ملا عبدالله که برای منطق می‌خواندند، دنبال کتاب دیگری می‌گشتند و برای کتاب‌های صرف و نحو دنبال راه حل دیگری بودند. حتی در سطوح بالا در مورد رسائل و مکاسب یا جرئت نمی‌کردند و یا به احترام مرحوم آیت‌الله العظمی شیخ انصاری مایل نبودند تغییرات حاصل شود و کمتر پا جلو می‌گذاشتند. آن زمان آیت‌الله احمدی میانجی از بزرگان

■ ■ ■

ایشان اهل تقوا و تهجد بود و اخلاص داشت و وقتی صحبت و نصیحتی می‌کرد، حرفش جاذبه داشت. در بعضی از درس‌ها گریه می‌کرد و به خاطر آن تغییر حالتی که در ایشان ایجاد می‌شد، طلبه‌ها هم منقلب می‌شدند.

حوزه و از فضایی برجسته بودند. با ایشان صحبت شد که بیا این کار را انجام دهند. ایشان به این کار مایل بودند، اما کار را به آیت‌الله مشکینی واگذار کردند و لذا برای اولین بار آیت‌الله مشکینی دست به قلم زدند و رسائل و مکاسب را که سال‌های سال جزو متون عالی حوزه بودند، تلخیص و مطالبی را که به نظرشان لزومی نداشت طلبه آن را بخواند، حذف کردند. آن زمان هنوز این متن چاپ نشده بود و آن را تکثیر کرده بودند و آیت‌الله احمدی میانجی تدریس می‌کردند.

شروع آشنایی شما با شهید قدوسی از چه زمانی بود و چگونه رخ داد؟

بنده در سال ۴۲ در تهران طلبه شدم. یک سال در خدمت آیت‌الله مجتهدی تهرانی بودیم، در سال ۴۳ تقریباً سه هفته قبل از تبعید حضرت امام مشرف شدیم به قم برای ادامه تحصیل در مدرسه حقانی. سالی که به آنجا رفتیم، مرحوم آقای شیخ‌زاده مدیر اجرایی مدرسه حقانی بودند. یکی دو سال بعد به دلیل مسائلی که پیش آمده بود، قرار شد در آنجا تغییر مدیریتی حاصل شود. مسئولین ارشد اجرایی مدرسه که مرحوم آیت‌الله شهید بهشتی و آیت‌الله تهرانی بودند، تصمیم گرفتند آیت‌الله قدوسی را به عنوان مدیر آنجا تعیین کنند. از آن زمان ما این ارادت را خدمتشان پیدا کردیم تا انقلاب. بعد از انقلاب هم ایشان به تهران آمدند و به سمت دادستانی کل انقلاب منصوب شدند. بعد هم که متأسفانه مسئله انفجار دفتر و شهادتشان پیش آمد.

انتخاب آیت‌الله قدوسی به عنوان مدیر مدرسه منتظریه بر اساس سوابق مدیریتی ایشان انجام شده بود یا صرفاً به علت قدرت علمی ایشان؟

آن زمان مدرسه تازه تأسیس شده بود و مسئله مدیریت به آن صورت مطرح نبود. در حلی که طلاب در کارهایشان نظمی باشند و برنامه درسی داشته باشند، حضور و غیاب و امتحان در کار باشد و ارزیابی اینکه در درس‌ها موفق بوده‌اند یا نه، در همین حد بود. مدیریت به این معنا که اکنون هست، نبود. مرحوم آیت‌الله قدوسی چون از نظر آقایانی که مدیر ارشد و برنامه‌ریز مدرسه بودند، یک چهره شناخته شده و متقی و لایق و با پشتکار بودند و می‌خواستند کاری انجام بدهند، از این جهات ایشان را انتخاب کردند.

این تغییر مدیریت در برنامه تحصیلی طلاب تغییر ایجاد کرد؟

فضای آن موقع مثل آیت‌الله بهشتی و مرحوم آیت‌الله مشکینی و دیگر آقایانی که آن زمان از بزرگان حوزه بودند، همه معتقد بودند که باید تغییر و تحولی در حوزه انجام شود تا راهی باشد که بتوان ضعف‌های گذشته را جبران کرد و در این جهت متفق بودند، منتها اینکه از کجا باید

در حوزه نشسته‌ایم و در مورد مسائل فقهی بحث طلبگی می‌کنیم».

عده‌ای بودند که درک نمی‌کردند شرایط دنیا و شرایط حوزه چگونه است. آیا حوزه با این وضعیت که دارد می‌تواند پاسخگوی مردم باشد؟ چه درس‌هایی باید تدریس شوند؟ خوشبختانه ایشان از کسانی بود که توجه به این مسائل داشت و واقعا شرایط و نیاز خاص زمان خودش را درک کرده بود و به دنبال این بود که طلبه الان باید چه چیزی یاد بگیرد. آیا همین دروسی که بوده‌اند، می‌توانند پاسخگوی شبهات مردم باشند یا اینکه باید درس جدیدی اضافه شوند و لذا از همان اوایل آیت‌الله نوری که الان جزو مراجع قم هستند، مسائل عقیدتی را بر اساس علوم همچون ستاره‌شناسی و نجوم و مسائل دیگر اعتقادی را تدریس می‌کردند و یا مرحوم آیت‌الله حائری درس تاریخ اسلام می‌گفتند، مرحوم مفتاح همین طور، حتی املا و انشاء هم درس می‌دادند. آقایانی که به حوزه می‌آمدند، مثل حالا نبودند که تحصیلاتشان زیاد و پیشرفته باشد و مثلا دوره ابتدایی را گذرانده و به قم آمده بودند تا تحصیلاتشان را در حوزه ادامه دهند. مثلا بعضی‌ها خط‌شان خوب نبود. ایشان معلم خط گذاشته بودند که طلبه‌ها خوش خط شوند که اگر خواستند فردا جایی چیزی بنویسند، این خط خوانا باشد و باعث نشود که بگویند چقدر بد خط است. جناب آقای آیت‌الله حمیدی که الان در مسجد انصار الحسین تهران نو پیشنهاد می‌دهند، خط‌شان خیلی خوب بود و ایشان را به عنوان معلم خط آورده بودند، یا آقای شبستری را برای انشاء آورده بودند. حتی این درس‌هایی را هم که تا آن موقع اصلا رواج نداشت، آورده بودند تا طلبه لاف‌ها در همه این مسائل آمادگی بیشتری داشته باشد تا وقتی می‌خواهد وارد جامعه شود، نقیصی در کارش نباشد.

چه دروسی را خودشان تدریس می‌کردند؟

ایشان مقداری درس عروه می‌دادند. درس ایشان بیشتر به خاطر این بود که بیشتر با طلبه‌ها مانوس باشند و بتوانند از نظر اصلاح ساختاری نقشی داشته باشند که عمده هم این بود. برجستگی‌های آقای قدوسی که طلبه‌های مدرسه حقانی بحمدالله توانستند از برکت مدیریت ایشان، نسبت به هم‌ردیفان خودشان درخشندگی خاصی داشته باشند، در مسائل اخلاقی بود و لذا همه هم ایشان این بود که از این جهت با طلبه‌ها کار شود. هفته‌ای یک روز خودشان درس اخلاق می‌گفتند و عمده مطالبشان از نهج‌البلاغه امیرالمومنین (ع) بود. مطالب دیگر را نیز مطرح می‌کردند و چون خودشان معتقد و اهل عمل بودند، گفتارشان گیرا بود. در مسائل اخلاقی اگر گویند، خود معتقد نباشد، حرفش را نمی‌تواند باور کند، ولی اگر معتقد باشد حرف او اثر می‌گذارد. خدا رحمت کند آقای راشد خراسانی را. ایشان جمله‌ای داشت که می‌گفت: «من هیچ وقت به مردم نمی‌گویم نماز شب بخوانید، چون خودم نمی‌خوانم، ولی به مردم می‌گویم دروغ نگویید، چون خودم دروغ نمی‌گویم» معروف است مادری که بچه‌اش زیاد خرما می‌خورد، او را نزد حضرت آورد. ایشان فرمودند: «برو و فردا بیا، چون من خودم امروز خرما نخورده‌ام و به او نمی‌گویم خرما نخور. فردا بیا که خودم خرما نخورده باشم و به او بگویم خرما نخور» در مسائل اخلاقی این گونه است که اگر شما استاد را قبول نداشته باشید، قهرا حرف او در شما اثر نخواهد کرد، ولی اگر معتقد بودید، همان حرف موثر خواهد بود.

ایشان اهل تقوا و تهجد بود و اخلاص داشت و وقتی صحبت و نصیحتی می‌کرد، حرفش جاذبه داشت. یادم هست در بعضی از درس‌ها گریه می‌کرد و به خاطر آن تغییر حالتی که در ایشان ایجاد می‌شد، طلبه‌ها هم منقلب می‌شدند. مثلا ایشان درس عروه گذاشته بود که مسئله یاد

خداوند قدرت عجیبی به ایشان داده بود که در همان برخورد اول می‌فهمید که فرد چگونه است و آیا اصلا اهل درس و مطالعه و تقوا هست یا نه؟ آدم بدجنس یا خوش‌جنسی است؟ خداوند قدرتی به او داده بود که زود اینها را درک می‌کرد.

بچه‌ها بدهد و در سایه مسئله یاد دادن، آنها را با مسائل شرعی‌شان آشنا می‌کرد و البته روی جنبه اخلاقی هم کار می‌کرد. ایشان خیلی مراقبت می‌کرد که کاری که می‌کنیم و راهی که می‌رویم به نتیجه برسد و لذا یکی دو ساعت مانده به اذان صبح، به مدرسه می‌آمد که ببیند از طلبه‌ها چه کسی خواب است، یا نماز شب می‌خواند یا مطالعه می‌کند. شب‌ها هم سر می‌زد، یعنی مراقبت عملی هم داشت که ببیند حالا که کاری را انجام داده و برنامه‌ای را گذاشته است، از لحاظ عملی چقدر موثر بوده و آیا کارایی داشته است یا نه. اگر مدیر نسبت به افراد قدرت شناخت نداشته باشد، نمی‌تواند خیلی موفق باشد و یکی از رموز موفقیت در مدیریت شناخت افراد است. خداوند قدرت عجیبی به ایشان داده بود که در همان برخورد اول می‌فهمید که فرد چگونه است و آیا اصلا اهل درس و مطالعه و تقوا هست یا نه؟ آدم بدجنس یا خوش‌جنسی است؟ خداوند قدرتی به او داده بود که زود اینها را درک می‌کرد. کم هستند افرادی که دیگران را زود بشناسند و در مسائلی که پیش می‌آید و باعث بحران‌ها و بگومگوهای می‌شود، ممکن است مدیر ارشد نفهمد و نشناسد و طرف کار خودش را بکند و آبروی مدیر را ببرد، ولی ایشان بحمدالله خیلی قدرت شناخت خوبی داشت و اگر تشخیص می‌داد که افراد اهل درس و مطالعه نیستند و اگر در مدرسه بمانند، وقت خودشان را تلف کرده‌اند و ممکن است مزاحم دیگران هم باشند، عذرشان را از مدرسه می‌خواست و آنها را از مدرسه رد می‌کرد، چون می‌دانست مانع می‌شوند و نمی‌گذارند بقیه درس‌شان را بخوانند.

بعد از اینکه ایشان دادستان انقلاب شد، نیز همین طور بود و افراد خوبی را در مصدر امور قرار داد. من سراغ ندارم



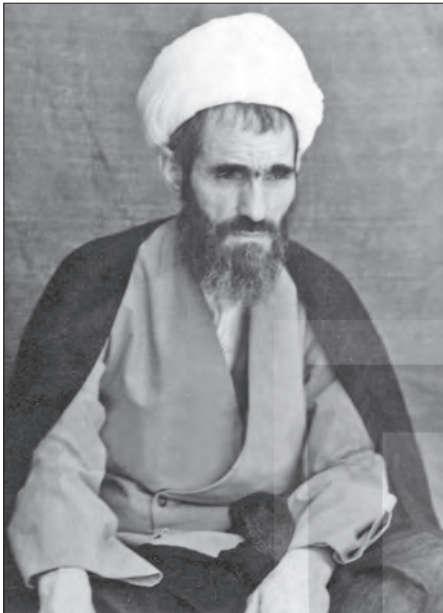
افرادی که ایشان به کار گذاشت، تخطی و خلافی کرده و برای نظام باعث مشکلاتی شده باشند. بحمدالله همه‌شان، چه کسانی که از قم آورده بود و چه کسانی که از تهران انتخاب کرده بود، نوعا تا جایی که من اطلاع دارم، همه افراد موفق بودند. این هم از اختصاصات ایشان بود.

در مسئله حفظ بیت‌المال خیلی دقت می‌کرد. در آن موقع مصرف برق خیلی مهم نبود، چون اولا قیمت‌ها پایین بود و مشکلی نداشتیم و افراد خیلی هم بودند که کمک می‌کردند، ولی ایشان مقید بود که اگر دو دقیقه از اتاق بیرون می‌آید، برای این دو دقیقه، برق را خاموش کند و بیرون بیاید و بعد از آن که وارد می‌شود، دوباره روشن کند، یا اگر کسی دم در با ایشان کار داشت برق را خاموش می‌کرد و می‌آمد بیرون. این قدر ایشان دقت داشت که حتی برای چند دقیقه هم یک لامپ اضافه روشن نباشد. از مقدمات بگیرد تا مسائل مهمی که ایشان بحمدالله زمانی که دادستانی انقلاب به عهده ایشان گذاشته شد، در حفظ بیت‌المال و در مقابل حفظ حقوق افراد، مراقب بود. اینجا بحث طرفینی بود. بعضی‌ها هستند که می‌گویند برای حفظ بیت‌المال اگر یک جایی فشاری هم به کسی آمد، چیز مهمی نیست. ایشان می‌گفتند نه، همان طور که حفظ حرمت بیت‌المال لازم است، حفظ حرمت افراد هم لازم است. برای ما چه فرقی می‌کند این مال بیت‌المال است یا مال شخص است همان طور که اگر این طرف تجاوز و تخطی باشد، گناه و معصیت است و ضامن هستیم. آن طرف هم همین طور است و اگر خدای ناکرده خطایی صورت بگیرد ما ضامن هستیم و باید جبران بکنیم.

شما اشاره کردید که ایشان دروسی را تدریس می‌کردند تا انیس بیشتری با طلاب داشته باشند، یکی از دروسی که ایشان تدریس می‌کردند گلستان بود. آیا در تدریس گلستان نیز جنبه‌های جانبی را در نظر داشتند؟

خدا رحمت کند آقای مطهری را. ایشان اولا فرق می‌گذاشت بین سعدی و حافظ، مضمون حرف این بود که حافظ عارفی بود با وضعیت خاص خودش و همه نیز قبولش دارند، منتها یک بعدی بود. ایشان می‌گفت سعدی این طور نبود، چون جهان‌پسند بود، ولی حافظ پایش را از شیراز بیرون نگذاشته بود و لذا مسائلی را که سعدی دارد، هم متنوع است و هم در بعد اخلاقی، عرفانی و اجتماعی واقعا مطالب خیلی جالبی دارد. من نمی‌خواهم وارد این بحث شوم و بررسی بکنم صاحب‌نظران دیگر باید نظر بدهند. گلستان بحث‌های اخلاقی زیاد دارد و داستان‌هایی که نقل کرده خودش یک کتاب است. ایشان گلستان را تدریس می‌کرد و می‌فرمودند: «آقایان باید با زبان فارسی آشنایی بیشتری پیدا کنند.» آیت‌الله حسن‌زاده آملی آن موقع هم جزو بزرگان حوزه بودند و همه قبولشان داشتند. ایشان تشریف می‌آوردند و برای ما کلیله و دمنه می‌گفتند. کلیله و دمنه متن مشکلی است و لغات عربی هم زیاد دارد که واقعا احتیاج به تدریس دارد. خیلی‌ها آن را نمی‌فهمند و الان که چاپ می‌شود، نوعا با شرح‌های زیادی است که شرح آن بیشتر از خود کلیله و دمنه شده است. خود بزرگان این را درس می‌دادند، چون آشنایی طلاب با متون درسی و لغات لازم بود و با مسائل اخلاقی هم آشنا می‌شدند.

تدریس این کتاب‌ها توسط آیت‌الله قدوسی و آیت‌الله حسن‌زاده و دیگران بیشتر از این جهات بود، یعنی بهانه‌ای بود که طلاب در کنار یاد گرفتن لغات و اشعار و ابیات با مسائل عرفانی و اخلاقی هم آشنایی پیدا کنند. آقای قدوسی دنبال نام نبود. ایشان همان سال ۴۴ و ۴۵ که مدیریت مدرسه حقانی را عهده‌دار شد، واقعا مجتهد بود، ولی هیچ وقت نمی‌آمد بگوید من می‌خواهم رسائل و مکاسب درس بدهم. آنها را اساتید دیگری درس می‌دادند و ایشان چیزهایی که پیش پا افتاده، اما مورد نیاز طلاب را عهده‌دار



اعلامیه‌ها بود، منتها ایشان بعد از اینکه مدیر مدرسه شد، چون آن موقع ساواک حساس بود و خیلی پیگیری می‌کردند و لذا ایشان طوری عمل می‌کرد که به ظاهر کاری نداشته باشد، ولی در واقع خودش خط‌دهی می‌کرد. از اولین شهدای قم یکی‌اش از آنجاست. شهید انصاری که در قضیه ۱۹ دی شهید شد، از طلبه‌های مدرسه حقانی بود. اساتیدی که آنجا بودند، همه شاگردان امام و جزو جامعه مدرسین و انقلابیون بودند. چه کسی این استاد را می‌آورد؟ اگر آقای قدوسی خودش نمی‌خواست، نمی‌آورد. جناب آیت‌الله جنتی الان دبیر شورای نگهبان هستند، آیت‌الله محمدی گیلانی، آیت‌الله حائری شیرازی که الان امام جمعه شیراز هستند، آیت‌الله مصباح و دیگران آقایانی را که آنجا بودند، ایشان برای تدریس دعوت می‌کرد. آیا ایشان از مبارزاتی که طلبه‌ها داشتند، حمایت می‌کردند، چون معمولاً جوان‌ها شور جوانی بیشتری دارند و در حرکت‌ها پررنگ‌تر هستند.

ایشان حمایت می‌کردند، منتها سفارش می‌کردند جوری فعالیت کنید که حتی‌الامکان دستگیر نشوید. ما چند نفر بودیم که به دلیل لطفی که به ما داشتند، بیشتر به منزلشان می‌رفتیم. حتی گاهی شام هم می‌ماندیم. یادم هست یک بار ایشان می‌گفت ساواک خیلی فشار می‌آورد. دلم می‌خواهد آقایانی را که در انقلاب هستند، خودمان دستگیر کنیم و به شیوه‌ای اینها را شلاق بزنیم ببینیم آیا چیزی را لو می‌دهند یا نه. حتی این چیزها را هم پیش‌بینی می‌کرد و می‌گفت طلبه‌ها باید ورزیده شوند. ایشان به انقلاب و امام مقید و معتقد بود، منتها می‌گفت با زیرکی و هشیاری کاری را انجام دهید که مشکلی برای خودتان و دیگران ایجاد نشود.

شما فرمودید به منزل ایشان می‌رفتید. رفتارهای خصوصی ایشان در منزل چگونه بود؟

خیلی ساده بود و چیز خاصی نبود، مثلاً اگر می‌خواست پذیرائی کند، یک شربت می‌آورد و یک خیار یا شربت و یک قاچ هندوانه. چیز فوق‌العاده‌ای نبود. یادم هست یک شب که به آنجا رفته بودم، غذای پختنی نداشتند و مقداری نان و مربا آوردند که برای شام بخوریم. ساده و معمولی بود. البته وضع مالی ایشان خوب بود. ایشان در نهانوند املاک موروثی داشت که البته خیلی از آنها را رعیت‌ها از او گرفتند و پس دادند. ایشان گفته بودند من برای نماز خواندن راضی هستم که نمازشان باطل نشود. اما با اینکه زمین‌هایشان را گرفته بودند، وضعیتشان خوب بود، منتها از لحاظ وضعیت زندگی معمولی بود. در مورد تربیت فرزند



که این قدر زلف دارد. از پیغمبر (ص) نقل می‌شود که دو دسته را نفی کرده‌اند. شیخ یصبی و صبی یتشیخی: پیرمردی که خودش را به صورت جوانان در آورد و دیگر جوانی که خودش را به صورت پیرمردان در آورد. جوان بیست ساله‌ای که یک قبضه ریش بگذارد، چیز بی‌ریخت و بی‌قواره‌ای می‌شود. هر سنی اقتضائاتی دارد. این مسائل رعایت می‌شود که زی طلبگی حفظ شود، منتها بعضی از مسائل در طول زمان حالت دیگری به خود گرفت. در آن زمان، همه ساعت‌ها جیبی بود. ساعت دستبندی را هم اول یکی بست و بعد بقیه بستند و الان می‌بینید که خیلی‌ها می‌بندند، ولی باز خیلی‌ها ندارند. خود من هنوز ندارم، چون از اول خوشم نمی‌آمد و اینها جزو آداب اجتماعی به حساب می‌آیند. البته ایشان سخت‌گیری‌هایی را که برخی دارند، نداشتند. عرض کردم الان جامعه عوض شده. بد است فردی که

ایشان می‌گفت: «همان طور که حفظ حرمت بیت‌المال لازم است، حفظ حرمت افراد هم لازم است. همان طور که اگر کسی تجاوز و تخطی کند، گناه و معصیت است و ضامن هستیم. آن طرف هم اگر خدای ناکرده خطایی صورت بگیرد، ما ضامن هستیم و باید جبران بکنیم.»

روی منبر نشسته، مرتباً در جیب‌هایش دنبال ساعت بگردد. عرض کردم این هم یک حد معمولی دارد. اینها مسائل اجتماعی است. یا رنگ لباس و... ممکن است یکی اینجا خوب باشد، دیگری خوب نباشد. در اصل مقید بودند که زی طلبگی حفظ شود، منتها کم‌کم ممکن است شرایط اجتماعی و عرف جامعه و مناسبات تغییر ایجاد کند. اجازه می‌دادند، در حدود متعارف هرکس به سلیقه خودش باشد و به آن سخت‌گیری‌ها مقید نبودند.

در مدرسه منتظر به جو غالب جو حامی حضرت امام بود. خود ایشان حمایت صریحی هم از نهضت امام می‌کردند؟

ایشان خودش جزو جامعه مدرسین و جزو امضاکنندگان

می‌شد.

دروسی که در مدرسه منتظر به تدریس می‌شد، از جمله گلستان سعدی یا زبان انگلیسی یا ریاضیات و غیره موجب انتقاد دیگر حوزه‌های علمیه نمی‌شد؟ کلاً روش‌هایی که توسط آیت‌الله قدوسی در مدرسه منتظر به کار برده می‌شد، انتقاد دیگران را بر نمی‌انگیخت؟

عرض کردم چون بزرگان حوزه به این نتیجه رسیده بودند که باید تغییری حاصل شود، حوزه باید نظم و سر و سامانی پیدا کند، متون مشخص باشند، طلبه معلوم باشد از کجا آمده و به کجا می‌خواهد برود و چه می‌خواهد بخواند، منتها در جزئیات اوایل اختلاف سلیقه بود. آقایان مراجعی که شهریه می‌دادند و می‌دهند، هر کدام برای خودشان دفتر جداگانه‌ای داشتند، مثل حضرت امام بود، آیت‌الله مرعشی، آیت‌الله گلپایگانی و... جداگانه شهریه می‌دادند و هر طلبه‌ای که می‌خواست شهریه بگیرد، باید یکی دو ساعت در صف بایستد تا نوبتش شود. ایشان با آقایان صحبت کرده بود که ما پنجاه تا طلبه داریم. چرا همگی در صف بایستند تا ۴۰، ۳۰ تومان شهریه بگیرند؟ شما موافقت کنید ما یک نفر را بفرستیم و لیست آنها را بیاوریم. شما لیست را حساب کنید و پولش را به ما بدهید، ما خودمان تقسیم می‌کنیم و آنها نیز قبول کرده بودند. آقای هم بود که آن موقع شهریه طلبه‌های یزدی را می‌داد، چون آیت‌الله صدوقی به طلبه‌های یزدی شهریه می‌دادند. ما هم طلبه یزدی داشتیم که از آنجا شهریه می‌گرفتند. ایشان با مسئول آن شهریه صحبت کرده بودند که این طلبه‌هایی که داریم و یزدی هستند، تعدادشان زیاد نیست. شما زحمت بکشید و به جای اینکه آنها وقتشان در آنجا تلف شود، شما یک ربع بیا شهریه را بده و برو.

آقای قدوسی برای اینکه طلبه‌ها تنبل بار نیایند، برایشان برنامه والیبال گذاشته بودند. آقایان وقتی سانشان بالا می‌رفت، نوعاً چندین مرض می‌گرفتند، چون ورزش و شنا و پیاده‌روی و والیبال در برنامه‌شان نبود. کنار مدرسه یک زمین خالی بود، در آنجا تور زده بودند که بچه‌ها والیبال یا فوتبال بازی کنند.

یادم هست شخصی که مسئول شهریه یزدی‌ها بود، یک روز آمده بود شهریه را بدهد و شنیده بود صدای توپ می‌آید. پرسیده بود که این صدای چیست؟ به او گفته بودند طلبه‌ها دارند والیبال بازی می‌کنند. عصبانی شده و گفته بود: «آقای قدوسی به من گفته‌اند این طلبه‌ها وقت ندارند بیایند در صف بایستند و شهریه‌شان را بگیرند، شما بیا بید. چطور وقت دارند والیبال بازی کنند؟» و رفته بود. البته آیت‌الله قدوسی با او صحبت کرده بودند که این وقت‌گذرانی نیست. طلبه‌ها جوان هستند و برای اینکه نیرو و شادابی‌شان حفظ شود تا بتوانند درس بخوانند، در روز یک ربع بیست دقیقه می‌آیند و اینجا والیبال بازی می‌کنند. این چیزها بوده و همیشه هم هست که وقتی برنامه‌ای پیاده می‌شود، چند نفر ممکن است قبول نداشته باشند یا بگویند روش دیگری باشد، ولی در کل چون همه بزرگان حوزه این تغییر روش را پذیرفته بودند، باید انجام بگیرد و مشکلی نداشتند.

برخی از بزرگان ششونی را برای طلبه‌پروری قائل بودند، مثلاً اینکه طلبه ساعت به دست نکند موهایش را کوتاه کند و... اما در طلاب مدرسه حقانی، چنین خصوصیتی را نمی‌بینیم. علت این تفاوت چه بود؟

این تفاوت، به علت تفاوت در عرف جامعه است. زمانی بود که در میان طلاب کسی شلوار رو نمی‌پوشید فقط قبا بود، بعد کم‌کم دیدند که شلوار رو هم بد نیست و منظم‌تر است و زیرشلواری پیدا نیست و ظاهر آدم را بهتر می‌کند. در مدرسه حقانی این مسائل رعایت می‌شود که زی طلبگی حفظ شود. از نظر مو رعایت می‌شد که خیلی بلند نباشد و طوری نباشد که بگویند این چه طلبه‌ای است

به مشهد رفتیم خدمت آیت‌الله میلانی و به ایشان عرض کردیم مدرسه این گونه است، حضرت امام تبعید شده‌اند و در تامین هزینه‌ها مشکل داریم. ایشان فرمودند: من همه هزینه‌ها را می‌دهم، بدون اینکه اسم من باشد. «این قدر مخلص بودند.

امام در تمام این مدت در جریان کارهای مدرسه بودند. بعد هم انقلاب پیش آمد و بزرگانی که آنجا بودند، مثل آیت‌الله جنتی و مرحوم آیت‌الله مشکینی، به اندازه کافی موجب شناخته شدن شهید قدوسی توسط امام شده بودند.

بعد از پیروزی انقلاب ارتباط طلاب مدرسه حقانی با مسئولیت ایشان گره خورد...

طبیعی است. وقتی گروهی هست که بیست سال با یکدیگر همکار و هم‌درس بوده‌اید و یکدیگر را شناخته‌اید و به هم اعتماد دارید، وقتی به مسئولیتی می‌رسید و احتیاج به کمک دارید، از کجا باید این کمک را بگیرید؟ قهراً می‌روید به سراغ همین کسانی که می‌شناسید. وقتی ایشان مسئول این کار شده بود، طلبه‌هایی بودند که ۱۴، ۱۵ سال بود که ایشان، آنها را می‌شناخت. عرض کردم قبل از نماز صبح می‌آمد ببیند چه کسی دارد نماز می‌خواند، یا شب ساعت ده می‌آمد که ببیند چه کسی دارد مطالعه می‌کند. با این شناخت، اگر به همه هم اگر اعتماد نداشته باشد، به عده‌ای دارد، طبیعی بود که وقتی اینها را می‌شناسد، به آنها می‌گوید بیا بید کمک کنید. از اول قرار نبود این گونه شود. یادم هست تابستان سال ۵۸ بود و من برای تبلیغ به جایی رفته بودم. بعد آمدم قم و خدمت ایشان رسیدم. مدارس هنوز تعطیل بودند. ایشان فرمود: «شما هم بیا به تهران برویم. دو سه ماه هستیم بعد برمی‌گردیم». یعنی در حد دو سه ماه قرار بود در تهران بمانیم. من گفتم چشم و به تهران آمدم. من تا هشت نه ماه منزل اجاره نکردم. آن موقع یک بچه بیشتر نداشتم. یک هفته منزل پدرم بودم و یک هفته منزل پدرخانم تا اینکه دیدیم فعلاً ماندگار هستیم و باید به فکر اجاره منزل باشیم. در اول هم صحبت این نبود که بخواهیم ماندگار شویم، قرار بود که کارها سر و سامانی بگیرد و انقلاب در خط خودش بیفتد و ما برگردیم به قم. تقدیر الهی این بود که ما برای دو سه ماه بمانیم، ولی الان ۲۹ سال است که در خدمت انقلاب هستیم.

شما از شهید قدوسی گلایه نکردید که ما قرار بود به درس و مدرسه برگردیم؟

نه، ایشان به طلبه‌ها می‌گفت که وظیفه شناس باشید و بدانید وظیفه‌تان چیست. مثلاً همین که در حالی که ایشان می‌توانست درس‌های سطح بالای حوزه را تدریس کند، ولی گلستان یا قرآن را تدریس می‌کرد، خود نشان می‌دهد که خلأی است. در آنجا کمبودی نیست و هستند افرادی که تدریس کنند، اما اینجا کمبود هست. عمدتاً روی این نکته تأکید می‌کردند که طلبه باید ببیند وظیفه‌اش چیست؟ اگر درس خواندن است، درس بخواند، اگر مبارزه است، مبارزه کند، اگر منبر است، منبر برود. یادم هست آقایی بود که صدا و منبر خوبی داشت و خیلی دنبال منبر می‌رفت. کسی که زیاد به منبر برود، از درسش می‌ماند. ایشان او را که اکنون جزو خدمتگزاران نظام است، نصیحت می‌کرد و به او می‌گفت: «برو درس‌ات را بخوان و این قدر دنبال منبر نرو. این منبرها تمام‌شدنی نیستند. الان که جوان هستی و استعداد و حافظه داری، درس بخوان و بعداً منبر می‌روی الان وظیفه تو درس خواندن است.»

سعی ایشان این بود که به طلبه بفهماند که وظیفه‌شناس باشد. اگر درس است، درس بخواند، زندان رفتن است، به زندان برود و اگر منبر است، به منبر برود، مثلاً همین زبان انگلیسی برای طلبه‌ها خیلی مشکل بود. یادم هست یک نفر می‌گفت به جای اینکه حدیث امام سجاد را بخوانیم، زبان انگلیسی می‌خوانیم. این چه کاری است؟ این کجا و آن کجا؟ ایشان گفتند درست است و فرمایش شما



برجستگی‌های آقای قدوسی که طلبه‌های مدرسه حقانی بحمدلله توانستند از برکت مدیریت ایشان، نسبت به هم‌ردیفان خودشان در خشنودی خاصی داشته باشند، در مسائل اخلاقی بود و لذا همه هم ایشان این بود که از این جهت با طلبه‌ها کار شود. هفته‌ای یک روز خودشان درس اخلاق می‌گفتند و عمده مطالبشان از نهج‌البلاغه امیرالمومنین (ع) بود.

اتاق بگیریم. شب جمعه‌ای بود که من در خدمت مرحوم پدرم و عموم و آقای عسگراولادی به قم رفتیم. شب در جایی خوابیدیم و صبح به منزل آقای حائری رفتیم. نامه را به ایشان دادیم و ایشان نیز محبت کرد و ما را به مدرسه حقانی برد و یک اتاق کوچک به ما دادند و گفتند فعلاً اینجا باشید تا بعداً. بعد از یک شب به منزل امام رفتیم، چون آن موقع آقای عسگراولادی به دلیل فعالیت‌های انقلابی با امام در ارتباط بود و در اتاق بیرونی امام شرف‌یاب شدیم. آقای عسگراولادی به امام گفت: «این آقا طلبه بوده و ما او را آورده‌ایم به مدرسه حقانی». امام فرمودند: «خوب است». معلوم است که امام از ابتدا در جریان مدرسه حقانی بودند. این اولین باری بود که خدمت امام رسیدیم. بعدها هم امام در جریان مدرسه حقانی بودند.

آن موقع هزینه‌ها را همه حاضر نبودند تقبل کنند و بدهند. ان‌شاءالله خداوند درجات آیت‌الله میلانی را متعالی کند، مقدار زیادی را ایشان می‌دادند، بدون اینکه به نام ایشان باشد. ایشان می‌گفتند: «من خرج مدرسه را می‌دهم». چون امام تبعید شده بودند و در مورد پرداخت هزینه مدرسه مشکل داشتند. بعضی از آقایان حاضر نبودند بدهند، بعضی‌ها هم برای تامین هزینه مدرسه شرایطی داشتند که خود آقای حائری برای من تعریف کردند و فرمودند: «ما

هم خیلی مراقب بودند. آن زمان بچه‌ها را زیاد می‌زدند و مثل الان نبود که بچه‌ها یک قربی داشته باشند، کتک زیاد می‌خوردند. در خانه پدرها و در مدرسه معلم‌ها و ناظم‌ها می‌زدند. یادم هست فرزند اول ایشان، محمدحسن، که شهید شد، کلاس پنجم که بود، یک شب نمی‌دانم دیر به منزل رفته بود یا چه چیز دیگری که ایشان ناراحت شده بود و ظاهراً یک تلنگری به او زده بود. ایشان می‌گفت: «در طول این چند سال، این تنها باری بود که دست روی بچه بلند کردم و بسیار ناراحتم»، معلوم است که با اینکه شیوه زدن بچه در آن زمان شیوه مرسوم بود، ایشان دست روی بچه‌اش بلند نکرده بود.

امام چه شناختی نسبت به آیت‌الله قدوسی داشتند که بعد از انقلاب ایشان را به عنوان دادستان کل انقلاب منصوب کردند؟

من نمی‌دانم چون ارتباط خیلی نزدیک با حضرت امام نداشتم، اما آقای قدوسی جزو فضایی معروف حوزه علمیه قم و از درس‌خوان‌های حوزه و نیز داماد مرحوم علامه طباطبایی بود. خب همه اینها باعث می‌شود که دیگران که علامه طباطبایی را به عنوان مفسر و فقیه می‌شناسند، طبیعتاً فردی را هم که ایشان پذیرفته‌اند، بپذیرند.

در مورد مدیریت مدرسه حقانی چون عرض کردم که برنامه‌ریز درسی‌اش مرحوم آیت‌الله بهشتی و برخی از شاگردان امام بودند، امام در جریان امور بودند. یادم هست اینجا درس می‌خواندم و چهارده - پانزده سالم بود و جلسه‌ای، هفته‌ای یک شب سه شبانه شب‌ها بود که در آن شرکت می‌کردیم و مرحوم آقای بهشتی قبل از رفتنشان به آلمان صحبت می‌کردند. سال ۴۲، ۴۳ بود. آقای عسگراولادی رئیس جلسه بود. ایشان ما و پدر ما را می‌شناخت و یک شب به آقای بهشتی گفت که این آقا طلبه شده و اینجا در مدرسه مجتهدی درس می‌خواند. آقای بهشتی گفت: «ما در قم مدرسه‌ای درست کرده‌ایم به نام مدرسه حقانی و چنین برنامه‌ای داریم. اگر پدرشان اجازه می‌دهند ایشان را نیز بیاورید به آنجا». ایشان به پدر من گفت و پدرم که خیلی به آقای بهشتی علاقمند و معتقد بود، گفت که من حرفی ندارم. مرحوم بهشتی نامه‌ای نوشت به آقای حائری تهرانی که جزو مدیران مدرسه بود و ما را معرفی کرد که برویم به قم و در مدرسه

چیست؟» ایشان گفت: «این از شاه بدتر است.» نسبت به این طیف، خوش‌بین نبود و می‌گفت: «یک عمر در خارج خوردند و خوابیدند و کار کردند. درست است که مسلمان بودند، ولی اعتقادی را که این طلبه‌ها و انقلابیون و اساتید حوزه‌ها به نظام و اسلام دارند، اینها ندارند.»

برخورد ایشان با سازمان مجاهدین خلق قبل از اعلام جنگ مسلحانه ۳۰ خرداد و بعد از انفجارها چه بود؟

از قبل از انقلاب انحراف اینها مشخص شده بود، مخصوصاً در تغییر ایدئولوژی که در سال ۵۴ پیش آمد. در سال ۵۵ یا ۵۶ بود که در زندان خیلی فعالیت می‌کردند. یادم هست که یک بار آقای قدوسی فرمودند: «فلانی از زندان پیغام داده که کاری نکنید طلبه‌های جوان به زندان بیایند که اگر بیایند، مثل برگ خزان در دامن اینها می‌ریزند.» یعنی انحراف اینها از ایدئولوژی اسلام از آن موقع روشن بود، منتها جوری بود که نمی‌شد کاری کرد؛ چون اولاً هنوز انقلاب پیروز نشده بود و عده‌ای از آنها جزو مبارزین بودند و کارهایی کرده بودند و قرار نبود بین انقلابیون شکاف پیدا شود و همه سعی می‌کردند که انسجام حفظ شود و انقلاب به پیروزی برسد و لذا خیلی سر به سر اینها نمی‌گذاشتند، ولی در محافل داخلی همه می‌دانستند که اینها منحرف هستند.

شهید مطهری یک بار فرمودند: «فلانی که کتاب اقتصاد اینها را نوشته، شاگرد من بود و اینجا می‌آمد و می‌رفت و با من آشنا بود. حتی یک بار به من نگفت مطهری این کتابی را که نوشته‌ام بیا ببین خوب است یا بد؟» ایشان توقع داشتند تو که شاگرد من بودی، لاقلاً یک سؤال از من می‌کردی، من را که قبول داشتی. انحراف اینها از مسائل اصلی اسلام چیزی نبود که مخفی مانده باشد و لذا همه آقایان حوزه به این مسائل پی برده بودند و توجه داشتند که اینها در خط اصیل انقلاب و اسلام نیستند و لذا به اینها رو نمی‌دادند و توجهی نداشتند. بعد از انقلاب، مخصوصاً در سال اول، باز همین درگیری‌ها بود و از همان اول مشخص بود که اینها باز دارند دزدی می‌کنند، امام فرموده بودند اسلحه‌ها را تحویل دهید، آنها اسلحه‌ها را پنهان می‌کردند. امام می‌فرمودند فلان کار را انجام دهید،

ایشان خیلی مراقبت می‌کرد که کاری که می‌کنیم و راهی که می‌رویم به نتیجه برسد و لذا یکی دو ساعت مانده به اذان صبح، به مدرسه می‌آمد که ببیند از طلبه‌ها چه کسی خواب است، یا نماز شب می‌خواند یا مطالعه می‌کند. مراقبت عملی داشت که ببیند برنامه‌ای را که گذاشته، از لحاظ عملی چقدر موثر بوده است.

کنم. البته باید توجه داشت که ایشان مصادره نمی‌کردند. این اختلاف در اصطلاح است. دادستان مصادره نمی‌کند، بلکه توقیف یا رفع توقیف می‌کند. اگر دادستان توقیف کرد و بعد بررسی کردند و دیدند که نه این مشکلی ندارد، پرونده را به دادگاه نمی‌فرستند و خود دادستان رفع حکم می‌کند و اموال را تحویل صاحبش می‌دهد. اگر دیدند که مشکل دارد و مجرم است، کیفرخواست صادر می‌کنند و دادستان پرونده را به دادگاه می‌دهد و در واقع مصادره کننده دادگاه است، منتها چون در اول انقلاب مردم با این اصطلاحات آشنایی نداشتند، همه مسائل را متوجه ایشان می‌کردند و اصطلاح مصادره را به کار می‌بردند.

واکنش ایشان بعد از دستگیری امیرانظام و استعفای دولت موقت بعد از تسخیر لانه جاسوسی چگونه بود؟
من شخص امیرانظام را به یاد ندارم، اما ایشان کلاً نسبت به این طیف خیلی خوش‌بین نبود. یادم هست بنی‌صدر تازه رئیس‌جمهور شده بود و هنوز دیدگاه‌های او بر ملا نشده بود. در جلسات شورای انقلاب در باره مسائلی بگومگو می‌شد و گاهی خبرهایی به بیرون درز می‌کرد که بنی‌صدر فلان نظر را داده و مرحوم بهشتی فلان نظر را داده. یادم هست همان اوایل که خیلی هم مسائل درز نکرده بود، از آقای قدوسی پرسیدم: «نظر شما در مورد بنی‌صدر

صادق است. نور است، کلام حق و وحی است، ولی فعلاً تو طلبه‌ای و در شرایطی هستی که باید زبان بلد باشی، اگر بلد نباشی، نمی‌شود.» و لذا بعد از انقلاب مثلاً آقای انصاری که مدتی آلمان بودند و به زبان مسلط بودند، برای تبلیغ رفتند، همین‌طور آقای بخش‌ی مقدم. درست است که به اهداف عالیه‌شان نرسیدند، اما در همان حدی که خداوند شرایطی را فراهم کرده بود، توانستند قدم‌هایی را بردارند. ایشان می‌گفتند این وظیفه است و شما باید به عنوان وظیفه آن را یاد بگیرید. حال چه فرقی می‌کند که مکاسب شیخ را بخوانید، یا دایرکت را بخوانید؟

اشاره کردید به احتیاطی که ایشان در بیت‌المال و حق‌الناس داشتند و اینکه این قضیه بعد از انقلاب هم ادامه داشت. احتمالاً اشاره شما به قضیه مصادره اموالی بود که ایشان وسواس ویژه‌ای داشتند و البته برای‌شان مشکل‌ساز هم شد. در این زمینه بیشتر توضیح بفرمایید که علت وسواس ایشان در مصادره اموال چه بود و چه پیامدهایی برای ایشان داشت و اتفاقاتی را که در اوین افتاد و عده‌ای اعتراض کردند، توضیح بدهید.

الان شرایط ما خیلی بهتر است، چون حق و باطل روشن شده است. در اول انقلاب آن همه بحران و فجایی که نظام گذشته به وجود آورده بود و مردم بعد از آن همه خون دادن و بستن بازار و رفتن به اعتصابات به نتیجه رسیده بودند و رژیم سرنگون شده بود، توقع داشتند عده‌ای اعدام و عده‌ای مصادره اموال شوند. ما در میان کسانی که در رژیم گذشته کار کرده و کارگزاران آن زمان بودند، آدم‌های فقیر هم داشتیم که معلوم بود سوء استفاده نکرده بود. درست است که همکاران و هم‌ردیف‌های او میلیاردها تومان سوء استفاده کرده بودند، ولی این کار را نکرده بود. الان هم می‌بینید یک آدمی پاک است و یک آدمی از مقام خودش سوء استفاده می‌کند. آن موقع، تشخیص اینها خیلی مشکل بود. مثلاً سؤال این بود که آیا تمام رئیس‌کلانتری‌ها و فرماندهان ارتش باید مصادره اموال شوند؟ این طور نیست. برداشت مردم این بود که همه باید اموالشان مصادره شود، منتها برداشت فردی که باید حکم را امضا می‌کرد، این بود که همه را نمی‌شود به یک چوب راند، بلکه باید یکی یکی بررسی کرد. ایشان می‌گفت: «شما حساب بکنید اینکه می‌گویید فلان شخص کلاً اموالش مصادره شود، آیا در این اموال، مال موروثی نیست؟ اموال همسرش نیست؟ ممکن است خانم این شخص مجرم نبوده و از پدرش اموالی به او به ارث رسیده باشد.» و به قضات می‌گفت: «دقت کنید و ببینید اموالی که می‌گویید باید مصادره شود، کل یا بخشی از آن باید مصادره شود یا نه؟ بخشی از اموال شاید حلال باشد و یا شاید کسی مال حلال هم داشته باشد، منتها به قدری دزدی کرده و ضرر به بیت‌المال زده است که اگر همه اموال حلالش را هم بگیریم، باز کم گرفته‌ایم. چنین فردی بدیهی است که همه اموالش را باید بگیریم.»

من خودم مسئولیتی در باره اصل ۴۹ داشتم. دو سه بار ابلاغ حکم من از طرف مقام معظم رهبری صادر شد. ایشان دو سه بار به من تاکید کردند: «فلانی! دقت بکن و ببین اگر این فرد تمام اموالش حرام است، همانش را بگیر، اگر نصفش حرام است، نصف آن را بگیر، اگر ثلثش را باید بگیری ثلثش را بگیر. این جور نباشد که به دنبال بهانه باشی که مال مردم را بگیر. دقیقاً حساب بکنید ببینید این شخصی که پرونده‌اش را به دادگاه می‌دهید، فقط بخش حرام را بگیرید و به بخش حلال کاری نداشته باشید.»

آن بحران در اول انقلاب بود و اطلاع مردم در آن حد بود و توجه به مسائل شرعی نداشتند که باعث این گلایه‌ها می‌شد. در اوین هم بعضی از جوان‌ها داغ بودند و شروع کردند علیه ایشان شعار دادن و اهانت کردن، ولی ایشان هیچ کوتاه نیامد. می‌گفت: «من که نباید به خاطر شعار امضا



کار دارید. آن شناخت با این شناخت فرق می‌کند؛ لذا نمی‌توان گفت آقای لاجوردی تندتر می‌رفت. او آنها را بیشتر می‌شناخت. واقعا حق آقای لاجوردی در این انقلاب ناشناخته ماند. اگر ایشان با آن شناخت و آن برخوردها نبود، نمی‌دانم الان چه شرايطی داشتیم. ایشان آنها را خوب می‌شناخت و به ترفندهایشان وارد بود و لذا در مورد مبارزه با آنها هم شیوه‌هایی را در پیش گرفت که موفق بود. آقای قدوسی در کل به آقای لاجوردی اعتماد داشت و در جزئیات وارد نمی‌شد. اصلا نمی‌شود وارد این مبحث شد. یک زمان مسئله حادی پیش می‌آید و بعد اجتماعی پیدا می‌کند و می‌پرسید قضیه چه بود و یا چرا فلانی را زندانی کردی؟ خب اینها قابل توضیح و قابل سؤال و جواب است، اما در یک جریان کلی نمی‌شود دخالت کرد.

شما خبر دارید که امام در مورد پرونده‌ای سفرای به آقای قدوسی کرده باشند یا در مورد یک پرونده قضایی فرموده باشند این گونه عمل کنید یا عمل نکنید؟ من فقط یک مورد را یادم هست. سه چهار نفری در زندان بودند و امام فرموده بودند که موضوع اینها را سریع جمع کنید، یعنی موضوعشان کش پیدا نکند؛ اگر مجرم هستند، سریع معلوم شود؛ اگر نیستند، آزاد شوند. چون در غائله کردستان بود آنها را گرفته بودند و گفتند که مسئله سریع حل شود نه اینکه بگویند چه کار بکنید.

آقای قدوسی در این زمینه‌ها چگونه واکنش نشان می‌دادند؟

من چیزی به یاد ندارم. البته آن زمان آقای موسوی تبریزی دادستان انقلاب بود که یادم هست چنین موردی بود که این طور بود که تکلیف این سه چهار نفر را روشن کنید. اگر مجرم هستند، زندانی شوند و اگر نیستند آزاد شوند. اما در زمان آقای قدوسی مورد خاصی سراغ ندارم. اصولا امام بنای دخالت نداشتند.

واکنش شهید قدوسی نسبت به شبکه نفوذ، علی‌الخصوص بعد از انفجارهای ۷ تیر و ۸ شهریور چگونه بود و چه تدابیری را برای ریشه‌کن کردن آن اتخاذ کردند؟

مسائل طوری پیش می‌آمد که اجازه این برنامه ریزی را نمی‌داد. پشت سرهم انفجار و ترور بود و نمی‌شد برنامه ریزی کرد. ایشان راضی بودند که مسئله پیگیری شود، ولی اصلا شرايطی نبود که امکانش باشد. خداوند لطف کرد که بحمدالله باز با حداقل تلفات نظام پا گرفت. آن موقع تشکیلاتی نداشتیم. وزارت اطلاعاتی نبود که مسئولین دقت بیشتر و کنترل کنند و افراد را تحت نظر داشته باشند و افراد مشکوک را شناسایی کنند.

به نظر شما منافقین چرا آقای قدوسی را ترور کردند؟ آیا صرفا در جهت ادامه مسیر حلقه مسئولین بود یا ایشان برای آنها جایگاه ویژه‌ای داشت؟

آنها افرادی را انتخاب می‌کردند که جزو ارکان نظام باشند و قهرا دادستان انقلاب در آن زمان، از ارکان نظام بود. می‌خواستند موج فراگیری را ایجاد بکنند و بگویند مسئولین رده بالا را می‌زنند. بعد تغییر تاکتیک دادند. یک بار به هوادارانشان گفته بودند که دیگر از زدن مسئولین ناامیدیم، چون هرکسی را می‌زنیم شخص دیگری به جایش می‌آید. پاسدارها را بزنید که دیگر کسی حاضر نباشد از آنها محافظت بکند و دور آنها خالی شود و البته این تحلیل بچگانه‌ای بود. آنها مثل مار زخمی به این سو و آن سو می‌زدند و متاسفانه نظام این تلفات را متحمل شد. ■

آن موقع هزینه‌ها را همه حاضر نبودند تقبل کنند و بدهند. ان شاء الله خداوند در جات آیت‌الله میلانی را متعالی کند، مقدار زیادی را ایشان می‌دادند، بدون اینکه به نام ایشان باشد. ایشان می‌گفتند: «من خرج مدرسه را می‌دهم»، چون امام تبعید شده بودند و در مورد پرداخت هزینه مدرسه مشکل داشتند.

آقای لاجوردی دادستان انقلاب مرکز بود و آقای قدوسی دادستان انقلاب کل و تا زمان شهادت آقای قدوسی تعامل‌هایی بین آنها بود. برخی معتقد بودند آقای لاجوردی کمی تندتر بود و آقای قدوسی با احتیاط بیشتری عمل می‌کرد. این تفاوت منجر به کشمکش یا دلخوری بین آنها نمی‌شد؟

نه کشمکشی بین آنها نبود، چون در عرصه مدیریت وقتی شما به کسی که سمتی دارد اعتماد می‌کنید، مدام وارد جزئیات کارهایش نمی‌شوید، چون اگر بخواهید وارد جزئیات شوید کار خراب می‌شود. شاید نصیحتی و توضیحی باشد، ولی نمی‌شود در تک‌تک مسائل دخالت کرد، چون او نمی‌تواند کار بکند. شهید قدوسی کلاً می‌دانست آنها چطور آدم‌هایی هستند، ولی شهید لاجوردی چون چندین سال در زندان از نزدیک با آنها برخورد داشت، شگردهای آنها، برخوردها و شیطنت‌ها و مرموز بودن آنها را بیشتر می‌دانست. شما زمانی درسی را می‌خوانید و به صورت تئوریک چیزهایی می‌دانید، ولی یک وقت به کارخانه یا دهکده و محیط می‌روید و مستقیماً با آنهايي که موضوع درستان بوده‌اند، سر و

آنها موضع‌گیری می‌کردند. از اول مشخص بود که راه و رسم آنها جداست. کم‌کم چهره اینها آشکار شد تا رسیدیم به ۲۷ خرداد که اعلامیه نظامی‌شان را دادند و رسماً اعلام مبارزه مسلحانه کردند و مسائل علنی شد و هرکسی فهمید که اینها چه دارند می‌کنند.

بعد از دستگیری سعادت، سازمان مجاهدین خلق، آشوب‌های متفاوتی را در شهرهای مختلف، از جمله مشهد و جاهای دیگر ایجاد کردند. قبل از آن، موضع ایشان به عنوان دادستان انقلاب در برابر آنها چه بود؟ ایشان می‌گفتند باید بررسی شود. نمی‌شود به صرف اینکه عده‌ای شعار می‌دهند که آزاد باید گردد و عده دیگری می‌گویند اعدام باید گردد، حکم صادر کرد. باید بررسی شود که سعادت جاسوسی کرده است یا نه؟ تصمیم هم با آقای قدوسی نبود و دادگاه باید تشخیص می‌داد که آیا او جاسوسی کرده یا نه. آن اوایل هم مثل الان نبود که قانون مدونی داشته باشیم و بگویم‌هایی که پیش آمد، مقداری به خاطر خلاء قانونی بود. وقتی چنین آشوب‌هایی به پا می‌شود، آشوبگر که شعور و قوه تشخیص ندارد. یادم هست گروه مهاجمی شامل سه چهارتا بچه در حد شانزده تا نوزده بودند. آقای مشاور ما در دادگاه بود. ایشان کیفرخواست را خواند و گفت: «از خودتان دفاع کنید». اولی گفت: «من از خودم دفاع ندارم، من از خلق دفاع دارم». ایشان گفت: «بچه نشین سرجایت. آن موقعی که مهدی رضایی این حرف‌ها را می‌زد، آن سمت می‌زد، چهار سرهنگ قبه به دوش بودند، پشت سرش شاه و پشت سرش آمریکا بودند. این حرف‌ها برای حالا نیست». این بیچاره به قدری خجالت کشید که هیچ نگفت. یا به یک آقای گفت: «بیا با هم صحبت بکنیم». گفت: «من با شما صحبت نمی‌کنم». گفت: «چرا صحبت نمی‌کنی؟» گفت: «اجازه ندارم صحبت کنم». گفت: «خب! جوان هستی بیا با هم صحبت کنیم، یا حرف تو درست است یا حرف من. تو حرف خودت را بزن، من هم حرف خودم را ببینیم کدام درست است». گفت: «نه، من اجازه ندارم صحبت بکنم». یا مثلاً سازمان به اعضایش دستور داده بود کتاب‌های شهید مطهری را مطلقاً نخوانند و اگر در خانه‌شان هست، دور بریزند. شما فکر کنید وقتی یک جوان این گونه تخریب ذهنی و این قدر چشم و گوش بسته می‌شود که صد در صد خودش را تابع می‌داند و حاضر نیست فکر خودش را به کار بگیرد، خودش به عنوان یک جوان حرف بزند و استدلال کند، حرف طرف را بشنود، خوب ما با این چه می‌توانیم بکنیم؟ در شرايطی که قانونی هم نیست، دادستان با او چه بکند؟ چه حکمی بدهد؟ زندانی کند؟ چند روز زندانی کند؟ مقداری از این مسائل از این جهات بود. ان شاء الله خداوند چنین شرايطی را برای ایران و کشورهای اسلامی پیش نیاورد که نه باعث انحراف جوان‌ها شود و نه باعث دردسر حکومت.

ایشان با بنی‌صدر کشمکش خاصی داشتند؟

عرض کردم ایشان قبل از اینکه وضعیت او مشخص شود می‌گفتند او از نظر اخلاقی و رفتاری از شاه بدتر است. کشمکش خاصی نبود، ولی اختلافات ملموس بود و بگویم‌گوها و اختلاف سلیقه‌ها و نظرها وجود داشت.

از گروه فرقان نکته خاصی در ذهنتان هست؟

ایشان مستقیماً درگیر نبود، چون مرحوم لاجوردی به عنوان دادستان و آقای ناطق‌نوری هم به عنوان حاکم شرع انتخاب شدند و آنها را محاکمه کردند. شهید قدوسی هم البته به آنجا می‌آمد، اما در جزئیات دخالت نمی‌کرد.



شروع آشنایی شما با آیت‌الله قدوسی از چه زمانی بود؟

شروع آشنایی من با ایشان از شروع نهضت امام در سال ۴۲ بود. البته یکی دو سالی بود که من به قم آمده بودم، با این حال افتخار آشنایی با ایشان را نداشتم، تا اینکه نهضت به رهبری حضرت امام شروع شد و کسانی که همراه حضرت امام (ره) بودند، با یکدیگر آشنایی پیدا کردند. آیت‌الله قدوسی از ما بالاتر بود و سابقه‌اش در قم بیشتر بود و من گاهی در بیت امام و گاهی هم در بیرون و در بعضی از جلساتی که می‌رفتیم و صحبت می‌کردیم و من هم حضور داشتم، ایشان را می‌دیدم. این آشنایی ابتدایی من با ایشان بود که از آن زمان شروع شد. بعد از آن که حضرت امام تبعید شدند، ایشان با شهید بهشتی و دیگر دوستان، مشغول تأسیس مدرسه حقانی شد و ما هم مشغول تدریس در حوزه عمومی بودیم. گاهی در جلسات مختلفی که پیش می‌آمد و دوستان امام دور یکدیگر جمع می‌شدند و یا در بیرون در مجالس فاتحه‌ای که پیش می‌آمد، یکدیگر را می‌دیدیم. گاهی هم جمعه‌ها خدمتشان می‌رفتیم و نوعاً از حال یکدیگر اطلاع می‌گرفتیم و مسائل سیاسی از حضرت امام و دیگران مطرح می‌شد. آشنایی من با ایشان در این حد بود تا اینکه نزدیک‌های سال ۵۶ شد.

جلساتی که در جمعه‌ها برگزار می‌شد، در کجا بود و مدیریتش با چه کسی بود؟

اگر وقت پیدا می‌کردیم، من گاهی به منزلشان می‌رفتم و بحث‌ها در مورد مسائل حضرت امام و مسائل جامعه و درس‌ها بود. نظم و مدیریت و درس‌های حوزه برای ایشان خیلی مهم بود و دغدغه این مسائل را بیشتر داشت و عمده بحث‌ها در این زمینه بود.

در آن مقطع حمایت ایشان از امام صریح بود؟ من معتقدم که ایشان عاشق حضرت امام بود و به‌غیر

ایشان عاشق حضرت امام بود و به‌غیر از حضرت امام نسبت به دیگر مراجع با اینکه احترام می‌گذاشت، اما آن عشق و علاقه را نداشت. در مورد تقلید حضرت امام را معرفی می‌کرد و هیچ کس دیگری را معرفی نمی‌کرد و شدیداً در مورد تقوا و معنویت حضرت امام تبلیغ می‌کرد.

از حضرت امام نسبت به دیگر مراجع با اینکه احترام می‌گذاشت، اما آن عشق و علاقه را نداشت. در مورد تقلید حضرت امام را معرفی می‌کرد و هیچ کس دیگری را معرفی نمی‌کرد و شدیداً در مورد تقوا و معنویت حضرت امام تبلیغ می‌کرد.

قبل از تبعید امام، رفت و آمد ایشان به بیت حضرت امام در چه راستایی بود؟

وقتی حضرت امام تبعید شدند، دوران‌های مختلفی پیش‌آمد. بعضی اوقات اصلاً در خانه حضرت امام از طرف ساواک بسته می‌شد و نمی‌گذاشتند رفت و آمد بشود. حضرت امام دو سه نماینده داشتند که بعد از تبعیدشان، کارهای ایشان را انجام می‌دادند، از جمله دامادشان آیت‌الله اشراقی که خیلی زود تبعید شد و نتوانست ادامه دهد. بعد مرحوم آقای اسلامی بود که خدا رحمتشان کند، از علمای بزرگ قم و از متدینین و مقدسین و نماینده حضرت امام بود. در بیت امام، برای مدتی طولانی، مرحوم آیت‌الله پسندیده، اخوی حضرت امام بودند و طولانی‌ترین مدت نمایندگی را ایشان داشتند. در عین حال ایشان هم در فواصل مختلف تبعید شدند، به‌خصوص در اواخر در سال‌های

۵۵، ۵۶ و در زمان‌هایی که تبعید می‌شدند، گاهی رژیم مامور می‌فرستاد و در خانه بسته می‌شد، گاهی هم در باز بود که دوستان رفت و آمد می‌کردند. آن زمان که امام نماینده داشتند مثل آقای اشراقی، آقای اسلامی، آقای پسندیده، دوستان و مقلدین ایشان و جوهاتی را که مردم به آنها مراجعه می‌پرداختند، از طریق آنها به حضرت امام می‌رساندند، از جمله خود من. گاهی هم برای اینکه رونق رفت و آمد به منزل حضرت امام زیاد شود، بیشتر دوستان می‌آمدند. نماز جماعت در بیت حضرت امام برگزار نمی‌شد تا حساسیت برانگیز نباشد و ساواک بیت را نبندد، ولی عده‌ای از دوستان ما که کم هم نبودند و هر شب پنجاه یا شصت نفری می‌شدند، به نوبت می‌آمدند و در آنجا نمازشان را می‌خواندند که رفت و آمد به بیت حضرت امام، حتی هنگام خواندن نماز مغرب و عشا هم رونق داشته باشد. آقای قدوسی هم از این قاعده مستثنی نبود. ایشان نیز با دوستان می‌آمدند و روزها که غالباً آقای پسندیده بودند، و جوهات را به ایشان می‌رساندند و برای احوال‌پرسی و با دوستان در کنار هم نشستن می‌آمدند.

اشاره کردید که ایشان قبل از تبعید امام هم به بیت ایشان رفت و آمد داشتند. این کار هم در همین راستا بود؟

اولاً اینکه قبل از سال ۴۲ آقای قدوسی یکی از شاگردان مشهور حضرت امام بود، طبق معمول شاگردان گاهی برای طرح سئوالات و حل مشکلات فقهی یا مشکلات علمی‌شان می‌آمدند، ولی بعد از سال ۴۲ حضرت امام مدت کمی در قم بودند. بعد از لایحه ایالتی و ولایتی چند ماهی بودند. بعد در سال ۴۲ پانزده خرداد پیش‌آمد که امام در تهران به زندان رفتند، بعد از مدتی به قم آمدند، ولی چند ماه بیشتر در قم نبودند. در این مدت درس شروع شد و آقای

نسبت به بیت‌المال، بسیار محتاط بود...

«سلوک سیاسی و اخلاقی شهید قدوسی» در گفت و شنود شاهد یاران با آیت‌الله سید حسین موسوی تبریزی

مسئولیت بالای قضائی در سال‌های نخست انقلاب و تیزبینی و دقت نظر آیت‌الله موسوی تبریزی، خاطرات و تحلیل‌های ایشان را از ارزش و اعتبار بالایی بهره‌مند می‌سازد و صراحت لهجه و شجاعت ایشان بر لطف مطالب می‌افزاید. با تشکر از ایشان که به‌رغم مشغله فراوان گفتگو با شاهد یاران را پذیرفتند.

• آمد



ولی بهانه می‌آوردند و امضا نمی‌کردند که الان بعضی از آنها گاهی به عنوان اولین مبارزین مطرح هستند، بعضی‌ها نیز با اینکه مبارز بودند، به دلیل گلايه‌هایی که پیش آمده بود، کنار کشیده و مبارزه را کنار گذاشته بودند و اصلاً امضا نمی‌کردند. آقای قدوسی از قسم اول بود که گاهی با احتیاط رفتار می‌کردند که بتوانند کارها را انجام دهند و در عین حال، بهبوده گرفتار نشوند. ایشان علاقمند به انقلاب و امام و اهل مبارزه بود، دلیلش هم اینکه اکثر طلبه‌های مدرسه حقانی که ایشان آنجا را اداره می‌کرد، در مبارزات شرکت داشتند و فعالیت می‌کردند و ایشان نیز می‌دانست و جلوی فعالیت آنها را نیز نمی‌گرفت و علاقمند بود. من خودم بارها با ایشان در این زمینه صحبت می‌کردم و می‌دیدم که علاقه شدیدی دارد که کار انجام بگیرد، ولی از اینکه کسی بی‌گدار به آب بزند و مثلاً برود و علنی سخنرانی کند، به این چیزها معتقد نبود. در این مسائل مقداری تحفظ داشت و معتقد بود که باید بنیه را تقویت و طلبه‌هایی را تربیت کنیم که بروند و به جامعه آگاهی بدهند. واقعیت این بود که هیچ کس امیدوار نبود که یک موج شدیدی ایجاد شود و این طور طومار سلطنت پهلوی را در هم بپیچد. مسئله این بود که مردم باید آرام آرام آگاهی و رشد پیدا می‌کردند و امثال آقای قدوسی معتقد بودند که این انجام نمی‌شود، مگر اینکه ما در حوزه تحول ایجاد کنیم. مرحوم آقای بهشتی هم به این معتقد بودند که باید در حوزه تحول ایجاد کنیم و طلبه‌های متحول شده و روشن حوزه بروند و در جامعه تحول ایجاد کنند. آن مسئله الهی بود که پیش آمد و البته باید بگویم شروعش از مرحوم شریعتی بود و بعد با فوت حاج آقا مصطفی، این موج ایجاد شد و حضرت امام الحمدلله با آن رهبری آگاهانه‌ای که انجام دادند، انقلاب را به ثمر رساندند.

آیت‌الله قدوسی چه ویژگی‌هایی داشتند که امام حکم دادستانی کل انقلاب را برای ایشان صادر کردند؟

چیزی که باعث حکم دادن امام برای افراد می‌شد، شناخت ایشان از افراد بود. آن حکم‌هایی که خود امام مستقیماً می‌دادند دلایل شناخت ایشان از علم و تقوا و معنویت آن فرد و نیز مبارزات وی بود که از اول امام با آنها آشنایی داشتند. دوم اعتقاد به انقلاب و نظام برای امام اصل بود و مرحله سوم تناسب آن شخصیت نسبت به منصبی بود که حضرت امام به آن شخص محول می‌کردند. اینها چیزهایی بودند که حضرت امام غالباً مراعات می‌کردند. البته باید گفت که ایده آل حضرت امام در تمام پست‌ها پیدا نمی‌شد. خود حضرت امام به ایده آل طلبی معتقد نبودند، بلکه می‌فرمودند ما باید با آنچه موجود است کار کنیم. یک بار با اعضای شورای عالی قضایی خدمتشان بودیم. آقای مقتدائی گفت که: آقا! ما الحمدلله به آن اهداف قضایی اسلامی رسیده‌ایم. امام فرمودند: این حرف را نزنید، برای اینکه نرسیده‌ایم و تا بیست سال دیگر هم اگر برسیم، خوب است. ما باید قضایمان اسلامی کامل باشد.

این صحبت امام مربوط به سال ۶۱ است و من الان هم معتقدم که به قول امام نرسیده‌ایم و قطعاً هم نرسیده‌ایم. واقعا امام خیلی هوشیار و صریح هم بودند. حضرت امام، به اصطلاح خیرالموجودین را با آن سه ویژگی که عرض کردم، انتخاب می‌کردند. آیت‌الله قدوسی هم مستثنی نبود. ایشان در مدرسه حقانی مدیریت خیلی خوبی داشت که زبانزد همه مدرسین و علمای قم و دوستان آقای قدوسی بود.

بارها با ایشان در زمینه مبارزه صحبت می‌کردم و می‌دیدم که علاقه شدیدی دارد که این کار انجام بگیرد. ولی در این مسائل مقداری تحفظ داشت و معتقد بود که باید بنیه را تقویت و طلبه‌هایی را تربیت کنیم که بروند و به جامعه آگاهی بدهند.

قم جمع می‌شدند. در ۱۸ خرداد سال ۵۴ هم که طلبه‌ها را زدند و گرفتند و فیضیه را بستند، اساتید حوزه اطلاعیه‌هایی را چاپ می‌کردند. در آن مواقع، اعضای جامعه مدرسین، گاهی جمع می‌شدند که البته موثر هم بود، یعنی حرکتی انجام می‌گرفت و مراجع هم اگر کاری انجام می‌دادند، بعد از حرکت آنها و شروع از آنجا بود و گاهی هم منجر به زندانی و تبعید شدن بعضی‌ها می‌شد. از سال ۵۴ به بعد، مرحوم آیت‌الله فاضل یا آقای اشیر محمود انصاری یا دوستان دیگر از کسانی بود که تبعید شدند. چه شد که بار دیگر اعضای جامعه مدرسین متشکل شدند؟

جریانی که باعث شد دوباره این جمع شدن‌ها ادامه پیدا کند، جریان شهادت مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی بود که باعث شد حرکت‌های جمعی جامعه مدرسین کم کم شروع شود که خود من نیز شرکت می‌کردم. مراسم چهلم ایشان را اول مراجع بزرگ در قم گرفتند و بعد، از طرف جامعه مدرسین گرفته شد. مرحوم آقای خلیلی که یکی از اعضای جامعه مدرسین بود و جناب آقای ربانی املشی و آقای محمد جواد حجتی کرمانی که تازه از زندان آزاد شده بودند، در آن مراسم شرکت داشتند. آیت‌الله قدوسی به صورت فعال در این جمع‌ها شرکت می‌کرد یا الاقل اعلامیه‌هایی را که داده می‌شد، اگر به حضورشان می‌بردند - که گاهی خودم می‌بردم - امضا می‌کرد. ایشان از همان سال ۴۲ عضو جامعه بودند و در جلسات شرکت می‌کردند.

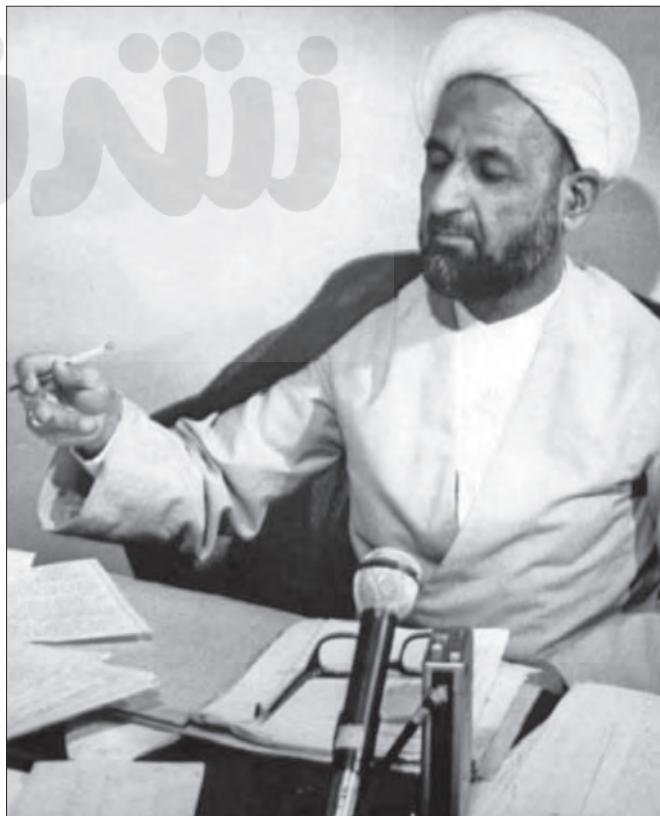
در مراجعاتی که برای امضای اعلامیه‌ها به ایشان داشتید، آیا پیش می‌آمد که احتیاط کنند، چون برخی معتقدند که آیت‌الله قدوسی معتقد بودند نباید کاری کنیم که رژیم، ما را شناسانی کند تا بتوانیم کارمان را راحت‌تر پیش ببریم.

اکثر افراد نوعی محافظه کاری داشتند. بعضی‌ها احتیاط می‌کردند از باب اینکه کارهایشان مختل نشود. بعضی‌ها احتیاط می‌کردند که کشت و کشتاری پیش نیاید و لذا از امضای اعلامیه‌هایی که تند بودند، پرهیز می‌کردند. من از این افراد نام نمی‌برم، چون الان بعضی از آنها حضور دارند. بعضی‌ها هم نمی‌خواستند بگویند که با مبارزه مخالفیم،

قدوسی هم سر درس ایشان می‌رفتند. گاهی هم برای طرح سئوالات و یا کارهایی که به عهده‌شان بود، به منزلشان می‌رفتند. در ۲۹ آبان‌ماه ۴۳ که مصادف با ولادت حضرت فاطمه (س) بود، ایشان نیز همراهی کردند و بعد از آن جریان کاپیتولاسیون پیش آمد و دوباره ایشان تبعید شدند. بعد از شروع نهضت، حضرت امام دو سه ماهی بیشتر در قم نبودند، یا در زندان تهران بودند و یا تبعید شدند.

چگونگی تشکیل جامعه روحانیت چه بود؟

جامعه مدرسین قم از سال ۴۲ به امامان تشکیل شد. البته پیشنهاد امام این بود که در هر حوزه و هر استان، علما ماهی یکی دو بار یا هر چند وقت یک بار، دور یکدیگر بنشینند و به تعبیر امام اگر با یکدیگر هیچ حرفی هم نزنند، مفید است و به این روش با هم نزدیک باشند و اتحاد داشته باشند که اگر مشکلی پیش آمد، مشکل همه‌شان باشد و درشان را همه بدانند. بر اساس این پیشنهاد امام بود که اجتماع بزرگان در کنار هم در شهرستان‌ها پیش آمد. البته در زمان خود امام هم در سال ۴۲، خودشان پیش قدم شدند و در منزل بعضی از آقایان مثل مرحوم آیت‌الله مرتضی حائری، به نوبت جمع می‌شدند و مراجع بزرگ آن زمان، با یکدیگر مشورت و صحبت می‌کردند. ک رتبه پایین‌تر، اساتید سطوح حوزه بودند که بیشتر هم از شاگردان امام و نیز آیت‌الله قدوسی بودند و دور هم جمع می‌شدند. می‌شود گفت که پایه گذاری جامعه مدرسین از آن زمان شروع شد؛ ولی متأسفانه تبعید امام و به زندان رفتن عده‌ای از بزرگان مثل آیت‌الله منتظری، آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله نوری و کسان دیگر باعث کم رونق شدن این جمع شد. البته گاهی به مناسبت‌های مختلفی جمع می‌شدیم و سخنرانی‌هایی پیش می‌آمد، از جمله سخنرانی در مورد جشن‌های دوهزار و پانصد ساله یا تاجگذاری و یا حزب رستاخیز که شاه اعلام کرد همه باید در آن حاضر باشند. در این مواقع، حضرت امام مسائلی را اعلام می‌کردند و اعضای جامعه مدرسین



یکی از بزرگ‌ترین فضیلت‌های ایشان این بود که در مورد بیت‌المال خیلی محتاط و نسبت به خانواده‌اش سختگیر بود. می‌توانم بگویم که ایشان یک پیکان هم برای خانواده‌اش نگذاشته بود. واقعا هم نیازمند این مسئله بودند و ما بعدا فهمیدیم که خانواده‌شان ماشین ندارند که رفت و آمد بکنند و حضرت امام دستور دادند که وسیله به آنها داده شود.

آیت‌الله قدوسی علاوه بر دادستانی کل انقلاب، شورای عالی قضایی هم بود. بعضی‌ها با رابطه‌ای که با بعضی از اعضای شورای عالی قضایی پیدا می‌کردند، می‌خواستند آیت‌الله قدوسی را دور بزنند و متأسفانه بعضی از اعضا، به‌خصوص کسانی که من صریحا عرض می‌کنم علیه جمهوری اسلامی بودند، مشکلاتی با آقای قدوسی پیدا کرده بودند که البته تا آخر هم حل نشد. حتی بعد از آنکه آیت‌الله بهشتی شهید شد و آقای ربانی، دادستان کل کشور شد و آقای قدوسی هم که دادستان کل انقلاب بود و آن موقع دو تا دادستان کل داشتیم: دادسرای کل کشور که دادرهای عمومی بودند و دادستانی کل انقلاب که در ارتباط با دادگاه‌ها و دادرهای انقلاب بودند. این اختلاف پیش آمد و در این اواخر، مرحوم آیت‌الله قدوسی دو سه ماهی در شورای عالی قضایی یا شرکت نمی‌کردند یا خیلی کم شرکت می‌کردند.

رابطه آیت‌الله قدوسی با شهید آیت‌الله بهشتی چطور بود؟

با شخص ایشان بسیار خوب بود و خیلی هم نسبت به ایشان احترام قائل بود و مسائل خصوصی را به آیت‌الله بهشتی می‌گفت. مسئله خصوصی در مورد برادر خانم آقای قدوسی پیش آمده بود که خود ایشان

هم قاضی دادگاه‌های انقلاب شده بودند که خیلی کار مهمی بود و باعث شد انسجامی در دادگاه‌های شهرها ایجاد شود.

من خودم در آن موقع با حکم مستقیم حضرت امام در دادگاه‌های انقلاب آذربایجان بودم. این را نیز عرض کنم که قضات به حکم دادستان کل انقلاب منصوب می‌شدند یا قبل از آقای قدوسی، به حکم آیت‌الله منتظری، آیت‌الله مشکینی، ولی من در تبریز به حکم مستقیم خود حضرت امام انتخاب شدم. آذربایجان غربی و شرقی و اردبیل که آن موقع جزو تبریز بود نیز به عهده من بود. طبق قانونی که در شورای عالی انقلاب تصویب شده بود، قضات دادگاه‌های انقلاب را باید دادستان کل انقلاب تشخیص می‌داد. دادستان کل انقلاب هم از طرف حضرت امام منصوب می‌شد. این مسائل باعث شده بود که انسجامی میان قضات و دادرهای شهرستان‌ها با تهران و دادستانی کل انقلاب وجود داشته باشد. البته ایشان تا آخر عمر شریفشان هنوز به دادستانی تهران آن طور که باید، مسلط نشده بود و گاهی تصادم‌هایی با دادستانی تهران، یعنی آقای لاجوردی، پیش می‌آمد و نگرانی‌ها و گلایه‌هایی وجود داشت. ایشان آن طور که دلش می‌خواست، نمی‌توانست به تهران نظم و انضباط بدهد و مسائلی پیش می‌آمد که به خود من هم گلایه‌هایی می‌کرد، ولی در عین حال فرقتش با دوران آقای هادوی خیلی بود.

یکی از مشخصه‌های ایشان در آن مقطع احترام به اموال مومنین است و در آن شرایط انقلابی، گهگاهی با مصادره اموالی که پیش می‌آمد، مخالفت می‌کردند و این مسئله به حوزه مطبوعات کشیده شده بود.

بزرگ‌ترین مشکل ایشان و یکی از مسائلی که بین دادستانی تهران و دادستانی کل پیش آمد، همین بود. در مورد شهرستان‌ها وقتی ایشان دستور می‌داد، اطاعت می‌کردند؛ البته گاهی به هم ریختگی‌هایی هم بود، چون اوایل انقلاب بود و بی‌نظمی‌هایی بود که تقصیر ایشان نبود؛ اما در مورد تهران مسائل فرق می‌کرد. بعد از آنکه در اواخر سال ۵۸، شورای عالی قضایی تصویب شد، کارها وارد شورای قضایی شد.



البته من از دل حضرت امام خبر ندارم، اما قطعا این مسئله هم در ذهن حضرت امام بوده است. گاهی هم با دوستان و مثلاً با عالم مجتهدی که کسی را می‌شناخت، مشورت می‌شد، چون دادستانی کل انقلاب در آن زمان، کار بسیار دشواری بود و احتیاج به مدیریت قوی داشت و هرکسی نمی‌توانست این کار را انجام بدهد. شاید انتخاب ایشان از این جهت بوده و حتماً سابقه مدیریت خوب مدرسه و قاطعیت هم مورد نظر امام بوده است.

تفاوت مدیریت ایشان با شیوه‌های قبل و بعدشان چطور بود؟

دوره‌های بعدشان را باید از دیگران پرسید. دادستانی کل انقلاب از آقای هادوی شروع و به من ختم شد و در سال ۶۲ دادستانی کل انقلاب با دادستانی کل کشور ادغام شدند و ۵، ۶ ماه بعد از این هم، ما تحویل دادیم. قبل از ایشان آقای هادوی آمد که حضرت امام نسبت به ایشان آشنایی داشتند. وکیل متدین و خوبی بود و در زمان شاه در مقابل ظلم‌ها ایستادگی کرد و در زمانی که دادستان قم بود، ایستادگی کرد و حکم تبعید امام را امضا نکرد. البته دوستانش شناخت خوبی از ایشان داشتند و برای حضرت امام هم نقل کرده بودند و برای اولین بار به عنوان دادستان کل انقلاب منصوب شد. ایشان یک قاضی دادگستری سابقه دار بود، ولی در عین حال روحیه مناسب برای شرایط انقلابی را نداشت. انقلاب ملزوماتی دارد و مثلاً ایشان گاهی از بعضی از کارهای کمیته‌ها که البته آن زمان هنوز خیلی فعال نشده بودند، ناراحت بود و نتوانست آن طور که باید، به کار ادامه بدهند. البته مختصر تشکیلاتی ایجاد شد، مثلاً دادگاه تهران اول در اوین مستقر بود. بعدا خود آقای قدوسی در آنجا کار می‌کرد و آقای آذری هم دادستان تهران بود، ولی مشکلاتی بین دادستانی کل و دادگاه تهران بود و به هم ریختگی دیده می‌شد. بالاخره آقای هادوی نتوانست آن حاکمیت دادستانی را در دادرها و شهرها و به‌خصوص در تهران ایجاد کند و لذا منجر به استعفای ایشان شد. قضات دادگاه‌های انقلاب کشور که همه از روحانیون بودند و غالباً هم از قم رفته بودند، نسبت به شهید قدوسی شناخت داشتند و عده‌ای از شاگردان مدرسه حقانی



مراسم بزرگداشت شهید قدوسی در مدرسه عالی شهید مطهری.

با منافقین داشته باشند. بعضی‌ها خیلی تند و بعضی‌ها خیلی کند و بعضی‌ها متوسط بودند. برای نظم دادن به این مسئله، ایشان علاوه بر اطلاعیه‌های عمومی که صادر کرد، این مسئله را از حضرت امام پرسید و دو ماه قبل از شهادت و در تیرماه سال ۶۰ و در اوج ترورهایی که از طرف منافقین شروع شده بود، در اوین که حفاظتش بیشتر بود، جلسه‌ای گذاشتند و آقای حجازی که الان رئیس دفتر رهبری است و قائم مقام آقای قدوسی بود، جلسه را اداره می‌کرد. بعد هم خود ایشان آمد و برای هماهنگی بین دادستان‌ها و قضات دادگاه‌های سراسر کشور همايشی گذاشتند. در این همایش در باره اینکه باید انسجامی باشد و کیفیت برخورد با منافقین چگونه باشد و چه کار باید کرد، صحبت شد. دادگاه‌های عالی تشکیل شدند و به پیشنهاد آیت‌الله قدوسی قرار شد به احکام اعدام و زندان‌های بیش از دو سال، برای تجدید نظر و استحکام و دقت نظر بیشتر، در آنجا رسیدگی شود. این کارهایی بود که ایشان انجام داد و کارهای خوبی هم بود. می‌توان گفت از مقدماتی بود که اگر ایشان انجام نمی‌داد، بعدا ما باید انجام می‌دادیم و خیلی از مسائل برای ما هموار شده بود.

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان چه نکاتی را به یاد دارید؟

یکی از بزرگ‌ترین فضیلت‌های ایشان این بود که در مورد بیت‌المال خیلی محتاط و نسبت به خانواده‌اش سختگیر بود. می‌توانم بگویم که ایشان یک پیکان هم برای خانواده‌اش نگذاشته بود. واقعا هم نیازمند این مسئله بودند و ما بعدا فهمیدیم که خانواده‌شان ماشین ندارند که رفت و آمد بکنند و حضرت امام دستور دادند که وسیله به آنها داده شود. ایشان اصلا حقوق نداشتند و بعدا قانونی تصویب شد که آن قضاتی که شهید شدند از جمله شهید بهشتی و ایشان، به خانواده آنها حقوق بدهند و نمی‌دانم گرفتند یا نه. خانواده ایشان از هیچ‌گونه رانت خاصی استفاده نکردند و پاک و پاکیزه بودند. اینها را من تا سال ۶۲ و ۶۳ که خبردارم می‌گویم و ان‌شاءالله الان هم همان طور است. آنچه مسلم است ایشان در مورد خرج بیت‌المال برای خانواده‌شان خیلی محتاط و سختگیر و در پرهیزکاری، بسیار خوب بود و در مورد دادستانی با آن وضعیتی که آن زمان بود، کارهای زیادی انجام داد. ■

آقای قدوسی حتی در مورد منافقین علاقه‌ای به اینکه اینها آزاد فعالیت کنند، نداشت؛ ولی شرایط اقتضا می‌کرد نظام اطلاعاتی بدهد و لذا اطلاعیه‌ای چند ماده‌ای دادند که اسلحه‌ها را کنار بگذارید و به سازمان‌های دولتی تحویل دهید و به سپس در فعالیت آزاد هستید.

این تبعیت و پیروی ایشان از امام را نشان می‌دهد و تقریباً یک ماه یا چهل روز قبل از شهادت ایشان پیش آمد. شهید قدوسی تا آخر عمر شریفش مرید و تابع حضرت امام بود و هرگز ندیدم که ایشان در مورد مشکلی با حضرت امام اختلاف نظری داشته باشد. من نه شنیدم و نه دیدم.

رابطه شما با ایشان چگونه بود؟

همیشه صمیمانه بود، ولی در آن اواخر، محبت بیشتری به من پیدا کرده بود و حرف‌های خصوصی‌ش را نیز می‌گفت و درد دل می‌کرد. ایشان بعد از شهادت آیت‌الله بهشتی، یک جلسه طولانی شورای عالی با حضرت امام داشت که شبیه آن جلسه را ما هم بعدا داشتیم، یعنی شبیه مشکلات آیت‌الله قدوسی را ما هم داشتیم. ایشان این جلسه را برای من نقل کردند و با عشق و علاقه از امام می‌گفتند و از برخوردشان رضایت داشتند.

بعد از توسعه فعالیت منافقین و انفجار حزب جمهوری و ایجاد شبکه نفوذ، ایشان چه واکنشی داشتند و برای مقابله با این شبکه نفوذ چه کار کردند؟

اولین کار ایشان این بود که آن سئوالات را از امام کردند تا نظم و انسجامی به کیفیت برخورد با آنها بدهند. می‌دانید که قضات مختلف کشور در یک دانشگاه خاص و با یک تربیت خاص تربیت نشده بودند. قضاتی بودند که آزاد درس خوانده بودند و حتی ممکن بود که آرای مختلفی در کیفیت برخورد

نمی‌خواست مستقیماً به من بگویند که جریان چیست و احترام می‌گذاشت. یادم هست که در روز عید از تبریز آمده و در بیت حضرت امام ننشسته بودم و آیت‌الله بهشتی کنار من بود. ایشان فرمود: جریان چیست؟ من هم جریان را برایشان گفتم. آیت‌الله بهشتی قانع شد و گفت: خب الحمدلله که من این را پرسیدم، چون آیت‌الله قدوسی به من گفته بود و من می‌ترسیدم که علامه طباطبائی به من بگویند. می‌خواستم حرفی داشته باشم که در جواب بگویم. منظورم این است که چنین مسئله‌ای را آیت‌الله قدوسی با آیت‌الله بهشتی هم مطرح کرده بود که خودش مستقیماً به من نگویید و آیت‌الله بهشتی بگوید که همین برخورد، رابطه عمیق بین آنها را نشان می‌دهد. تا آیت‌الله بهشتی بود، آقای قدوسی با اینکه با بعضی اعضا اختلافی داشت، اما در شورای عالی قضایی شرکت می‌کرد، چون آیت‌الله بهشتی حضور داشت. بعد از آقای بهشتی، چون ایشان نبود، اختلافات شدید شدند و ایشان شرکت نمی‌کرد یا خیلی کم شرکت می‌کرد.

رابطه آیت‌الله قدوسی با حضرت امام چطور بود؟ زمانی که امام در مورد پرونده‌ای نظری می‌دادند، آیت‌الله قدوسی چه واکنشی نشان می‌دادند؟

من خودم سه سال دادستان کل انقلاب بودم، سه سال هم در قوه قضاییه به حکم حضرت امام در خوزستان، شمال، خرم‌آباد و لرستان قضاوت کردم. اگر کسی گفته حضرت امام دخالتی در پرونده‌ای کرده است، دروغ محض است. اصلاً امکان نداشت که ایشان چنین کاری انجام دهند، مگر مسئله‌ای پیش می‌آمد که انجام شده بود و حضرت امام یقین داشتند که این مسئله درست نیست و یا به صلاح کشور نیست؛ آن موقع به مسئولش می‌گفتند که این کار را انجام بدهید. مثلاً در زمان دادستانی کل ما د و بار این مسئله پیش آمد. یک بار در مورد دستگیری مرحوم لاهوتی بود که به من فرمودند زود بگویید ایشان را آزاد کنند که من تا برسم ایشان در اوین فوت شده بود. آقای لاجوردی ایشان را دستگیر کرده بود. مورد دیگر مرحوم داریوش فروهر بود که من اطلاع نداشتم و آقای لاجوردی بدون هماهنگی، این کار را انجام داده بود. البته ایشان دادستان تهران بود و لازم نبود با دادستان کل انقلاب هماهنگ کند، ولی این جور مسائل را باید لااقل هماهنگ می‌کردند، چون واکنش کشوری و جهانی پیدا می‌کرد و برای نظام بد بود. حضرت امام مرا خواستند و با این تعبیر گفتند که: «امثال آقای داریوش فروهر که نباید دستگیر شوند. بگویید زود آزادشان کنند.» و من هم فوری به آقای لاجوردی گفتم و ایشان نیز او را آزاد کرد. چنین مسائلی فقط دوبار برای ما پیش آمد، ولی اینکه ایشان بگویند چه حکمی بدهید و چه کسی را دستگیر کنید، چنین چیزی نبود. در زمان آیت‌الله قدوسی من چنین مسائلی را به یاد ندارم. شاید هم بوده و من خبر ندارم.

شهید قدوسی از اول به حضرت امام ارادت داشت. آقای قدوسی حتی در مورد منافقین علاقه‌ای به اینکه اینها آزاد فعالیت کنند، نداشت؛ ولی شرایط اقتضا می‌کرد نظام اطلاعاتی بدهد و لذا اطلاعیه‌ای چند ماده‌ای دادند که اسلحه‌ها را کنار بگذارید و به سازمان‌های دولتی تحویل دهید و سپس در فعالیت آزاد هستید. اینها با نظر مبارک حضرت امام بود، اما بعد از آنکه اینها جنگ مسلحانه را شروع کردند، شهید قدوسی ریز کیفیت برخورد با آنها را با دستخط خودشان در ده سؤال از حضرت امام پرسیده بود و حضرت امام هم جواب داده بودند و به همه قضات دادند، از جمله خود من که هنوز هم آن خط را دارم.





مقدمه

حجت‌الاسلام والمسلمین خسروشاهی پیوسته برای نوشته‌ها و سخنان خود مدارک و اسناد جالبی را ارائه می‌دهد و این شیوه، سخنان او را دارای ارزش تاریخی بسیاری می‌سازد که برای تاریخ‌پژوهان بسیار مفید تواند بود. این گفتگو نیز از این ویژگی ارزشمند برخوردار است که مثل همیشه از همراهی و همکاری ایشان سپاسگزاریم.

«سلوک سیاسی و اخلاقی شهید قدوسی» در گفت‌وگو با شاهد یاران با

حجت‌الاسلام والمسلمین سید هادی خسروشاهی

به فرمانبرداری از دستورات امام تقید محض داشت...

که دوستان همگی خندیدند. مرحوم قدوسی گفتند که خوب! معلوم است اگر امانت می‌دادند، اکنون که این کتاب‌ها را در اختیار نداشتند.

ظاهراً مدیریت اصلی این جلسه به عهده شهید بهشتی بود. با توجه به اینکه ایشان به آلمان رفتند، آیا این جلسات ادامه یافت و اداره جلسه را آقای قدوسی به عهده نگرفت؟

اعضای این جلسه، پس از مسافرت شهید بهشتی به آلمان برای اداره امور مسجد و مرکز اسلامی هامبورگ-تقلیل یافت و در تعداد کمتری محدود شد و تحت عنوان: جلسه ولایت، گروه ولایت و سپس هیئت مدرسین، به بررسی مسائل مربوط به حکومت اسلامی پرداخت. کل اعضای این هیئت که از اساتید عظام زیر بدون القاب تشکیل می‌شد، عبارت بودند از آیات و آقایان: سید علی خامنه‌ای، ابراهیم امینی، محمد یزدی، علی قدوسی، علی مشکینی، حسینعلی منتظری، محمد خامنه‌ای، احمد آذری قمی، عبدالرحیم ربانی شیرازی، مصباح یزدی، مهدی حائری تهرانی، هاشمی رفسنجانی و جلسه مدیر ثابت و خاصی نداشت و هر یک از اساتید به نوبت طبق روال حوزوی جلسه را اداره می‌کردند. البته این اسامی کسانی است که من هنوز به خاطر دارم و در مرحله تکاملی آن جلسات، شرکت و همکاری داشتند و در این دوران یا مرحله بود که آیت‌الله مصباح یزدی، اساسنامه پرباری برای این گروه تهیه و تنظیم کرد که متأسفانه متن آن، در تفتیش منزل مرحوم آیت‌الله احمد آذری قمی، توسط ساواک کشف و ضبط شد و همه زحمات دوستان و حتی فیش‌های تهیه شده نیز از بین رفت.

همزمان، مرحوم علی حجتی کرمانی، سید محمود دعائی، هاشمی رفسنجانی و اینجانب-نشریه مخفی بعثت را که به قول آقای هاشمی در کتاب خاطرات خود: «دوران مبارزه: در حقیقت ارکان همین جمعیت بود»، منتشر می‌ساختیم. نخست آقای مصباح یزدی هم با این نشریه همکاری داشتند، ولی کم‌کم از آن دور شدند و نشریه «انتقام» را که رادیکال‌تر بود، به‌تنهایی منتشر ساختند.

رابطه شهید بهشتی که در واقع موسس این گروه و برنامه بود، پس از سفر به آلمان با این افراد یا جمعیت هم قطع شد؟ اتفاقاً شهید بهشتی از راه دور هم، همچنان با این جمعیت و برای پیگیری هدف-مسئله ولایت یا حکومت-همکاری داشت و بیشتر با ارسال یادداشت‌ها و نامه‌ها به اعضای جمعیت یا گروه، همکاری‌های لازم را انجام می‌داد.

شهید بهشتی در یکی از نامه‌های خود به آیت‌الله مصباح، چنین می‌نویسد:

باسمه تعالی

دوستان عزیز آقای حائری، آقای حقانی، آقای خسروشاهی، آقای

جلسات حضور داشتید؟

اتفاقاً من در نخستین جلسه مربوط به این موضوع که در منزل شهید بهشتی در خیابان باجک تشکیل شده، دعوت ایشان حضور داشتم که اغلب اساتید و فضایی درجه یک حوزه علمیه قم بودند مانند آیات و آقایان: مهدی حائری تهرانی، علی مشکینی، حسینعلی منتظری، عبدالرحیم ربانی شیرازی، سید علی خامنه‌ای، علی اکبر هاشمی رفسنجانی، محمد تقی مصباح یزدی، محمد حسینی بهشتی، علی قدوسی، احمد آذری، حسین حقانی، علی اکبر مسعودی، زین‌العابدین قربانی، نیری، محمد یزدی و... در نخستین جلسه قرار بود منابع ارائه شود و من فهرست مفصلی از منابع عربی جدید را درباره مسئله حکومت و ولایت، به‌ویژه از دیدگاه اهل سنت، ارائه کردم... پس از طی مراحل مقدماتی، مسئله تهیه فیش‌ها مطرح شد و باز بنده در تهیه فیش‌های مورد نیاز جلسه، با توجه به نشاط و شور و شوق جوانی و طلبگی، شاید یکی از فعال‌ترین افراد بودم، با اینکه از

شهید قدوسی تلاش کرد به جای تدریس کتاب‌های فلسفی وقت‌گیر و مغلق و پیچیده و مفصل غیرمفید قبلی، کتاب جدیدی تألیف و تدریس شود، این بود که سراغ علامه طباطبائی رفت و از ایشان خواست کتاب جدیدی را در این رشته تألیف کنند تا در مدرسه تدریس شود و ایشان کتاب «بدایه‌الحکمه و نهایه‌الحکمه» را تألیف کردند که یکی از آثار ارزنده فلسفی علامه طباطبائی و در حقیقت نظرات فلسفی ایشان به اضافه چکیده امهات مسائل و مفاهیم فلسفی فلاسفه بزرگ به‌ویژه مشرب شیخ الرئیس و ملاصدر است.

لحاظ سنی شاید کم‌سن و سال‌ترین عضو این جلسات بودم. البته گفتم که نخست فهرست منابع عربی زیادی از مؤلفان مصری و سوری و پاکستانی را در اختیار جلسه گذاشتم که بعدها از آنها هم فیش‌هایی تهیه شد.

دقیقاً یادم هست که مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی پس از ارائه فهرست کتاب‌ها و منابع عربی جدید، با تعجب پرسیدند که این فهرست را از کجا و چگونه تهیه کرده‌اید؟ گفتم این منابع و کتاب‌ها هم اکنون در اختیار اینجانب است، چون مدت‌هاست که من به دنبال این قبیل کتاب‌ها هستم، ولی به کسی امانت نمی‌دهم!

سخن را از سابقه آشنایی شما با شهید قدوسی آغاز کنیم؟ سابقه آشنایی من با فرهنگیان فرهیخته و مصلح دلسوز حوزه، مرحوم شهید علی قدوسی به سال ۱۳۷۷ ه. ق - یعنی ۵۳ سال پیش-برمی‌گردد. در آن دوران مرحوم علامه طباطبائی در مسجد مدرسه حجتیه درس تفسیر قرآن را شروع کرده بودند که در حوزه علمیه قم، تقریباً تازگی داشت، چون قبل از آن، درس تفسیر رسمی با این گستره، اصولاً در حوزه وجود نداشت. و جالب آنکه اغلب بزرگان و اساتید و فضایی بعدی و کنونی حوزه‌ها، در این درس شرکت می‌کردند... و شهید قدوسی یکی از این فضلا بود و به‌طور طبیعی؛ آشنایی با هم‌کلاسی شدن! و یا همدرس بودن ما، از آن تاریخ آغاز شد.

مرحله یا مراحل بعدی چگونه بود؟

آشنایی و رفاقت معمولی برقرار بود تا اینکه در کلاس‌های ویژه دبیرستان دین و دانش شرکت کردیم. آیت‌الله شهید بهشتی در قم دبیرستانی به نام «دین و دانش» تأسیس کرده بود که تأسیس این مدرسه چند هدف داشت: یکی اینکه خود ایشان از راه وجوهات شرعیه ارتزاق و امرار معاش نکنند، دوم اینکه جوانان دبیرستانی را مطابق برنامه‌ها و موازین اسلامی، همراه برنامه‌ها و آموزش‌های رسمی کشور، تربیت کند و سوم اینکه طلاب حوزه را هم با شرکت دادن در کلاس‌های ویژه، با زبان خارجی و علوم جدید آشنا سازد.

در همین راستا، نخست کلاس تدریس زبان انگلیسی را تشکیل داد که در آغاز با شرکت چند ده نفر از فضلا و طلاب جوان، جریان یافت. افرادی چون: آقایان: سیدعلی خامنه‌ای، سید محمد خامنه‌ای، زین‌العابدین قربانی، علی حجتی کرمانی، محمد مجتهد شبستری، احمد احمدی، محقق داماد و... اینجانب در آن شرکت می‌کردیم، ولی کثرت افراد شرکت‌کننده خیلی دوام نیاورد و به‌سرعت رو به کاهش نهاد و شاید به حدود ده نفر رسید. مرحوم بهشتی کلاس‌های دیگری را هم به موازات کلاس زبان انگلیسی، تشکیل داده بود که در آنها رشته‌هایی از علوم روز، مانند: شیمی، فیزیک، متدولوژی، ریاضیات، جامعه‌شناسی، فلسفه علم و... تدریس می‌شد. در این کلاس‌ها فضلا و شخصیت‌های برجسته‌ای مانند آقایان: ناصر مکارم شیرازی، جعفر سبحانی تبریزی، محمد مفتاح، احمد احمدی، مصباح یزدی، حیدری نیاوندی، علی قدوسی، محمد خامنه‌ای و باز اینجانب شرکت داشتیم؛ اما این کلاس‌ها هم به علت تراکم موضوعات و اشتغالات تدریسی و حوزوی اغلب آقایان، چند ماهی بیشتر دوام نیاورد یا اینکه ادامه یافت، ولی من زیاد در آنها شرکت نداشتیم.

ظاهراً شهید قدوسی در جلسه علمی-فرهنگی بررسی مسائل حکومتی یا ولایت، شرکت می‌کردند. جنابعالی هم در آن



ظاهراً با آغاز نهضت امام خمینی، حرکت فضلا وارد مرحله دیگری از جمله صدور اعلامیه گردید. آیا شهید قدوسی هم در صدور اعلامیه‌های حوزه علمیه قم نقشی داشتند؟

اعلامیه‌های حوزه علمیه قم دو نوع بودند. بعضی‌ها فقط با امضای کلی «حوزه علمیه قم» منتشر می‌شدند و بعضی‌ها با امضا و نام افراد، اعم از اساتید، فضلا و طلاب... تهیه و تنظیم اغلب اعلامیه‌ها با مشورت و همکاری همان دوستان به عمل می‌آمد و بعد امضا جمع‌آوری می‌شد و در آن اعلامیه‌ها نام و امضای شهید قدوسی هم هست. به عنوان نمونه متن یکی از اعلامیه‌های رسمی را که تحت عنوان نامه سرگشاده جمعی از حجج اسلام و فضلاء حوزه علمیه قم به نخست وزیر وقت و دیوان عالی کشور ارسال و منتشر شده است، نقل می‌کنیم که در آن امضای بسیاری از بزرگان از جمله شهید قدوسی دیده می‌شود.

درباره تأسیس مدرسه حقانی که شهید بهشتی و قدوسی نقش عمده را داشتند، نکاتی را ذکر نمایم.

این موضوع البته نیاز به تالیف کتابی دارد که حق است دوستان شهیدین که در مدرسه مزبور حضور داشتند، آن را تهیه کنند؛ ولی اشاره به نکاتی چند که من از آنها اطلاع دارم، بی‌مناسبت نیست.

نام اصلی مدرسه حقانی، مدرسه منتظریه بود که توسط پدر آیت‌الله شیخ حسین حقانی زنجان، از دوستان قدیم و همکار ما در مجله «مکتب اسلام» و از اساتید فعلی حوزه علمیه قم، ساخته شد... این مدرسه به پیشنهاد شهیدین قدوسی و بهشتی و با حمایت مرحوم آیت‌الله العظمی سید محمدهادی میلانی از مشهد؛ سامان گرفت و قرار شد با برنامه جدیدی از لحاظ درسی آغاز به کار کند. دروس حوزوی در این مدرسه توسط اساتید محترم حوزه تدریس می‌شد، ولی شهید قدوسی که نظارت و مدیریت آن مدرسه را به عهده داشت، به دنبال کتاب‌های جدیدی بود که متناسب با نیاز زمان باشد و وقت طلاب حوزه را در بررسی و تحصیل مسائل غیرمفید و یا غیرضروری تلف نکند...

در همین راستا شهید قدوسی تلاش کرد که مثلاً به جای تدریس کتاب‌های فلسفی وقت‌گیر و مغلق و پیچیده و مفصل غیرمفید قبلی، کتاب جدیدی تألیف و تدریس شود... این بود که سراغ علامه طباطبائی - که پدر همسر شهید قدوسی هم بودند - رفتند و از ایشان خواستند که کتاب جدیدی را در این رشته تألیف کنند تا در مدرسه تدریس شود و ایشان کتاب «بدایه‌الحکمه» و «نهایه‌الحکمه» را تألیف کردند. کتاب «بدایه‌الحکمه» مثل «نهایه‌الحکمه» یکی از آثار ارزنده فلسفی علامه طباطبائی است که در حقیقت نظرات فلسفی ایشان به اضافه چکیده امهات مسائل و مفاهیم فلسفی فلاسفه بزرگ به‌ویژه مشرب مشائی شیخ الرئیس و اشراقی ملاحظه‌درست.

به عبارت دیگر: این دو کتاب در واقع به درخواست مرحوم شهید شیخ علی قدوسی از استاد علامه طباطبائی برای تدریس در مدرسه منتظریه، معروف به حقانی، از طرف ایشان تألیف شده است و ظاهراً نخست قرار بود که خود ایشان این درس فلسفه را برای طلاب سطح عالی، تدریس کنند و دانشجویان و طلاب سطح بالا از برکات وجودی و نظرات فلسفی ایشان بهره‌مند گردند، ولی اشتغالات حوزوی دیگر ایشان، به اضافه عوارض پیری و کسالتی که بر ایشان عارض شده بود، باعث بی‌بهره ماندن طلاب مدرسه از این فیض عظیم گردید.

کتاب «بدایه‌الحکمه» برای اولین بار از طرف مدرسه منتظریه - حقانی - در سطح وسیعی چاپ و منتشر گردید و مورد استقبال فراوان شیفتگان فن فلسفه در حوزه علمیه قم و سایر مراکز علمی قرار گرفت.

شهید قدوسی مقدمه کوتاهی بدون ذکر نام خود، بر این کتاب نوشت که در آغاز نخستین چاپ کتاب و با امضای «مدرسه حقانی حوزه علمیه قم» درج شده است و بی‌مناسبت نیست که چند سطر از متن عربی آن را که در چاپ اول کتاب درج شده است، در این جا بیابیم:

«... ثم ان من اهم مايهما ونحن في الخطوة الاولى من حركتنا الحديث ووضع برامج قويمه وكتب دراسية مهنية لاملحظة ولا ملة وبهذا الصدق فقد مددنا يدالحاجة الي سماحة العلامة الاوحدی، السيد محمد حسين الطباطبائي - ادام الله

تحت عنوان «حکومت در اسلام» به شکل رساله‌ای مستقل منتشر گردید.

اما طرحی که توسط ایشان در این مورد تهیه شده بود، در واقع جمع‌بندی مسائل مطرح شده در جلسات علمی گروه بود. شهید بهشتی به نظرم تنها نسخه این جمع‌بندی را به من داده بودند که در بین اسناد، محفوظ ماند که متن کامل آن با مقدمه‌ای تحت عنوان: «طرح کلی درباره حکومت اسلامی» در فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» که در قم منتشر می‌شد، در شماره‌های ۳ و ۴ مجله، مورخ ۱۳۷۱ صفحه ۴۴۴ تا ۴۶۵، درج شده است.

پس از لو رفتن برنامه، کار هیئت به پایان رسید؟

در واقع ضربه ساواک سنگین بود. یک نسخه از اساس نامه هیئت که گویا به خط آیت‌الله مصباح بود، کشف شد و بعضی از آقایان دستگیر شدند و بدین ترتیب کار گروه، به‌طور جمعی، تعطیل شد، ولی کارهای فردی و شخصی دوستان از جمله خود شهید بهشتی، ادامه یافت. در جریان این حمله ساواک، عده‌ای از جمله آیت‌الله منتظری، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و آیت‌الله قدوسی و آیت‌الله مصباح پس از بازداشت

روزی ایشان پیشنهاد کرد که در منزلی مصادره‌ای که متعلق به یکی از طاغوتیان و به دادستانی نزدیک‌تر بود، سکونت بکنیم تا در رفت و آمد، دچار مشکل نشویم! من به ایشان گفتم: جناب قدوسی! بنده عنوان نمایندگی حضرت امام را دارم. اگر در آن منزل سکونت کنیم، آیا مردم این امر را منسوب به امام نمی‌دارند؟ آهی کشید و گفت: ای کاش همه این طور فکر می‌کردند.

در قم به تهران اعزام شدند و بقیه نیز در همان قم مورد بازجوئی و بازخواست قرار گرفتند که چگونگی آن در اسناد ساواک موجود است و بعضی از این اسناد نیز منتشر شده است. البته پرونده شهید قدوسی پس از تکمیل در ساواک مرکز طی نامه رسمی به دادستانی ارتش ارجاع شد که گویا «به علت اقدام علیه امنیت کشور» باید محاکمه می‌شدند!

آیا شهید قدوسی هم اهل مقاله و کتاب نوشتن بودند.

شهید قدوسی آن اوائل در مجله «مکتب اسلام» و سپس سالنامه «معارف جعفری» و بعد فصلنامه آن، مقالاتی نوشتند، ولی بعدها بیشتر به تربیت طلاب و مدیریت مدرسه حقانی و سپس مدرسه دخترانه «توحید» قم اشتغال داشتند که البته از لحاظ نتیجه و آثار، کمتر از تألیف و یا مقاله‌نویسی نبود.

شبیستری، آقای شهاب، آقای مسعودی، آقای مصباح، آقای نیری، آقای هاشمی و آقای یزدی.

نزدیک شش ماه است که از دیدار شما و انس با شما و تماس مرتبی که در جلسات بحث ولایت با بیشتر شما دوستان گرامی داشتم، محروم. خیلی زودتر از این می‌خواستم نامه‌ای دسته‌جمعی به شما رفقای عزیز بنویسم، ولی از اینکه نتوانستم به این وظیفه دوستی عمل کنم، از یک یک عذرخواهی می‌کنم... مسائلی را شروع کرده‌ایم... حقیقت اینکه در بین برخی مسائل، مسئله ما، مسئله ولایت تقدم رتبی دارد. بازده این سفر تأیید می‌کرد که مسئله ولایت، با آن عرض غریض که در نظر گرفته‌ایم، در مرتبه اول مسائل اسلامی است. در این مدت کار خود را بر طبق قراری که با دوستان گذاردیم، انجام داده‌ام. جلد اول کامل ابن اثیر مربوط به قبل از اسلام چندی پیش پایان یافت و مدتی است جلد دوم را که از زندگانی رسول اکرم (ص) شروع می‌شود در دست دارم... در این جلد، مطالب یادداشت کردنی فراوان است.

بدین ترتیب شهید بهشتی علاوه بر پی‌گیری امر دوستان در قم، خود نیز در آلمان به کار ادامه می‌داد و محصول کارهای خود را برای دوستان در ایران می‌فرستاد. شهید بهشتی در آخر همین نامه مفصل، می‌نویسد:

«... اگر دوستان برنامه‌ای طرح کنند که لااقل ماهی یک بار جلسه بگذارند و دور هم جمع می‌شوند و نتیجه‌های جدیدی را که ضمن بررسی یک ماهه برایشان روشن شده در اختیار هم بگذارند و پیرامون آنها بحث و انتقاد کنند، کاری بزرگ و در هموار کردن راه برای مرحله نهایی کار و مرحله تحقیق و نگارش مؤثر خواهد بود. از خدای متعال برای همه شما رفقای عزیز توفیق می‌طلبم و ان شاء الله مرا نیز در این توفیق سهیم سازد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

محمد حسینی بهشتی

۴۶۷۱۴

متن کامل این نامه شهید بهشتی در کتاب: «گفتمان مصباح» تألیف رضا صنعتی، چاپ تهران، مرکز اسناد، ۱۳۸۷، صفحه ۹۴ تا ۹۶ آمده است. بدین ترتیب ایشان در همان جا هم به دنبال تحقیق در این مسئله بوده و کپی نتیجه کارهای خود را برای اعضای هیئت می‌فرستادند.

شهید بهشتی در مورد حکومت اسلامی، قبل از تشکیل این هیئت یا گروه هم، مقاله و یا طرحی داشتند؟

ایشان در سال‌های ۳۸ و ۳۹، مقالاتی را تحت عنوان: «حکومت در اسلام» در مجله «مکتب اسلام» که توسط آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی و آیت‌الله جعفر سبحانی و آیت‌الله حسین نوری و دیگران منتشر می‌شد و همچنین فصلنامه «مکتب تشیع» که توسط آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و شهید دکتر باهنر از حوزه علمیه قم منتشر می‌گردید، منتشر ساختند و بعدها این مقالات توسط برادر عزیز، مرحوم علی حجتی کرمانی با توضیحاتی

چرا شما متنی مانند آن را برای طلبه‌های امروزی نمی‌نویسید؟ و علامه می‌گفتند: نه، وقت ندارم. اما سرانجام این دو کتاب را نوشتند... من در خصوص نگارش کتاب برای طلاب، مرتب به ایشان گوش‌زد می‌کردم تا اینکه یک روز درحالی که لب‌خند آرامی بر لب داشتند، آمدند و گفتند: آقای دکتر بفرمائید این هم کتاب‌هایی که مصرانه از من خواستید- و آن وقت- بدایه و نهایه را از زیر عیایشان درآوردند... درباره کتاب‌های قرآن در اسلام و شیعه در اسلام نیز من همین نقش را داشتم...» (در جستجوی امر قدسی، دکتر نصر، سید حسین نصر، ترجمه سید مصطفی شهر آئینی، چاپ تهران، ۱۳۸۵، نشر نی، صفحه ۱۲۷).

پس آقای دکتر سید حسین نصر هم در این زمینه اقدام کرده بود و پیشنهاد و پیگیری ایشان هم، علاوه بر پیشنهاد و اصرار مسئولان مدرسه حقانی، با توجه به روابطی که با علامه داشتند، بی‌تاثیر نبوده‌است...

گویا علامه طباطبائی خود بر تدریس اقدام نکردند، ولی آیا کسی را که صلاحیت علمی این کار را داشته باشد، برای این کار پیشنهاد نکردند؟

چرا اتفاقا در دیداری که من هم حضور داشتم، آقای قدوسی با توجه به شرایط مزاجی علامه، به ایشان پیشنهاد کرد که این مسئولیت را به عهده حضرت آیت‌الله جوادی آملی بگذارند... آقای طباطبائی فرمودند: خوب خود آقایان با ایشان صحبت کنند؟! آقای قدوسی گفت: ما پیشنهاد کردیم، ولی ایشان می‌گویند من چون درس اسفار را در حوزه شروع کرده‌ام، دیگر مناسب نیست که درس فلسفه دیگری را در مدرسه حقانی شروع کنم و افزود: اگر شما توصیه نفرمائید، یقینا ایشان در این امر شرکت نخواهند کرد.

آقای جوادی آملی در این امر شرکت کردند؟

چرا اتفاقا علامه طباطبائی در این زمینه اقدام کردند و خود آیت‌الله جوادی آملی، در این باره چنین می‌نویسند:

«... زمانی که حضرت استاد علامه طباطبائی کتاب شریف بدایه‌الحکمه و نیز نهایه‌الحکمه را به عنوان کتاب درسی طبق پیشنهاد مسئولان محترم مدرسه حقانی: شهید بهشتی و شهید قدوسی با اشراف حضرت آیت‌الله العظمی سید محمد هادی میلانی از مراجع بزرگوار تقلید، تدوین فرمودند، حوزه تدریس اسفار ما دایر بود. مسئولان محترم مدرسه ما، ذکر پیشنهاد تدریس بدایه... را مطرح کردند... از پذیرش پیشنهاد آقایان معذور بودم.

مسئولان محترم مدرسه مزبور که از استعداد و شایستگی طلاب هوشمند و کوشای مدرسه آگاه و از ضرورت تدریس حکمت متعالیه نیز باخبر بودند و نیز ارادت مطیعانه بنده را نسبت به مولای کریم - شمس الوحی تبریزی- می‌دانستند و از طرفی



توصیه‌های امام خمینی در زمینه امر قضا و مراعات عدل و حق، چه مکتوب، چه شفاهی، بسیار زیاد است و من تردید ندارم که شهید قدوسی، خود به این توصیه‌ها عمل می‌کرد، اما بعد از ایشان و یا حتی در دوره تصدی ایشان، بعضی دیگر از آقایان تا چه حد این موازین را مراعات کردند؟ من نمی‌دانم و به قول علمای عظام: والله العالم!

تشریف ببرند و بتوانند در آن جا به تالیف کتاب بپردازند... و البته بلافاصله یک حجره در مدرسه حقانی، برای این امر اختصاص یافت و علامه، بعضی از روزها به آنجا تشریف می‌بردند و ساعت‌ها، به تالیف این دو کتاب می‌پرداختند. و اینجانب نیز چندین بار استاد را که از کنار رودخانه معروف قم، به سوی مدرسه حقانی که در آن طرف رودخانه قرار داشت، تشریف می‌بردند، همراهی کردم و یک بار از ایشان علت این امر را پرسیدم که چرا در منزل به این کار نمی‌پردازند؟ فرمودند: «در منزل مراجعات یومیه دوستان و آقایان فضلا زیاد است و من وقتی در منزل باشم، نمی‌توانم بگویم که نیستیم و یا دوستان تشریف نیاورند، اما در مدرسه کسی مراجعه نمی‌کند و من با فراغت خاطر می‌توانم به کار بپردازم».

در مورد تالیف این دو کتاب، بی‌تردید پیشنهاد نخستین از شهیدین قدوسی و بهشتی با علامه مطرح شد و من خود در منزل علامه شاهد پیگیری‌های مرحوم قدوسی بودم، ولی از سوی دیگر، آقای دکتر سید حسین نصر هم در تهران از علامه طباطبائی درخواست می‌کرد که در این زمینه اقدام کنند.

قبل از آنکه مطلب آقای دکتر نصر را در این زمینه نقل کنم، پیشاپیش باید اشاره کنم که هر دو مورد صحیح است... هم شهید قدوسی پیگیر مسئله بود و هم آقای دکتر نصر... و این درخواست‌ها تضادی با هم ندارند، بلکه نوعی «توارد» است و علامه نخست به هر دو بزرگوار، به علت کمبود وقت، جواب منفی می‌دادند، اما بعدها، بالاخره راضی شدند و به این کار پرداختند.

آقای دکتر نصر می‌نویسد: «...مهم است که از نظر تاریخی اشاره بکنم که علامه طباطبائی را به نوشتن کتاب‌های بدایه‌الحکمه و نهایه‌الحکمه که امروزه از کتاب‌های درسی رایج در قم است، برانگیختم. سال‌ها بود که به ایشان می‌گفتم: حاجی آقا! شرح منظومه بسیار دشوار است و در سده گذشته نوشته شده است.



ظله - لیمتَعنا بکتّابین فی الحکمة الالهیة، للدارسة فی صفین من صفوف المدرسة المنتظریة، فَمَنْ عَلینا بحمدالله تعالی - باسعاف حاجتنا و اجابة مسئولنا - فجاء الکتاب الاول کماکان المرجومنه - بذنعا رابعاً، قویم المنهج، سهل المخرج وافر الفوائد علی ايجازه، و اوضح المطالب علی اتقانه، فلسماحته الشکر الواصب و الثناء العاطر و نسال الله تعالی تالیده لانجار ما وعنا من اتمام احسانه و تعزیز انعامه بثلثي الکتابین...»:

«... از مهم‌ترین کارهایی که مورد توجه ماست و ما در نخستین گام خود، در راه اصلاح برنامه‌ها، باید به آن بپردازیم، تدوین کتاب‌های درسی تنقیح شده می‌باشد که موجب اتلاف وقت و یا خستگی نگردد، و در این راستا دست نیاز به سوی علامه یگانه سید محمد حسین طباطبائی - ادامه‌الله ظله - دراز کردیم و از ایشان درخواست نمودیم که دو کتاب فلسفی، در دو سطح، برای دو برنامه و دو کلاس مدرسه منتظره، تالیف نماید و ایشان بر ما منت نهاد و درخواست ما را پذیرفت و نیاز علمی مدرسه را برآورده ساخت و نخستین جلد از کتاب، همان طور که از ایشان انتظار می‌رفت، آماده شد که بسیار بدیع و جالب، با روشی استوار و آسان و علی‌رغم اختصار، بسیار مفید و همگام با اتفاق، مطالب آن روشن بود. ما از حضرت علامه به خاطر تدوین و تالیف این کتاب فلسفی تقدیر و سپاس فراوان داریم و از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که ایشان را تایید فرماید تا وعده خود را در تنظیم و تالیف کتاب دوم نیز عملی کند و احسان خویش را بر ما اتمام و اکمال نمایند... قم: مدرسه منتظره - حقانی».

این خلاصه مقدمه شهید قدوسی بر نخستین چاپ جلد اول کتاب فلسفی درسی - بدایه‌الحکمه - بود که اشاره کردیم مورد توجه محافل علمی - فلسفی حوزه و دانشگاه قرار گرفت. خوشبختانه، علامه طباطبائی، علی‌رغم کسالت و اشتغالات علمی حوزوی، جلد دوم کتاب را نیز تحت عنوان: نهایه‌الحکمه با اسلوبی جالب و کمی مفصل‌تر از کتاب نخستین، تالیف کردند و در اختیار مدرسه حقانی قرار دادند که موجب افتخاری بزرگ برای مدرسه منتظره گردید.

هدف از آنچه که در این گزارش تفصیلی بیان کردم این بود که بگویم تالیف این دو کتاب ارزنده و ماندگار فلسفی در واقع به پیشنهاد شهید بهشتی و شهید قدوسی انجام گرفت و البته اگر پیگیری مستمر و مداوم شهید قدوسی نبود، سر نوشت تالیف این دو کتاب معلوم نبود که چه خواهد بود؟ البته تا آنجا که من به خاطر دارم و اشاره کردم، علامه طباطبائی نخست با انجام این کار به علت کمی وقت، موافقت نمی‌کردند، ولی بالاخره پس از اصرار و پیگیری شهید قدوسی، ایشان پذیرفتند که این کار را به یک شرط، انجام دهند و آن اینکه یکی از اتاق‌ها، یا به قول ما - حجره‌های تک نفره در مدرسه منتظره (حقانی) در اختیار ایشان قرار گیرد، تا هر وقت که فرصتی دست داد، علامه به آن جا



احزاب و سازمان‌ها، برحسب برداشت‌ها و دریافت‌های خودشان، گزارش‌هایی به دفتر اینجانب می‌فرستادند که گاهی جنبه اطلاعاتی - امنیتی پیدا می‌کرد. و من لازم می‌دیدم که موضوع را به دفتر امام اطلاع بدهم و آنها به من گفتند که شما گزارش‌ها را تحویل بگیرید و آنچه که مهم و فوری است به دفتر بدهید، و آنچه را که فوری نمی‌دانید آقای قدوسی را در جریان بگذارید... این بود که روابط ما با شهید قدوسی در واقع بیشتر شد.

می‌کردند که از بازی‌های اداری یا به اصطلاح قرطاس‌بازی‌ها! خلاص شوند و در امر صدور مجوز تسریع شود. به همین دلیل، حتی آقای نورالدین کیانوری دبیر کل حزب توده نیز شخصا به دفتر اینجانب آمد و درخواست نمود که در صدور مجوز قانونی نشریه «مردم» تسریع شود و اعلام داشت که ما چون خود را در خط امام می‌دانیم، نمی‌خواهیم کاری برخلاف قانون انجام دهیم! البته ما هم طبق ضوابط قانونی مصوب شورای انقلاب، علاوه بر روزنامه مردم، به روزنامه‌های چپ دیگر، مانند: کارگر، نبرد خلق مجاهد و دیگران... مجوز انتشار دادیم... و همین باعث شد که احزاب و سازمان‌ها، برحسب برداشت‌ها و دریافت‌های خودشان، گزارش‌هایی به دفتر اینجانب بفرستند که گاهی جنبه اطلاعاتی - امنیتی پیدا می‌کرد. و من لازم دیدم که موضوع را به دفتر امام اطلاع بدهم و آنها به من گفتند که شما گزارش‌ها را تحویل بگیرید و آنچه که مهم و فوری است به دفتر بدهید، و آنچه را که فوری نمی‌دانید آقای قدوسی را در جریان بگذارید... این بود که روابط ما با شهید قدوسی در واقع بیشتر شد... و من گاهی اخبار را تلفنی به ایشان می‌رساندم، ولی بعد از مدتی ایشان گفتند که چون تلفن من از سوی کسانی که هنوز کشف نشده، کنترل می‌شود، بهتر است که مسائل مهم را حضوری به من اطلاع بدهید.

و شما چه نوع اطلاعاتی را به ایشان منتقل می‌کردید؟

البته من مانند امر قضاوت، علاقه‌ای به کار اطلاعاتی و امنیتی نداشتم، ولی بعضی از سازمان‌ها، از جمله حزب توده، اعتمادی به بعضی از نهادهای انقلابی و پاریاست جمهوری وقت آن زمان نداشتند و مایل بودند که اطلاعات مهم از طریق اینجانب به دفتر امام یا دادستانی ابلاغ شود و من به‌رغم میل قلبی و به عنوان یک تکلیف در آغاز انقلاب، این امر را پذیرفتم.

مثلا چه نوع اطلاعاتی؟

مثلا توطئه کودتای نوژه و تاریخ دقیق حمله عراق به ایران را آقای کیانوری، خود به دفتر من آمد و به طور شفاهی و کتبی اطلاع داد... و من هم عین آن گزارش‌ها را به دفتر امام و شهید قدوسی رساندم...

جالب اینکه در هر دو مورد من به آقای کیانوری گفتم که این کار معقول نیست و منطقی به نظر نمی‌رسد؟ او در پاسخ گفت: رفقای ما در حزب شیوعی عراق این خبر را به ما داده‌اند و قطعی است... و در مورد کودتای نوژه هم گفت که یکی از رفقا در داخل این گروه است و اطلاعاتش دقیق و قطعی است... و البته در هر دو مورد هم دیدیم که اطلاعات حزب توده - که قاعدا به جای رفقای شیوعی عراق، از حزب مادر! (مسکو) دریافت کرده بودند - صحیح از آب درآمد... که البته من داستان این ماجرا را در مصاحبه‌ای دیگر قبلا گفته‌ام و چاپ شده است.

پس بدین ترتیب شما همکاری نزدیکی با شهید قدوسی داشتید؟

اشاره کردم همکاری در امر قضاوت و امور دادستانی مطلقا نداشتم، ولی در ابلاغ اخبار واصله، اقدام می‌کردم و چون ایشان گفته بودند که تلفنی اخبار منتقل نشود، مجبور بودم که در صورت لزوم به دیدار ایشان به دادستانی بروم...

با توجه به شرایط آن زمان و محدودیت ملاقات‌ها با ایشان، با مشکلی مواجه نشدید؟

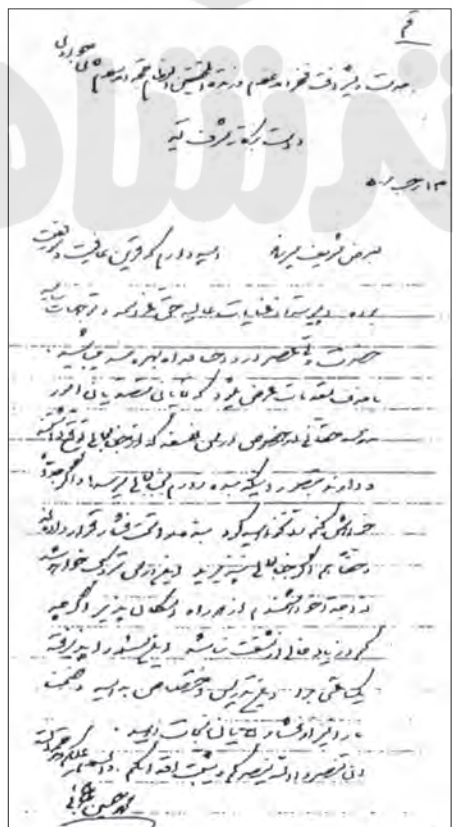
چرا، اتفاقا یک مشکل ویژه‌ای در داخل دادستانی وجود داشت که مرا رنج می‌داد، ولی من برای احترام به شرایط بحرانی وقت و

آقایان نجات دهید.
ان تنصروا الله ینصرکم و یتثب اقدامکم
والسلام علیکم ورحمه‌الله
محمدحسین طباطبائی
پس از پیروزی انقلاب اسلامی، آیا روابط شما با شهید قدوسی ادامه یافت؟

پس از پیروزی انقلاب حوادث بسیاری و به‌سرعت، به وقوع پیوست که باعث گردید، در اوایل ارتباطی با ایشان نداشته باشم... اما پس از آنکه از طرف حضرت امام خمینی (ره) به نمایندگی ایشان در وزارت ارشاد منصوب شدم، روابط ما از نو آغاز شد... نخست ایشان از من دعوت کرد که به عنوان یکی از قضات دادستانی، با ایشان همکاری داشته باشم، ولی من عذرخواهی کردم و گفتم این امر با نمایندگی حضرت امام در امور فرهنگی در وزارت ارشاد، هم‌آهنگ نیست و از سوی دیگر روحیه من آمادگی برای امر قضاوت و صدور احکام تند و سریع را ندارد، لذا عذرخواهی می‌کنم... ایشان گفتند که بعضی از قضات غیر از همکاری با نهادهای دیگر کشور، با دادستانی هم همکاری دارند و الان ضرورت است. گفتم: جناب قدوسی! من فاقد شرطی هستم که امام برای قاضی تعیین فرموده‌اند. پرسید: کدام شرط؟ گفتم: امام در بیاناتی، ضمن دعوت قضات به رعایت عدل و حق و عدم صدور احکام غیرشرعی، ضرورت احتیاط و توجه به حال فعلی افراد و غیره، فرمودند: «جسارتا عرض می‌کنم، قاضی باید قسی القلب باشد!» و البته این تعبیر ایشان، به علت فقدان کلمه‌ای است که بتواند لب مطلب را برساند. شاید کلمه‌ای که معادل آن باشد، وجود ندارد و به هر حال من چون فاقد این شرط قاطعیت قاضی هستم و شاید با یک گریه و التماس نظرم نسبت به متهم برگردد، آمادگی قضاوت را ندارم (متن بیانات امام را در این زمینه که یک سند تاریخی است در پایان این گفتگو نقل می‌کنم).

پس بدین ترتیب روابط شما با شهید قدوسی دو مرتبه قطع گردید؟

نخیر! اتفاقا بیشتر شد. چون من به علت اینکه نماینده حضرت امام در وزارت ارشاد شده بودم، مورد توجه و مراجعه همه احزاب و گروه‌های سیاسی چپ و راست آن ایام قرار گرفتم و اغلب مسئولین آنها برای اخذ مجوز نشر روزنامه و یا نشریه سیاسی خودشان، ضمن تسلیم مدارک به وزارت ارشاد، به من مراجعه



شهید قدوسی که مسئول مستقیم، مباشر، و سرپرست جدی و دلسوز و کم‌نظیر مدرسه مارالذکر بود، افتخار مصاحرت حضرت علامه طباطبائی را داشت و در طرح برخی از خواسته‌ها نزد آن حضرت محرم‌تر از دیگران بود، پیام مسئولان عالی‌رتبه مدرسه را به عرض حضرت علامه رساند، آن گاه علامه طباطبائی نامه‌ای برایم نوشت که آن را بوییدم و بوسیدم و بر مردمک دیده نهادم، آن گاه برخی از مطالب همسطح با همان کتاب و درخور فراگیرندگان همان دوره به صورت نقد یا سؤال تنظیم می‌شد و آن حضرت با قبول یا نکول، مطلبی را در پاسخ مرقوم می‌فرمودند...

آن حضرت در حوزه تدریس، به زبان فلسفه‌خوانان سخن می‌گفت و در جلسه تحقیق به لسان حکمت خواهان و عرفان پژوهان هتافی داشت. اگر برخی از شاگردان رحلت کرده آن حضرت نسبت به ساحت قدسی معظم له تخضعی نداشتند، برای آن بود که تدریس عمومی وی را چشیدند، ولی تحقیق خصوصی او را نشنیدند و اگر شهید مطهری که از اعلام این فن متعالی است، آن قدر در پیشگاه قدسی آن حضرت خاضع بود، چون مثل اعلای «هاجر الهجرتین و بایع البیعتین» بود. رضوان‌الله علیهم اجمعین» (شمس الوحی تبریزی، تالیف آیت‌الله عبدالله جوادی آملی، چاپ قم، نشر اسرا، ۱۳۸۶، صفحه ۳۰۸ و ۳۰۹).

جنابعالی که نامه‌های علامه طباطبائی را جمع‌آوری کرده‌اید، آیا این نامه علامه را ندارید؟

اتفاقا چرا... من چون از موضوع اطلاع داشتم، طی نامه رسمی از حضرت آیت‌الله جوادی آملی درخواست کردم که کپی آن نامه را در اختیار من بگذارند تا در ضمن ج ۲۱ مجموعه آثار ایشان که زیر چاپ است - بیاورم و ایشان محبت کردند و کپی نامه را که در کتاب «شمس الوحی تبریزی» چاپ شده است، در اختیار اینجانب گذاشتند. متن نامه و دستخط علامه چنین است:

خدمت ذی شرافت فخرالاعلام و زبده‌المحققین‌العظام حجت‌الاسلام آقای جوادی دامت برکاته مشرف آید

۱۳ رجب / ۵۰

به عرض شریف می‌رساند امیدوارم که قرین عافیت و موفقیت بوده و پیوسته از عنایات عالیه حق عز اسمه و توجهات سامیه حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بهره‌مند می‌باشید.

با حذف مقدمات عرض می‌شود که آقایان متصدیان امور مدرسه حقانی در خصوص درس فلسفه که از جنابعالی توقع داشتند و دارند، به تصور اینکه بنده زورم به جنابعالی می‌رسد و اگر جدا خواهش کنم رد نخواهید کرد، بنده را تحت فشار قرار داده‌اند و حقا هم اگر جنابعالی نیز نپذیرید این درس متروک خواهد شد. لذا جدا خواهشمندم از هر راه امکان‌پذیر اگر چه کم و زیاد خالی از مشقت نباشد، این مسئله را پذیرفته یک‌ساعتی برای این تدریس اختصاص بدهید و ضمنا ما را نیز از فشار

■ ■ ■

شهید قدوسی در اطباق دادستانی نخست پشت میز می نشست و مراجعین روی صندلی‌هایی که در اطراف اطباق بود... بعدها پشت میز را رها کرد و در گوشه‌ای از اتاق که فرش بود، پتو انداخت و یک پشتی هم گذاشت - مانند حوزه علمیه قم- و در آنجا امور را بررسی و حل و فصل می کرد.

و گفت: جناب خسروشاهی! ای کاش همه دوستان ما مثل شما فکر می کردند... دو قاضی از قم برای همکاری با ما می آیند که منزلی در تهران و راننده و ماشین در اختیارشان گذاشته‌ایم و اخیراً یکی از آن‌ها به من گفت که چون تعداد اعضای خانواده ما زیادند، بهتر است که خانه وسیع‌تری در اختیار ما باشد! گفتم مثلاً چه نوع خانه‌ای؟ پاسخ داد که شنیده‌ام منزل هژیر یزدانی خالی است؟ آنجا شاید بد نباشد! ... و من پس از این پیشنهاد عذر ایشان را خواستم، چون یک قاضی که در قم در منزلی متعارف زندگی می کند و هنوز در تهران مستقر نشده، می خواهد در منزل هژیر یزدانی سکونت کند، به درد قضاوت و انقلاب نمی خورد... اما در مورد مجوز اسلحه، الان به معاونت سیاسی می گویم که مجوز لازم را صادر کند و در اختیار شما قرار دهد... و البته معاون سیاسی ایشان در آن زمان، برادر صدوق و صادق، جناب حجازی بود که مجوز حمل سلاح ما را امضا و صادر کرد!

خاطره دیگر؟
بنده در تاسیس بنیاد نهج البلاغه نقشی نداشتم، ولی از همان آغاز با آن همکاری کردم. آن زمان مسئول بنیاد جناب سید جمال‌الدین دین‌پرور و جناب شیخ عبدالحسین معزی بودند... روزی گفتند که برای توسعه کارهای بنیاد، بد نیست که جای وسیع‌تر و مناسبی داشته باشیم؟ ... به نظرم من به نمایندگی از طرف دوستان یا با جناب دین‌پرور به سراغ شهید قدوسی رفتم... و ایشان طی حکمی منزل دولو قاجار را در اختیار بنیاد نهج البلاغه و مرکز بررسی‌های اسلامی - که در قم تأسیس کرده بودم - قرار داد... و هنگام بازدید از آن محل که در اوایل خیابان شریعتی قرار داشت، دو ماشین سواری و تعدادی لباس نو و پوشیده نشده - زنانه و مردانه - و حدود ۱۰ کارتن کوچک خارجی شامل «حقه‌های چینی» گلدان ساخت پاریس، برای جلسات تریاک‌کشی درباری‌ها در منزل دولو، موجود بود که به آقای قدوسی گفتم... ایشان گفتند: «خوب لباس‌ها را به فقراء بدهید، ماشین‌ها هم باشد تا بعد یک فکری بکنیم» من گفتم: «جناب قدوسی! ما آنجا را تحویل نمی‌گیریم، مگر آنکه نمایندگان دادستانی بیایند و صورت‌برداری کنند و لباس‌ها و ماشین‌ها را ببرند... ما فقرائی هم که بتوانند از کت و شلوار پارسی دولو قاجار و یا لباس‌های همسرش، استفاده کنند سراغ نداریم» شهید قدوسی خندید و دو نفر را فرستاد که آمدند و اثاثیه را صورت‌برداری کردند و بردند... حقه‌های چینی گل و گیاه‌دار را هم - هر حقه‌ای عکس یک گل یا پرندهای را داشت و گل و گیاه و پرند و نقاشی دو تا از آن‌ها یکسان نبود - به آقای صادق خلخالی دادیم که گویا در نمایشگاهی که برای این قبیل امور ترتیب داده بود، به نمایش گذاشت! البته پس از چند ماه، چون هزینه اداره آن ساختمان، زیاد بود و نگهداری یا تمیز کردن آن حداقل به چند باغبان نیاز داشت و آب و برق و هزینه‌ها هم مبلغ کلانی را می‌خواست، بنیاد نهج البلاغه نتوانست آنجا را نگهداری کند و به دادستانی پس داد که بعدها در اختیار مرکز اسناد انقلاب اسلامی قرار گرفت.

در مورد نوع قضاوت و احتیاطات شهید قدوسی، خاطره‌ای ندارید؟

قرار نشد که همه خاطرات را نقل کنیم! اما یک خاطره را هم عرض می‌کنم و با اجازه شما،

قانون آن را تحمل می‌کردم... اما وقتی که موضوع از حد معمول و معقول گذشت، آن را با آقای قدوسی در میان گذاشتم.

چه مشکلی؟

جوانکی در ورودی دادستانی، اشخاص و ماشین‌هایشان را تفتیش و بازرسی می‌کرد... من نخست اهمیتی نمی‌دادم، ولی وقتی که از حد معقول گذشت به شهید قدوسی گفتم که این جوانک! ماشین مرا بازرسی می‌کند و ما گفتیم اشکال ندارد، اما الان می‌خواهد کیف دستی مرا هم بازرسی کند که من اجازه ندادم و ثانیاً هر دفعه که می‌آیم، مجوز کتبی ورود! از من می‌خواهد، و اگر این طور باشد، من از آمدن به دادستانی معذور خواهم بود و شما کسی را بفرستید بیاید به دفتر من در وزارت ارشاد و اخبار را بگیرد! این بود که شهید قدوسی، به‌طور مکتوب، با دستخط خود - مجوز عامی به من داد تا هر وقت که خواستم به دادستانی بروم و از شر نگهبان مزبور راحت شوم...

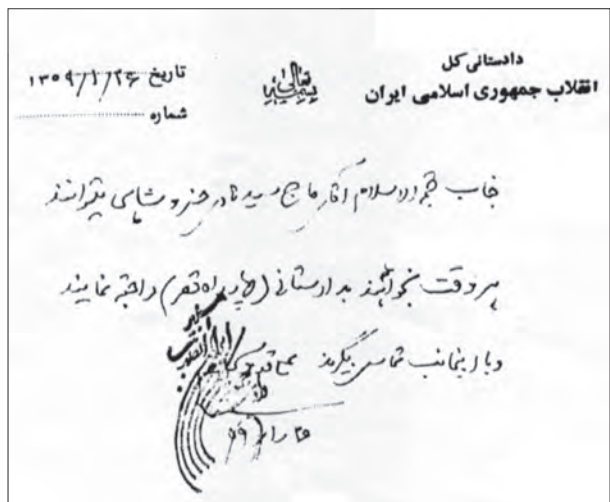
و تعجب می‌کنید که بگویم همین نگهبان و مفتش که ماشین مرا بازرسی می‌کرد و مجوز عبور! از من می‌خواست، همان کسی بوده که در کتابخانه دادستانی دو دستگاه ضبط تلفن جاسازی کرده بود و تلفن‌های شهید قدوسی را ضبط و کنترل می‌کرده... و باز همین شخص بود که زیر اتاق شهید قدوسی بمب کار گذاشت و ایشان را به شهادت رساند... لابد نامش را می‌دانید؟

خاطرات دیگری از شهید قدوسی، پس از انقلاب ندارید؟
چرا خاطرات که زیاد است. به یکی دو مورد آن‌ها که شنیدنی است اشاره می‌کنم.

وقتی قرار شد من حضوراً مسائل مهم را به اطلاع شهید قدوسی برسانم، روزی ایشان پیشنهاد کرد که در منزلی مصادره‌ای که متعلق به یکی از طاغوتیان بوده و به دادستانی نزدیک‌تر است، سکونت بکنم تا در رفت و آمد، دچار مشکل نشوم! من به ایشان گفتم: جناب قدوسی اولاً بنده اکنون صفت شخصی و خصوصی ندارم، بلکه عنوان نمایندگی حضرت امام را دارم. اگر در آن منزل سکونت کنم، مردم و همسایه‌ها چه می‌گویند و چه قضاوتی می‌کنند؟ آیا این امر را منسوب به امام نمی‌دارند؟ و ثانیاً منزل من در تهران از قدیم در شمال شهر تهران بود، مانند: مرحوم آیت‌الله شیخ مصطفی ملکی، حجت‌الاسلام و المسلمین سید مهدی امام جمارانی، حجت‌الاسلام و المسلمین جناب رسولی محلاتی و علمای دیگر شمیرانات که از قبل انقلاب در این منطقه ساکن و به اصطلاح اهل محل بوده‌اند و اکنون همسایه‌های من و اهل محل و کسبه هم همگی می‌دانند که من قبل از انقلاب در این محل ساکن بوده‌ام و پس از انقلاب، آنجا نیامده‌ام و لذا ضرورتی در تغییر منزل نمی‌بینم، و ثالثاً یک ماشین تویوتا دارم که راننده‌اش هم خودم هستم، و علاقه‌ای به نگهبان و راننده و این قبیل امور ندارم...

اما چون یک اسلحه کلت، به هنگام تصرف کلاشتری یک شهر قم - که توسط اینجانب خلع سلاح شد - برداشته‌ام که مجوز ندارد و تاکنون هم فرصت اخذ مجوز از مراجع قانونی نیافته‌ام، اگر دادستانی مجوزی به من بدهد ممنون خواهم بود.

شهید قدوسی لحظه‌ای سرش را پائین انداخت و بعد آهی کشید



این گفتگو را خاتمه می‌دهم.
شهید قدوسی در اطباق دادستانی نخست پشت میز می نشست و مراجعین روی صندلی‌هایی که در اطراف اطباق بود... بعدها پشت میز را رها کرد و در گوشه‌ای از اتاق که فرش بود، پتو انداخت و یک پشتی هم گذاشت - مانند حوزه علمیه قم - و در آنجا امور را بررسی و حل و فصل می‌کرد. روزی من رفتم و وارد اتاق شدم که ایشان در حال گفتگو با تلفن بود و با ناراحتی و شاید عصبانیت می‌گفت: آقا! من حکم تلفنی نمی‌توانم بدهم، اگر به قول شما مسئله حیاتی و ضروری است، پرونده را با پیک فوری بفرستید تا من بررسی کنم. فردا به شما جواب می‌دهم و دیگر تلفن نکنید که جواب نمی‌دهم و گوشی را گذاشت!

بعد رو به من کرد و ضمن عذرخواهی - که ناشی از ادب همیشگی ایشان بود - گفت: آقای خسروشاهی! این آقای ... قاضی شهرستان... از صبح تا حالا چهار بار زنگ زده که نوجوانی را که مورد تجاوز قرار گرفته، اعدام کند، در حالی که «متجاوز» فرار کرده و معلوم هم نیست که این نوجوان «مکره» بوده یا «مختار» و آقا از من می‌خواهد که حکم اعدام او را تلفنی تایید کنم... نمی‌دانم چرا بعضی از آقایان احتیاط را مراعات نمی‌کنند، در حالی که حکم را با شبهات می‌توان ابطال ورده کرد!.

این نمونه‌ای از احتیاط ایشان در امر قضاوت بود که من شاهد آن بودم... و البته در موارد دیگر نه من حضور داشتم و نه ناظر و شاهد بودم؛ ولی بی‌تردید این نوع احتیاط را ایشان همواره داشتند.

وعده دادید که در پایان گفتگو بخشی از بیانات امام خمینی قدس سره را در باره شرایط قاضی و رعایت عدل نقل کنید.

امام خمینی قدس سره، در ملاقات‌های متعدد با مقامات قضایی کشور، رهنمودهای لازم را به آن‌ها ارائه می‌فرمود، از جمله در بعضی از این دیدارها درباره شرایط قاضی چنین فرمودند: «... از مهماتی که باید عرض کنم دقت در امر قضا است. وقتی نوامیس مردم، جان‌های مردم، مال‌های مردم، تحت نظر شما است، نباید مسامحه بشود، خدای نخواست که یک غیر مجرمی، مجرم شناخته بشود یا یک مجرمی غیر مجرم شناخته شود.

... باید تمامش را با کمال دقت با کمال مواظبت و احتیاط عمل کنید که مبادا یک وقت خدای نخواست که کسی به قتل برسد در صورتی که جرمش به مقدار قتل نیست. کسی یک حبس طولانی بشود در صورتی که جرمش به مقدار این حبس نیست، یا قاتلی فرار کند از قصاص، به توهم اینکه یک ترحمی باید به آن کرد. نه قاضی باید با تمام شدت توجه کند به مواضع قضا. قاضی باید - جسارتاً عرض می‌کنم - قس‌القلب باشد. تحت تأثیر واقع نشود. قاضی اگر مثلاً این مجرم قدری گریه کرد یا ناله و التماس کرد، تحت تأثیر واقع بشود. این نمی‌تواند قاضی واقع بشود. یا اگر حس انتقام‌جویی در قاضی باشد، او هم نمی‌تواند قاضی باشد... هر قضاوتی که پیش شما بیاید به طور حق، به طور عدالت - قضاوت کنید - بدون نظر به اینکه این آدم چی است؟ حتی یک مجرم درجه اول وقتی که آمد روی حق نظر بکنید. این سابقه‌اش چه جوری است. این را نظر نگیرید. روی حق و عدالت به آن نظر کنید و حکمی که صادر می‌کنید حکم عادلانه باشد.

... شورای قضا اگر یک چیزی را گفت، شما نگوئید که من خودم مستقلم و می‌خواهم چه بکنم، این نظم نیست هر کس در خودش این طور می‌بیند که اگر بیاید گوش نمی‌دهد، برایش جایز نیست تصدی این امر، برود کنار.

... اگر یک قاضی بخواهد - حکم را - اجرا بکند این از حد خودش تجاوز کرده است و کارش فاسد خواهد شد و مملکت هم فاسد خواهد شد...» (صحیفه امام، ناشر: موسسه تنظیم و نشر آیه و امام، ج ۱۳ صفحات ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷).

البته توصیه‌های امام خمینی در این زمینه، چه مکتوب، چه شفاهی و چه حضوری، بسیار زیاد است و برای استفاده از آنها به صحیفه امام مراجعه شود. من تردید ندارم که شهید قدوسی، خود به این توصیه‌ها عمل می‌کرد، اما بعد از ایشان و یا حتی در دوره تصدی ایشان، بعضی دیگر از آقایان تا چه حد این موازین را مراعات کردند، من نمی‌دانم و به قول علمای عظام: والله‌العالم! والسلام علیکم ورحمه‌الله. ■



● دیدگاه

اداره مدرسه حقانی، آزمون دقیق ورودی برای گزینش مناسب‌ترین افراد برای طلبه شدن و استفاده از اساتید برجسته و انقلابی به همراه برنامه‌ریزی‌های دقیق موجب گردید که فارغ‌التحصیلان این مدرسه، غالباً با توانائی بالائی مسئولیت اداره امور را بپذیرند و از کار آئی بالائی برخوردار باشند. این گفتگو شرح دقیقی از اداره مدرسه حقانی و نقش بی‌نظیر شهید قدوسی در مدیریت آنجاست.

■ "شهید قدوسی و تاسیس مدرسه حقانی" در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام والمسلمین علی سعیدی شاهرودی

آینده‌نگر، مدیر و مدبر بودند...

برجسته با ضریب هوشی بالاتر، در راستای دست‌یابی به اهداف مدرسه حقانی، آزمون بود.

این آزمون هوش به همان روش‌های توصیه شده در متون غربی یا روش ابداعی خود آیت‌الله قدوسی بود؟

روش ابداعی خودشان بود. ایشان سوالات متعددی را طرح می‌کرد تا سرعت انتقال داوطلب را محک بزنند. یاد هست یکی از سئوال‌ها این بود که اگر رئیس شعبه، صبح در بانک را باز کرد و نگهبان گفت که من شب خواب خوبی برای شما دیده‌ام و آن هم اینکه شما ارتقاء پیدا کرده‌اید و یک هدیه بسیار عالی به شما تقدیم شده است، برخورد رئیس شعبه با آن شخص چه می‌تواند باشد. ممکن بود داوطلب به اصل موضوع توجه نکند و بگوید طبیعی است که خواب خوبی دیده و تشویقش می‌کرد. اگر داوطلب، این جواب را می‌داد، معلوم می‌شد که ضریب‌هوشی او خیلی بالا نیست. داوطلب باید جواب می‌داد که نگهبان بانک نباید شب بخوابد و چون خوابیده و خواب دیده، باید تنبیه شود. ایشان از این نوع سئوال‌ات، زیاد می‌پرسید تا بفهمد سرعت انتقال و گیرندگی فرد چقدر هست. باده بیست سئوال می‌شد فهمید که میزان سرعت انتقال و ضریب هوشی فرد چه میزان است.

شما به مدرسه‌ای رفتید که تحت نظر آیت‌الله گلپایگانی اداره می‌شد و یا مدارس دیگری که تحت نظارت مراجع دیگر یا زعمای حوزه بود و طبیعتاً وزن علمی آیت‌الله قدوسی به آنها شاید نمی‌رسید. آیا اعتبار مدرسه حقانی مورد قبول حوزه علمیه قم بود؟

معمولاً ارتباط اعتبار علمی یک موسسه و یک مرکز علمی آموزشی به چند عامل بستگی دارد: یکی به شورای عالی سیاست‌گذاری و مدیران عالی آن موسسه مربوط می‌شود، دوم به اساتید آنجا، سوم به فراگیران و طلاب و دانشجویان موسسه و چهارم به خروجی و فرآیند و نتیجه‌ای که از آن حاصل می‌شود. این عوامل چهارگانه، مبین اعتبار بالای مدرسه حقانی بود، دقتی که بزرگان داشتند در مدرسه حقانی مبین اعتبار آن بود. در درجه اول شهید قدوسی و مرحوم شهید بهشتی از بنیانگزاران این موسسه و اساتید آنجا از برجسته‌ترین شاگردان حضرت امام (ره) بودند، از جمله آیت‌الله جنتی، آیت‌الله محمدی گیلانی، آیت‌الله امینی، آیت‌الله مصباح یزدی، آیت‌الله حسن‌زاده و بسیاری از اساتید برجسته‌ای که امروز جزو آیات بزرگوار حوزه علمیه و کشور هستند. اساتید آنجا از قوی‌ترین، برجسته‌ترین، فرهیخته‌ترین و نزدیک‌ترین شاگردان امام انتخاب و شاگردان

دهه از انقلاب می‌گذرد، نیازهای جامعه به حوزه‌های علمیه دهه‌ها و صدها برابر گذشته شده‌است، بنابراین آن روز مرحوم شهید قدوسی آینده‌نگری داشتند که نیاز جامعه امروزی به چه نوع طلبه و روحانی هست. نمی‌دانم اصلاً پیروزی انقلاب و حاکمیت دینی را پیش‌بینی می‌کردند یا نه، ولی به‌رغم اینکه در سال ۴۲ چشم‌انداز برای تشکیل حکومت دینی خیلی روشن نبود، ولی بنیانگزاران مدرسه حقانی، به‌ویژه شخص شهید قدوسی به‌قدری آینده‌نگر بودند که در پنجاه سال قبل دقیقاً نیاز امروز را به‌طور کامل لمس می‌کردند و به‌نوعی برنامه‌ریزی کرده بودند که دست‌پورندگان ایشان و محصولات مدرسه حقانی، امروز از موفق‌ترین و از جامع‌ترین نیروهای هستند که در انقلاب در پست‌های بسیار حساس و کلیدی انجام وظیفه می‌کنند. آزمون یکی از راهکارهایی بود که به وسیله آن تشخیص می‌دادند که آیا این طلبه از نظر ششم سیاسی، ضریب هوشی، استعداد علمی و خصوصیات بسیاری که ایشان خودشان دنبال می‌کردند،

اگرچه حوزه‌های علمیه، به‌خصوص حوزه علمیه قم در زمینه علوم روز و آشنایی با فناوری و سطح‌بندی دروس حوزه و پیش‌بینی آزمون، پیشرفت‌های بسیار زیادی کرده‌اند، ولی اگر ما تجزیه و تحلیل بکنیم، اندیشه شهید قدوسی و خدمتگزاران مدرسه حقانی، مثل شهید بهشتی و بسیاری از بزرگانی که آن روز دست‌اندرکار این مدرسه بودند، نشان می‌دهد که فاصله حقانی، فاصله قابل توجهی است.

آیا با ضریب‌های لازم برخوردار هست یا نه، تا اگر بناسست سرمایه‌گذاری شود، بازدهی‌اش خیلی بالا باشد، بنابراین در بسیاری از موارد خودشان مستقیماً وارد آزمون می‌شدند. مثلاً ایشان هزار نفر را برای ورودی امتحان می‌گرفتند و سی نفر را انتخاب می‌کردند و این خیلی کار سختی بود. آزمون هوش را مستقیماً خودشان انجام می‌دادند که بفهمند ضریب هوشی این فرد چقدر است و آیا می‌تواند در آینده یک روحانی پیش‌تاز و موفق و دیدبان جهان اسلام باشد یا نه. بنابراین یکی از راهکارهای شایسته سالاری در دستیابی به استعدادهای فعال و

آغاز آشنایی شما با آیت‌الله قدوسی از چه زمانی بود و چگونه رخ داد؟

آشنایی بنده با مرحوم شهید قدوسی به سال‌های اولیه ورود حقیق به حوزه علمیه قم برمی‌گردد، یعنی سال‌های ۴۴ و ۴۵ که بنده به عنوان طلبه‌ای جوان بعد از دوره مقدمات اولیه در شهرستان شاهرود به قم آمده بودم و دنبال مدرسه‌ای بودم که با برنامه باشد و بتوانم به آرزوها و آرمان‌هایی که داشتم، به عنوان طلبه‌ای که جامعیت لازم را برای خدمت‌گزاری داشته باشم، دست پیدا بکنم. ابتدا به «مدرسه علویون» مربوط به آیت‌الله العظمی گلپایگانی رفتم، ولی در همان آغاز، با بررسی در یافتن که مدرسه حقانی از برنامه‌های منضبط‌تر، منظم‌تر و پیشرفته‌تری برخوردار است، لذا بعد از دو سال به مدرسه حقانی مراجعه کردم و با آزمون ورودی پذیرفته و در اواخر سال ۴۶ وارد مدرسه حقانی شدم.

از این تاریخ به بعد تا پیروزی انقلاب همواره در زیر پوشش برنامه‌های مدرسه حقانی و بهره‌مندی از تدابیر هوشمندانه و دیدگاه‌های بسیار بلند مرحوم شهید قدوسی و انفاصل قدسیه آن بزرگوار بودم و به نظر می‌آید که بخش عمده‌ای از شخصیت فرهنگی، سیاسی، علمی و هرچه که دارم، در پرتو تلمذ و آموزش در مدرسه حقانی بوده است؛ بنابراین از همان ابتدای آشنایی به ایشان دلبسته شدم و در مدرسه حقانی حضور پیدا کردم و تا اواخر هم در این مجموعه مشغول تحصیل بودم تا اینکه دوره سطح تمام شد و وارد دروس خارج شدم.

ظاهراً آن زمان برای ورود به مدارس دینی، گرفتن آزمون رسم نبود. آزمون مدرسه حقانی چه ویژگی‌هایی داشت و آیا خود آقای قدوسی هم در گرفتن آزمون شرکت داشتند؟

شهید قدوسی یکی از چهره‌های برجسته و ویژه روحانیت بود و از همان سال‌های تاسیس مدرسه حقانی، یعنی سال ۴۲، بسیار دیدگاه بلند و آینده‌نگر و پیش‌تاز داشت. با کمال جرئت عرض می‌کنم که هنوز حوزه علمیه قم نتوانسته از نظر جامعیت به مدرسه حقانی در ۴۰، ۵۰ سال قبل برسد، اگرچه حوزه‌های علمیه، به‌خصوص حوزه علمیه قم در زمینه علوم روز و آشنایی با فناوری و سطح‌بندی دروس حوزه و پیش‌بینی آزمون، پیشرفت‌های بسیار زیادی کرده‌اند، ولی اگر ما تجزیه و تحلیل بکنیم، اندیشه شهید قدوسی و خدمتگزاران مدرسه حقانی، مثل شهید بهشتی و بسیاری از بزرگانی که آن روز دست‌اندرکار این مدرسه بودند، نشان می‌دهد که فاصله امروز حوزه علمیه قم حتی با گذشته مدرسه حقانی، فاصله قابل توجهی است. باید این جامعیت در حوزه باشد، به‌خصوص اکنون که سه



خود مرحوم شهید قدوسی، مرحوم شهید بهشتی و بزرگوارانی که متصدی امر بودند، تلاششان این بود که طلاب را با مسائل سیاسی روز آشنا کنند. اصولاً سیاستمداری و بصیرت و تیزبینی و آینده‌نگری مسئله‌ای نیست که با یک دوره کلاسیک قابل دریافت باشد. طلاب باید از ابتدای دوران طلبگی با مسائل سیاسی عجین شوند و الا طلبه‌ای که بینش سیاسی نداشته باشد، هر مقدار هم علمش زیاد باشد، چه منبری، چه مرجع و چه مدیر باشد، نمی‌تواند روحانی و دیدبان موفق باشد، چون مسائل سیاسی به‌قدری با مسائل دینی ما عجین است که ما نمی‌توانیم بدون فهم و درک سیاسی، مسائل را خوب به جامعه منتقل کنیم.

اسناد ساواک بسیاری از مبارزین قبل از انقلاب چاپ شده است، اما کتاب اسناد ساواک آیت‌الله قدوسی از کم‌ورق‌ترین کتاب‌ها به نسبت اشخاص مشابه ایشان است. حضرت عالی و نیز بسیاری از مبارزین تاکید دارند که ایشان روحیه مبارزه و سیاسی بار آوردن طلبه‌ها را داشتند. به نظر شما این عدم دسترسی ساواک به سوابق و برنامه‌های ایشان به علت غفلت ساواک بود یا خود ایشان تدابیری داشتند که ساواک نتوانست اسناد را رصد کند؟

هر دو بود. آقای قدوسی بسیار تحفظ داشت و اقداماتی که انجام می‌داد، بسیار پنهانی و مخفی بود و ایشان نمی‌گذاشت چیزی لو برود. حتی در زمانی که ایشان در قم، دست‌اندرکار مبارزه و تبیین آرمان‌های حضرت امام بودند و یک تشکیلات مخفی را درست کرده بودند و در آنجا با معدودی از چهره‌های برجسته باهم همکاری می‌کردند، بسیار محتاط بودند تا در شرایطی ساواک به دفتر یکی از بزرگان دست یافت و اساسنامه این گروه را پیدا کرد و از همان جا بود که نقش آقای قدوسی در هیئت مدرسین، معلوم و منجر به دستگیری ایشان در سال ۴۵ شد که عده‌ای را دستگیر کردند.

عمده تلاش ایشان تحفظ بود. بعد از آن شبی که ساواک برای دستگیری علی جنتی به مدرسه حقانی حمله کرد، او یکی دو روز به منزل ما آمد و دو سه روزی بود. من به آقای قدوسی گفتم که اگر با ایشان کاری دارید، در منزل ماست. آقای قدوسی فرمود: به ایشان بگویید که من از شما خیلی بعید می‌دانستم که به‌رغم تمام دقت‌هایتان، موضوع بودنشان را در مدرسه لو بدهید. نباید می‌گفتید. اگر ساواک بفهمد که شما اینجا بودید و نتوانستند شما را دستگیر کنند، از این به بعد نسبت به ما سختگیری‌های بیشتری خواهد داشت. خیلی تاکید می‌کردند که انسان انقلابی و مومن، باید رفت و برگشتش به‌گونه‌ای باشد که دشمن نفهمد که او چه کار می‌کند. غفلت دشمنان هم بود و اینها متوجه نمی‌شدند مدرسه حقانی چه کار دارد می‌کند. ظاهر قضیه، درس و بحث و فقه و اصول بود، اما باطن قضیه، کادرسازی برای حضرت امام

مسائل سیاسی دمخور بود و با آنها عجین و آشنا و به‌تدریج یک تحلیلگر سیاسی می‌شد، در عین حال که طلاب مدرسه حقانی، دروس حوزوی را هم با استحکام و قدرت می‌خواندند، یعنی هیچ منافاتی نداشت که طلبه درس بخواند و مطالعه بکند و خوب هم درس بخواند و در عین حال با مسائل سیاسی هم ارتباط داشته باشد و آنها را درک بکند. من خودم رادیو داشتم و خیلی از دوستان ما در حوزه‌ها رادیو داشتند و از اخبار و اوضاع کشور از طریق رادیوی کشورهای دیگر مطلع می‌شدیم و احساس می‌کردیم که ما از جهت درک زمان و شرایط انقلاب پیش‌تاز هستیم.

این از امتیازات مدرسه بود و به همین دلیل ساواک قم و رژیم، بسیار نسبت به مدرسه حقانی حساس بودند، یعنی بیشترین سرمایه را روی مدرسه حقانی می‌گذاشتند که افراد را شناسایی بکنند و خبردار شوند که چه می‌کنند. چندین بار هم به مدرسه حمله کردند، از جمله یک شب ۳۵ نفر از نیروهای ساواک و

به‌رغم اینکه در سال ۴۲ چشم‌انداز برای تشکیل حکومت دینی خیلی روشن نبود، ولی بنیان‌گذاران مدرسه حقانی، به‌ویژه شخص شهید قدوسی به‌قدری آینده‌نگر بودند که در پنجاه سال قبل دقیقاً نیاز امروز را به‌طور کامل لمس می‌کردند و به‌نوعی برنامه‌ریزی کرده بودند که دست‌پروردگان ایشان و محصولات مدرسه حقانی، امروز از موفق‌ترین و از جامع‌ترین نیروهای هستند که در انقلاب در پست‌های بسیار حساس و کلیدی انجام وظیفه می‌کنند.

شهریانی قم در ساعت دو نیمه شب حمله کردند تا علی جنتی را دستگیر بکنند. محمدی که رئیس ساواک قم بود، با بلندگو فریاد می‌زد: «پدرت‌ان را در می‌آورم. اینجا را پایگاه انقلاب کرده‌اید؟ اینجا را ویران می‌کنم.» یکی از خاطرات عجیب و غریب این بود که همان شب، علی جنتی در مدرسه در حجره بود. آمدند بالای سرش و می‌گفت محمدی به من نگاه کرد و نتوانست مرا بشناسد و گفت اگر پیدایش بکنم تکه‌تکه‌اش می‌کنم. بعد از دو ساعت که مدرسه و اتاق‌ها را گشتند، او را پیدا نکردند و رفتند. مدرسه حقانی پایگاه انقلاب شده بود، چون اولاً اساتیدش، انقلابی بودند و دروس با همین گرایش مطرح می‌شدند. اساتید طلبه را پرورش می‌دادند و او را انقلابی و سیاسی بار می‌آوردند.

آنجا، با آزمون سختی که برگزار می‌شد، از مستعدترین افراد نخبه ورودی حوزه علمیه قم بودند و بدیهی است که خروجی این مدرسه چگونه خواهد بود. امروز وقتی خروجی مدرسه حقانی را می‌بینیم، متوجه میزان اعتبار علمی آنجا می‌شویم، چون بسیاری از چهره‌های اندیشمندی که خیلی از آنها مجتهد متجرب هستند و از سطوح عالیه برخوردارند، هم در قوه قضاییه و هم در مشاغل بسیار حساس کشور، انجام وظیفه می‌کنند. وزیر اطلاعات از شاگردان مرحوم شهید قدوسی است، آقای فلاحیان، آقای یونسی و آقای محسنی یا وزیر کشور سابق آقای پورمحمدی، آقای حسینیان رئیس مرکز اسناد و نماینده مجلس از دست‌پرورده‌های شهید قدوسی هستند، رئیس دیوان عدالت اداری، آقای رازینی از شاگردان مدرسه حقانی هستند، آقای نیری معاون دیوان عالی کشور همین‌طور، بنابراین خوشبختانه محصولاتی که مدرسه حقانی داشته، محصولاتی خوبی هستند و در هر جا که قرار گرفتند، منشا آثار و برکاتی برای نظام انقلاب بودند.

آیا حوزه‌های علمیه، این مدرسه را به عنوان یک مدرسه قوی پذیرفته بودند؟

از این جهت باید بگوییم که چون مدرسه حقانی در عرصه‌هایی پیش‌تاز بود، پیش‌تازی مدرسه حقانی برای خیلی از مراکز حوزوی قم خیلی فرهنگ نشده بود. مثلاً بنده دیپلم را در خلال درس مدرسه حقانی گرفتم. خودم مرحوم شهید قدوسی توصیه می‌کردند حالا که شما دروس جدید را در این مدرسه فرامی‌گیرید، متفرقه امتحان بدهید که نگویند شما از سواد روز برخوردار نیستید و مدرک هم داشته باشید؛ به همین جهت در مدرسه حقانی زبان انگلیسی و ریاضیات و بسیاری از دروسی که در دبیرستان‌ها یا در دانشگاه‌ها می‌خواندند، رایج بود و حتی املا و انشا هم درس می‌دادند تا ادبیات فارسی افراد متناسب با ادبیات عرب‌شان تقویت شود؛ گلستان سعدی، کلیله و دمنه و فن نویسندگی تدریس می‌شد که از ابتکارات و خلاقیت‌ها و نوآوری آن روز بود و شاید در برخی از مدیران حوزوی، هنوز این فرهنگ جا نیفتاده بود که جایی زبان انگلیسی و ریاضیات بخوانند. اینها در آن زمان متداول نبود و لذا ایشان توصیه می‌کرد که بروید متفرقه امتحان بدهید. در هر حال، بنده در خلال درسم در مدرسه حقانی، متفرقه امتحان دادم و دیپلم گرفتم و بعد هم در سال ۵۸ در کنکور شرکت کردم. اولین انتخابم، دانشگاه قم بود و در رشته علوم قضایی قبول شدم، بنابراین یکی از ابتکارات ایشان همین بود که طلبه‌ها را با علوم روز آشنا و مانوس می‌کرد. شاید حوزه علمیه قم خیلی با این شیوه آشنا نبود، لذا من احساس می‌کردم که این فنون و دروس جدید، خیلی با فرهنگ حاکم بر حوزه علمیه قم یا مشهد سازگاری نداشت، از این جهت ممکن است مقداری به عنوان یک روشنفکری و نوآوری به مدرسه حقانی نگاه می‌کردند، ولی به تدریج که به انقلاب نزدیک شدیم، معلوم شد که نه تنها این درس‌ها زائد نبوده، بلکه جزو لوازم و الزامات موفقیت یک طلبه در جامعه ما محسوب می‌شده است.

اشاره کردید که بسیاری از مدرسین مدرسه حقانی از شاگردان حضرت امام بودند و آیت‌الله قدوسی هم علاقه خاصی به حضرت امام داشتند. رابطه با امام در مدرسه هم متجلی شده بود؟

دقیقاً به نکته‌ای اشاره کردید که مهم‌ترین وجه تمایز مدرسه حقانی با جاهای دیگر بود. در واقع مهم‌ترین امتیازی که مدرسه حقانی داشت این بود که طلبه را با روح مبارزه، انقلابی‌گری و طغیان‌گری بر طاغوت و حاکمیت اسلام ناب که از انسان یک موجود فعال و متحرک می‌سازد، تربیت می‌کرد. این مدرسه دقیقاً در راستای اهداف و آرمان‌های امام شکل گرفته بود و با طلبه، از ابتدای ورودش به عنوان کسی که همراه با دروس حوزوی می‌بایست شمس سیاسی هم داشته باشد برخورد می‌شد. از جمله تأکیدات شهید قدوسی این بود که حداقل به اخبار گوش بدهید، روزنامه‌ها را ببینید و اینها نه تنها در مدارس دیگر این متداول نبود، بلکه بعنوان یک نقطه منفی مطرح بود. برجستگی مهم مدرسه حقانی نسبت به جاهای دیگر این بود که طلبه از همان ابتدا با

حوزوی، ایشان دروس فوق‌العاده‌ای چون زبان انگلیسی و عربی و ریاضیات، املا و انشاء، فارسی، دستور زبان فارسی، منطق و فلسفه را قرار داده بود، در حالی که فلسفه چندان در حوزه مرسوم نبود. یکی از ابتکارات و خلاقیت‌هایی آقای قدوسی این بود که متون درسی سنتی را تغییر داد. مثلاً طولی که قبلاً می‌خواندیم، خیلی طولانی بود و آن را تبدیل کردند به "مختصر المعانی" و در مدرسه حقانی تدریس می‌کردند. جامع المقدمات به صرف ساده و عربی آسان تغییر کرد. رسائل خیلی طولانی است. رسائل جدید را که مرحوم آیت‌الله مشکینی رحمه الله علیه تلخیص فرموده بودند، به جای رسائل مقرر داشتند که درس گفته شود. در بحث اسفار که خیلی طولانی و چندین جلد است، نمی‌دانم درخواست ایشان بود یا برخی از بزرگان دیگر حوزه علمیه قم که مرحوم علامه طباطبائی بدایت‌الحکمه و نهایت‌الحکمه را نوشتند و این دو کتاب را جای اسفار گذاشتند، یعنی مباحث فلسفی را که برای یک طلبه نیاز است، در قالب این دو جلد کتاب در برنامه درسی قرار دادند.

در کنار این کتاب‌ها، کتاب «فلسفتنا»ی مرحوم شهید صدر و کتاب روز بود، درس می‌دادند که در آن زمان باعث تعجب انسان می‌شد. من وقتی فکر می‌کنم، به فکر و اندیشه بنیان‌گذاران مدرسه حقانی آفرین می‌گویم. مرحوم شهید محلاتی نقل می‌کردند که امام در زمانی که آیت‌الله بروجردی حیات داشتند

از خصوصیات دیگر برنامه‌ریزی ایشان این بود که اوقات تعطیلات را در مدرسه حقانی کم می‌کردند. حوزه‌های علمیه متأسفانه تعطیلات زیاد دارند و همه اعیاد و وفیات ائمه را تعطیل می‌کنند. ایشان فقط سه چهار مورد را تعطیل می‌کرد. حتی گاهی با دوستان خدمت‌شان می‌رفتیم و می‌گفتم: آقا فردا شهادت فلان امام است. آخرش می‌گفتند: من هشت امامی هستم. اگر خود امام بودند، امروز درس می‌دادند. شما چرا روز تولد امام هادی یا روز شهادت امام جواد تعطیل می‌کنید؟ این تعطیلی چه معنایی دارد؟ شما اگر شب روضه‌ای دارید، برگزار کنید و در روز اگر برنامه‌ای دارید، اجرا کنید، اما چرا درس‌تان را به خاطر شهادت این امام معصوم تعطیل می‌کنید. بنابراین یکی از دقت‌هایی که ایشان داشت این بود که حداکثر استفاده را از وقت می‌کرد، برای اینکه بتوانند از زمان استفاده بهینه بکنند.

اگر انتقادی از سوی طلاب در مورد مباحث درسی و امثالهم مطرح می‌شد، ایشان چگونه واکنش نشان می‌دادند؟
 قطعاً طلاب نسبت به سخت‌گیری‌های درسی که چندان در حوزه‌ها متداول نبوده، اعتراضاتی داشتند. واکنش ایشان به این اعتراضات چه بود؟

واکنش ایشان دوگانه بود. در جایی که به شخص ایشان اهانتی می‌شد، بسیار بزرگوارانه اغماض می‌کردند. یکی از دوستان معلم حفظ قرآن بود و گفت من حفظ نمی‌کنم و به حرف

و انقلاب اسلامی بود. آقای قدوسی برای مبارزه نیرو تربیت می‌کرد و تمام مجموعه‌ای که در آنجا بودند، انقلابی و در حال مبارزه بودند و تلاش می‌کردند؛ بنابراین هم غفلت ساواک و هم تحفظ ایشان و دقت‌هایی که می‌کرد تا اقداماتش لو نرود و دشمن متوجه کاری که دارد انجام می‌دهد نشود، باعث شد که ایشان چندان گرفتار ساواک نشود.

فرمودید گلستان و امثالهم در مدرسه تدریس می‌شد. ظاهراً تدریس گلستان را خود آیت‌الله قدوسی به عهده داشتند. غیر از گلستان چه درس‌های دیگری را تدریس می‌کردند؟

در هر درسی که وارد می‌شدند خیلی عمیق و با انگیزه و با حساسیت وارد می‌شدند. مدتی استاد لمعه ما نمی‌دانم در سفر حج بود یا جای دیگری و ایشان در آن دوره خودشان درس می‌گفتند. ایشان طوری درس می‌گفتند که برای ما که درس خارج فقه می‌خواندیم، خیلی عجیب و عمیق وارد بود. درس لمعه خیلی سخت و فشرده نیست، اما ایشان آن چنان آن را می‌گفت که انگار دارد درس عالی فقه می‌گوید. واقعا خیلی عمیق بود. در بحث‌هایی که احساس می‌کرد کمتر استادی پیدا می‌شود که وارد آن عرصه شود، خود ایشان به عهده می‌گرفت. یکی از دروسی که انصافاً بسیار اثرگذار بود، درس اخلاق ایشان بود. واقعا هنوز هم آن خطابه‌های ایشان و آهنگی که در برخورد هایشان بود، از یادمان نمی‌رود. آن چنان درس اخلاق



■ شهید آیت‌الله دکتر بهشتی



■ آیت‌الله حسن زاده آملی



■ آیت‌الله محمدی گیلانی



■ آیت‌الله احمد جنتی



■ آیت‌الله ابراهیم امینی



■ آیت‌الله مصباح بزدی

یا تازه فوت کرده بودند، در مدرسه فیضیه مکاسب می‌فرمودند. ایشان از مدرس که بیرون آمدند، رفته خدمتشان و عرض کردم: «حضرت آقا! طلبه‌ها به اخلاق نیاز دارند؛ اخلاق بگویند.» حضرت امام فرمودند: «شیخ فضل‌الله اخلاق خوب است، ولی امروز موجی که به سمت اسلام حرکت کرده، تفکر مارکسیستی و کمونیستی است، ما باید استاد کمونیست شناس بیاوریم در قم و برایش کرسی درس بگذاریم تا به ما بگوید این تفکر چیست تا بتوانیم در برابر این تفکر جواب بدهیم.» بر همین اساس مرحوم شهید صدر در نجف «فلسفتنا» را نوشت که نقد مبانی فلسفه مارکس است. تفکر مارکس را مرحوم شهید صدر نقل کرد و این کتاب، متن درسی مدرسه حقانی شد. آیت‌الله مصباح یکی از اساتید شاخص درس فلسفه‌اند، تدریس می‌کردند. بعد هم آیت‌الله ابراهیم امینی در ادامه درس ایشان این درس را داشتند و بعد هم آقای مصباح خودشان مجموعه مباحث فلسفی را که مورد نیاز طلاب بود، ابداع کردند. بنابراین یکی از دروس اصلی حوزه علمیه قم که در مدرسه حقانی تدریس می‌شد و با دیگر مدارس تفاوت داشت، درس فلسفه بود که این مدرسه را واجد برجستگی خاصی کرده بود. طبیعی بود که خیلی از افراد بر نمی‌تابیدند یا آمادگی‌اش را نداشتند و انتقاد و اشکال می‌کردند که این کتاب‌ها چیست؟ چرا ما باید این کتاب‌ها را بخوانیم؟ آن کتاب‌ها بهتر بود. ایشان چون به این تحول و دگرگونی و اصلاحات اعتقاد داشتند، کاملاً ثابت قدم بودند و می‌ایستادند و مقاومت می‌کردند، اما در برخوردهای دیگران با خودش بسیار متواضع و باگذشت بودند و کمتر دیده شد که ایشان به خاطر شخص خودش عصبانی شود و با کسی برخوردی بکند که دور از ادب باشد.

مدیریت مدرسه حقانی کاملاً تحت اشراف ایشان بود یا

■ ■ ■
مرحوم شهید قدوسی بسیار آدم هوشمندی بود، جریان شناس و خط‌شناس بود و خیلی خوب خط و خطوط را در آن زمان در حوزه علمیه قم می‌شناخت. از نظم و انضباط برجسته‌ای برخوردار بود. بسیار منظم بود. نسبت به برنامه‌ها حساسیت شدیدی داشت. مقاوم و پرکار بود.

استاد هم گوش نمی‌کنم. ایشان گفتند: به من اهانت کردی و من گذشت می‌کنم، اما برنامه مدرسه را گذاشت نمی‌کنم. در برنامه دقت داشتند، یعنی بسیار اصرار داشتند و حریص بودند که نظم و انضباط و برنامه‌ها درست اجرا شوند. اساتید که می‌آمدند، اگر ده دقیقه دیر می‌رسیدند، ایشان ساعتش را به آنها نشان می‌داد که شما ده دقیقه دیر آمده‌اید و درست نیست. یا برخی از دوستان که با تأخیر سر کلاس می‌رفتند، ایشان به شدت حساسیت داشتند. حدود چهل سال قبل می‌فرمودند که من حاضرم یک آپول ده هزار تومانی بخرم و به این شخص بزنم که یک ذره از این خونسردی بیرون بیاید و اول وقت سر کلاس بنشیند و از درس استفاده کند. این شخص استعداد خیلی خوبی داشت و ایشان دوست داشت با این استعدادی که دارد، درس هم بخواند، چون استعدادش خوب بود؛ خیلی اهل مطالعه نبود، ولی به علت استعداد قوی‌اش نمرات خوبی می‌گرفت.

دروس مدرسه حقانی با حوزه چه فرقی داشت؟
 دروسی که ایشان در مدرسه حقانی برای دوستان پیش‌بینی می‌کرد. با حوزه علمیه قم کاملاً متفاوت بود و مازاد بر دروس

می‌فرمود که هم خودشان متحول می‌شد و گریه می‌کرد و هم طلاب را وادار به گریه می‌کرد. عجیب تأثیرگذار بود.

وجه تمایز حوزه‌های علمیه با دانشگاه همین است، یعنی اسلامی شدن دانشگاه‌ها به اینکه ما اسم آنها را عوض کنیم و یک نمازخانه و معارفی بگذاریم، نیست. واقعا می‌بایست سه چهار متغیر را داشته باشیم تا دانشگاه اسلامی شود. استاد، مدیریت، محتوا و محیط، این چهار عامل را اگر متناسب با شرایط انقلاب تغییر می‌دادیم، محصولان محصول دیگری می‌شد. آقای قدوسی این چهار عامل را به هم پیوند زدند: مدیریت هدفمند و عالی و معنوی و جامع، اساتیدی دارای انقاس قدسیه که در شاگرد تأثیرگذار بودند و او را منقلب و متحول می‌کردند، متون درسی که خیلی مهم و در فهم و تغییر وضعیت طلبه یا دانشجوی بسیار تأثیرگذارند و محیط. ایشان محیطی را به وجود می‌آورد که جوانی که دپلم گرفته و تا به حال در دبیرستان بوده، دقیقاً بعد از یک ماه، نماز شب‌خوان و اهل نماز جماعت اول وقت و نافله شب و دعا می‌شد، یعنی محیط طوری بود که این جوان بعد از یک ماه، وارد این عرصه‌ها می‌شد.

روش‌هایی که ایشان داشتند بسیار مترقی بود، مثلاً اردو رفتن یکی از روش‌هایی است که امروز متداول شده است. هنوز هم شاید در قم به این شکل متداول نیست، ولی ما در روزهای جمعه از مدرسه حقانی پیاده حرکت می‌کردیم و به جمع‌کران می‌رفتیم و صبحانه را در آنجا می‌خوردیم و نماز و دعا و ذکر بود و بعد هم برمی‌گشتیم به قم. سفر معنوی عظیمی بود و تأثیر فوق‌العاده‌ای در روحیه دوستان طلبه و تربیت آنها داشت. فضا در بین راه، فضایی بسیار معنوی بود، رفت و برگشت این سفر معنوی و روحانی تأثیر بسیار زیادی در تغذیه معنوی و جسمی افراد داشت.

مواردی هم بود که شورای عالی تصمیمی بگیرد و ایشان نظرش نباشد، اما اجرا بکند؟

چیزی محسوس نبود، چون ما اطلاعی از جلسات شورا نداشتیم که بدانیم سروران بزرگوار در چه مسائلی با هم کاملاً هم‌اندیشی و تفاهم دارند و در چه مسائلی اختلاف نظر دارند. اما آنچه که به مرحله اجرا می‌آمد، احساس ما این بود که دیدگاه آقای قدوسی دارد اجرا می‌شود، حال چه بخشی در شورا به تصویب می‌رسید و یا چه بخشی را ایشان اختیار داشتند در برنامه تصرف بکنند، نمی‌دانم. آنچه که مهم بود این بود که ایشان در اجرا بسیار مصر بودند که برنامه‌ها دقیقاً اجرا شود و منظم و مرتب باشد و طلبه، باسواد بار بیاید و سطحی نباشد. ایشان به اساتید می‌گفتند: «طوری سؤال کنید که طلبه را وادار به فکر کند و اگر خوب درس خوانده باشد، بتواند جواب بدهد و اگر سطحی خوانده باشد، جواب سطحی او نشان از علم و دانش او باشد. واقعا مثل پدری که مراقبت می‌کند و مرتب و لحظه به لحظه به بچه‌هایش رسیدگی می‌کند، ایشان هم همین حالت را داشت.

یک نکته راجع به حادثه‌ای که در دوران نوجوانی ایشان اتفاق افتاد و منشا ورود ایشان به علوم حوزوی و روحانیت شد، یادم آمد. در واقع یک نوع عنایت خاصی به ایشان شده بود که وارد این مقوله شدند. پدر ایشان مرحوم ملا احمد از علمای بزرگ بودند که در نجف تحصیل می‌کردند. بعد از فراغت از تحصیل به جای اینکه به قم یا مراکز حوزوی بروند، برای خدمت به مردم و پاسخگویی به نیازهای مردم به نهایند آمدند. روزی شیخی به نام شیخ خطیب در مسجدی در نهایند بر منبر بود و آنجا می‌گویی: «من دیشب خواب دیدم فرزندی کوچک ملا احمد مورد لطف پیامبر اکرم قرار گرفته و پیامبر اکرم بر سر او عمامه‌ای گذاشتند. من پسر ملا احمد را نمی‌شناسم. اگر در این مسجد هست، او را به من معرفی کنید.» بعد از مجلس نمی‌دانم پسر ایشان در مسجد بوده یا در جای دیگری که او را می‌یابند و دور او جمع می‌شوند که همین علی آقای قدوسی باشند. به او تبریک می‌گویند و این خواب برای ایشان منشا حرکتی برای ورود در این عرصه می‌شود و ایشان تصمیم می‌گیرند وارد عرصه شوند. بعد به قم می‌روند و در این مسیر قرار می‌گیرند. می‌خواهم بگویم یک حادثه کوچک در زندگی افراد آن چنان تاثیرگذار می‌شود که منشا تحولات اساسی و زیربنایی در زندگی می‌شود. ما می‌بینیم که آیت‌الله قدوسی هم همانند پدرشان بعد از پیروزی انقلاب به جای ادامه مسیر در حوزه علمیه، به خدمات اجتماعی و عرصه‌های قضایی و ... رو آوردند و خیلی از شاگردانشان را هم به این عرصه کشاندند. این حاصل نوعی از تفکر بود یا حاصل نوعی ضرورت؟

ضرورت رویناست، زیربنا تکلیف‌مداری است، یعنی منشاء آن یک تفکر است که فرد تکلیف‌مدار می‌گوید: «تکلیف من هرچه باشد، همان را انجام می‌دهم.» انبیا همین وضع را داشتند، امام حسین (ع) همین وضع را داشتند، یعنی تکلیف این بود. ایشان می‌توانستند در مکه بمانند و در جای دیگری منشاء کار دیگری بشوند، اما تکلیف این بود، پس تکلیف را انجام می‌دهند. حضرت امام اگر در قم می‌ماندند، می‌توانستند چهارصد- پانصد شاگرد را ظرف این ده سال باقیمانده عمرشان تربیت کنند، ولی احساس کردند تکلیفشان این است که به تهران بیایند و نظام را اداره بکنند. خیلی از آقایان که به حضرت امام مراجعه می‌کردند و می‌گفتند: «ما خسته شده‌ایم و می‌خواهیم به قم برویم و درس بخوانیم.» ایشان می‌فرمودند: «مگر تکلیف خستگی هم دارد؟ مگر الان زمان درس است؟ الان زمان کار است و باید به انقلاب برسید.» لذا هم خود ایشان و هم شاگردان و تربیت‌شدگان ایشان این حالت را داشتند. انصافاً اگر آقای قدوسی در قم می‌ماندند، یک مرجع یا یک مدیر موفق می‌شدند و می‌توانستند برای آینده نظام

معلم اخلاق بسیار برجسته‌ای بود. خصوصیات در آقای قدوسی بود که از او شخصیت ممتازی ساخته بود و کمتر افرادی را پیدا می‌کنیم که چنین جامعیتی داشته باشند، لذا شهادت ایشان مثل شهادت مرحوم شهید بهشتی و شهادت بسیاری از یاران امام ضربه سنگینی بر پیکر انقلاب بود. ایشان در هر جا که بود، می‌توانست منشا بسیاری از آثار و خدمات باشد.

کارسازی بکنند و بسیاری از شاگردان ایشان که امروز منشا آثار هستند، اگر در قم می‌ماندند، از اساتید برجسته حوزه علمیه قم و از پژوهشگران آینده می‌شدند، همان گونه که بعضی از دوستان در قم منشا آثار مکتوب زیادی شدند و یک موسسه فرهنگی را آقای رفیعی از شاگردان آیت‌الله قدوسی راه انداخته‌اند و منشا آثار زیادی در قم شده‌اند، هر کدام از آنهایی که در قم ماندند آثار برجسته‌ای را دارند از خود بوجود می‌آورند، این آقایان اگر در قم بودند یا استاد برجسته‌ای می‌شدند یا محقق و نویسنده برجسته‌ای می‌شدند و یا مجتهد عالی‌رتبه‌ای می‌شدند ولی تکلیف‌مداری و تکلیف‌محوری آنها را وادار کرد که در شرایطی که احساس می‌کردند باید قربانی شوند و فداکاری و ایثار کنند، بیایند و وارد عرصه اجرایی شوند و کار را به دست بگیرند. الحق و الانصاف بسیاری از اقدامات این عزیزان، خیلی سخت بود. در سالهای ۶۰ و ۶۱ کار کردن در قوه قضاییه، نهادهای اطلاعاتی و امنیتی و نیروهای نظامی و انتظامی بسیار کار سختی بود، اما این دوستان سخت‌ترین مسئولیت‌ها را به جان خریدند و کارهای بسیار سنگینی را در راه تثبیت انقلاب انجام دادند. خود آقای قدوسی هم همین حالت را داشت و زمانی که امام از ایشان خواستند که دادستانی انقلاب را به عهده بگیرند، آمدند.

شما بعد از انقلاب هم با ایشان ارتباطی داشتید؟

بعد از انقلاب چون ایشان در قوه قضاییه بودند و من وارد سپاه شدم، از سال ۵۹ ارتباط کاری با ایشان نداشتم، ولی جلساتی بود که دوستان و شاگردان ایشان گاهی، جایی در خدمتشان بودند و من هم حضور داشتم و شرکت می‌کردم، اما ارتباط کاری با ایشان نداشتم. دوستانی که در قوه قضاییه بودند، با ایشان انس و الفت بیشتری داشتند. دوستان سازمان قضایی در نیروهای مسلح، دادستانی انقلاب، در دادگاه انقلاب و جاهای دیگر با ایشان ارتباط بیشتری داشتند، اما ارتباط من بیشتر با سپاه و نیروهای مسلح بود. به هر حال در همان زمان هم جلسات انسی بود، اما نکته جالب این است که بعد از شهادت ایشان این علقه، مورد همبستگی قرار گرفت و الان فکر می‌کنم که شاید منسجم‌ترین و منظم‌ترین جلساتی که هست، جلسات شاگردان ایشان در تهران



است و در قم هم همچنان این جلسات را دارند و دور هم جمع می‌شوند و انس و الفت و علقه همان ارتباط قبلی با مدرسه حقانی و شهید قدوسی است.

خبر شهادت آیت‌الله قدوسی را چگونه شنیدید و چه اتفاقی افتاد؟

وقتی که در مأموریت بودم، خبر شهادت را شنیدم و خیلی متأثر و منقلب شدم. البته ایشان انصافاً بعد از حادثه ۷ تیر و حادثه شهید رجایی خیلی متأثر شدند و دوستان نقل می‌کنند که ایشان بسیار گریه می‌کردند. وقتی که در قتلگاه شهدای ۷ تیر آمدند، با دیدن بدن سوخته شهید بهشتی به گوشه‌ای رفتند و آنچنان ضجه می‌زدند که دوستان می‌گفتند که ما تا به حال این حالت را در ایشان ندیده بودیم. حرفش هم این بود که چرا من لیاقت و سعادت نداشتم که در این جمع باشم و همراه اینها خدا را ملاقات بکنم؟ از این قضیه خیلی متأثر و منقلب بودند که البته فاصله زیادی طول نکشید و در ۴ شهریور سال ۶۰ ایشان هم به خیل شهیدان پیوست.

البته همه کسانی که در این وادی شهید شدند، از برجستگی‌های ویژه‌ای برخوردار بودند، انسان‌هایی هستند که کمتر کسی جامعیت آنها را داشت. مرحوم شهید قدوسی هم جامعیت داشت، یعنی هم آدم زاهدی بود، هم انقلابی و هم آدم خوش درکی بود. مرحوم آیت‌الله قدوسی آینده‌نگر بود، یعنی پنجاه سال آینده را می‌دید. اصلاً روحانیون باید این طور باشند و جلوتر از زمان حرکت کنند. همراه زمان که حرکت کنند، اگر یک لحظه غفلت بکنند، عقب می‌مانند تا چه رسد به اینکه جلوتر از زمان باشند. روحانی باید پیش‌تاز باشد و جلوتر از زمان را ببیند. البته پیش‌تازی هم قراردادی نیست و الزاماتی دارد، جوهره می‌خواهد، یعنی باید از نظر کاربردی خودش را جلوتر از زمان ببیند و قرار دهد. ایشان بسیار آینده‌نگر بودند. همین برنامه‌هایی که عرض کردم معلوم نبود و تحقیق‌نامی دانست که انقلاب می‌شود؛ نمی‌دانست این ۱۲۰ طلبه‌ای که دارد تربیت می‌کند، هر کدامشان در نظام به کار خواهند آمد، ولی آن چنان با جدیت کارسازی کرد که امروز ثمراتش را می‌بینیم.

یکی از خصوصیات مرحوم شهید قدوسی هوشمندی او بود. ایشان بسیار آدم هوشمندی بود، جریان شناس و خط‌شناس بود و خیلی خوب خط و خطوط را در آن زمان در حوزه علمیه قم می‌شناخت. از نظم و انضباط برجسته‌ای برخوردار بود. بسیار منظم بود. نسبت به برنامه‌ها حساسیت شدیدی داشت. مقاوم و پرکار بود. خانم ایشان دختر علامه بزرگوار طباطبایی است. ایشان می‌گفتند که خانم من می‌گوید منتظرم که محمدحسین - که خادم مدرسه بود- شب بیاید، پتوی شما را برد که شب همان جا بخوابد. صبح تا شب در مدرسه مشغول کار بود و با همه وجود، برای تربیت این افراد تلاش می‌کرد. نهضت اصولگرایی در حوزه را ایشان بنیان‌گذاری کرد. این به این معنا نیست که شهید بهشتی و دیگر عزیزان در آن نقشی نداشتند. مجموعاً کادری که در مدیریت عالی مدرسه حقانی نقش داشتند، نهضت اصلاح‌گرایی را بنیان گذاشتند و اگر حوزه علمیه خودش را با این برنامه هماهنگ می‌کرد، امروز حاصلی که می‌دیدیم، بیشتر از آنی بود که الان هست. البته نمی‌خواهم نقضی را وارد بکنم. الحمدلله حوزه علمیه پیشرفت خوبی کرده، ولی توقع و انتظار بیشتر از چیزی است که الان هست.

آقای قدوسی یک معلم اخلاق بود، در عین اینکه یک انقلابی، یک زاهد و یک مدیر موفق بود. معلم اخلاق بسیار برجسته‌ای بود. خصوصیات در آقای قدوسی بود که از او شخصیت ممتازی ساخته بود و کمتر افرادی را پیدا می‌کنیم که چنین جامعیتی داشته باشند، لذا شهادت ایشان مثل شهادت مرحوم شهید بهشتی و شهادت بسیاری از یاران امام ضربه سنگینی بر پیکر انقلاب بود. ایشان در هر جا که بود، می‌توانست منشا بسیاری از آثار و خدمات باشد. ■



«شهید قدوسی و مدرسه حقانی» در گفت و شنود شاهد یاران با

حجت الاسلام والمسلمین علی مبشری

طلبه را منیع الطبع بار می آورد....

دادستان کل بودند و مرحوم شهید بهشتی رئیس شورای عالی کشور بودند، اقتضا داشت که از طلبه‌های مدرسه حقانی در این جهت استفاده بیشتری شود.

جدای از جنبه گزینشی که آیت‌الله قدوسی در بدو امر اعمال کردند، شاگردان ایشان در مدرسه حقانی، بعدها در مجموعه قضایی موفقیت بیشتری هم نسبت به سایرین داشتند. به نظر می‌رسد این یک صبغه تشکیلاتی داشته و تدریس‌ها تاثیر داشته. رمز موفقیت آنها چه بوده است؟

نمی‌توان گفت در امر قضا یک تشکیلاتی در آنجا کار می‌کرده است. به‌طور کلی طلبه‌هایی که در آنجا تحصیل می‌کردند، کاملاً با نظم و برنامه عجین شده بودند. مثلاً شهید بهشتی برنامه‌ای که برای دوره ما پیاده کرده بودند، ده ساعت کار مختلف در شبانه روز بود و این خودش می‌تواند خیلی شاگرد را پرورش دهد و او را فولاد آبدیده بکند. در آنجا طلبه از لحاظ مبارزاتی هم شجاع بارمی‌آمد و ترسو نمی‌شد، چون به اساتید و مدیرش نگاه می‌کرد و خود این برای جوان و نوجوان می‌تواند خیلی آموزنده باشد. بعد هم احساس مسئولیت در کار و کار را از لحاظ کمی و کیفی، خوب انجام دادن، کلیات اینها در مدرسه حقانی پی‌ریزی شده و به‌صورت برنامه‌ای برای آقایان درآمده بود؛ لذا وقتی انقلاب پیروز شد، آدم احساس می‌کند که گویا کسانی را برای این کار تربیت کرده‌اند، در حالی که آنها شاگردانی بودند که از لحاظ اخلاق، ایمان، تدین روی آنها کار شده بود و تمام این صفات برای یک قاضی شرط است. این شاگردان مجتهد علی‌الاطلاق نبودند، ولی این سواد را داشتند که از منابع فقهی به عنوان یک قاضی منصوب با تسلط بر نظریات امام بتوانند راحت کارکنند. و این شاید از جهت این باشد که شاگردان و دست‌پروردگان ایشان به‌راحتی توانستند وظایف خودشان را به نحو احسن انجام دهند.

نظم و برنامه با آیت‌الله شهید بهشتی بود، متنها ایشان در تهران بودند و به قم تشریف می‌آوردند و نظارت می‌کردند. مرحوم شهید قدوسی و سایر مسئولین مدرسه نیز علاقه وافری به شهید بهشتی داشتند. بیشتر در جهت پرورش طلاب، مجتهدپروری یا در زمینه‌های دیگر فلسفه، آشنایی با فلسفه غرب و شرق و اسلامی و غیر اسلامی و تسلط در زبان انگلیسی به جهت اینکه با منابع اصلی فلاسفه و

در مدرسه حقانی، مدیریت کلی و برنامه‌ریزی و اصل فکر در حوزه فکری و نظم و برنامه با آیت‌الله شهید بهشتی بود. شهید قدوسی و سایر مسئولین مدرسه نیز علاقه وافری به ایشان داشتند. برنامه مدرسه، مجتهدپروری، آشنایی با فلسفه غرب و شرق و اسلامی و غیر اسلامی و تسلط در زبان انگلیسی و تربیت مبلغ برای اعزام به خارج از کشور بود.

فلسفه غرب آشنا شوند و به خارج از کشور به عنوان مبلغ اعزام شوند، چون مرحوم شهید بهشتی خودشان چند سالی در آلمان بودند و ضرورت‌ها را خوب تشخیص می‌دادند. بیشتر فعالیت‌ها در این جهت بود، نه در جهت پرورش قاضی.

اینکه آقای قدوسی شاگردانشان را آوردند به دلیل این بود که آنها را می‌شناختند و به تدین و تقوا و پاکی و طهارت آنها اعتماد و اطمینان داشتند و از لحاظ سواد نیز می‌دانستند که نسبتاً می‌توانند از عهده این کارها برآیند. چون خودشان

شروع آشنایی شما با شهید قدوسی از کجا و چگونه آغاز شد؟

شروع آشنایی بنده با شهید قدوسی حدوداً از سال ۴۹ بود. بنده از مدرسه آیت‌الله العظمی گلپایگانی (ره) فارغ‌التحصیل شدم، چون نمی‌خواستم در حوزه به‌صورت نامنظم و بدون برنامه ادامه تحصیل بدهم و مدرسه آیت‌الله گلپایگانی تقریباً اولین مدرسه‌ای بود که فی‌الجمله دارای نظم و برنامه بود. همزمان یا شاید جلوتر هم مدرسه منتظریه معروف به حقانی با مدیریت داخلی استاد شهید آیت‌الله قدوسی دارای نظم و برنامه خاصی بود. بعد از اینکه از مدرسه آیت‌الله گلپایگانی فارغ‌التحصیل شدم، مانده بودم چه کنم. استخاره کردم که به مدرسه حقانی بروم و استخاره بسیار خوب آمد و حتی حضرت آیت‌الله فکور که در استخاره خیلی در قم معروف بودند، گفتند ممکن است کسانی باشند که شما را از رفتن دلسرد کنند، ولی شما گوش ندهید. بنده هم اقدام و در امتحان ورودی مدرسه شرکت کردم و قبول شدم و در سال ۴۹ خدمت این شهید بزرگوار شروع به تلمذ کردیم. در سال ۶۰، باز تحت مسئولیت و به اصرار ایشان در مسئله قضا به‌طور موقت ماندیم و تا زمان شهادت در خدمتشان و تحت نظارت و مدیریت ایشان بودیم.

بسیاری از کسانی که در مدرسه حقانی با آیت‌الله قدوسی بودند، بعدها در سیستم قضایی با ایشان همکاری کردند. آیا ایشان در مدرسه حقانی، پیش‌زمینه‌های فکری را چیده بودند تا این افراد در دستگاه قضایی موفق باشند؟

هیچ کس احتمال نمی‌داد روزی انقلابی بشود و به پیروزی برسد و یک نظام صد در صد دینی و مذهبی و تحت زعامت مرجعیت مثل امام به وجود بیاید که نیازی به کادرسازی، مخصوصاً در امر قضا و پرورش قاضی باشد. نخیر، در آنجا در این زمینه‌ها هیچ کاری نمی‌شد. در آنجا مدیریت کلی و برنامه‌ریزی و اصل فکر در حوزه فکری و



رویه ایشان در قضیه مصادره اموال بحث برانگیز بود و به‌مطبوعات کشیده شد. از آن جریان چیزی می‌دانید؟

در این زمینه ایشان خیلی محتاط بودند. البته ایشان حکم صادر نمی‌کردند، چون دادستان بودند، ولی باز هم به عنوان یک مسئول، خیلی راحت دستشان به این کار نمی‌رفت. ولی در یک مورد بود که یکی از وزرای دولت موقت بعد از انقلاب که بعد هم فرار کرد و رفت، فکر می‌کنم ایشان خودشان با اجازه‌ای که از امام داشتند دستور دادند تمام اموال آن شخص مصادره شود. من به ایشان گفتم: «آقا! اینکه بعد از انقلاب آمده.

در این مدت کوتاه چه کار کرده؟» ایشان گفتند: «در این مدت کوتاه، به‌مراتب بیش از قبلی‌ها ضربه زده است».

برخورد ایشان با جریان‌های معاند و گروه‌های مسلحانه‌ای که بعد از انقلاب آغاز به کار کردند، قبل از اینکه فعالیت مسلحانه‌شان را آشکار کنند و بعد از آن چگونه بود؟

قبل از اینکه اینها وارد فاز نظامی شوند، هیچ کدام از مسئولین و حتی حضرت امام به عنوان محارب و مفسد به آنها نگاه نمی‌کردند. گاهی ما ماموریت بودیم و منافقین به‌خصوص در زندان‌ها خیلی شلوغ و به پاسدارها حمله می‌کردند. ما با ایشان تماس می‌گرفتیم که تکلیف چیست، ایشان می‌فرمودند شما نیز برخورد کنید. یا می‌گفتیم اینها پاسدارها را می‌زنند، می‌گفتند خب آنها هم منافقین را بزنند. می‌گفتیم آخر اینکه دعوی خیابانی می‌شود، این طور که نمی‌شود. بعد می‌فرمودند هرطور خودتان تشخیص می‌دهید همان طور عمل کنید. حقیقتاً یک رویه خاصی که به ما ارائه بدهند، نبود. قانون که نداشتیم و با منابع فقهی هم نمی‌توانستیم آنها را محارب و مفسد بدانیم، چون دست به اسلحه نبرده بودند که مسلحانه در مقابل نظام بایستند. بعد از جریان فاز نظامی و درگیری مسلحانه با نظام، حضرت امام واقعا تکلیف را روشن کردند. آقایان حقیقتاً نمی‌توانستند باید چه کار کنند و این امام بودند که راهگشا بودند و آن ده ماده را اعلام کردند. آن زمان خود من در خوزستان در بطن جنگ و در ماموریت بودم. آقای قدوسی خدمت امام رسیده و از ایشان درمورد این سازمان محارب کسب تکلیف کرده بودند و امام دستورالعمل ده ماده‌ای را نوشتند و مورد عمل قرار گرفت.

اعلامیه ده ماده‌ای تقریباً در اردیبهشت ماه منتشر شد؟

نه آن غیر از این است. آن در مورد شنودها و تلفن‌ها بود، اما این در مورد منافقین بود. مثلاً اگر درخانه‌ای تیمی برای توطئه کردن نشستند، ولی هنوز دست به اسلحه نبرده‌اند اما در فاز نظامی هستند، حکمش اعدام است. امام مصادیقی از محارب را که مشخص نمودند، راهگشا شد و گرنه برخورد خیلی مشکل بود.

ظاهراً در اوین پاسدارهایی که مستقر بودند علیه آقای قدوسی شروع به سمپاشی کردند. چرا این اتفاق افتاد؟

ایشان خیلی معتقد به نظم، دیسیپلین و مراعات مقررات بودند. می‌بینید که در اوایل پاسدارها که از هرجا آمده بودند، قائل به نظم و حرف‌شنو نبودند. مثلاً یک نفر می‌خواست ببیند تیراندازیش چطور است، یک خشاب را به سوئی خالی می‌کرد. ایشان موضع می‌گرفتند و اجازه نمی‌دادند. بین پاسدارها

آقای قدوسی چگونه به شما پیشنهاد کار در دادستانی را دادند؟

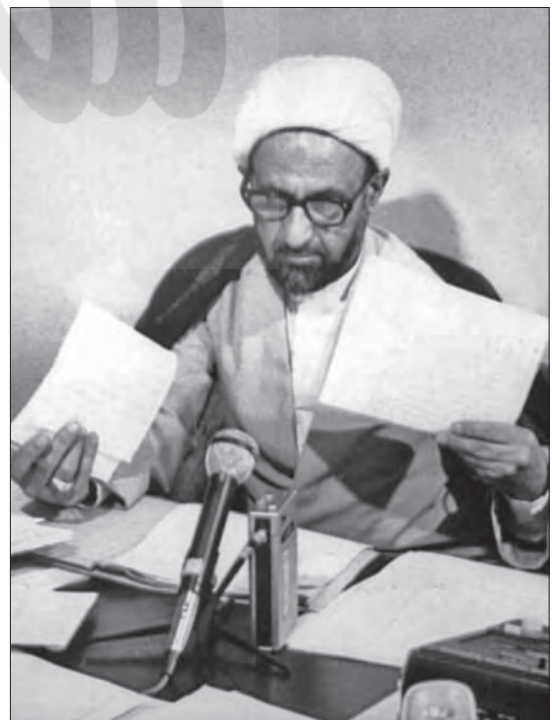
از همان ساعات اولیه پیروزی انقلاب، از همان مدرسه علوی، مسئولیت کلی زندانیان و عوامل دستگیر شده رژیم گذشته به عهده ایشان گذاشته شد. در آنجا تشکیلات منظمی وجود نداشت و ایشان از ما برای انجام کارهایی چون نظارت بر زندان‌ها استفاده کرد و ما نیز همکاری می‌کردیم. بعدها که مسائل قضایی پیش آمد و باید به پرونده‌ها رسیدگی می‌شد، قبل از اینکه آقای قدوسی بفرمایند، آقای مومن که از اساتید ما بودند، پیشنهاد کردند که به تهران بیایید، چون پرونده‌ها زیاد شده و به آقای گیلانی کمک کنید. آقای گیلانی هم استاد ما بودند. ما سریع رفتیم، اما هنوز شورای قضایی نبود و احکام را مرحوم آقای مشکینی و آقای منتظری صادر می‌کردند و یک ابلاغی هم برای ما به عنوان قاضی صادر کردند مدتی کار کردیم و آقای قدوسی تقریباً مسئول شده بودند و کارها روی روال افتاده بود. عرض کردیم اجازه بدهید ما به قم برگردیم، فرمودند که دیگر ظاهراً برگشتنی در کار نیست. تا من هستم شما باید باشید.

اشاره کردید به مدرسه علوی. ظاهراً آیت‌الله قدوسی بعد از مدتی حکمشان به خاطر مسائلی در باره زندانیان به امام برگردانده بودند. در جریان این موضوع بودید؟

در جریان نیست. ایشان تابع محض و شاگرد و مقلد امام بودند و هر چه را که امام می‌گفتند، ایشان نه نمی‌گفتند. من از دوستان و همکاران ایشان و نه از خودشان شنیدم که به امام گفته بودند: «حال که کارها رو به راه شده، از آنجا که تخصص من تربیت طلاب است و خیلی در کار قضا تخصص ندارم، اجازه دهید به قم برگردم». امام ناراحت نشده و گفته بودند: «اگر می‌خواستید به‌قم برگردید، چرا بچه‌های مردم را به کشتن دادید؟ چرا انقلاب کردید؟ اگر انقلاب کردید، باید آن را نگه دارید. اگر همه بروند، پس چه کسی بماند و کار کند؟» و ایشان تا آخر ماندند.

از دوره مسئولیت ایشان و خودتان خاطره‌ای هم دارید؟

بعد از انقلاب، کار ما عمدتاً در اوین بود و ایشان در چهار راه شهید قدوسی مستقر بودند. ما خیلی از لحاظ مکانی نزدیک نبودیم و اگر مشکلاتی داشتیم، تلفنی از ایشان اجازه می‌گرفتیم و یا وقتی به اوین تشریف می‌آوردند، با ایشان درمیان می‌گذاشتیم و حل می‌کردند.



یکی از ویژگی‌های ایشان این بود که طلبه را منبع الطبع بار می‌آورد و طلبه حاضر نمی‌شد از هر کسی هر چیزی را قبول کند، چون اجازه نمی‌داد از نذورات، در مدرسه چیزی بیاورند و بخش کنند. خود ایشان با مدیریت خودشان این کارها را انجام می‌دادند، گوسفند می‌آوردند، می‌کشتند و برنج و روغن می‌آوردند، ولی از بیرون چیزی قبول نمی‌کردند و طلبه‌ها با منش خاصی بار می‌آمدند.

همه‌جور آدمی هم بود. نه حفاظت اطلاعاتی بود و نه تصفیه‌ای و علیه آقای قدوسی سمپاشی می‌کردند و شعار می‌نوشتند و گاهی هتک حرمت می‌کردند. مسئله به این شکل بود نه یک جریان خاص از قبل تعیین شده.

واکنش آقای قدوسی به این مسئله چه بود؟

واکنش خاصی نسبت به این امر نشان ندادند. شاید به خاطر اینکه قضیه حاد نشود. البته بعد آنها را جمع کردند و قهرودی‌ها را آوردند. ولی من در جریان جزئیات این امر نیستم. آقای قدوسی قهرودی‌ها را نمی‌شناخت، قاعدتاً آقایانی که بیشتر آنجا بودند و حالا هم آنجا زیاند همان بچه‌های قهرودی‌ها هستند که در شرف بازنشستگی هستند.

فرمودید ایشان در برخوردهایشان خیلی محتاط بودند و سعی می‌کردند در چهارچوب قانون عمل کنند، اما چهره‌ای که امروز از ایشان در اذهان است چهره دادستان مقتدری است که در آن شرایط بحرانی توانست اقتدار نظام را هم حفظ کند. این چگونه جمع‌پذیر است؟

منافاتی ندارد. حضرت امام می‌فرمود دقت کنید، احتیاط لازم را بکنید، اما وسواس بی‌خود نیز به خرج ندهید. چون مرحوم آقای قدوسی از ابتدا در مورد مال و حق و حقوق خیلی محتاط بودند و قهراً به‌راحتی نمی‌توانستند به عنوان دادستان انقلاب تقاضای مصادره بکنند.

در آن زمان ماجراهای نسبتاً جنجالی برانگیزی اتفاق افتاد. یکی بحث امیرانظام و دولت موقت بود و یکی هم بحث بنی‌صدر. در ماجرای امیرانظام و برخورد با او دو قضیه وجود دارد. یک عده معتقد بودند که باید به صورت جدی برخورد شود، بعضی‌ها نیز معتقد بودند اول باید به دادگاه برود و دادگاه اثبات کند و بعد برخورد شود. رویه آقای قدوسی در این زمینه چه بود؟

من اطلاع خاصی ندارم. البته به طور کلی با دولت موقت موافق نبودند و چه بسا از قبل اینها را می‌شناختند و به امام هم پیشنهاد می‌کردند و امام مصلحت را در این می‌دیدند. شهید قدوسی به دلیل بی‌دینی و عدم تعهد و دروغ‌گویی

۱۳۶۳. از راست: حجت الاسلام رازی، حجت الاسلام نیری، شهید سید اسدالله لاجوردی، حجت الاسلام میثری.



دیگری نخواست از این راه عملیاتش را انجام دهد؟

معلوم نیست که شبکه نفوذی نخواست به باشد. نفوذی‌هایشان را در همه جا و در یک سطح نداشتند که این گونه مورد اعتماد باشند. از سوی دیگر، از آن به بعد بحث حفاظت و مراقبت و تفتیش خیلی شدت گرفت و هشپاری‌ها، احتیاط‌ها چند برابر شد. آیت الله قدوسی از چهار راه شهید قدوسی فقط با یک راننده با پژوی ۵۰۴ به اوین می آمد که یک بار هم ماشین در اتوبان پنجر یا خاموش شده بود و راننده در ماشین بود و شهید قدوسی، خودشان ماشین را هل دادند. شهید بهشتی هم

با یک راننده و یک ماشین آهو به اوین می آمدند. بعضی اوقات افرادی از ساواک که تخصص حفاظت داشتند و در زندان بودند، به ما می گفتند درست است ما زندانی هستیم و از آن رژیم هستیم، ولی بالاخره خرج ما شده است، پیشنهادها داشتند هنوز هیچکدام از این جریان‌ها پیش نیامده بود. اینها می گفتند نظام در اختیار شماسست و ما در زندان هستیم بگذارید ما اطلاعاتمان را به بچه‌های حفاظت شما منتقل کنیم. آن موقع در ساواک هر اداره مخصوص یک جریان بود، یکی مخصوص شخصیت‌ها، یکی اماکن و ... که حفاظت اینها شیوه خاصی دارد بگذارید ما منتقل کنیم، اما به خاطر آن روح انقلابی کسی گوش نداد.

واکنش آقای قدوسی چه بود؟

هیچ، نمی دادم چرا. یکی از قضات به ایشان گفت امر بفرمائید یک اسلحه به من بدهند، ایشان گفتند اسلحه را می خواهی چه کار کنی؟ ما را که می کشند هیچ، اسلحه هم به دستشان می افتد. لااقل جلوی یک ضرر را بگیریم که اسلحه به دستشان نیفتد. ایده‌شان این بود.

رابطه شهید لاجوردی و شهید قدوسی، به عنوان دادستان انقلاب تهران و دیگری دادستان کل انقلاب رابطه حسنه‌ای بود؟ شهید لاجوردی از ایشان حمایت می کردند؟

خوب بود و ما اصطلاحاً نمی دیدیم. بلکه حمایت می کردند. تمام عوامل اصلی و ارکان قضا از شاگردان شهید قدوسی بودند و دادستان مجری دستور قضات است و خودسرانه کاری نمی کند.

بعضی‌ها معتقدند که آقای لاجوردی تندتر از آیت الله قدوسی حرکت می کردند.

مرحوم آقای لاجوردی شیوه خاصی داشت، از این جهت که معتقد به برخورد تند با جریانات انحرافی بود و موضع خیلی سفت و سختی داشت. شاید از این جهت بتوان گفت که بر آقای قدوسی می چربید، ولی این باعث اصطکاک نشد و از تبعیت بیرون نمی رفت.

حتی در یک مورد دیدم امام دستور داده بودند که مثلاً فلانی آزاد شود. شهید لاجوردی دادستان بود و در مقابل نوشته امام نوشت: «گرچه من با این گونه توصیه‌ها مخالفم، اما از آن جا که مقلد هستم، سمعاً و طاعتاً، چون مقلد امام هستم، روی چشمم می گذارم و اجرا می کنم، اما با این توصیه‌ها که می دانم ممکن است گزارش‌ها را طور دیگری به امام بدهند و امام دست به قلم ببرند، موافق

بنی صدر یا قطب‌زاده، از اینها دل پری داشت و اینها را آدم‌های مثبتی نمی دانست.

رابطه شهید قدوسی با حضرت امام چگونه بود؟

ایشان قرص و محکم تابع و طرفدار و مبلغ امام بود، حتی قبل از انقلاب و در مدرسه حقانی به این موضوع معروف بود.

بعد از انفجار هفت تیر که شهید بهشتی، یار قدیمی آیت الله قدوسی به شهادت رسیدند، دو جنبه مختلف را بیان کنید. یکی از نظر عاطفی و دیگر برخورد ایشان با ضدانقلاب. نمی توان گفت که در برخورد با ضد انقلاب، سرعت بیشتری به کارها دادند و یا انگیزه بیشتری پیدا کردند. وقتی حضرت امام تکلیف را مشخص کردند، هنوز قضیه هفت تیر به وجود نیامده بود. ایشان قاطعانه ابلاغ کردند و وظیفه همه بود که طبق امر امام عمل کنند. اما از جنبه عاطفی، فاجعه هفت تیر و شهادت شهید بهشتی، حقیقتاً ما را یاد جریان حضرت سیدالشهدا می انداخت. بعد از شهادت قمر بنی هاشم، حضرت می فرمایند: «بان الانکسار فی وجهه الحسنین» تا آن زمان چهره امام حسین شکسته نشده بود، ولی بعد از شهادت حضرت قمر بنی هاشم شکست و در چهره سیدالشهدا کاملاً مشهود بود. تعبیراتی هم که خود سیدالشهدا دارند، حکایت از همین امر می کند. تقریباً همین مسئله را ما در مورد شهید قدوسی بعد از شهادت به خصوص شهید بهشتی دیدیم، آقازاده‌شان هم که پسر بسیار نازنینی بودند، در همان ایام در هویزه شهید شد. اینها شاید همه دست به دست هم دادند و ما هر لحظه احساس می کردیم ایشان منتظر حادثه‌ای برای خودشان هستند. و مثل کسی که «نظر الی الدنیا، نظر آیس منه» نگاه‌شان به دنیا و مسائل نگاه مایوسانه بود. احساس می کرد یم جدا کمرشان شکسته است. ایشان فوق العاده به آقای بهشتی ارادت داشتند.

چند وقت پیش مطلبی احتمالاً از کشمیری در سایت منافقین گذاشته شده بود و بعد هم قسمت‌هایی از بریده جراید آنها و اعلام کرده بودند که شبکه نفوذ ما موفق‌ترین برنامه‌هایش را در تابستان سال ۶۰ انجام داد و آخرینش با شهادت شهید قدوسی انجام شد. بعد از شهادت آقای رجایی و آقای باهنر، آیا ایشان نسبت به شبکه نفوذ در ارگان‌های اجرایی حساسیت ویژه‌ای نشان دادند؟

نه، چون حتی به شخصی که عامل بمب‌گذاری در دادستانی کل بود، خیلی حساس نبودند، ولی مرحوم شهید لاجوردی که دادستان انقلاب تهران بود، روی این شخص حساس بود و شنیدم که تصمیم گرفته بودند که این شخص آنجا نباشد. مرحوم قدوسی خیلی موضع نگرفته بود که این شخص برود یا نه، و همچنان آنجا بود و نتوانستند یا نخواستند که آقای فخار از آنجا برود.

چه شد که بعد از شهادت آیت الله قدوسی شبکه نفوذ



ایشان تابع محض و شاگرد و مقلد امام بودند و هر چه را که امام می گفتند، ایشان نه نمی گفتند. یک روز به امام گفته بودند: «حالا که کارها رو به راه شده، از آنجا که تخصص من تربیت طلاب است و خیلی در کار قضا تخصص ندارم، اجازه دهید به قم برگردم». امام ناراحت شده و گفته بودند: «اگر می خواستید به قم برگردید، چرا بچه‌های مردم را به کشتن دادید؟ اگر همه بروند، پس چه کسی بماند و کار کند؟»

نیستم. من گفتم: «آقای لاجوردی! این را ننویس»، گفت: «می خواهم در تاریخ بماند».

خاطره‌ای از شهادت آیت الله قدوسی دارید؟

من مشغول محاکمه در جای دیگری بودم که اخبار اعلام کرد که بر اثر انفجار دادستانی کل انقلاب، آیت الله قدوسی به شهادت رسید. حقیقتاً کمر ما شکست، از طرفی خیلی برایمان سنگین و ناگوار بود و از طرف دیگر ناراحت بودیم و این را خطر بسیار بزرگی می دانستیم که حالا گفتیم هفت تیر از دستمان در رفت، فرض کنید نخست‌وزیری از دست رفت، به فاصله کمی هشتم تا چهاردهم شهریور، شش روز باید به راحتی دادستانی کل منفجر شود و شهید قدوسی کشته شود!

خاطره خاصی از شهید قدوسی در دوران تحصیل دارید؟

در دوران تحصیل وقتی الان فکرش را می کنیم، همه‌اش خاطره است. در همه ابعاد خدا ایشان را ساخته بود برای تربیت طلاب. آخر شب که می خواستیم بخوابیم، چراغ دفترشان هنوز روشن بود. صبح زود هم ایشان باز در دفتر بود. ایشان می گفت من بچه‌هایم را وقتی خوابند، می بینم، بچه‌هایم هم مرا نمی بینند. وقتی به‌خانه می روم خواب هستند و بیرون می آیم هم خواب هستند.

یکی از ویژگی‌های ایشان این بود که طلبه را منبع الطبع بار می آورد و طلبه حاضر نمی شد از هر کسی هر چیزی را قبول کند، چون اجازه نمی داد از ندورات، در مدرسه چیزی بیاورند و پخش کنند. خود ایشان با مدیریت خودشان این کارها را انجام می دادند، گوسفند می آوردند، می کشتند و برنج و روغن می آوردند، ولی از بیرون چیزی قبول نمی کردند و طلبه‌ها با منش خاصی بارمی آمدند. با درس اخلاقی که می گفتند، طلبه‌ها مثل یک باتری که شارژش کنند تا یک هفته شارژ بودند، چون آنچه می گفتند از دلشان برمی خاست و اول از همه، خودشان عامل بودند. درس‌هایی را که استاد نداشت، خودشان جورش را می کشیدند و قبول می کردند و توانش را نیز داشتند. ■



• درآمد

تحصیل در مدرسه حقانی و دقت در جزئیات امور و شیوه مدیریتی شهید قدوسی، مصاحبه با کرباسچی را مشحون از ناگفته‌های شنیدنی در باره آن شهید بزرگوار می‌سازد، نکاتی که در سایر گفتگوها به آنها کمتر اشاره شده و برای پژوهندگان تاریخ معاصر مفید تواند بود. با تشکر از ایشان برای انجام این گفتگوی خواندنی.

■ «آیت‌الله قدوسی و خوی طلبه پروری» در گفت و شنود

شاهد یاران با غلامحسین کرباسچی

سختگیری‌اش سازنده بود...

آشنایی شما با آیت‌الله قدوسی به دوران طلبگی در مدرسه حقانی باز می‌گردد یا آشنایی قبلی نیز داشته‌اید؟

نه من آشنایی قبلی و ارادت قلبی خدمت ایشان نداشتم. بسیار جوان بودم که وارد حوزه شدم و بنابراین لازم بود وارد مدرسه‌ای شوم که از برنامه منظمی برخوردار باشد. از همین رو، پدرم، من و برادرم را برای خواندن دروس حوزوی به مدرسه حقانی برد. آن موقع من در حد سیکل بودم و برای همین هم پدرمان به خاطر نظم مدرسه حقانی، ما را به آنجا فرستاد. من طی سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۹ در این مدرسه توفیق تحصیل و آشنایی با ایشان را پیدا کردم. در ابتدا آقای شیخ‌زاده رئیس مدرسه بودند و یک سال بعد هم آقای قدوسی رئیس مدرسه شدند.

چه شد که مدیریت مدرسه تغییر کرد و به آقای قدوسی سپرده شد و در دوران ایشان چه تغییراتی پدید آمد؟

تا جایی که یادم هست مثل اینکه آقای شیخ‌زاده با آقای حقانی اختلافاتی پیدا کرده بود و برای همین هم کنار رفت و آقای قدوسی مدیر مدرسه شد. آقای قدوسی که آمد، فضای مدرسه خیلی جدی و منظم شد. با آمدن آقای قدوسی بحث حضور و غیاب و نمره و بازخواست درس‌ها به صورت جدی‌تری انجام می‌شد. فضای مدرسه برای کسانی که اهل درس بودند، خوشایند بود، اما برای کسانی که اهل درس نبودند یا سناشان گذشته بود و مشغولیت داشتند، شاید این نظم خوشایند نبود که طبیعی هم هست. آقای قدوسی بر نظم و برنامه‌ریزی در کارها تاکید داشت و با مسائل شخصی بچه‌ها کاری نداشت. ایشان آن چنان با دقت مسائل و اتفاقات مدرسه

را دنبال می‌کرد که گاه شاگردها به شوخی می‌گفتند که انگار ایشان پشت سرشان هم چشم دارند. آقای قدوسی سخت‌گیری سازنده‌ای داشت.

این ناخوشایندی باعث برخورد انتقادی با ایشان هم می‌شد و واکنش ایشان در برخورد با این انتقادات چه بود؟

در جو افراطی اول انقلاب واقعاً تلاش می‌کرد موازین شرعی رعایت شود و به کسی اجحاف و ظلم نشود. متأسفانه بسیاری از نیروهای چپ‌رو در دادستانی در آن زمان با انتقام‌خواهی عمل کردند و به مصادره و برخورد پرداختند، اما آقای قدوسی در دادستانی واقعاً سدی بود در برابر اجحاف به بی‌گناهان. ایشان جلوی خیلی دستگیری‌ها و مصادره‌های غیرضروری و بی‌خود را می‌گرفت.

معمولاً در فضای حوزه، حداقل در گذشته این حد از نظم سابقه نداشت. ایشان به ارائه درس در سر ساعت اصرار داشتند و برخی از اساتید بسا اینکه از فضلا بودند، اگر دیر می‌آمدند و تاخیر داشتند، ایشان گلایه می‌کردند. و یا طلبه‌هایی را که دیر می‌آمدند، مورد سؤال قرار می‌دادند، یعنی می‌خواستند و می‌گفتند شما

این قدر تاخیر داشتید یا غیبت داشتید. علتش چیست؟ مورد پرس و جو قرار می‌دادند و از نمره انضباط آنها کم می‌کردند. این سبب می‌شد که گاهی طلاب نسبت به این سخت‌گیری انتقاد کنند و گلایه داشته باشند. گاهی برخی اساتید هم درباره این حساسیت نسبت به نظم انتقاد داشتند. ایشان در برابر این انتقادات بسیار دفاع می‌کردند و کار خودشان را درست می‌دانستند و می‌گفتند ما باید عادت به نظم پیدا کنیم و طلبه‌ای که می‌خواهد درس بخواند باید به نظم مقید باشد.

آیا طلبه‌ها این مجال را داشتند که در برابر ایشان به راحتی انتقاد کنند و ایشان انتقادپذیر بودند؟

ایشان گاهی از طلبه‌ها می‌خواستند حرف‌هایشان را بزنند. حتی اگر در جمع‌های کوچک‌تر هم بودند، انتقاد می‌شد، می‌گفتند صحبت کنید، اما سعی می‌کردند قانع کنند افراد را به آنچه که اعتقاد داشتند، قانع کنند. به هر حال گلایه‌ها و انتقادهای به ایشان بیشتر در باره بحث‌های اصولی ایشان بود و ایشان از اصولش کوتاه نمی‌آمد.

ساختار آموزشی و دوره‌بندی در این مدرسه چگونه بود؟

یک سری درس عمومی مثل جامعه‌شناسی و علوم مختلف داشتیم؛ اما گروه‌بندی بر اساس درس‌های طلبگی بود. سه سال اول ادبیات عرب بود و سال چهارم و پنجم مقدمات منطق و معانی بیان تدریس می‌شد و از سال ششم اصول مقدماتی و فقه مقدماتی درس داده می‌شد تا در سال هفتم و هشتم به درس‌هایی مثل مکاسب آموزش داده شود. دوره درسی در آنجا تا رسیدن به درس خارج دوازده ساله بود، اما این دوره، بنا به تلاش بچه‌ها کوتاه و بلند می‌شد. مثلاً من به سال

دیدگاه‌ها بود؟

این را شاید دوستان دیگر بهتر بتوانند بیان بکنند. آن قدر که من یادم هست خیلی جایگاهی به عنوان شورای عالی نبود.

یعنی شهید بهشتی به عنوان رئیس شورا نقشی نداشتند؟

فکر می‌کنم آقای بهشتی در سال‌های ۴۹، ۵۰ به بعد آن نظم شورای عالی و مشورتی را برقرار کردند، در سال‌هایی که من بودم، بیشتر امور به خود آقای قدوسی باز می‌گشت. البته ایشان مشورت‌هایی هم می‌کردند و آقای بهشتی هم گاهی به مدرسه می‌آمدند و با ایشان هم جلساتی داشتند، اما به این شکل که شورای عالی شکل بگیرد، فکر می‌کنم تا سال ۴۹ این گونه نبود. آن دلخوری مربوط به سال ۴۴ و همان سال اول بود که حدود یک ماه ایشان رفتند و بازگشتند. ظاهراً بیشتر مربوط به همان بانی مدرسه مرحوم آشیخ حسین ربانی بود و به مسائل مدیریتی بازمی‌گشت و با دیگران ارتباطی نداشت.

چه کسانی در زمان غیبت ایشان نزدشان رفتید؟

من بودم، آقای طباطبایی، آقای رکنی و به گمانم آقای طارمی و چند نفر دیگر. از من پرسیدند که فلانی اگر یک روز خدا، گناهانش را بر ما حلال کند و هر کس هر معصیتی که خواست بتواند انجام دهد، شما چه معصیتی را انجام می‌دهید؟ گفتم نمی‌دانم و به این سؤال فکر نکردم. پاسخ خودشان را جویا شدم. گفتند که اگر خدا همه حرام‌هایشان را حلال کند، گناهی که من با ولع انجام خواهم داد، «غیبت» خواهد بود. این نشان می‌داد که ایشان چقدر تحت فشار بودند و دل پری داشتند از برخی از افراد در داخل و خارج مدرسه. بالاخره به نظم درآوردن اساتید و طلاب کار آسانی نبود و باعث برخی حرف و حدیث‌ها و دلخوری‌ها می‌شد. از آن طرف نوآوری‌ها در مدرسه هم باعث برخی

ایشان خیلی تکرار می‌کردند که لباس روحانیت نباید شما را مغرور کند و فکر نکنید که تافته جدا بافته‌ای هستید. آفت‌های کار روحانیت را بر سر می‌شمردند و هشدار می‌دادند که خودتان را مقدس‌تر از مردم در نظر نگیرید. ایشان همیشه این شعر را تکرار می‌کردند که «ترسم که روز حشر، عنان بر عنان رود/ تسبیح شیخ و خرجه رند شرا بخوار». داستان‌های زیادی برای ما تعریف می‌کردند از افرادی و روحانیانی که از خودشان تعریف می‌کردند و به مذلت افتادند. گاهی در ماه رمضان

هم که اساتید و دانشجویان می‌رفتند و مدرسه تعطیل بود، ما خدمت ایشان می‌رسیدیم و جلسات چندنفره‌ای در حضور ایشان داشتیم.

ایشان در این جلسات همه ما را به تفکر وامی‌داشت. یادم هست در یکی از شب‌های ماه رمضان که به دیدنشان رفته بودیم، ما را به تفکر در دعای ابو حمزه فرا خواند، از جمله اینکه: «راستی هیچ فکر کرده‌ای که این جمله دعا که: «انا الذی اعطیت علی معاصی العظیم الرشی» (من آنم که برای انجام معاصی بزرگ رشوه دادم) که گفته معصوم در برابر خداست، چگونه با مقام عصمت جور در می‌آید.» و البته پاسخ‌هایی را هم می‌دادند که بعضی گفته‌اند اینها به عنوان تربیت و آموزش دیگران است و یا اینکه اینها از باب «حسنات الابرا» سیئات المقرین است و بعد هم تاکید می‌کردند که اینها با آن حال و جملات دعا نمی‌خواندند و بعد هم تفسیر عرفانی خود را بیان می‌کردند که در واقع نگاه معصوم به مقام انسان و عرفان واقعی و مفهوم دعا و نیایش و لذت این نوع مناجات با پروردگار و... است که شرح آن از این گفت‌وگو خارج است و وقت بیشتری می‌طلبد. اما خاطره دیگری هم از ایشان دارم که می‌گویم. یادم هست که در مقطعی آقای قدوسی با برخی از متولیان مدرسه مشکل پیدا کرد و به مدرسه نیامد. علت آن را دقیقاً به یاد ندارم، ولی بیشتر درباره نحوه مدیریت بر مدرسه و برخی دخالت‌ها بود. چند نفر بودیم که خیلی به ایشان علاقه‌مند بودیم و به خانه ایشان می‌رفتیم و التماس می‌کردیم که برگردند. ایشان در اداره مدرسه تا چه حد تابع نظر شورای عالی مدرسه بودند و چقدر به برنامه‌های مدرسه مقید بودند. آیا این اختلاف نظر در راستای همین تفاوت



سوم مدرسه وارد شدم، چون مقدمات و ادبیات را بیرون از مدرسه خوانده بودم و کمی جلو بودم. اما علاوه بر درس‌های مشخص حوزوی، درس‌های دیگری هم داشتیم، درس‌هایی مثل تفسیر قرآن و اخلاق و املا و انشاء و ریاضیات داشتیم که حالت عمومی داشت.

انتخاب این دروس خارج از حوزه بر چه اساسی بود و آیا آیت‌الله قدوسی در انتخاب متون درسی هم دخالت می‌کردند؟

آیت‌الله قدوسی در مورد اینها خیلی دخالت نمی‌کردند و بیشتر به خود استاد باز می‌گشت. مثلاً در ریاضیات، ادبیات و درس‌هایی مثل تاریخ اسلام، این خود استاد بود که متن را انتخاب می‌کرد و حداقل آن اوایل که من آنجا بودم، چنین نبود که یک برنامه درسی به استاد ارائه شود. البته من سال ۴۹ و ۵۰ به بعد برای درس خارج از مدرسه بیرون رفتم و کفایه و درس خارج را بیرون مدرسه حقانی ادامه دادم.

علت خروج شما ضعف تدریس خارج در مدرسه بود یا اصولاً این مقطع در آنجا تدریس نمی‌شد؟

آن موقعی که ما رسیدیم به کفایه، هنوز در مدرسه درس نمی‌دادند و ما اجازه گرفتیم که برویم کفایه آقای سلطانی. در واقع دو جلسه می‌رفتیم بیرون، درس خارج هم در بیرون مدرسه بود و می‌رفتیم درس آقای وحید و درس آقای منتظری، لذا به تدریج دیدیم که دیگر درسی نیست جز همین دروس متفرقه و خارج شدیم.

شهید قدوسی چه درس‌هایی تدریس می‌کردند؟
آن زمان که ما بودیم، آقای قدوسی خیلی درس نمی‌گفت و اگر معلم‌ها نمی‌آمدند، ایشان به جای معلم‌ها سر کلاس می‌آمدند تا کلاس تعطیل نشود. اما ایشان یک درس اخلاق می‌دادند که بسیار پرجاذبه بود. کلاس، صبح پنجشنبه برگزار می‌شد و چون امتحان نداشت و خیلی پیگیری نمی‌شد و همه دوستان نمی‌آمدند. مرحوم آقای قدوسی خیلی حساس بود که همه در کلاس اخلاق شرکت کنند، بنابراین صبح‌های پنجشنبه می‌آمدند و دور حیاط می‌چرخیدند که ببینند چه کسی در حجره مانده است. هفته‌هایی که خودشان درس می‌دادند، اگر کسی نمی‌آمد، در همان نگاه اول غایب‌ها را تشخیص می‌دادند و به حافظه می‌سپردند، اما نوع بیان ایشان در کلاس به گونه‌ای بود که همه را تحت تأثیر قرار می‌داد و من هنوز هم برخی جملات ایشان را به یاد دارم.

در بحث دیگران که حضور می‌یافتید، سطح علمی طلاب مدرسه حقانی نسبت به دیگران چگونه بود؟

برداشت این گونه بود که این دوستانی که در مدرسه بودند، سطح و ادبیات اکثرشان بهتر از دیگران بود. البته طلبه‌های استثنایی همه جا بودند، اما هم برداشت دیگران این گونه بود و هم برداشت خودمان.

ایشان چه صحبت‌هایی می‌کردند؟

قبل از سال ۵۰ و در آن زمانی که ما در مدرسه بودیم، ایشان چنین فرضی نداشتند که یک حکومت اسلامی تشکیل خواهد شد و ما داریم نیروهای را به عنوان قاضی و دادیار و مدیر تربیت می‌کنیم. ایشان به دنبال تربیت نیروهای هدایت‌کننده جامعه و طلاب تأثیرگذار و آگاه و خوب بود و این کمتر از تربیت نیروی مدیر برای حکومت نیست.



■ علامه سید محمد حسین طباطبایی

چرا پرونده ایشان به نسبت شخصیت‌های هم‌عرض ایشان تا این حد باریک است؟

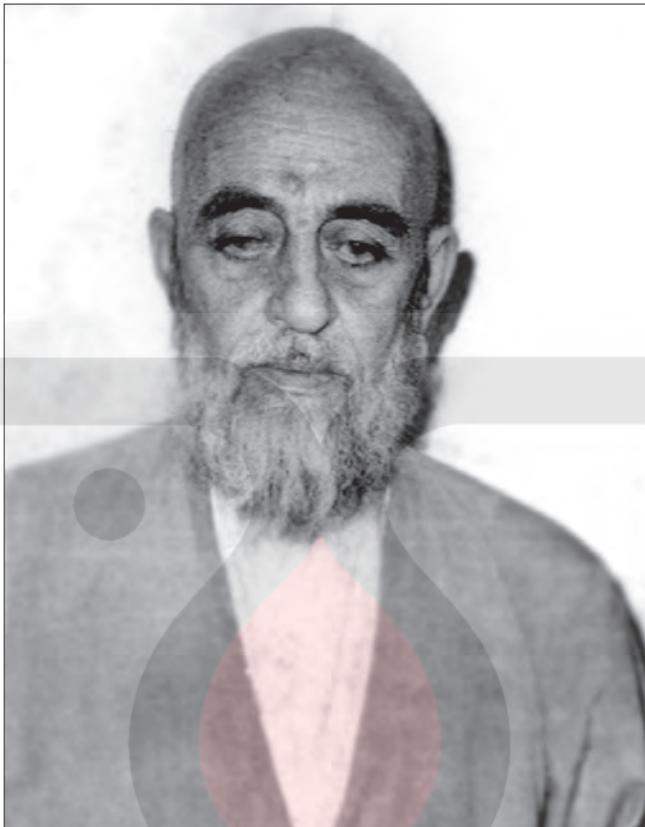
می‌دانید که ایشان از اولین روحانیون قم بودند که به خاطر نامه‌ای که خطاب به امام نوشته بودند، دستگیر شدند. وقتی آمدند مسئولیت مدرسه را پذیرفتند، بعد از دوره بازداشتی بود که ناراحتی هم زیاد کشیده بودند، لذا ایشان می‌دانست در برابر ساواک چگونه عمل کند و چگونه تحفظ داشته باشد که مشکلی پدید نیاید. در واقع ایشان نوعی تجربه برخورد با ساواک را داشت و با توجه به نظمی هم که داشت، کار ساواک را خیلی سخت می‌کرد. برخی آقایان در حرف زدن و برنامه‌هایشان خیلی باز عمل می‌کردند؛ اما ایشان بر اساس آن برنامه و اعتقاداتی که داشت، عمل می‌کرد؛ اما خیلی پیچیده تر از دیگران.

آقای قدوسی از بسیاری بچه‌های مدرسه حقانی دعوت کردند تا بعد از انقلاب در سیستم قضایی مشغول به خدمت شوند. از شما دعوتی نکردند؟

من در آن زمان در دفتر امام و بعد هم صدا و سیما مشغول بودم. چند بار هم بعد از انقلاب خدمت آقای قدوسی رسیدم و چون گفتم که مشغول به فعالیت هستم، طبیعتاً از من نخواستند که وارد سیستم قضایی شوم. من در تلویزیون مسئول پخش شبکه شدم، بنابراین ضرورتی نداشت که ایشان از من دعوت کنند. آقای قدوسی در دادستانی هم واقعاً عملکرد قابل تحسینی داشتند. ایشان در آن جو افراطی اول انقلاب واقعاً هم تلاش این بود که موازین شرعی رعایت شود و به کسی اجحاف و ظلم نشود. متأسفانه بسیاری از نیروهای چپ‌رو در دادستانی در آن زمان با انتقام‌خواهی عمل کردند و به مصادره و برخورد پرداختند، اما آقای قدوسی در دادستانی واقعاً سدی بود در برابر اجحاف به بی‌گناهان. ایشان جلوی خیلی دستگیری‌ها و مصادره‌های غیرضروری و بی‌خود را می‌گرفت و واقعاً با شهادت ایشان، آن سد محکم شکسته شد و حتی بسیاری از نیروهای هم که تحت نام ایشان فعالیت می‌کردند و به حلقه حقانی معروف شدند، تا ایشان زنده بودند، جلوی تندروی‌هایشان گرفته می‌شد. بعد از انقلاب، جز این دو سه بار که عبوری و کوتاه در جلسات خدمت ایشان رسیدیم، دیگر توفیق نداشتم خاطره ویژه‌ای از این دوره ندارم.

به نظر شما آیت‌الله قدوسی در مدرسه حقانی به دنبال تربیت کادرهایی برای حکومت در آینده بود یا ناخواسته چنین شد؟

شاید در سال ۵۶ و ۵۷ ایشان چنین نگاهی داشته‌اند، ولی قطعاً قبل از سال ۵۰ و در آن زمانی که ما در مدرسه بودیم، ایشان چنین فرضی نداشتند که یک حکومت اسلامی تشکیل خواهد شد و ما داریم نیروهایی را به عنوان قاضی و دادیار و مدیر تربیت می‌کنیم. آقای قدوسی به دنبال تربیت نیروهای هدایت‌کننده جامعه و طبلاب تأثیرگذار و آگاه و خوب بود و این کمتر از تربیت نیروی مدیر برای حکومت نیست. نباید درباره ایشان و دیگر شخصیت‌های انقلاب، گرافه‌گویی کرد و نباید به گونه‌ای از ایشان صحبت کرد که انگار تربیت روحانی آگاه در جامعه چندان اهمیتی ندارد و ایشان به دنبال تربیت مدیر حکومتی بوده است. اثر تربیتی آقای قدوسی را نباید با این هدف‌گذاری‌ها تقلیل داد و به تأثیر بزرگ معنوی و تربیتی و اخلاقی این گونه شخصیت‌های حوزه بی‌توجه بود. ■



اهل درس خواندن نبودند و کار سیاسی مثل گوش دادن به رادیوها و توجه به بحث‌های سیاسی آنها را از درشان دور می‌کرد و برایشان بهانه‌ای بود که از درس در برونند، آقای قدوسی در این موارد حساس بودند و می‌گفتند طلبه باید اول درسش را بخواند و صرفاً در اینجا بود که مخالفت می‌کردند، وگرنه من در این ۶-۷ سالی که آنجا بودم و دنبال این قضایا بودیم، هیچ وقت چنین واکنش منفی نسبت به خود و یا دوستان فعال ندیدم.

به نظر من آقای عرفا بعد از دستگیری، دیگر آزاد نشد تا بخواهد باز گردد. چون اول ایشان را گرفتند و یک اعترافاتی کرد و بعد ما را گرفتند و ما هم تا نزدیکی انقلاب دیگر آزاد نشدیم. آن چیزی که بود ایشان در زندان با مجاهدین خیلی رفاقت پیدا کرده بود و در واقع عضوگیری یا سمپات شده بود. فکر می‌کنم شاید به این دلیل بوده که آقای قدوسی خیلی به او راه نداده است. اگر ایشان این قدر در مبارزه ورود داشتند و مدرسه حقانی تا این روی مثبت به مبارزات نشان می‌داد،

نابید درباره ایشان و دیگر شخصیت‌های انقلاب، گرافه‌گویی کرد و نباید به گونه‌ای از ایشان صحبت کرد که انگار تربیت روحانی آگاه در جامعه چندان اهمیتی ندارد و ایشان به دنبال تربیت مدیر حکومتی بوده است. اثر تربیتی آقای قدوسی را نباید با این هدف‌گذاری‌ها تقلیل داد و به تأثیر بزرگ معنوی و تربیتی و اخلاقی این گونه شخصیت‌های حوزه بی‌توجه بود.

مخالفت‌ها از خارج مدرسه می‌شد. مرحوم آقای قدوسی واقعاً متدین بود و اهل غیبت کردن نبود، بنابراین به لحاظ روحی بسیار تحت فشار بود.

آیا شخصیت ایشان به لحاظ اخلاقی و عرفانی هم بسیار خاص بود؟

بله، یادم هست که یک بار ایشان کتابچه‌ای به من دادند که در آن بسیاری از اشعار علامه طباطبایی را از روی کتابی که دیوان اشعار علامه بود و گویا گم شده بود، نوشته بود. من هم بسیاری از آن شعرها را برای خودم نوشتم که به دست ساواک افتاد و من از دست دادم. یکی از آن شعرها که آقای قدوسی هم آن را حفظ بود و همیشه می‌خواند مربوط به پاسخی بود که علامه در پاسخ آقای ناصر آرام داده بود.

آقای آرام یک بار نامه‌ای به شعر برای مرحوم علامه طباطبایی نوشته بود و آقای طباطبایی هم به شعر جواب او را داده بود: «ناصر آرام دلارام باش / همدم مینا و می و جام باش / شعر تری که از قلمت ریخته / شاهد و شکر را به هم آمیخته» آقای طباطبایی، آرام را به همین صورت نصیحت کرده و در آخر گفته بود: «آنچه خدا خواست همان می‌شود / آنچه دلت خواست نه آن نمی‌شود». آقای قدوسی خیلی شایسته مرحوم طباطبایی بود و جالب بود که می‌گفت آقای طباطبایی این شعر را در پاسخ آرام در همان لحظه که نامه را دیده، نوشته بود.

البته در آن دیوان شعر، اشعاری از خود آقای قدوسی هم وجود داشت که بسیار جالب بود. شعری از ایشان به یاد دارم که تخلص ایشان در بیت آخرش به این صورت بود: «چه کردی ای کمان ابرو تو با دل‌داده «قدوسی» / که در کنج خیالش غیر روی تو نمی‌گنجد». ایشان اشعار دیگری هم داشت که من فقط همین را به یاد دارم. **یکی از نکاتی که درباره آقای قدوسی می‌گویند، سرکشی آقای قدوسی به حجره‌های طلاب است، چنین چیزی را به یاد دارید؟**

ایشان گاهی اوقات اگر شب‌ها طلبه‌ها جمع می‌شدند و مزاحمت برای دیگران ایجاد می‌کردند می‌آمدند داخل اتاق و تذکر می‌دادند. در مدرسه علمیه که در حجره‌ها قفل نداشت و کافی است تا شما دستگیره را بچرخانید تا در باز شود. آقای قدوسی البته شاید با در زدن وارد اتاق نمی‌شدند تا غافلگیرانه عمل کنند. نباید جوری القا شود که ایشان قفل را می‌شکست تا داخل شوند.

در برخی از اسناد ساواک، نکاتی درباره عدم اقبال ایشان به فعالیت سیاسی طلاب درج و به واکنش ایشان درباره برخی طلابی چون «علی عرفا» اشاره شده است. آیا چنین بود؟

ایشان از اینکه مدرسه به خاطر فعالیت‌های سیاسی ضربه بخورد، پرهیز داشتند، ولی با فعالیت‌های سیاسی طلاب مشکل نداشتند. بارها ریختند داخل مدرسه تا مرا بگیرند. من اسم مستعاری به نام ناصح‌زاده داشتم و ساواک دنبال چنین فردی می‌آمد. همه حجره‌های مدرسه را می‌گشت، خود ایشان هم به من کمک می‌کرد که ساواک به من دسترسی پیدا نکند. و هیچ وقت هم برخورد تندی با من نداشتند و نگفتند که چرا این کار را کردی. آقای قدوسی مخالف آن بودند که بچه‌ها به خاطر فعالیت سیاسی به درشان نرسند؛ وگرنه یادم هست که یک بار من بازداشت شدم و وقتی آزاد شدم و به مدرسه آمدم، حتی ایشان نگاه سنگین یا تندی هم به من نکردند و برخورد دوستانه‌ای با من داشتند؛ اما بعضی از طلبه‌ها



الگوی اخلاص...

آیت الله محمد مومن

امور قضائی دادگاه‌ها و دادرهای انقلاب اسلامی کشور بود، به خدمتش شرفیاب می‌شدم.

چگونه می‌توانم فراموش کنم آخرین روزی را که در قم خدمتش رسیدم. جمع‌های که روز شنبه‌اش شهید شد و به لقاءالله پیوست، برای صرف ناهار افتخار میزبانی او را داشتیم. با کمال صفا و اخلاص و بدون هیچ پیرایه و تکلفی، پس از صرف ناهار روی فرش اتاق خوابید و پس از کمی استراحت، آخرین خداحافظی را با ما کرد و در پی اصلاح امور مدرسه و ارشاد برادران رفت و دیگر او را ندیدیم و فردایش او به لقاءالله پیوست و ما را به غم فراق و فقدان خویش مبتلا ساخت.

دیگر از ویژگی‌های وی که در کمال ارتباط با اخلاص وی است، عشق وافر او به پیاده شدن احکام اسلام در شعب دادگاه‌های سراسر کشور بود. در دادگاه‌ها و دادرهای انقلاب، شب و روز خود را صرف اصلاح امور می‌کرد، زیرا معتقد بود که همین دادگاه‌های انقلابند که بر اساس ضوابط اسلام تأسیس شده‌اند و باید بر مبنای اسلام و احکام آن قضاوت کند و قوانین طاغوتی ضد اسلام و دست و پاگیر دادگستری موجود را نذارند.

بعد از شهادت متفکر والامقام شهید مظلوم مرحوم آقای بهشتی رضوان‌الله علیه به من اصرار کرد که کاندیداتوری عضویت شورای عالی قضائی را بپذیرم تا پس از انتخاب، بازویی برای او در تثبیت و تقویت دادگاه‌های انقلاب اسلامی باشم. البته به دنبال اصرار ایشان و تأکید بعضی دیگر از برادران بزرگوار اعضاء محترم شورای عالی قضائی این معنی را پذیرفتم، لکن با کمال تأسف پیش از برگزاری انتخابات، آن عزیز گرانقدر نیز به فیض شهادت نائل آمد.

در شعب دادگاه‌های دادگستری نیز معتقد بود که هرچه زودتر و سریع‌تر، باید انقلابی به وجود آید و صددرصد اسلامی گردد. شاید مکرر به من می‌فرمود: ما که بالاخره باید این دادگستری را اسلامی کنیم، پس چه بهتر که این کار را از قم شروع کنیم. تو این مسئولیت را بپذیر و با شناسائی و معرفی قضات شرع واجد صلاحیت به شورای عالی قضائی در راس هر یک از شعب دادگاه‌های دادگستری قم، یک قاضی شرع صالح قرار بده که معیار قضاوتشان احکام اسلام باشد و هر جا قوانین موجود را خلاف شرع دیدند، آن را به دیوار زند و بر طبق اسلام حکم کنند.

من به ایشان عرض کردم اگر این مسئولیت را شورای عالی قضائی به من واگذار کند، به‌طور قطع در ظرف یکی دو ماه، بلکه کمتر این را انجام خواهم داد، لکن متأسفانه این مسئولیت از ناحیه شورا به من واگذار نشد و تنها کاری که توانستیم با موافقت ایشان انجام دهیم این بود که در زمانی که ریاست دادگستری قم با برادر محترم آقای صالحی، عضو حقوقدانان شورای نگهبان بود، خدمت حضرت امام مشرف شدید و با اذن صریح ایشان، شعبه دادگاهی به عنوان «دادگاه انقلاب اسلامی قم، بخش امور حقوقی» تأسیس و بسیاری از مشکلات را از طریق قضاء شرعی حل کردیم، اما با کمال تأسف، بعد از گذشت یکی دو سال، از طرف بعضی از مسئولین نامه‌ای آمد که این کار غیرقانونی است و از ادامه کار این دادگاه جلوگیری به عمل آمد.

امید است با همت والای برادران عزیز اعضاء محترم شورای عالی قضائی و همکاری برادران صالح و شایسته قضات دادگاه‌ها و فعالیت بیشتر مجلس شورای اسلامی، هرچه زودتر موفق شویم سیستم قضاء اسلامی را در سراسر کشور پیاده کنیم و از احکام نجات‌بخش اسلام که خون‌بهای شهداء عزیز و بزرگوارمان و ثمره انقلاب اسلامی‌مان است، در سنگر قضاء اسلامی پاسداری نماییم و در انجام این مقصود، اگر برای خدا و در راه او خالصانه قدم برداریم، قطعاً خداوند ما را یاری خواهد کرد. ■

اسلامی، قضاء شرعی را مجسم می‌کند، در یکی از استان‌های دورافتاده و محروم به انجام وظیفه مشغول است. استاندار این استان نامه‌ای به شورای عالی قضائی نوشته و درخواست کرده بود که یکی دیگر از برادران را به کمک ایشان بفرستیم، زیرا ایشان با صحت و اتقان عمل خود و برخورد برادرانه و اسلامی خویش، اخوت اسلامی را در بین مردم تحقق بخشیده و ارگان‌ها و نهادها را با هم متحد و هم‌آهنگ ساخته، چه بهتر آنکه برادر دیگری به کمک ایشان آید تا امر قضاء را متصدی باشد و این برادر عزیز بیش از این بتواند به اتحاد و هم‌آهنگ ساختن مردم و نهادها و ارگان‌ها بپردازد.

به راستی یکی از ثمرات عمر بابرکت و اعمال خالصانه آن شهید سعید، فضایی عزیز مدرسه هستند که به حق باقیات صالحاتی برای او خواهند بود. همین اخلاص در اعمال او که مشهود دانشجویان مدرسه بود، موجب گردید که رابطه بین آن شهید و این عزیزان، از حد رابطه استاد و شاگرد به رابطه مرید و مرادی برسد و برادران با خضوع قلبی و احترام خاصی فرمانبر خواسته‌های او باشند، چون برای اینان مسلم بود که چیزی جز انجام وظیفه الهی و عمل به مسئولیت اسلامی مدنظر او نبود. وی خود را همچون یکی از اینان و اینان را در عرض خود و همه را مسئول در پیشگاه با عظمت خداوند تعالی و پیامبر و ائمه اسلام (س) می‌دانست و اینان را ارشاد به وظایف، خود می‌کرد. این شهید سعید که خود افتخاری برای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و یکی از اعضای آن بود پیش‌نویس اساس نامه جامعه را تنظیم کرد که اکثر مواد اساس نامه جامعه همان مواد تنظیمی آن شهید بزرگوار است. در ماده ۱۷ این اساسنامه که عیناً باقی مانده، چنین آمده است:

«اعضای جامعه مدرسین باید علاوه بر اسلام و تشیع و حسن سابقه و تقوی و ایمان به مبانی جمهوری اسلامی، از مدرسین و یا فضایی حوزه‌های علوم دینی شیعه باشند. از آنجا که علاوه بر گواهی آیات و روایات، تجربه نشان داده که ریشه عدم موفقیت اغلب گروه‌ها، عدم اخلاص در موسسین و گردانندگان

مهم‌ترین مسئله‌ای که مورد عنایت آن بزرگوار بود، اخلاص در عمل و انجام آن تنها برای خدا بود. هم خود آن شهید مراقب بود اعمالش را برای خدا انجام دهد و هم از دیگران انتظار داشت چنین باشند.

آن‌هاست، لذا می‌بایست در انتخاب افراد، سعی و دقت کافی شود و اعضاء جامعه مدرسین از میان کسانی انتخاب شوند که دارای اخلاصی کامل و فضائل اخلاقی باشند و از پیوستن افراد نامجوی شهرت‌طلب و خودپرست به این جامعه جلوگیری شود، چه جاه‌طلبی و اغراض شیطانی و هواهای نفسانی، مانع رسیدن به اهداف عالی جامعه می‌گردد».

تنظیم این ماده به این سبک که ملاحظه می‌شود، نشانگر نحوه تفکر و ایمان عمیق و پایبندی او به اسلام و اخلاص او در عمل و نشان‌دهنده معیارهایی است که در نظر او اصالت دارند. هر کس که با او مانوس بود، این اخلاص و بی‌هوائی و تخلق به فضائل اسلامی را در وی مجسم می‌دید. من از خاطر نبردهام و ان‌شاءالله نمی‌برم که در همان اوقاتی که وی دادستان کل انقلاب اسلامی و عضو شورای عالی قضائی بود، تنها و بدون هیچ پیرایه‌ای، پیاده در خیابان‌های قم حرکت می‌کرد و در پی اصلاح

به مناسبت فرا رسیدن سالروز شهادت برادر بزرگوار حجت‌الاسلام و المسلمین شهید سعید قدوسی عزیز رضوان‌الله علیه، از این بنده خواستند چند فرازی از خاطرات و ویژگی‌های آن شهید را به قلم آورم، باشد که با یاد این ویژگی‌ها، مسئولین محترم و علاقمندان به پیشبرد انقلاب اسلامی، توجه بیشتری به وظیفه خود پیدا کنند و شمه‌ای از حقوق آن شهید سعید را اداء نموده باشم.

مهم‌ترین مسئله‌ای که مورد عنایت آن بزرگوار بود، اخلاص در عمل و انجام آن تنها برای خدا بود. هم خود آن شهید مراقب بود اعمالش را برای خدا انجام دهد و هم از دیگران انتظار داشت چنین باشند. مدرسه علمیه منتظر به (معروف به حقانی)، تقریباً از بدو تأسیس به مدیریت آن شهید اداره می‌شد و مکرر می‌فرمود: «فلان برادر، نام خانوادگی‌اش را در شناسنامه تبدیل کرده، با اینکه نام خانوادگی قبلی‌اش نیز بد نبود و این معنی کشف می‌کند که این برادر به دنبال خیالات نفسانی است و تنها به خدا دل نبسته است. فلذا بعد از این عمل از چشم من افتاد و عقیده‌ام از او سلب شد.» غرض آن بزرگوار این بود که اعمال انسان هر اندازه هم کوچک باشد، از مبادی نفسانیه سرچشمه می‌گیرد و چه بسا عمل کوچکی که از نفسانیت بزرگی کشف می‌کند و کسی که اقدام به تعویض نام خانوادگی‌اش به لفظی زیباتر کند، این عمل کاشف از دل‌بستگی او به سوی‌الله و دل بر حساب بازکردنش برای غیر خداست. او مبتلا به شرک است و بالطبع نمی‌توان در صحنه نبرد بین حق و باطل، یقین پیدا کرد که او همیشه جانب حق را که همان خداست رعایت کند، زیرا چه بسا هوای نفس او در باطل یافت شود و این اسیر نفس نمی‌تواند در این نبرد، همیشه به سوی حق رود و تابع حق باشد.

در اول سال تحصیلی ۱۳۵۷-۱۳۵۶ یکی از برادرانی را که دو سال قبل، از شاگردان مدرسه بود به عنوان اینکه در امتحان سالیانه یک نمره کم داشت، از شرکت در کلاس منع فرمود، در حالی که احياناً با شرکت بعضی از برادران دیگر که بیش از یک نمره هم کم داشتند، موافقت می‌کرد. در این مورد از محضرش سؤال نمودم، جواب فرمود: «اما این مدرسه را از سهم مبارک امام (ع) اداره می‌کنیم، فلذا بنا داریم دانشجویان ما کسانی باشند که یقین داشته باشیم برای آینده اسلام مفیدند و در مورد این برادر چنین یقینی نداریم.» سپس از من پرسید: «آیا شما شهادت به صلاحیت او در این حد می‌دهی؟» عرض کردم من معاشرت چندانی که کاشف از صلاحیت او باشد، با وی نداشتم. تنها می‌دانم در کلاس بحث من برادری خوش فهم بود. یکی دیگر از برادران اساتید محترم و مذهب را نام بردم و عرض کردم: «آیا شهادت ایشان به صلاحیت نامبرده کافی است؟» فرمود: «بلی»، فلذا خدمت آن استاد رفتم و به استناد شهادت این استاد، آن برادر به کلاس راه یافت.

به همین جهت برادران معظم دست‌پروردگان آن شهید سعید در مدرسه بحمدالله تعالی همگی شایسته و بافضیلت هستند و اکنون در سراسر کشور به انجام وظیفه اسلامی انقلابی در پست‌های مختلف مشغولند و از بهترین عزیزانی هستند که به انقلاب اسلامی خدمت می‌کنند و همانند آن شهید عزیز به دنبال انجام وظیفه‌اند و گمنام و بدون چشمداشت به خدمت مشغولند و حتی مسئولین سطح بالا نیز از کم و کیف خدمت آنها بی‌اطلاعند، زیرا این عزیزان نه در صفحه تلویزیون ظاهر می‌شوند و نه تقاضای ملاقات و معرفی خود به رئیس‌جمهور و رئیس مجلس و دیگر مسئولین را دارند و نه در پی آنند که با روزنامه‌ها مصاحبه کنند و تمثال شریف را زینت‌بخش آن نمایند.

من از یاد نبردهام و نمی‌برم که یکی از این برادران شریف که من به اخلاص او غبطه می‌برم و در سمت قاضی شرع دادگاه انقلاب



اکثر وقت خود را صرف رسیدگی به طلاب و تربیت آنها می کردند...

آیت الله علی احمدی میانجی

خواهند کرد و همین طور هم شد؛ منتهی طولی نکشید که ایشان از طرف امام به دادستانی کل منصوب شدند. مرحوم شهید قدوسی حالتی داشتند که آنچه را که به آن معتقد بودند، حاضر نبودند خلاف اعتقادشان یا خواهش رفقا عمل کنند؛ مثلاً اگر کسی را مناسب دادستان شدن نمی دانستند، ممکن نبود که به وی حکم دادستانی بدهند و در بین رفقا هم معروف بود که «ایشان حرفش یکی است» و اگر چیزی را تشخیص بدهد، ممکن نیست خلاف آن را عمل کند، مگر اینکه تشخیصش بر گردد و عقیده دیگری پیدا کند. از خصائص دیگری که ایشان داشتند این بود که طلبه‌ها را با عزت نفس بزرگ می کردند. این حالت بی‌اعتنایی به دنیا و عزت نفس در اهل علم خیلی مهم است و حتی ممکن است یک نفر حالت زهد نداشته باشد، ولی بی‌اعتنایی به دنیا داشته باشد و این خود به او عزت خواهد داد. واقعا درباره ایشان می توان این جمله را گفت که: «عاش سعیدا و مات سعیدا». زندگانی بسیار خوبی داشتند و حتی در مواقعی که در مدرسه، کار سنگینی داشتند، هم عباداتشان را انجام می دادند و هم به مطالعات علمی خود می رسیدند. در این دوران ۲۰ ساله، یعنی از سال ۴۲ که انقلاب شروع شد، ایشان نیز گرفتاری‌هایی پیدا کردند و زندان رفتند؛ مخصوصا دستگاه روی مدرسه حقانی و روی ایشان حساسیت به‌خصوصی داشت.

یکی دیگر از خصائص شهید قدوسی، تصمیم ایشان بود، وقتی تصمیم می گرفتند کاری را بکنند، قاطع بودند و از افرادی نبودند که سست بشوند. انسان هرکاری را که بخواهد بکند، تصمیم که می گیرد، در عمل به مشکلات زیادی دچار می گردد. حتی مکتب توحید را که به ایشان واگذار کردند، ابتدا قبول نمی کردند و بعد که قبول کردند، مصمم بودند تا آنجا که قدرت دارند کار را انجام دهند. معمولاً اشخاصی که تصمیم آنها قاطع نیست، کاری نمی توانند بکنند، چون موانع، آنها را شکست می دهد؛ اما کسانی که تشخیص وظیفه می دهند و بعد از تشخیص، محکم در مقابل مشکلات می ایستند، مشکلات مانند موج در مقابل آنها می شکنند و هرچند که ممکن است دچار نوسان و سختی گردند، ولی کار آنها پیش می رود.

به‌هرحال یکی از روحانیونی که خدمات آنها در حوزه ارزنده بود، ایشان بودند و این افرادی که ایشان تربیت کردند، هر یک، اینک عالمی هستند، برای اینکه هرکدام خدمات شایانی انجام می دهند و خطی که ایشان داده‌اند و اکنون هم در مدرسه اجرا می شود، در اثر نقشه و فعالیت ایشان است. ■

خوب در برداشت: یکی افرادی که ایشان تربیت کردند، مایه امیدی برای ارگان‌های انقلابی شدند، چون طلبه‌های متعهد و مؤمنی بودند و نتیجه دیگر اینکه به مدارس دیگر خط دادند و بعد از کار ایشان در مدرسه حقانی بود که مدارس دیگر، با برنامه منظم به سبک مدرسه حقانی تشکیل شدند، ولی همه اعتراف داشتند و در سطح حوزه هم معروف بود که هیچ‌کدام مانند مدرسه حقانی نیستند، چون نفس ایشان و کارهای ایشان، مخصوصاً سختگیری‌های ایشان خیلی اثر گذاشته بود.

نکته دیگری که به خاطر دارم و شهید قدوسی در این جهت هم ویژگی بارزی داشتند، مواظبت‌های روحی بود. ایشان نسبت به زیارت عاشورا مواظبت داشتند. موقعی که ایشان دادستان کل بودند، من خواب دیدم که در اثر خواندن زیارت عاشورا به ایشان علوم خاصی داده شده است. وقتی به ایشان عرض کردم، متاثر شدند و گفتند: «مدتی است که در این امر توفیق پیدا نکرده‌ام.» که این در اثر کثرت کار ایشان بود، چون خیلی زیاد کار می کردند و انجام این کارها را واجب‌تر می دیدند و این بود که می گفتند مدتی است،

■ ■ ■
واقعا درباره ایشان می توان این جمله را گفت که: «عاش سعیدا و مات سعیدا». زندگانی بسیار خوبی داشتند و حتی در مواقعی که در مدرسه، کار سنگینی داشتند، هم عباداتشان را انجام می دادند و هم به مطالعات علمی خود می رسیدند.

توفیق پیدا نکرده‌ام. منظورم این است که ایشان یک مواظبتی نسبت به دعاها و عبادات و تقیدها و توجه‌ها داشتند و در این راه زحمت کشیده بودند و در حوزه هم ایشان را به فضل قبول داشتند.

یکی دیگر از صفات و خصائص ایشان بود این بود که بسیار منظم بودند و وقتی کاری به ایشان پیشنهاد می شد، ابتدا فکر می کردند و وقتی می پذیرفتند، مقید بودند که در این کار منظم باشند.

در ستاد انقلاب قد (در اوائل پیروزی انقلاب) وقتی قرار شد که ایشان سرپرستی آن را به عهده بگیرند، رفقا در جلسه گفتند که اگر ایشان سرپرستی ستاد را به عهده بگیرند، منظمش

اولین جلسه‌ای که من به حضور مرحوم حجت‌الاسلام شهید قدوسی رسیدم وقتی بود که ایشان مرا برای تدریس و شرکت در برنامه‌های مدرسه حقانی دعوت کردند؛ نه اینکه قبلاً ایشان را نمی‌شناختم، بلکه قبلاً خیلی نزدیک نبودیم. بعد که آمدم مدرسه حقانی، در آنجا سالیان درازی بودم و با ایشان از نزدیک آشنا شدم و قهراً ارادت پیدا کردم. ایشان چند خصلت را که شاید در نوع افراد نباشد یا ناقص باشد، دارا بودند که باعث موفقیت ایشان و زیادی ارادت ما بود؛ از جمله تقید و تعهد شدید به مسائل اسلامی و تقوا و عدم انجام خلاف. مخصوصاً من احساس می کردم که در مسائل مالی احتیاط زیادی می کنند و در تعهدی که در مدرسه به عهده گرفته بودند، بسیار کوشا بودند و شاید اکثر وقت خود را در رسیدگی به طلاب و تربیت آنها صرف می کردند و خیلی مواظب بودند که اخلاق طلاب و درس خواندن آنها منظم باشد.

آنچه در ایشان خیلی استثنائی بود، این بود که در عین حال که نسبت به طلاب، خیلی سختگیر بودند و حتی یادم می آید طلبه‌ای را به علت کم بودن نمره انگلیسی، مردود کرده بودند، طلبه‌ها نسبت به ایشان علاقمند بودند، یعنی ایشان سختگیری و مهربانی را باهم داشتند. احساس طلبه‌ها نسبت به ایشان مانند یک پسر و پدر بود و مطمئن بودند که سختگیری‌های ایشان برای تربیت آنهاست و لذا پدر یکی از طلبه‌ها که شهید قدوسی عذر فرزندش را خواسته بودند، نزد من آمد تا شفاعت کنم و پسرش را در مدرسه قبول کنند. من به او گفتم: «مدارس دیگر هم هست و فرزند شما می تواند به مدارس دیگر برود.» وی گفت: «مدارس دیگر به خوبی اینجا نیست.» من گفتم: «دلیل این خوبی همین سختگیری‌هاست و اگر پسر شما را بیرون نمی‌کنند، این مدرسه تا این حد مورد علاقه شما نبود.»

مرحوم شهید قدوسی از یک طرف به طلاب سختگیری می کردند که وقت آنها تلف نشود و به درس‌هایشان خوب برسند و از طرف دیگر به آنها مهربانی و به مشکلاتشان رسیدگی می کردند. روی علاقه‌ای که به طلاب داشتند، آن قدر سختگیری می کردند که گاهی من به ایشان می گفتم: «برای مزاج آنها فکری کنید تا این قدر کار، آنها را از بین نبرد.» ایشان علاقه بسیار داشتند که طلاب را متعهد و متدین بار بیاورند. گاهی خود ایشان درس اخلاق می فرمودند و طلاب روی عقیده‌ای که به ایشان داشتند، کارها و موعظه‌های ایشان بر آنها تأثیر خاصی داشت و لذا ایشان در این مدت، خیلی نتیجه گرفتند. به‌نظر من شیوه شهید قدوسی دو نتیجه



• درآمد

مدیریت مدرسه حقانی و پرورش طلاب زمان آگاه و مدیر و مدبر، یکی از فرازهای درخشان زندگی شهید قدوسی است که در این گفتگو از زبان یکی از اساتید برجسته آنجا بیان شده است، باشد که در دستیابی به مدیریتی اسلامی و کارآمد دستمایه مدیران کنونی باشد.

«شهید قدوسی و مدرسه حقانی» در گفت و شنود شاهد یاران با
آیت‌الله سید هاشم حمیدی

نظم ایشان بی‌بدیل بود...

آغاز آشنایی شما با آیت‌الله قدوسی از چه زمانی بود؟

درباره کسی صحبت می‌کنیم که قرآن آنها را از زندگان شمرده و الان زنده و ناظر بر اعمال ما هستند. به این مناسبت داستانی را نقل کنم. من در سال ۴۶ به تهران آمدم و ۴۱ سال است که در مسجد انصارالحسین در خیابان پنجم نیروی هوایی اقامه نماز می‌کنم. روزی آقای به نام زری‌بافان که معلم قرآن و آدم متدین و خیلی خوبی بود، از شهیدی نام برد. گفت شبی این شهید را در خواب دیدم. به او گفتم: «شما کجا هستید؟» ایشان گفتند: «ما هر شب در مسجد هستیم.» اینکه شهید زنده و شاهد و حاضر است، این شاهدش است. شهدا ناظر بر اعمال ما هستند و ان‌شاءالله مواظب باشیم که پیش آنها شرمند نباشیم، چون آنها فداکاری و ایثار کردند. انقلاب اسلامی به وسیله آنها به وجود آمد و باقی ماند. این سرزمین به وسیله آنها احیا و از دست دشمن آزاد شد. آشنایی ما از حوزه علمیه قم است در سال ۱۳۲۷. بنده برای ادامه تحصیل به قم رفتم و در جلسات درس، خدمت ایشان می‌رسیدیم و در بعضی از درس‌های تفسیر، در درس علامه طباطبایی با هم بودیم. ایشان آدم بسیار منضبطی بود.

من در ۱۳۲۷ در ماه محرم و صفر برای تبلیغ به نهاوند رفتم. در حوزه رسم است که در ماه‌های محرم و صفر و رمضان برای تبلیغ به شهرستان‌ها می‌روند. چون ایشان هم نهاوندی بودند، بیشتر با هم آشنا و مرتبط شدیم و بعد ارتباط بیشتر ما در مدرسه حقانی بود که بر اساس برنامه‌های جدید، مدون و منضبطی اداره می‌شد. در آن زمان دو مدرسه بود که به این صورت برنامه داشت: یکی مدرسه آیت‌الله گلپایگانی بود و یکی مدرسه حقانی. در هر دو مدرسه از من خواسته بودند که درسی داشته باشم. شهید قدوسی مدیر مدرسه حقانی بود. البته موسسین مدرسه، شهید بهشتی، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله حائری تهرانی و آیت‌الله مشکینی بودند. آیت‌الله مصباح یزدی و آیت‌الله گیلانی هم جزو مدرسین بودند، اما کسانی که مدیر و موسس این مدرسه بودند، همین چند نفر بودند که در جلسات شرکت می‌کردند و جزو شورای عالی مدرسه بودند. گاهی جلساتی داشتند و مدرسین را هم دعوت می‌کردند.

یادم نمی‌رود در یکی از جلسات من هم شرکت کرده بودم. یکی از طلاب می‌گفت تکلیف زیاد می‌دهند. شهید بهشتی تا حدی به او حق دادند و گفتند: «این استاد از کار آن استاد خبر ندارد و هر کسی به فکر تکلیف خودش است.» مرحوم شهید قدوسی نظم و انضباط خوبی داشت. شهید بهشتی هم همین طور بود. شهید بهشتی می‌گفت: «برخی معتقدند که نظم ما، در بی‌نظمی است. ما باید عملاً ثابت کنیم که منظم و پیرو "و نظم امرکم" هستیم.» حتی می‌گفت: «جایی که می‌خواهیم برویم، اگر سروقت نرسیم و عذر بیاوریم که ترافیک بود، پذیرفته نیست، بلکه ما باید در مسیرمان ترافیک را هم در نظر بگیریم.» شهید قدوسی هم همین طور منضبط بود. خیلی هم جاذبه داشت و بچه‌ها از ایشان حساب می‌بردند. خیلی صریح و مواظب و قاطع بود و اهل مسامحه نبود. مدیر بسیار خوبی بود و مدرسه را خیلی خوب اداره می‌کرد.

اشاره کردید که ایشان در درس علامه و دیگر دروس حضور پیدا می‌کردند. آیا جزو مستشکلین بودند؟

ایشان علمیتش خوب بود، اما یاد نمی‌آید در درس اشکال کرده باشد. جزو مستشکلین نبود. درس امام هم می‌آمد و با هم بودیم. ما سطح پایین بودیم، اما بزرگانی که اشکال می‌کردند، افراد برجسته‌ای بودند مثل آیت‌الله صافی. ما در حدی نبودیم که اشکال کنیم، اما در درس‌های دیگر هم که هم‌ردیف‌های ما و آقای قدوسی اشکال می‌کردند، آقای قدوسی اشکال نمی‌کرد و بعد از درس می‌رفت از استاد سؤال می‌کرد.

وقتی مدیر مدرسه شدند، آیا از لحاظ علمی مجتهد بودند؟

در آن زمان مجتهد را با معیارهای دیگری می‌سنجیدند و معیارهایی که اکنون هست، نبود. ما وقتی آیت‌الله بروجردی را دیدیم، دیگر فکر مجتهدی به این آسانی‌ها به ذهنمان نمی‌افتاد. حتی رتبه‌های بعدی آیت‌الله بروجردی را هم به زور به عنوان مجتهد قبول می‌کردند، این است که ایشان به آن تعبیر مجتهد نبود، اما از فضلا و انگشت‌شماران و در ردیف مجتهدهایی که الان مرجع هستند، به حساب می‌آمد. مثلاً ایشان در ردیف شهید مفتاح بود و اگر مانده بود، در ردیف مراجع بود. شهید مفتاح و شهید قدوسی با مراجع امروز همدوره و هم‌درس بودند و اگر مانده بودند در سطح مراجع بودند، اما آن زمان نبودند.

چگونه داماد علامه طباطبایی شدند؟

گمان می‌کنم از علاقه‌ای که ایشان به مرحوم علامه طباطبایی داشتند، چون علامه خیلی خواستنی بود و من ویژگی‌های ایشان را در یکی از کتاب‌هایی که حدیثی است از علامه طباطبایی، نام برده و نوشته‌ام. اگر بشود برای غیر معصوم هم تعبیری را به کار برد، باید بگویم که قرآن مجسم بودند و ذره‌ای هوای نفس در

در مدرسه حقانی به قدری مبارزه رایج بود که رژیم بعضی از طلبه‌های آنجا را گرفت. مدرسه حقانی در مبارزه مشهور بود. آقای قدوسی مبارزه‌ای را که رهبری امام را داشته باشد، قبول داشت، اما مبارزانی بود که می‌خواستند مسیر دیگری را بروند که ایشان نفی می‌کرد. ایشان در اصل مبارزه شکی نداشت، اما مبارزاتی که به رهبری امام باشد. مبارزاتی را که دیگران گردانده‌اش باشند، قبول نداشت.

وجود ایشان نبود. شب‌ها به مسجد می‌آمدند و در صف نماز، بین طلبه‌ها می‌نشستند. یادم هست که امام جماعت آیت‌الله اراکی بودند. این جور افراد خواستنی بودند و افراد مستقلی مثل آقای قدوسی را می‌پسندیدند.

مدرسه حقانی یا منتظره که حضرت عالی جزو مدرسین آن بودید، چه تفاوت‌های عمده‌ای با سایر مدارس زمان خود داشت که خروجی‌اش این قدر متفاوت شده است؟ سؤال خیلی خوبی کردید. حوزه علمیه مثل مراکز علمی جدید

و دانشگاه و دبیرستان نبود و برنامه‌ریزی نداشت که مثلاً در اول سال من بروم در درس این آقا اسم بنویسم و تا پایان ترم با ایشان باشم و در آخر امتحانی و حضور و غیابی باشد. همان طوری بود که شما می‌روید منبر یا سخنرانی فردی و او را خودتان انتخاب می‌کنید. نه حضور و غیابی بود، نه استاد شما را می‌شناخت و نه شما او را، بلکه خودتان می‌رفتید تا چیزی یاد بگیرید. من گاهی در دانشگاه به دانشجویان می‌گویم، دانشجو در هفته جلسه، حق غیبت در چهار جلسه را دارد و می‌تواند استفاده کند، ولی من ده دوازده سال درس علامه طباطبایی می‌رفتم و یاد نمی‌آید که در قم بوده باشم و یک روز کلاس را تعطیل کرده باشم. در درس‌های آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله گلپایگانی و یا درس امام، خودمان را موظف می‌دانستیم که برویم، بر این اساس هر کس هر چیزی می‌شد، خودش می‌شد و کسی دستش را نمی‌گرفت که به مدرسه یا دانشگاه برود. همان کسانی که الان از مراجع هستند و آن زمان از فضلا به حساب می‌آمدند، از نویسندگان و پویندگان و از اساتید برجسته، خودشان چیزی شده‌اند. آنها آمدند به مدرسه حقانی تا به آنجا سر و سامانی بدهند و دست بچه‌ها را بگیرند و آنها را بالا بیاورند. این امتیازی است که تنها مدرسه آیت‌الله گلپایگانی و مدرسه حقانی داشتند. ما در آنجا آیین نویسندگی درس می‌دادیم که در حوزه معمول نبود. همیشه از میان حوزوی‌ها نویسندگان برجسته داشتیم و نشریه و روزنامه و مجله داشتند، اما اینکه استاد بیاید و به طلاب روش نویسندگی را یاد بدهد، نبود. در مدرسه حقانی برنامه دقیقی ریختند و از این جهت، کسانی که از این مدرسه بیرون آمدند، همه از افراد برجسته بودند. بعد از انقلاب مرحوم شهید بهشتی که در قوه قضاییه بود، فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی را به آنجا آورد. آنها خوب بار آمده بودند و همه مفید بودند و هیچ کسی کنار نماند. این امتیاز خوبی بود که آن مدرسه داشت. بعدها مدرسه‌های مشابه آن زیاد شد، ولی در آن زمان همین دو مدرسه بود و خیلی خوب بودند و خیلی خوب هم طلاب را تربیت می‌کردند.

از طرف اساتید در مورد متون درسی اعتراضی به آقای قدوسی نمی‌شد؟ مثلاً زبان انگلیسی یا گلستان یا کلیله و دمنه و امثالهم که در آن مدرسه تدریس می‌شد، در حوزه‌های علمیه خیلی متداول نبوده است.

این تفکر شهید بهشتی بود. شهید بهشتی در سال ۳۹ و ۴۰ مدیر «دبیرستان دین و دانش» بود. البته ایشان استاد دانشگاه هم بود، اما چنین مدرسه‌ای را هم تاسیس کرده بود که مدرسه خوبی بود. در آنجا شب‌ها، کلاس‌های علوم جدید مثل زبان انگلیسی را دایر کرده بودند و چهل نفر از طلابی که خودشان انتخاب کرده بودند و نیز آیت‌الله مصباح، مرحوم دوانی و عده دیگری در آنجا آموزش زبان می‌دیدند. یاد نمی‌رود شهید بهشتی یا اینکه در خارج هم بودند، مقید بودند که ضوابط حفظ شود. بعضی از افراد تا با متجدها تماس می‌گیرند، رنگ می‌گیرند و دو روز که به خارج می‌روند، ادای روشنفکران را درمی‌آورند، اما شهید بهشتی متعبد بود. گاهی افراد می‌گفتند وقتی بعازظهر قرار باشد اینجاست بیاییم، وقتان را می‌گیرد، ما باید درس‌های دیگر را هم مطالعه کنیم و انجام بدهیم. برای تعیین ساعت کلاس، هر کسی

حضور آیت‌الله قدوسی در نهضت حضرت امام و ارتباط ایشان با امام چگونه بود؟

امضای آقای قدوسی در جامعه مدرسین بود، منتها آن زمان‌ها روابط خیلی آشکار نبودند. گاهی پنج نفر با هم کار می‌کردند و به دلیل اینکه لو نروند، از گروه دیگر خبر نداشتند. ما فقط می‌دانستیم که کسی سخنرانی، یا در اجتماعات حضور پیدا کرده، یا تظاهرات کرده و یا درجایی چیزی را امضا کرده است، اینها آشکار می‌شدند، اما حتی با امام هم که در نجف بودند، نامه‌نگاری می‌کردیم، کسی خبری از آن پیدا نمی‌کرد. حتی در سال ۵۶، یعنی سالی که حاج آقا مصطفی مرحوم شدند، ما به نجف رفتیم و خدمت امام رسیدیم، هم اتاقی من هم که همسفرم بود، نفهمید که من به دیدن امام رفته‌ام. زمانی که من رفتم، حاج آقا مصطفی زنده بودند. ابتدا به خانه ایشان و بعد به منزل امام رفتم و بعد از اینکه به ایران برگشتم، حاج آقا مصطفی به شهادت رسیدند. ما نمی‌گذاشتیم اطلاعاتی درز پیدا بکند و به همین دلیل از جزئیات ارتباط ایشان بی‌اطلاع هستیم، اما حداقل فعالیت ایشان، امضای بیانیه‌های جامعه مدرسین بود.

در سال ۶۶ که به تهران آمدید، با آقای قدوسی ارتباط داشتید؟

نه، ارتباطمان تا روزهای منتهی به پیروزی انقلاب قطع شد. من برای تحصن روحانیون در دانشگاه تهران آمدم که شهید بهشتی و شهید مفتاح و شهید مطهری هم حضور داشتند. نمی‌دانم آقای قدوسی در قم بودند یا در تهران، اما فعال بودند.

اسم مدرسه منتظر به چه منظور انتخاب شد؟

به عنوان امام منتظر، امام زمان نام گرفت.

ظاهرا آیت‌الله قدوسی در اداره مدرسه روابطی هم با آیت‌الله میلانی داشته‌اند.

بله آیت‌الله میلانی یکی از روحانیونی بودند که گذشته از فقاهت و مزیت‌هایی که داشتند، از لحاظ اخلاق و وارستگی بسیار ارزنده بودند. ما یک سال تابستان به مشهد مشرف شدیم و در مشهد معمولاً نماز را پشت سر ایشان می‌خواندیم. آن زمان می‌دیدیم علامه طباطبایی که در مشهد بودند، به نماز ایشان می‌آمدند. آیت‌الله آخوند همدانی که خودشان از ارکان غرب ایران و از شاگردان برجسته مرحوم آخوند شیخ و از همدان آیت‌الله اراکی و گلبایگانی بودند، به نمازهای آقای میلانی می‌آمدند، یعنی ایشان را به عنوان روحانی وارسته و مهذب قبول داشتند. ایشان امور مالی مدرسه را عهده‌دار بودند. من خودم از آقای قدوسی ماهیانه می‌گرفتم، ولی نمی‌دانستم که این از سوی آیت‌الله میلانی است، این قدر بی‌سر و صدا این کمک‌ها را می‌کردند. بعضی از آدم‌ها هرکاری می‌کنند، می‌خواهند دیگران بدانند. من وقتی در دفتر آقای قدوسی بودم، یکی از آقایانی که وابسته به آقای میلانی بود، آمد و پولی را به آقای قدوسی داد و بعد رفت. از آقای قدوسی پرسیدم: «این ماه آقای میلانی پول داده‌اند.» ایشان گفتند: «همه ماه‌ها همین است.» من تا آن موقع نمی‌دانستم آقای میلانی این کمک‌ها را می‌کنند.

بعد از انقلاب با ایشان رابطه‌ای نداشتید؟

نه، ایشان در دادگاه انقلاب بودند و کارهای زیادی داشتند. ما هم اگر به آنجا می‌رفتیم به خاطر این بود که شهید بهشتی به تمام کسانی که می‌توانستند موثر باشند، پیغام داده بودند که بیایند و در قوه قضاییه کمک کنند. رفتیم خدمتشان و این زمانی بود که به من پیشنهاد کرده بودند که از همدان کاندید بشوم. گفتند: «اگر شما نیایید، قوه قضاییه به دست افراد ناباب و منافقین می‌افتد.» شهید بهشتی به من گفتند: «دادگاه امور خانواده رئیس ندارد، شما مسئول آنجا باش.» گفتیم: «من به شما علاقمند هستم، اما من در انتخابات شرکت کرده و در مرحله اول رای آورده‌ام. اگر در مرحله دوم هم رای بیاورم، نماینده مجلس می‌شوم و اگر رای نیاورم در خدمت شما هستم.» این بزرگوار هرکسی را که می‌شناخت که کاری از او ساخته است، به آنجا برد، از این جهت، هم از اساتید مدرسه حقانی و هم خود آقای قدوسی و بسیاری از طلاب مدرسه، در آنجا مشغول کار شدند. آن زمان که خودمان در مدرسه بودیم، نمی‌فهمیدیم که اینها دارند کادرسازی می‌کنند، ولی بسیاری از طلاب مدرسه حقانی، بعد از انقلاب، در جمهوری اسلامی مشغول فعالیت شدند. ■

من خودم از آقای قدوسی ماهیانه می‌گرفتم، ولی نمی‌دانستم که این از سوی آیت‌الله میلانی است، این قدر بی‌سر و صدا این کمک‌ها را می‌کردند. من یک وقتی در دفتر آقای قدوسی بودم، یکی از آقایانی که وابسته به آقای میلانی بود، آمد و پولی را به آقای قدوسی داد و بعد رفت. از آقای قدوسی پرسیدم: «این ماه آقای میلانی پول داده‌اند.» ایشان گفتند: «همه ماه‌ها همین است.»

در محیط فضلا ممکن هست که اینها بحث شود، اما طلبه‌ای که تازه درس خوانده و به آن حد نرسیده که اینها را هضم کند، نباید وارد این مباحث شود. شهید قدوسی با قاطعیت در مقابل این جو ایستاد و گفت که اینها نباید مطرح شود و طلبه‌ها از بحث‌های اصلی‌شان باز می‌مانند.

بحث شما برمی‌گردد به سال‌هایی که نوعی از تفکرات متفاوت و بحث‌های ایدئولوژیک در جامعه مطرح و با تفکر مبارزاتی همراه شده بود. آیا نظر آیت‌الله قدوسی این بود که طلبه‌ها وارد مبارزه نشوند؟ چون بعضی‌ها این طور برداشت کرده‌اند که ایشان کلاً مخالف ورود طلبه‌ها به میدان مبارزه بودند.

نه، در مدرسه حقانی به‌قدری مبارزه رایج بود که رژیم بعضی از طلبه‌های آنجا را گرفت. مدرسه حقانی در مبارزه مشهور بود. آقای قدوسی مبارزه‌ای را که رهبری امام را داشته باشد، قبول داشت، اما مبارزاتی بود که می‌خواستند مسیر دیگری را بروند که ایشان نفی می‌کرد. آن زمان مبارزات کمونیستی ضدشاهی هم بود، منتها بعضی از افراد آنها را زود شناختند و حتی در زندان که با آنها بودند، خوب آنها را شناخته بودند و فریب نمی‌خورند، اما بعضی‌ها نمی‌شناختند و فریب می‌خورند. ایشان در اصل مبارزه شکی نداشت، اما مبارزاتی که به رهبری امام باشد. مبارزاتی را که دیگران گردانده‌اش باشند، قبول نداشت.

بعضی از طلبه‌های مدرسه از افرادی بودند که در سازمان مجاهدین خلق آن زمان فعالیت و همکاری داشتند. واکنش آقای قدوسی نسبت به حضور این افراد در این گروه‌ها چگونه بود؟

آقای قدوسی چون پیرو امام بود و روش امام را صحیح می‌دانست، روشی را که غیر از روش امام بود، نمی‌پسندید. بعضی از آقایان را دیدیم که فریب آنها را خوردند، اما افرادی مثل شهید مطهری و شهید مفتاح فریب آنها را نخوردند، اما با اینها مدارا می‌کردند.

آیا طلبه‌هایی را که چنین گرایشی پیدا می‌کردند، در مدرسه تحمل می‌کردند یا اخراجش می‌کردند؟

اخراج نمی‌کردند، اما منع می‌کردند که این جور مباحث وارد مدرسه شود.



یک چیزی می‌گفت و فردی وقتی را گفت که با وقت نماز برخورد می‌کرد. شهید بهشتی گفتند: «ما اینها را می‌خواهیم که دین را ترویج کنیم، نباید برای این کار سنت الهی را کنار بگذاریم.» خود ایشان خیلی مفید بود و با تقدید به دین این کارها را اینها انجام می‌داد. گاهی خود ایشان هم در کلاس‌ها شرکت می‌کرد. بزرگان حوزه هم با این موافق بودند که مثلاً طلبه زبان بخواند، البته رایج نشده بود. بعضی از متحجرین مخالف بودند. خدا روح امام را شاد کند، می‌گفتند: «این قدر که من از دست این متحجرین خون دل خوردم، از دست دیگران نخوردم.» مثلاً یک کتاب انگلیسی درباره عقاید نوشته بودند. من خدمت آیت‌الله گلبایگانی بودم. چون می‌دانستند من زبان بلدم، به من گفتند این را بخوانید و ببینید چه گفته است. بزرگان هیچ مخالفتی نداشتند.

یکی از دروس غیرمتداول دیگری که در مدرسه حقانی تدریس می‌شد، خط بود که گویا حضرت عالی آن را درس می‌دادید.

این پیشنهاد از سوی چه کسی بود؟ آیا کلاس موثری بود؟ نقش آقای قدوسی در این قضیه چه بود؟

من از اول گاهی خطی از بعضی علما می‌دیدم که خوشم نمی‌آمد و می‌گفتم عالم نباید خطش بد باشد. در همدان یک استاد خط به نام آقای همایونی بود که خیلی شهرت داشت و از خطاطان خوب به حساب می‌آمد. شهید بهشتی اطلاع داشتند که من خطم بد نیست و به من پیشنهاد تدریس دادند، منتها یک زبان اعتداری هم داشتند که: «شما که فقه درس می‌دهید، شاید برایتان کم باشد، اما اینجا هرکسی کمک می‌کند که برنامه اداره شود. در فلان حوزه فلان آقا اگر بخواهد درس فقه بگوید، باید مثلاً صرف میر سال اول را هم بگوید؛ بنابراین اگر کاری از شما ساخته است، انجام دهید.» گفتم باشد، منتها بعداً فهمیدم آن کسی که خط را به من داده بود، در دبیرستان‌ها معلم اخلاق بود و واقعا آدم اخلاقی بود. شعرهایی که برای من می‌نوشت، همه نصیحت‌آمیز بودند. در دانشگاه علم و صنعت یکی از شاگردان مدرسه حقانی برای سخنرانی آمده بود، می‌گفت درس خط ایشان، درس اخلاق هم بود. بعد من متوجه شدم آن استاد خطی که من از او سرمشقی گرفته بودم، آن خط‌هایی که به من می‌داد، همه اخلاقی بود: «دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر/ که ای نور چشم من به‌جز از کشته ندروی» و از این جور شعرها بود و جنبه اخلاقی هم داشت. ما معلم اخلاق نبودیم و همه را غیرمستقیم منتقل کردیم، ولی آنها به عنوان اخلاق از ما گرفتند. این کلاس‌ها تأثیر هم داشت و طلبه‌های آنجا الان خطشان خوب شده است. خیلی بد است کسی که شخصیت برجسته‌ای است بدخط باشد. خود حضرت امام خطشان خیلی خوب و پخته بود.

در درس خط، طلبه‌ها اعتراض نمی‌کردند و آیا شهید قدوسی از استاد و برنامه مدرسه دفاع می‌کردند؟

به درس من هیچ اعتراضی نمی‌شد و خوششان هم می‌آمد. البته آقای قدوسی هم به برنامه‌های مدرسه شدیداً معتقد بودند.

رابطه شهید بهشتی و شهید قدوسی در مدرسه چطور تعریف شده بود؟

رئیس شورا شهید بهشتی بودند و شهید قدوسی مدیریت مدرسه را داشتند. مدرسه یک شورا دارد و این شورا مدیر را انتخاب می‌کرد و خود شهید قدوسی هم از اعضای شورا بودند.

مدرسه منتظر به و علی‌الخصوص مدیریتش آقای قدوسی نسبت به طلبه‌پروری هم اهتمام داشتند؟

بله اهتمام داشتند و شاگردان آن مدرسه، نمونه‌های خوبی هم شدند. ایشان نسبت به مسائل فکری طلبه‌ها خیلی حساس بودند. یادم هست در آن دوران گاهی در جامعه و به دنبال آن در حوزه، تفکراتی از سوی برخی چهره‌ها نسبت به روحانیت پخش می‌شد و بعضی از طلبه‌های جوان تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و این باعث بحث و جدل بی‌هوده بین طلاب می‌شد. طلاب مدرسه هم در حدی هم نبودند که بخواهند این مسائل را بررسی کنند. ما خودمان همان کتاب‌ها را می‌خواندیم و نقد می‌کردیم. من نه صدرصد حمایت می‌کردم و نه نفی می‌کردم و می‌گفتم این کتاب علمی است، چند تا از آن خوب است و چند تا بد، اما مثلاً این کتاب بدی‌هایش خیلی بالاست و خوبی‌هایش خیلی کم است.



• در آمد

فرزند مرحوم حقانی که در حال حاضر تولیت مدرسه حقانی را به عهده دارد، در باب تاسیس و اداره این مدرسه، از هر فرد دیگری مطلع‌تر است و از همین روی اطلاعاتی که ارائه می‌دهد، بسیار دقیق و ناب هستند و در زمینه تاریخچه مدرسه حقانی، بسیار مفید تواند بود. با تشکر از ایشان که به‌رغم ضیق وقت با مهربانی پذیرای ما شدند.

■ «شهید قدوسی و تاسیس مدرسه حقانی» در گفت و شنود شاهد یاران با

حجت الاسلام والمسلمین دکتر حسین حقانی زنجان

مدیری مدبر و قاطع بود...

بود و می‌خواست مدرسه بسازد، اما ما نگذاشتیم و گفتیم آنجا کسی نیست و بی‌فایده است. مدتی گذشت تا یک روز آمد و گفت: «من آن زمینی را که داشتم هدیه کردم به آیت‌الله مشکینی که الان مدرسه الهادی در آن ساخته شده است». گفتیم: «آخر ما چه کار کنیم؟» گفت: «من داده‌ام دیگر. خدا کریم است.» بعد دیدم که حاج آقا خیلی دلش می‌خواهد مدرسه بسازد. یک زمینی را نزدیک منزلمان در پل آهنچی پیدا کردم که ۱۰ هزار متر و مزرعه و باغات انار و ... بود. این مربوط به ۵۴ سال قبل است. گفتیم: «حاج آقا! شما که دلت می‌خواهد مدرسه بسازی، من یک زمینی دیدم. برویم نگاه کنیم.» ما آن زمین را متری ۴ تومان خریدیم و در آن گندم می‌کاشتند. از درآمد آن حاج آقا گاهی مقداری را به سادات می‌بخشید و الباقی را برای تاسیس مدرسه خرج می‌کرد. بودجه ساخت این مدرسه از آن زراعت بود. شروع آشنایی شما با آیت‌الله قدوسی به چه زمانی باز می‌گردد؟

شروع آشنایی ما به داخل زندان باز می‌گردد. سال ۱۳۴۲ شمسی دوران بسیار سختی برای مدرسه و محصلان و مجریان برنامه‌ها بود. ساواک در آن دوران، نسبت به مدرسه حساسیت خاصی پیدا کرده بود. یک روز بعد از ظهر، طبق معمول همه روزه، وارد مدرسه شدم. دیدم جریان عادی نیست. مأمورین شهربانی و اطلاعات و ساواک دم در مدرسه ایستاده و تمام حجره‌ها را در کنترل گرفته بودند. اول خیابان اراک، رو به روی کوچه منتهی به مدرسه نیز، ماشین‌های پلیس که داخل آنها کوماندوها بودند، مستقر بودند. خواستم وارد مدرسه شوم، جلویم را گرفتند و پرسیدند: «شما که هستید؟» گفتم: «من متولی مدرسه حسین حقانی هستم.» بنده را به کامکار، رئیس اطلاعات شهربانی آن

دارفانی را وداع کردند و از برکات وجودی ایشان بی‌بهره ماندیم. با توجه به نقشی که پدر شما در تاسیس این مدرسه داشته‌اند. به اختصار به زندگینامه ایشان اشاره کنید. پدرم به نام علی از تجار زنجان بود و علاقه شدیدی به اسلام و تشیع و ائمه اطهار (ع) داشت. وی در اول سال ۱۳۶۲ شمسی و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در سن ۸۶ سالگی دارفانی را وداع گفت. از اهم برکات وجودی ایشان، مدرسه (المنتظر) معروف به مدرسه منتظریه یا حقانی بود که در سال ۱۳۳۹ شمسی در شهرستان (مذهبی) قم در حوزه علمیه با

در زندان قزل قلعه شهید قدوسی را برای اولین بار دیدم. در یک سو ما و آقای ربانی و آقای محمد منتظری و آقای جنتی و ... بودیم و آن سو هم آقای قدوسی و آقای منتظری بودند. گاهی برای اینکه در حیاط قدم بزنیم، بیرون می‌رفتیم و همدیگر را می‌دیدیم. این آشنایی اولیه بود که بعد در مدرسه بیشتر شد.

نفعه خود و با اخلاص خاصی آن را تاسیس کردند. ایشان روحیه مخصوصی داشت و قبل از اینکه مدرسه را بسازیم، بارها به من می‌گفت: «من با خدای خودم عهد کردم که ۷ مدرسه بسازم.» اما بودجه‌ای هم نداشت. حتی رفته بود در زنجان یک زمینی خریده

با توجه به اینکه بخش عمده‌ای از کارنامه مدیریتی و علمی آیت‌الله قدوسی به مدرسه منتظریه باز می‌گردد؛ تاریخچه مدرسه و تحولانی را که در آن پیش آمده است، بیان کنید.

مدرسه منتظریه (حقانی) در سال ۱۳۷۸ ه. ق. ۳۴ سال قبل، توسط مرحوم حاج علی حقانی با همکاری مرد خیر دیگری و با نفقه و مباشرت خود او در حوزه علمیه قم، واقع در پل آهنچی، به نام مدرسه «المنتظر» بنا شد. این مدرسه، به منظور تربیت و نیل طلاب به مقام اجتهاد، تاسیس شده و ۷۲ حجره، ۸ مدرس و مخزن کتابخانه و سالن مطالعه و مسجد و چند حمام و آشپزخانه دارد. طبقه اول مدرسه را وقتی می‌ساختیم و هنوز نیمه کاره بود، روزی آقای حاج احمد، پیشکار مرحوم آیه الله العظمی بروجردی، رضوان الله تعالی علیه، بعد از اتمام درس خارج فقه، در مسجد اعظم که بنده نیز در آن شرکت می‌کردم، نزد اینجانب آمد و اظهار داشت: «آقا (مرحوم آیه الله بروجردی) مایلند از مدرسه دیدار نمایند».

خیلی خوشحال شدم و فوراً به مدرسه آمدم و به مرحوم ابوی خبر دادم. همان موقع هم کسی را دنبال مرحوم آیه الله حاج سید احمد زنجان فرستادم تا تشریف بیاورند و در موقع تشریف فرمایی مرحوم آیه الله العظمی بروجردی، در مدرسه باشند. ایشان بلافاصله به مدرسه آمدند. از این طرف هم، مرحوم آیه الله العظمی بروجردی به مدرسه تشریف آوردند. ایشان از بنیان این مدرسه بسیار شادمان شدند و مرحوم پدرم را تشویق و از کیفیت ساخت و برنامه آینده سؤال و در آخر سخنانشان فرمودند: «من نیز در پیشرفت کار ساختمان و پیشرفت برنامه، شما را یاری خواهم کرد.» متأسفانه بیش از یک سال نگذشت که آن بزرگوار،

برنامه‌هایی را اجرا کنیم به یک فرد قاطع نیاز داریم. ایشان اهل نه‌اوند و قاطع است.» با این توضیح ما همه راضی شدیم و از ایشان دعوت کردیم.
به نظر شما چرا دستگاه طاغوت نسبت به کیفیت تربیت طلاب و فعالیت‌های آیت‌الله قدوسی در این مدرسه، حساسیت خاصی داشت؟

این حساسیت بی‌دلیل نبود؛ زیرا اساتید میرز مدرسه در پیشبرد انقلاب و بعدها در اداره نظام سهم به‌سزائی داشتند و دارند و در تربیت طلاب انقلابی و پرخاشگر سعی و تلاش فوق‌العاده داشتند. می‌توان به جرئت گفت مدرسه حقانی، مهد انقلاب و پایگاه اصلی مخالفت با طاغوت و ساواک بود و از این مدرسه اندیشه‌های انقلابی به دیگر مدارس سرایت می‌کرد. این سخن را رئیس شهربانی وقت، کامکار ملعون، که برای یافتن عکس امام و متوقف کردن فعالیت ضد دستگاه، به مدرسه هجوم آورده بود، به زبان آورد. وی گفت: «شما در این جا دارید چریک تربیت می‌کنید.» به دنبال همین جریان‌ها و فضاها بود که بنده دستگیر و در قزل قلعه زندانی و شکنجه شدم. به هر حال برنامه مدرسه با مدیریت مرحوم شهید قدوسی تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت.

با انتقال آیت‌الله قدوسی به دستگاه قضا، فعالیت‌های مدرسه متوقف شد؟

در دوران پس از انقلاب برنامه مدرسه متوقف شد و من بعد از مدتی دوباره به فکر ادامه برنامه‌های مدرسه افتادم و با مرحوم شهید قدوسی تلفنی تماس گرفتم. این در زمانی بود که ایشان از طرف امام به عنوان دادستان کل انقلاب تعیین شده بودند. ایشان گفتند: «خود شما مثل سابق برنامه مدرسه را ادامه دهید. من دیگر فرصت اداره مدرسه را ندارم. اگر مایل باشید از برخی طلاب مدرسه نیز کمک بگیرید و بنده هم آماده همکاری هستم.» چند نفر را اسم بردند که آنان می‌توانند با شما همکاری کنند. آنان افرادی بودند که من از قبل با آنان آشنایی داشتم؛ از این روی موافقت کردم و برنامه مدرسه تا مدتی کما فی السابق ادامه پیدا کرد، لکن برخی از نواقص باعث شد خودم نظارت کامل بر جریان مدرسه و پذیرش طلاب داشته باشم. البته مخفی نماند قبل از این، از دور بر برنامه‌ها و امور جاری مدرسه نظارت داشتم. مهم‌تر از همه اینکه اطمینان کامل به شهید قدوسی داشتم؛ از این روی، کمتر در امور مدرسه دخالت می‌کردم. اما پس از مشاهده اداره غیر صحیح اداره کنندگان پس از ایشان، ناچار شدم دخالت کنم. در این اثنا، حقایق تلخ و شیرین زیادی وجود دارد که برای طولانی نشدن مطلب، بیان آن‌ها را به فرصت‌های دیگر موکول می‌کنم.

کیفیت پذیرش طلاب در زمان آیت‌الله قدوسی چگونه و بر چه اساسی بود؟

آن زمان پذیرش طلاب، به‌طور مستقل با مراجعه داوطلبین به مدرسه انجام می‌گرفت. داوطلبین، حداقل باید دارای مدرک سوم راهنمایی می‌بودند و با امتحان ورودی و آزمایش هوش، پذیرفته می‌شدند. علاوه بر این مصاحبه حضوری برای آگاهی دقیق از وضع خانوادگی، استعداد، احراز سلامت جسمی و روانی، آگاهی از انگیزه و هدف در انتخاب علوم دینی و ورود به سبک روحانیت، احراز عدم وابستگی به گروه‌های منحرف و... انجام می‌شد. پس از این آزمایش‌ها و آگاهی‌ها، داوطلب باید تضمینی از سوی دو نفر از بزرگان و اساتید معروف حوزه جهت تأیید جهات اخلاقی بیاورد. پس از پذیرش، تا سه ماه، به‌طور موقت و آزمایشی مشغول به درس می‌شد. در این مدت، بر آورد می‌شد که آیا استعداد کافی برای تحصیل علوم

شهید بهشتی گفتند: «ما در این مدرسه می‌خواهیم برنامه‌هایی را اجرا کنیم به یک فرد قاطع نیاز داریم. ایشان قاطع است.» با توضیحات ایشان همه راضی شدیم و از شهید قدوسی دعوت کردیم.

برنامه خاصی پذیرفت. این فکر در زمانی بود که هیچ مدرسه‌ای در حوزه علمیه قم، برنامه منظمی نداشت. من شنیدم مرحوم شهید دکتر بهشتی با همکاری مرحوم آیه‌الله ربانی شیرازی در یکی از مدارس قم، برنامه مختصری دارند؛ از این رو به مدرسه دین و دانش، واقع در خیابان باجک، مقابل مخابرات رفتم. در آن زمان شهید دکتر بهشتی، مدیر آن مدرسه بودند. با ایشان دیدار کردم و بحث درباره موضوع، به منزل ایشان موکول شد. در نشستی که در منزل، خدمت ایشان بودم، جریان بنیان مدرسه را توسط ابوی، به اطلاع ایشان رساندم و گفتم: «ما آماده‌ایم در مدرسه، برنامه منظم درسی را پی‌ریزی کنیم.» ایشان خیلی خوشحال شدند و تشویق فرمودند و اظهار داشتند: «اولین گام، در شروع تنظیم و تدوین برنامه درسی، این است که هیئت مدیره‌ای باشد که کارهای بعدی را انجام دهد.» گفتند: «چه کسانی را برای هیئت مدیره بر می‌گزینید؟» من اندکی فکر و چند نفر از بزرگان حوزه را پیشنهاد کردم. ایشان به‌جز یکی از این آقایانکه فرمودند: «با او نمی‌شود کنار آمد»، بقیه را پذیرفتند. افراد مورد نظر عبارت بودند از: حضرت آیه‌الله مشکینی، حضرت آیه‌الله حائری تهرانی، مرحوم دکتر بهشتی و بنده و هیئت مدیره، مرکب از چهار نفر تشکیل شد. مرحوم شهید دکتر بهشتی، اساس‌نامه برنامه ۱۶ ساله را تا حد صاحب‌نظر شدن محصلان مدرسه، پیشنهاد کردند که عبارت بود از: سه سال دوره مقدمات، پنج سال دوره سطح، شش سال دوره خارج فقه و اصول و دو سال دوره تخصصی در رشته‌های مختلف اسلامی از قبیل: فقه، اصول، فلسفه، حدیث، تفسیر و... مخارج مدرسه نیز از طریق مرحوم حضرت آیه‌الله‌العظمی میلانی و حضرت امام تأمین می‌شد.

چگونه مدیریت مدرسه به آیت‌الله قدوسی واگذار شد؟

در ابتدا برنامه با مدیریت خود من انجام می‌گرفت و بعد از آن، از وجود حضرات علما میرزا محمد مجتهد شبستری و آقای شیخ زاده استفاده شد تا سرانجام از سال ۱۳۴۶ به بعد، با مدیریت شهید قدوسی، ادامه یافت. در جلسه‌ای که با حضور مرحوم شهید بهشتی، مرحوم آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله حائری تهرانی و بنده تشکیل شد، این موضوع مطرح شد که چه کسی برای مدیریت مناسب است. شهید بهشتی در آن جلسه گفتند: «من صلاح می‌دانم آقای قدوسی بیاید.» من ایشان را در زندان دیده بودم، با اینکه منزلمان هم نزدیک بود، شناخت کافی نداشتم. آیت‌الله مشکینی سؤال کردند: «این انتخاب شما چه دلیلی دارد؟» ایشان فرمودند: «چون ایشان لر است.» برخی خندیدند، ایشان گفتند: «منظورم این است که قاطع است. و ما هم در این مدرسه می‌خواهیم

روز، که در دستش دستگاه بی‌سیم بود، معرفی کردند. گفتم: «چرا به مدرسه وارد شده‌اید؟ چه می‌خواهید؟» کامکار ملعون گفت: «طلاب این مدرسه علیه حکومت و شاه مملکت فعالیت دارند.» گفت: «شما دارید چریک تربیت می‌کنید.» گفتم: «اینان سربازان امام زمان (عج) هستند.» گفت: «نه اینها چریک‌هایی هستند که شما انسان را تربیت می‌کنید و ما روزی در این طویله را می‌بندیم.» بعد چشمش به عکس بزرگ حضرت امام افتاد که بالای در بزرگ مسجد نصب شده بود. گفت: «این عکس دلیل ادعای ماست.» نزدیک آوردند و خواستند عکس را پایین بیاورند که عده‌ای از طلاب خواستند از این کار جلوگیری کنند که با عکس‌العمل شدید مأموران شهربانی مواجه شدند. یکی از مأموران، چندین سیلی به یکی از طلاب زد و بالاخره عکس را پائین آوردند و با خود بردند.

در پی این جریان بود که بعد از گذشت چند روز، مرا در نزدیک منزل دستگیر کردند و بعد از بازجویی و شکنجه و آزار، به زندان قزل قلعه بردند و حدود ۲ ماهی در آنجا بودم و سپس آزاد شدم. در زندان شهید قدوسی را برای اولین بار دیدم. در زندان قزل قلعه در یک سو ما و آقای ربانی و آقای محمد منتظری و آقای جنتی و... بودیم و آن سو هم آقای قدوسی و آقای منتظری بودند. گاهی که برای اینکه در حیاط قدم بزنیم بیرون می‌رفتیم و همدیگر را می‌دیدیم. این آشنایی اولیه بود که بعد در مدرسه بیشتر شد.

مرحوم پدروان از مدیریت آیت‌الله قدوسی راضی بودند؟

بله ایشان یک اهدافی داشت که محقق شده بود و در جزئیات دخالت نمی‌کردند و به ما واگذار کرده بودند. **آیا مدرسه از ابتدا با همان شیوه خاص آغاز به کار کرد؟**

خیر، پس از اتمام کار ساختمان مدرسه، پذیرش طلاب برای اسکان و تحصیل آغاز شد. در ابتدا، طلاب به شکل آزاد پذیرفته و در حجرات اسکان داده می‌شدند. بعد از مدتی به این اندیشه افتادیم که باید طبق



■ شهید آیت‌الله دکتر بهشتی.



منطق، معانی بیان، علم اصول، فقه، فلسفه، علم کلام و عقاید اسلامی و کتاب‌های مربوط به این دروس عبارت بودند از امثله، صرف میر، تصریف، عوامل فی النحو (عوامل ملا محسن) هدایسه، صمدیه، منطق کبری از جامع المقدمات و کتاب سیوطی، حاشیه ملا عبدالله، منطق مظفر، مغنی باب اول و باب رابع، مختصر المعانی، معالم الاصول، لمعتین، رسائل، مکاسب، کفایتین، شرح تجرید، عقاید الامامیه و بدایه و نهایه، مرحوم علامه طباطبایی، دو کتاب: بدایه و نهایه را به تقاضای مرحوم شهید قدوسی، برای تدریس فلسفه در این مدرسه نوشتند. البته پس از انقلاب نیز، همین کتاب‌ها با مختصر تغییری، مثلاً به جای «مغنی» «تهذیب المغنی» و نظیر آن در برنامه آموزشی قرار گرفتند.

در زمان آیت‌الله قدوسی چه برنامه‌های جنبی دیگری در برنامه آموزشی مدرسه گنجانده شدند و این برنامه‌ها چه نقشی در تحول و ترقی محصلین ایفا کرده‌اند؟
قبل از انقلاب، در برنامه مدرسه، دروس جنبی زیادی وجود داشتند، از قبیل: زبان انگلیسی، محاوره عربی، آیین نگارش، علوم طبیعی، تاریخ اسلام، عقاید، اخلاق، قرائت و تجوید قرآن. قرائت و تجوید، توسط استادان مجرب در این فن، مثل مرحوم شیخ قدرت‌الله قارائی تدریس می‌شدند. آیین نگارش، قبل از انقلاب توسط آقای آیت‌اللهی، از دبیران مجرب قم، تدریس می‌شد و بعد از انقلاب، مدتی متوقف شد، ولی دو باره در برنامه مدرسه گنجانده شد. لکن تدریس درس‌های علوم طبیعی، زبان انگلیسی، تاریخ اسلام و محاوره عربی پس از انقلاب، به خاطر تراکم دروس، به گونه تخصصی در مدارس تحت پوشش آموزشی و پرورش و برخی از نهادهای حوزوی، در برنامه مدرسه گنجانده نشد. بدون تردید، این برنامه‌های جنبی اگر خوب اجرا و طلاب با آن به خوبی آشنا شوند، در آمادگی طلاب و پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه و گفتگو با طبقه روشنفکر، دانشجو بسیار مؤثر است و در ارشاد و هدایت جامعه سهم به سزایی دارد.

مدرسه نسبت به معیشت و شهریه محصلان چه تعهداتی داشت؟

مدرسه از همان ابتدای تأسیس، مبلغی را به عنوان کمک هزینه تحصیلی به طلاب پرداخت می‌کرد، منتهی این شهریه قبل از انقلاب، طبق قرار داد مکتوب بین طلاب و مرحوم شهید قدوسی بود که ضمانت تحصیلی طلاب در آن قید شده بود. مبلغ اعطایی به طلاب مختلف بود. آن زمان، سطح آن به دو هزار تومان می‌رسید و اجاره منزل متاهلین نیز، علاوه بر شهریه، پرداخت می‌شد.

قبل از انقلاب در طول سی سه سال در مدرسه منتظریه (حقانی) برنامه‌ای به تجربه گذاشته شد که این برنامه با وجود مشکلات عده‌ای که هر طرح نوئی با آن مواجه است، تجربه بسیار موفقی بود. به نظر من، هم اینک نیز بهتر است کیفیت برنامه‌های موجود در حوزه علمیه قم به این ترتیب اصلاح شود و یک برنامه ۱۸ تا ۲۰ ساله (مدت آن در مرحله عمل ممکن است تغییر کند)، برای رسیدن به مرحله صاحب‌نظر شدن و مقام اجتهاد با

آقای قدوسی در اجرای این برنامه بسیار دقیق بود. اگر طلبه‌ای کوتاهی می‌کرد و به برنامه‌هایی که باید عمل کند، عمل نمی‌کرد، نمی‌توانست قبول کند. فرزند یکی از بزرگان در مدرسه ما بود و به برنامه مدرسه اهتمام چندانی دقیق نداشت. ولی پدر ایشان آن موقع ماهی هفتاد هزار تومان به ما کمک مالی می‌کردند. با این همه یک روز آقای قدوسی آمد و گفت: «ایشان باید از مدرسه بروند».

دینی و روحانی شدن دارد یا خیر؟ و اگر نداشت، عذرش خواسته می‌شد.

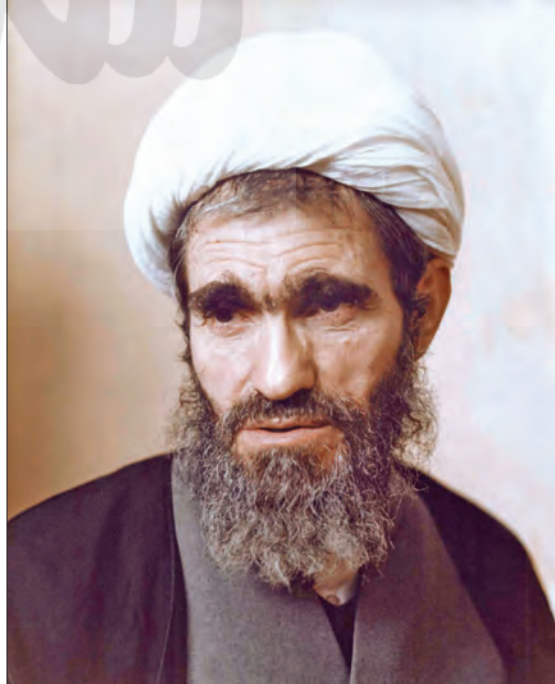
افراد پذیرفته شده، چه مدت تحت پوشش مدرسه بودند؟

قبل از انقلاب، برنامه شانزده سال بود و طبق این برنامه، افراد می‌بایست، تا حد صاحب‌نظر شدن، تحت برنامه باشند. پس از گذراندن دوره مقدمات و سطح، یعنی هشت سال، اگر در روستا یا شهرستانی نیازی به تبلیغ بود، اعزام می‌شدند. طلابی که دوره‌های مدرسه را می‌گذراندند و در درس خارج شرکت می‌کردند، پنجشنبه‌ها یادداشت‌هایشان توسط استادشان بررسی می‌شد و مدرسه از این طریق در جریان کار آنان قرار می‌گرفت، ولی پس از انقلاب و همکاری با شوروی مدیریت، برنامه مدرسه تغییر یافت. مرحوم آیه الله فاضل لنکرانی از من خواستند برنامه مدرسه و کیفیت آن با برنامه تدوینی حوزه و مدارس دیگر هماهنگ باشد؛ از این روی، مقرر شد طلاب طبق برنامه شورای مدیریت، تا شش سال تحت پوشش مدرسه قرار بگیرند.

در آن دوران چه علوم و موضوعاتی در مدرسه تدریس می‌شد و متون آنها چه بود؟

مواد درسی مدرسه عبارت بودند از: صرف، نحو،

بازگشت به یادمان



دقت بیشتری تنظیم و تدوین شود. این برنامه، مشتمل بر دوره: مقدمات، سطح، خارج و دوره‌های تخصصی در رشته‌های گوناگون است که با گذراندن مراتب آن، پایان نامه رسمی از سوی حوزه به واجدین شرایط اعطا می‌شود.

ما اینک ۷ سال است که دوباره این برنامه را با اجازه مرحوم آیت‌الله فاضل لنکرانی در مدرسه به اجرا گذاشته‌ایم. در دوره اجرای برنامه مشابه این برنامه در مدرسه، طلبه‌هایی بودند که دوره خارج را در حوزه تحت نظر اساتید مجرب حوزه می‌گذراندند و مرحوم شهید قدوسی با افرادی که در این مرحله (دوره خارج) تحت برنامه مدرسه قرار داده‌ای داشتند، به این نحو عمل می‌کردند که آنان در بیرون مدرسه در مراکز تحقیقاتی و کتابخانه‌ها کار تحقیق را پی بگیرند و نتایج آن را با ایشان در میان بگذارند. این کار انجام گرفت و پیشرفت خوبی هم داشت که با اوج‌گیری انقلاب، متوقف ماند. در برنامه پیشنهادی فعلی نیز باید به تمام ابعاد نیازمندی‌های طلاب تحت برنامه رسیدگی شود و حتی با آنان قرار دادهایی منعقد کنند و اگر در راستای تأمین اهداف حوزه گام بردارند، جنبه‌های رفاهی و مادی و آینده آنان نیز به‌خوبی تأمین خواهد شد.

از ویژگی‌های شخصیتی و مدیریتی شهید قدوسی نکاتی را ذکر کنید.

آقای قدوسی در اجرای این برنامه بسیار دقیق بود. اگر طلبه‌ای کوتاهی می‌کرد و به برنامه‌هایی که باید عمل کند، عمل نمی‌کرد، نمی‌توانست قبول کند. یک مورد را خوب یادمان است. فرزند یکی از بزرگان در مدرسه ما بود و به برنامه مدرسه اهتمام چندانی دقیق نداشت. پدر من آن موقع ماهی هفتاد هزار تومان به ما کمک مالی می‌کردند. یک روز آقای قدوسی آمد و گفت: «ایشان باید از مدرسه بروند». گفتیم: «چرا؟» توضیح داد. من در برابر ایشان چیزی نمی‌گفتم. فقط گفتم: «آقای قدوسی! من از پدر ایشان خجالت می‌کشم که به ایشان بگویم بروند بیرون، در حالی که این چنین کمک می‌کنند.» گفت: «عیبی ندارد.» و ایشان از مدرسه ما رفت. ■

شروع آشنایی شما با آیت‌الله قدوسی به چه زمانی بازمی‌گردد؟

بنده مرحوم آقای قدوسی را از دورانی که در قم بودم و تحصیل می‌کردم می‌شناختم و آشنایی با ایشان داشتم، اما ارتباط تحصیلی و کاری نزدیک با ایشان نداشتم. مدرسه حقانی که تأسیس شد، نوع خاصی طلاب را تربیت می‌کردند و زیر نظر و اشراف و مرحوم آیت‌الله شهید دکتر بهشتی و آیت‌الله مصباح و مدیریت مستقیم آن به عهده آیت‌الله قدوسی بود. ایشان داماد مرحوم علامه طباطبایی بودند. به هر حال آن مدرسه به روش خاصی طلاب را تربیت و جای خود را داشت باز می‌کرد و مطلوب بود و من به این شکل یک مقدار ایشان را می‌شناختم و دیگر ارتباط نزدیک‌تری نداشتم.

ارتباط و آشنایی نزدیک من با آقای قدوسی به بعد از انقلاب برمی‌گردد. در سال ۱۳۵۸، اولین دادستان کل انقلاب، یکی از قضات قدیمی و خوش‌نام دادگستری به نام آقای مهدی هادوی بود و کسانی هم به عنوان حاکم شرع و دادستان کل انتخاب شده بودند. مقر دادستانی هم در چهارراه قصر بود که حالا چهارراه شهید قدوسی است. بعد از آن در اواخر مرداد یا اوایل شهریور ۵۸ آقای مهدی هادوی استعفا دادند و امام، مرحوم آقای قدوسی را به عنوان دادستان کل انقلاب تعیین کردند. من از حدود اسفند ۵۷ به عنوان دادستان انقلاب در یزد مشغول انجام وظیفه بودم. یادم هست در ماه رمضان، برای سحری بلند شده بودیم که تلفن زنگ زد و گفتند آیت‌الله بهشتی پشت خط هستند. آیت‌الله بهشتی زنگ زده بودند منزل آقای صدوقی که سراغ من را بگیرند. بعد پیگیری کرده بودند که من کجا هستم. من در منزل یکی از دوستان بودم که تلفن زنگ زد و گفتند که آقای بهشتی هستند. صحبت کردیم و ایشان فرمودند که دیگر کار زیاد و فعالیت زیادی در آنجا نیست و الآن در تهران زیاد کار داریم. آقای قدوسی به عنوان دادستان کل انتخاب شده‌اند و مناسب‌تر است که شما هم به اینجا بیایید و به ایشان کمک کنید.

به این جهت من از مرحوم صدوقی اجازه گرفتم و خداحافظی کردم و از آنجا به تهران آمدم. در آنجا آیت‌الله قدوسی در همان شهریور ماه برای من حکمی را به عنوان قائم مقام دادستان کل انقلاب صادر کردند، البته تاریخ دقیق روزش را به یاد ندارم. در خدمت آقای قدوسی در همان چهارراه قصر که اکنون ساختمان ستاد یا ارتش است، بودیم و به این ترتیب از نزدیک با ایشان

آقای قدوسی خیلی آدم منظمی بود. البته با آیت‌الله بهشتی کار می‌کرد، به خصوص در مدرسه حقانی و آیت‌الله بهشتی مظهر نظم بود. ایشان مظهر خیلی چیزهای دیگر هم بود، از جمله اینکه بسیار بزرگوار بود، ولی خب واقعا مظهر نظم بودند. مرحوم آیت‌الله قدوسی هم خیلی آدم منظم، پرکار و تا حد زیادی ضابطه‌مند بود، آن هم ۲۹ سال پیش و در آن فضای آشفته و عجیب و غریب.

همکار و معاون ایشان شدیم. دوران همکاری من با ایشان در این سمت طولانی نبود، چون در آبان‌ماه از ایشان خداحافظی کردم و استعفا را به مرحوم آقای بهشتی که با نظر و مشورت و خواسته ایشان به آنجا آمده بودم (آن موقع ایشان دبیر شورای انقلاب بود) تقدیم کردم و با آقای قدوسی صحبت کردم و به دادگستری برگشتم، چون قبلا هم قاضی دادگستری بودم. تا اول اسفند سال ۵۸ که آیت‌الله بهشتی از سوی امام به عنوان رئیس دیوان عالی کشور منصوب شدند، من در داسرا بودم، آنکه به دیوان عالی کشور آمدم و در خدمتشان بودم. در این حدود ما در خدمت آیت‌الله قدوسی توفیق داشتیم و بودیم.

شما زمانی به قائم مقامی آقای قدوسی منصوب شدید که موج انقلابیگری و روح انقلابی‌گری در کشور حاکم و بسیاری از مسائل از چارچوب قانون خارج بود و با اصولا گاهی قانونی وجود نداشت. به نظر شما شهید قدوسی تا چه حد مقید به قانون‌مداری بودند و تا چه حد با این موج همراه می‌شدند؟

قانون و قانون‌گرایی در آن موقعیت، معنای خاص خودش را دارد. طبعاً حاکم شرع حکم می‌دهد و دادستان، کارهای قضایی را انجام می‌دهد. دادستان با متهمین و افرادی که در رژیم گذشته مرتکب جرائم شده بودند، سر و کار داشت. اینها را دستگیر می‌کردند و می‌بایستی محاکمه و به حاکم شرع تحویل داده شوند. قانون‌مداری برمی‌گردد به اینکه قانون در آن زمان چه

بوده است. بعد از انقلاب هنوز قانونی تصویب و مجلس قانون‌گذاری جدیدی تشکیل نشده بود. مرجع قانون‌گذار شورای انقلاب بود که قوانین زیادی گذاشت. زمانی که مجلس شورای اسلامی تشکیل شد و رسمیت پیدا کرد، کار شورای انقلاب پایان پذیرفت. تا آن موقع شورای انقلاب قانون‌گذاری می‌کرد و مجلس شورای اسلامی رسماً در ۷ خرداد ۵۹ تشکیل شد.

آنچه که مهم بود، اقداماتی بود که عمده‌تاً به عناصر رژیم گذشته مربوط می‌شد. اینها در قتل و کشتار یا غارت اموال و فساد دست داشتند و متهم بودند و طبیعتاً رسیدگی به جرائم آنها بر اساس قوانین سابق قابل رسیدگی نبود. مبنای قضاوت، شرع بود، یعنی کسانی را که دستگیرشان می‌کردند، حکم شرعی در باره‌شان صادر می‌شد. در این محاکمات، برخی از آیات قرآنی که جنبه مجازات و عذاب و برخورد شدید با افراد فاسد و منحرف و ظالم و غافل بود، خوانده و بالای سر در دادگاه زده می‌شدند. و

مبانی اصلی قرآن و حکم شرع و فقه بود و کسی هم که حکم می‌داد، قاعده‌تاً باید حاکم شرع مجتهد و مسلطی چون آیت‌الله محمد گیلانی می‌بود. در اوایل مرحوم آقای خلیفائی هم حاکم شرع بودند. در شهرستان‌ها معمولاً افرادی تعیین می‌شدند که از لحاظ مبانی فقهی شناخته شده و حاکم شرع بودند. همان اوایل آیین‌نامه‌ای به تصویب شورای انقلاب رسید که در آن مجازات جرائم و اتهامات تعیین و ضوابطی ذکر شده بود، به این شکل که دادگاه‌های انقلاب چگونه تشکیل شوند، افراد چگونه دستگیر شوند، محاکمه شوند و حکم صادر شود. حتی برای تشکیل دادگاه هم ترتیب خاصی پیش‌بینی شده بود که مثلاً در تشکیل دادگاه حاکم شرع و دادستان و فردی هم به عنوان نماینده مردم، در جلسه دادرسی حضور داشت، ولی حکم را حاکم شرع می‌داد. در آن آیین‌نامه در مورد حکم آمده بود که طبق قوانین شرعی حکم داده شود، یعنی قانونی ذکر نشده بود که چه عملی جرم هست و مجازات این عمل چیست و فقط باید طبق قوانین شرعی حکم داده می‌شد.

اوایل این گونه بود، ولی به تدریج آیین‌نامه اصلاح شد و بعد از تشکیل مجلس، آیین‌نامه از مجلس گذرانده و ضوابط و صلاحیت‌های دادگاه‌ها و دادرسی‌های انقلاب در قانون تصویب شدند. در آن اوضاع انقلابی، به خصوص در ماه‌های اول، خیلی از موازین شناخته شده و قانونی و شرعی هم گاهی رعایت نمی‌شدند و این متأسفانه یک امر طبیعی بود که در همه جا هست

در مورد جان و اموال مردم بسیار محتاط بود...

«سلوک اخلاقی و مدیریتی شهید قدوسی» در گفت و شنود

شاهد یاران با دکتر حسین مهرپور

تقوای شهید قدوسی و احتیاط تحسین برانگیز وی در صدور احکام، در روزهای پر آشوب انقلاب، گاه حتی دوستان وی را نیز به واکنش وامی‌داشت، اما او با قاطعیتی چشمگیر و با تکیه بر دانش وسیع فقهی و ایمانی بی‌بدیل، این همه را به جان می‌خرید تا نمونه درخشانی از یک قاضی اسلامی باشد. دکتر مهرپور با نگاهی دقیق به بررسی این ویژگی شهید قدوسی پرداخته‌اند.





نمی‌کرد.

ملاک‌های گزینش آقای قدوسی در انتخاب همکارانشان چه بود؟

من می‌توانم مختصری بگویم چون بعد از آن نبودم. انتخاب افراد به عنوان همکار آن هم در آن برهه حساس انقلاب و در آن جای حساس طبعاً از روی شناخت نسبت به افرادی بود که با مسائل قضایی - حقوقی، آن هم با جنبه شرعی آشنا بودند. در آن زمان، پست سازمانی به آن صورت نبود. امام خودشان، آقای هادوی را که در قم قاضی و رئیس دادگستری بود، به عنوان اولین دادستان انقلاب انتخاب کردند. در سال ۴۳ که امام را به ترکیه تبعید کردند، ایشان قاضی دادگستری و قاضی خوشنام و درستکاری بود.

آن موقع کسی را که می‌خواستند تبعید بکنند، از لحاظ قانونی کمیسیون به نام کمیسیون امنیت اجتماعی را با شرکت بعضی از مقامات هر شهر، از جمله رئیس ژاندارمری و رئیس شهرانی و رئیس دادگستری تشکیل می‌دادند و آنها تصمیم‌گیری و کاری شبه قضایی می‌کردند، یعنی حکم تبعید را به کسی می‌دادند، بعد شخص می‌توانست اعتراض کند و وقتی اعتراض می‌کرد، در دادگاه استان به اعتراض او رسیدگی می‌شد. امام را گرفتند و برای اینکه شکل قانونی‌اش درست باشد، حکم را در کمیسیون امنیت اجتماعی قم که یکی از اعضای رئیس دادگستری قم بود، مطرح کردند. آقای هادوی با آن مخالفت کرد و لذا بر اساس سوابق و حسن شهرت و همراهی با انقلاب، وقتی امام خواستند فردی را که خوش سابقه و آشنا به مسائل قضایی باشد، ایشان را تعیین کردند.

بعد از مدتی ایشان رفت و امام، آیت‌الله قدوسی را از شناختی که داشتند انتخاب کردند و طبعاً آیت‌الله قدوسی و دیگران هم در آن موقع سراغ افرادی می‌رفتند که هم تا حدی معلومات قضایی و حقوقی و فقهی داشته باشند - چون قرار بود مسائل قضایی با موازین فقهی اعمال شود - و هم با انقلاب همراه و سابقه انقلابی داشته، به انقلاب پایبند و خوش نام باشند.

زمانی که من متولی این قضیه شدم، ابتدا در تهران بودم و به واسطه آیت‌الله صدوقی به من تلفن شد که دادگستری اینجا تعطیل است و کسی نیست و باید به مسائل رسیدگی شود. رفتم و چند ماهی در آنجا بودم. حکم را آقای هادوی به عنوان دادستان کل دادند و خود آیت‌الله صدوقی هم حکم دادند. آن زمان در یزد این گونه بود که آقای صدوقی هم حکم می‌دادند. بعد آیت‌الله بهشتی پیغام دادند: «آیت‌الله قدوسی دادستان کل انقلاب هستند، شما بیایید به اینجا و کمک کنید.» و من آمدم و ایشان برای اینکه صلاحیتی داشته باشیم برای انجام کارها، حکم قائم مقامی را برای من صادر کردند.

تا جایی که یادم هست، ایشان بیشتر طلبه‌های فاضل و خوب و با استعداد مدرسه حقانی را انتخاب می‌کرد و می‌آورد، مثلاً مرحوم

که خودشان به قانونی و ضابطه‌مند بودن کارها داشتند، صورت گرفت. نمی‌گویم همه این امور خیلی خوب پیش رفت و ضابطه‌مند شد، چون واقعا مشکل است، ولی در مسیر بهتر شدن پیش رفت.

یکی از مسائلی که در مطبوعات آن زمان شاهد هستیم، موضوع مصادره اموال است که شما هم در صحبت‌هایتان اشاره کردید. در شرایط انقلابی آن دوره آقای قدوسی با بعضی از مصادره‌ها مخالفت کردند و موضع رسمی گرفتند و این به مطبوعات کشیده شد. استاد ایشان گویا به قاعده ید و این گونه مسائل بود و اینکه ما به راحتی نمی‌توانیم کسی را خلع ید کنیم. از آن طرف خیلی از انقلابیون و نه دشمنان، مخالف رویه ایشان بودند. آیا از این کشمکش‌ها و واکنش‌های آیت‌الله قدوسی، خاطره‌ای دارید و آیا ایشان در نهایت مجاب شدند که درخواست این انقلابیون را بپذیرند؟ الان که شما اشاره کردید، چیزهایی به یادم می‌آید، اما جزئیات امر را خوب نمی‌دانم، چون یادداشت نکردم و سال‌ها گذشته و نمی‌توانم به حافظه خودم اعتماد کنم و مطلب مشخصی را بگویم. یادم می‌آید در مورد فردی که نمی‌خواهم اسم ببرم،

ایشان بسیار آدم محتاطی بود و مخصوصاً در بیت‌المال و در اموال و مصادره اموال که من دورنمایی از آن را یادم هست حلال و حرام بودن و اینکه مشروع است یا نه و در مال مردم را گرفتن خیلی محتاط بود. آدم دقیقی بود و مدیریت خوبی هم داشت البته گاهی در نوع مدیریتش انتقادی می‌شد، یعنی می‌گفتند سخت‌گیری زیاد می‌کند. آدم واقعا متدینی بود. خیلی پایبند به موازین و مبانی شرع بود.

ایشان نسبت به دستگیری و مصادره اموالش اعتراض کرد. او فرد خوش نامی بود؛ اما در دستگاه هم بود. به نظرم ایشان دستوری داده بودند و بعضی‌ها نسبت به آزاد کردن وی و رفع مزاحمت از او اعتراض داشتند. آقای قدوسی نهایت احتیاط را در دماء و اموال داشت و به راحتی حاضر به مصادره اموال نمی‌شد و انتقاد بعضی از انقلابیون تند قرار گرفت. جز همین مقدار کلی متأسفانه از جزئیات چیزی به ذهنم نمی‌رسد. من فقط همین مسئله که ایشان در این موارد دست به عصا راه می‌رفت و به خواسته افرادی که به راحتی می‌خواستند اموال را بگیرند، تمکین

و طبعاً در اینجا هم بود. افرادی به عنوان ضد انقلاب و افرادی که در تحکیم رژیم گذشته دست داشتند، دستگیر کردند و آوردند و مصادره و ضبط و توقیف اموال یکی از مسائل بود و توسط کمیته‌ها انجام می‌گرفت که خیلی سریع در اول انقلاب تشکیل شده بودند و در واقع واحد اجرایی بودند. خیلی از اینها آموزش دیده نبودند و یا خالص نبودند. این مسائل بود. در این اوضاع و احوال ما یک ضوابط شناخته شده و قانونی داشتیم که باید رعایت می‌شدند و نمی‌توانستیم بگوییم چون رژیم عوض شده، هیچ قانونی نباید باشد. بعد هم ضوابط شرعی شناخته شده داشتیم و قرار بود کارها همه بر اساس موازین شرع صورت بگیرند.

در این وضعیت یادم هست مرحوم آیت‌الله قدوسی گرایش زیادی داشت که با ضابطه کار کند. بگیر و ببند بدون حکم، آن روزها یکی از مسائل بود. ایشان می‌گفت: «رژیم عوض شده و قانون جدیدی هم تصویب نشده است، ولی نمی‌توان بی‌دلیل کسی را دستگیر کرد و هر کسی نیز حق ندارد افراد را به عنوان همکاری یا طاغوت، متهم و دستگیر کند و به زندان بیاورد و محاکمه کند. حداقل این است که مرجع قضایی که ضوابط اصلی قضایی را تشخیص می‌دهد، باید برای دستگیری و پیگیری افراد حکم صادر کند.» این مسائل خیلی مطرح بودند که بدون حکم دادستان و حکم قاضی کمیته‌ها و پاسدارها نروند افراد را دستگیر کنند.

بعد هم مسئله زندان‌ها بود. زندان موقتی در محل دادستانی در چهارراه قدوسی فعلی بود و زندان اوین هم محل محاکمه و زندان دائمی بود. رسیدگی به وضعیت زندان‌ها، مورد نظر و دقت بود. آقای قدوسی آدمی بسیار محتاط و متشع بود و سعی می‌کرد با ضابطه و قاعده و با ضوابطی که در شرایط آن موقع می‌شد به آن عمل کرد، کارها را انجام دهد. به همین دلیل برای اینکه مسائل را در دادسراهای انقلاب و عوامل اجرایی دادگاه‌های انقلاب که آن موقع کمیته‌ها و پاسدارها بودند، ضابطه‌مند کنیم و تبادل نظر داشته باشیم، در مهرماه سال ۵۸ سمیناری در قم برگزار شد. من در آن زمان قائم مقام دادستان کل بودم و از همه کسانی که در استان‌ها و شهرها، دادستان انقلاب و حکام شرع بودند، دعوت کردیم. فکر می‌کنم این سمینار دو روزه بود و اگر اشتباه نکنم در مدرسه حقانی هم تشکیل شد. مسائل مختلف از جنبه‌های شرعی، قضایی، قانونی در ارتباط با متهمین، دستگیرشدگان، محاکمات، مراعات ضوابط قانونی موضوع مهم بحث این سمینار بود. بسیاری از دادستان انقلاب‌های شهرهای مختلف، از قضات دادگستری و افراد متدینی بودند. آنها مشکلات اجرایی و قضایی خود را مطرح کردند و در مورد آنها بحث و نتیجه‌گیری‌های نسبتاً خوبی هم شد. قرار شد ملاقاتی هم با امام ترتیب داده شود و در پایان سمینار، اعضای شرکت کننده در سمینار خدمت امام برسند. امام آن زمان در قم بودند و گمانم در دی ماه ۵۸ بود که دچار عارضه قلبی شدند و به تهران آمدند. به هر حال ما به منزلی که متعلق به مرحوم آیت‌الله یزدی بود و امام در آنجا سکونت داشتند، رفتیم. قرار بود گزارش مختصری از سمینار خدمت ایشان بدهیم و رهنمودهای ایشان را بگیریم و بنده به عنوان قائم مقام دادستان، گزارش سمینار را دادم که چه بحث‌هایی مطرح شده و دو سه موضوعی هم که برای دادستان‌ها و قضات دادگاه‌های انقلاب مسئله و مشکل بود، خدمت ایشان مطرح و از ایشان خواسته شد توصیه‌ای بکنند و دستور و رهنمود بدهند.

یکی از موضوعاتی که مربوط به بحث ما می‌شود، این بود که دادستان‌های انقلاب از امام مشخصاً درخواست کردند، این بود که دستور بفرمایند در دستگیری افراد ضوابط قانونی و شرعی رعایت شود و بدون حکم دادستان، پاسداران کمیته، اجازه نداشته باشند افراد را دستگیر کنند. من خدمت ایشان گزارش را دادم و سه موضوع را ارائه دادم که یکی از آنها این بود و ایشان تأکید فرمودند که هیچ کس حق ندارد بدون حکم از سوی حکام قضایی یا دادستان مربوطه، کسی را دستگیر کند. اینها کارهایی بود که در زمان دادستانی کل مرحوم آیت‌الله قدوسی و عنایاتی

شاهچراغی که بعدا مسئول کیهان شد و در حادثه هواپیمایی که به اهواز می‌رفت و مورد حمله قرار گرفت، شهید شد، یکی از اولین کسانی بود که آقای قدوسی انتخاب کرد. وی ابتدا رئیس دفتر دادستانی کل انقلاب بود و بعدا یادم نیست چه سمتی پیدا کردند. از جمله کسانی که یادم هست ایشان انتخاب کرد و سمتی به ایشان داد و مشغول به کار شد، آقای حجازی است که الان در دفتر رهبری است و به عنوان معاون سیاسی دادستانی انقلاب منصوب شد. افراد دیگری هم بودند که به مرکز می‌آمدند.

بعد مسئله دادستانی انقلاب در استان‌ها بود که مسئله مهم و موضوع مشکلی بود. افراد خیلی خوبی انتخاب شده بودند، ولی افرادی هم بودند که عملکرد خوبی نداشتند. در بین اینها بعضی از افراد بودند که سابقا قاضی بودند و افراد خوب و خوش‌نامی هم بودند و معلومات قضایی داشتند و با انقلاب همراه بودند و عملکردشان نیز خیلی خوب بود. بسیاری از کارمندان دادگستری به عنوان متدین و انقلابی شناخته شده بودند و ورودشان هم در کارهای قضایی در حد کامل دادگستری بود. به اینها پست دادستانی انقلاب استان‌های مختلف را دادند، بعضی‌ها توانایی و کفایتش را داشتند و بعضی‌ها نداشتند. هر کسی ظرفیتی دارد و ما بعدها در این موارد به مشکلاتی برخوردیم. بعضی‌ها سابقه انقلابی داشتند و با مشورت هم انتخاب می‌شدند و ظاهراً متدین و انقلابی هم بودند و دادستان هم شدند، ولی بعدا معلوم شد با منافقین همکاری داشتند و نوع خاصی عمل می‌کردند.

اینها چیزهایی بود که پیش می‌آمد. طبیعتا انتخاب‌ها، چه در مرکز، چه در استان‌ها با مشورت صورت می‌گرفت و هدف این بود که جستجو کنید کسانی را انتخاب کنید که حتی الامکان با مسائل قضایی و فقهی آشنایی داشته باشند. به هر حال نمی‌شد کامل تشخیص داد. بعضی از افراد سابقه کار قضاوت نداشتند، ولی به شکلی در مسائل و کارهای اجتماعی ورود داشتند، به انقلاب وفادار بودند. اینها هم به هر حال در انتخاب افراد موثر بودند و افراد با چنین معیارهایی انتخاب می‌شدند، اما اینکه بگوئیم این انتخاب‌ها صد در صد درست بودند و آسیبی نداشتند، این طور نیست و ما با بسیاری از مشکلات و آسیب‌ها مواجه بودیم. در زمان مرحوم آیت‌الله قدوسی کمیسיוنی تشکیل شد. تشکیلات قبلی به هم ریخته بود و دستورات جدیدی را گذاشته بودند که برای انتخاب افراد کمکی بود. با افرادی که مدارک تحصیلی خاصی داشتند یا دوره‌های فقه و اصول را گذرانده بودند، مصاحبه می‌شد تا میزان پایبندی آنها به موازین شرعی بررسی شود. قبلا سابقه نداشت که مثلا از پایبندی قاضی به نماز و اینکه قاضی باید متدین و عادل باشد، پرس و جو شود، چون او وضعیتش با کارمندان دیگر فرق می‌کند. ابتدا حمد و سوره پرسیده و نماز خواندنشان پرسیده می‌شد، اما طولی نکشید که خیلی از افرادی که به این شکل به عنوان قاضی انتخاب شدند، کمونیست از کار درآمدند و بعضی‌شان حتی بعدها اعدام هم شدند. این آسیب‌پذیری‌ها همیشه هست و در آن وضعیت طبیعتا بیشتر هم بود. تلاش این بود که افراد با آن معیارهایی که عرض کردم انتخاب شوند و خیلی هم طبیعی بود که هرکسی افرادی را که با چنین زمینه‌هایی می‌شناخت، معرفی می‌کرد که یا خوب می‌شد یا احيانا مشکلی پیدا می‌شد.

چطور همکاری شما این قدر کوتاه مدت بود و ادامه نیافت؟
من قبلا قاضی دادگستری و قبل از انقلاب بازپرس، دادیار بودم و مسئول دادگاه و در دادگستری بودم. حول و حوش اوایل انقلاب از دادگستری استعفا دادم. من پروانه و کالت دادگستری را گرفته بودم و مختصری وکالت می‌کردم. در سال ۵۶، وکیل دادگستری بودم تا انقلاب پیش‌آمد. در آن زمان، وکلایی که گرایش‌های مذهبی بیشتری داشتند، جلسات و همفکری‌هایی داشتند و یکی از کارهایی که در دستور کارشان قرار گرفت، این بود که وکالت افرادی را که فعالیت انقلابی دارند و دستگیر می‌شوند، به عهده بگیرند. فضای بازی هم ایجاد شده بود و محاکمات به جای اینکه در دادگاه‌های نظامی باشد، در دادگاه‌های دادگستری انجام می‌شد. یادم است برای وکالت و دفاع از آقای مفیدی که الان هم هستند و آقای طاهری یکی از علمای گرگان، به آنجا رفتم.

کمیسیون امنیت اجتماعی تبعیدشان کرده بود و آنها هم اعتراض کرده بودند و من در دادگاه استان وکالت‌شان را به عهده گرفتم. آن زمان وضعیت به این شکل بود تا اینکه انقلاب شد. بعد به مدرسه رفاه کشیده شدیم و رسیدگی به پرونده‌ها شروع شد و سپس برای دادستانی انقلاب یزد رفتم و بعد هم به اینجا آمدم. بعد از انقلاب که دادگستری تشکیل شد، دوستان آمدند و کمک کردند و آن ضرورتی که مرحوم آیت‌الله بهشتی گفتند آقای قدوسی دادستان کل انقلاب شده‌اند و تنها هستند و باید کمک بکنی، یک مقدار رفع شد و ترجیح دادم به دادگستری بروم و لذا با اینکه استعفا داده بودم، مجددا به دادگستری برگشتم. ابتدا بازپرس شعبه ۹ دادستانی تهران شدم و بعد که آیت‌الله بهشتی به دیوان‌عالی کشور رفتند، پیش ایشان رفتم.

پس علت خداحفاظی شما به برخورد یا اختلافی با آیت‌الله قدوسی بر نمی‌گشت؟

نه واقعا علت خاصی نداشت. ما در شورای عالی قضایی هم در خدمت ایشان بودیم.

حضور شهید قدوسی در شورای عالی قضایی، به علت مسئولیت ایشان در دادستانی کل انقلاب بود؟

خیر؛ این موضوع به یک مقدمه نیاز دارد. مرحوم آقای قدوسی به عنوان دادستان کل انقلاب وارد دستگاه قضایی شد و طبعاً نقش مهمی در دستگاه قضایی داشتند، منتها قبل از انقلاب، مدیریت دادگستری با وزیر دادگستری و او عضو کابینه و قوه مجریه بود. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بعد از انقلاب تصویب و ساختار قوای سه‌گانه در قانون اساسی پایه‌ریزی شد، بر استقلال قوه قضایی تأکید شد، یعنی مدیریتش باید مستقل و جدای از قوه مجریه باشد. در قانون اساسی اولیه که در سال ۱۳۵۸ تصویب شد، مدیریت قوه قضاییه به صورت شورایی و به نام شورای عالی قضایی پیش‌بینی شده بود که بالاترین مقام و مرجع در دستگاه قضایی بود و اداره دستگاه قضایی به عهده آن گذاشته شده بود. طبق قانون اساسی این شورا مرکب از پنج نفر بود، دو نفر از سوی رهبر انقلاب که آن موقع حضرت امام بودند، منصوب می‌شدند. یکی رئیس دیوان‌عالی کشور و یکی دادستان کل کشور و سه تا عضو باید با رای قضات انتخاب می‌شدند. در قانون اساسی اولیه، به شورایی بودن مسائل و مداخله آرا مردم در هر صنفی بیشتر اهمیت داده شده بود. در قانون مشخص بود

نوع برخورد و فعالیت و بینش ایشان می‌توانست در راستای رعایت ضوابط حقوق بشر قرار بگیرد. ایشان تأکید داشت که دستگیری‌ها بدون حکم قضایی نباشد، یک بحث حقوق بشری است. بازداشت خودسرانه یکی از چیزهایی است که در ضوابط حقوق بشر ممنوع است، یعنی بایستی بازداشت افراد بر مبنای قانون و با دستور و حکم قضایی باشد. ایشان در این مسیر پیش می‌رفت.

کشور، دادستان کل کشور و یکی از قضات سابقه‌دار دیوان‌عالی کشور واگذار کردند و اینها دیوان کشور را اداره می‌کردند؛ نامش هم شورای سرپرستی دادگستری بود. قانون اساسی در ۲۴ آبان ماه ۵۸ تصویب و در ۱۲ آذرماه به فرماندوم گذاشته و تصویب نهایی شد و رسمیت پیدا کرد و می‌بایست دیگر کارها شروع می‌شد. امام رئیس دیوان کشور و دادستان کل را انتخاب کردند و در روز اول اسفند حکم شهید بهشتی به عنوان رئیس دیوان‌عالی کشور و آیت‌الله اردبیلی به عنوان دادستان کل کشور از سوی امام صادر شد؛ ولی هنوز شورای عالی قضایی تکمیل نشده بود. اینها با مصوبه‌ای که گذاردند با یکی از قضات قدیمی دیوان‌عالی کشور، شورای سرپرستی را تشکیل دادند. حال می‌بایست شورای عالی قضایی تکمیل شود و تا این شورا تشکیل نمی‌شد، مجلس هم نمی‌توانست کارهایش را انجام دهد. انتخابات مجلس و ریاست جمهوری در سال ۵۸ برگزار شدند، منتها اگر مجلس می‌خواست شروع به کار کند و رسمیت پیدا کند، موکول به این بود که شورای نگهبان حضور داشته باشد. قانون اساسی می‌گوید بدون حضور شورای نگهبان مجلس رسمیت ندارد. شورای نگهبان از اول مرکب از فقها و حقوقدانان بود. برای اینکه شورای نگهبان تشکیل شود، رهبر باید فقها را انتخاب کند، امام شش نفر از فقها را به عنوان اعضای شورای نگهبان تعیین کردند، ولی می‌بایست حقوق‌دانان مشخص شوند تا شورای نگهبان شکل بگیرد. شورای عالی قضایی باید عده‌ای را به مجلس معرفی می‌کرد، در مجلس رای گیری می‌شد و کسانی که رای اکثریت می‌آوردند، اعضای حقوق‌دان شورای نگهبان می‌شدند. اگر شورای عالی قضایی تشکیل نمی‌شد، حقوق‌دانان معرفی نمی‌شدند و شورای نگهبان تشکیل نمی‌شد و در نتیجه، مجلس هم رسمیت پیدا نمی‌کرد. مجلس که تشکیل نمی‌شد، دولت هم شکل نمی‌گرفت. رئیس جمهور بود، ولی کابینه نبود، چون او باید نخست‌وزیر و کابینه را به مجلس معرفی می‌کرد و رای اعتماد می‌گرفت. مجلس بدون شورای نگهبان فقط دو کار می‌تواند بکند: یکی اعتبارنامه نمایندگان را تصویب کند و دیگر به حقوقدانان پیشنهادی رای دهد و هیچ کار دیگری نمی‌تواند بکند.

برای انتخاب شورای عالی قضایی، قانونی لازم بود تا نحوه برگزاری انتخابات را مشخص کند. در سال ۵۹ مذاکرات انجام شد و شورای انقلاب مصوبه‌ای را گذراند که در آن، نحوه انتخاب سه عضو شورای عالی قضایی و شرایط آن آمده بود. محتوای کلی این مصوبه این بود که افرادی که عنوان قاضی داشته و مجتهد باشند، کاندید می‌شوند. صلاحیت کاندیداها از لحاظ مجتهد بودن باید به تأیید امام و رهبری برسد. اسامی کسانی که به این صورت تأیید می‌شدند، برای قضات سراسر کشور فرستاده می‌شد که به آنها رای بدهند. کسانی که رای اکثریت می‌گرفتند، به ترتیب انتخاب می‌شدند. یک تشکیلات، یک هیئت یا سازمان می‌بایست این انتخابات و در واقع قانون را اجرا کند. پیش‌بینی شده بود که یک هیئت سه نفره برای برگزاری انتخابات تعیین شود. از این هیئت سه نفره، یک نفر از طرف شورای سرپرستی دادگستری انتخاب می‌شد و همان شورای سه نفره‌ای که عرض کردم، در واقع جایگزین وزیر دادگستری بود. یک نفر از هیئت عمومی دیوان‌عالی کشور و یک نفر هم نماینده امام تعیین می‌شدند که بیابند و ترتیب اجرای این انتخابات را بدهند.

در آن موقع بنده به عنوان نماینده شورای سرپرستی تعیین شدم. نماینده هیئت عمومی دیوان‌عالی کشور هم یکی از قضات کشور به نام آقای سمسامی مهاجر - نماینده امام هم آقای عبدالله نوری بود که به دادگستری آمدند. من آن موقع در دیوان‌عالی کشور بودم و آمدم که ببینم این قانون را چگونه اجرا کنیم. طرحی ریخته و اعلام شد کسانی که می‌خواهند، می‌توانند کاندیدا شوند. افرادی کاندیداتوری خود را اعلام کردند و به هیئت رسید. بعد مسئله اجتهادشان مطرح شد که امام باید تشخیص می‌دادند، اما فکر می‌کنم در آن زمان، ایشان تشخیص را به آیت‌الله منتظری ارجاع کردند. اجتهاد افراد مشخص شد که عمده‌شان حاکم



دارد، روحیات خیلی فرق می‌کند. اغلب می‌بینید قضات همیشه در کارهای متعارفشان هم با دیگران متفاوت و وسواسی‌تر هستند. من هم چندین سال قاضی بودم، دانشکده حقوق رفته و لیسانس و فوق‌لیسانس و دکترای حقوق گرفته بودم، بعد هم چندین سال در سمت بازپرس و دادیار و رئیس دادگاه و ... می‌باشراتا کار قضایی کرده بودم. می‌خواهم بگویم ممکن بود گاهی وقت‌ها اختلاف سلیقه‌ای در جایی پیش بیاید. ایشان به عنوان یک فقیه، به عنوان حاکم شرع و دادستان کل انقلاب موقعیت یک مجتهد را داشت و به همین دلیل هم برای عضویت در شورای عالی قضایی انتخاب شد. شاید گاهی اقداماتی می‌کرد که با تربیت قضایی و قانونی ما خیلی جور در نمی‌آمد، ولی من هیچ وقت یادم نمی‌آید در مدت آن دو ماه یا دو ماه و نیم همکاری اختلاف خاصی بین ما پیش آمده باشد. البته به‌رغم مدت کوتاه، دوره بسیار فشرده

تشکیلات چندان وسیع و گسترده نشده بود که ما بخواهیم خیلی اینها را ارزیابی کنیم. رابطه ما محترمانه بود و چندان شیوه تعریف شده‌ای را برای وظایف قانونی دادستانی کل یا قائم مقام وی به صورت قانونی نداشتیم، ولی یک تعریف اجمالی و پیش‌پا افتاده‌ای از قائم مقام وجود داشت، آن هم در این حد که کارها در دست مقام است و وقتی او نیست و یا ارجاع می‌کند، قائم مقام باید انجام دهد. ما هم همین را حفظ می‌کردیم. من سعی کردم هیچ‌جا از موقعیت و صلاحیت خودم و محدوده خودم تجاوز نکنم. عضو شورای نگهبان هم که بودم، آیت‌الله صافی دبیر شورای نگهبان بودند و من حقوقدان و قائم مقام ایشان بودم و عمدتاً کارهای اداری و محدود و مختصری را که در آنجا بود و نیز در غیاب دبیر، پاسخ به مجلس و نامه‌ها را انجام می‌دادم. آنجا هم به همین ترتیب بود.

البته در دادستانی کارها خیلی وسیع و گسترده بودند. یکی‌اش موضوعات مختلف دادستان‌ها بود. یک نظام جدیدی به وجود آمده بود و قوانین و تشکیلات سابق به هم ریخته بود، همه چیز هم بحرانی بود. دادستان‌ها و مشورت‌خواهی‌ها و مسائل زیادی بودند. ببینید روابط محترمانه و خوب بر اساس همان تشخیصی

مرحوم آیت‌الله قدوسی هم خیلی آدم منظم، پرکار و تا حد زیادی ضابطه‌مند بود، آن هم ۲۹ سال پیش و در آن فضای آشفته و عجیب و غریب. ایشان بسیار آدم محتاطی بود و مخصوصاً در بیت‌المال و در اموال و مصادره اموال که من دورنمایی از آن را یادم هست حلال و حرام بودن و اینکه مشروع است یا نه و در مال مردم را گرفتن خیلی محتاط بود. آدم دقیقی بود و مدیریت خوبی هم داشت.

که از لحاظ مسائل قانونی و انقلابی داشتیم، وجود داشت و اختلاف هم به آن معنا که ایشان چیزی بگویند و من به عنوان قائم مقام چیزی مخالف آن بگویم، هیچ یاد نمی‌آید ولی ممکن است، اختلاف سلیقه کاری گاهی پیش آمده باشد. با اینکه من هم سابقه تحصیل در قم داشتم و همجنس ایشان بودم، در عین حال سال‌ها حقوق خوانده بودم و قاضی دادگستری بودم. قضات یک روحیه خاصی دارند و ممارست با قانون و آیین دادرسی و قوانین ماهوی، حالتی را در انسان ایجاد می‌کند که آن شخصی که به طور نظری حقوق خوانده یا حقوق نخوانده و فقه خوانده، آن هم فقهی که به صورت عملی در زندگی مردم نبوده، از آنجا که انسان در حقوق، با مسائل عملی‌تری سر و کار

شرع بودند. این چند نفر که هفت یا هشت نفر بودند، اجتهادشان تأیید شد. فرم‌ها را تهیه کردیم و اسامی را در کادری که تعیین شده بود گذاشتیم که اینها کاندیدا هستند. رای‌گیری و انتخابات معمولاً مخفی است، اما اینجا علنی بود. لیست آرای قضات سراسر کشور را هم داشتیم و یک ضوابطی برای رای‌دهندگان هم بود که کیفیتش یادم نیست. این آرا را برای قضات واجد شرایط فرستادیم تا ظرف هفت یا ده روز جلوی اسم کاندیدهای مورد نظرشان علامت بزنند و به هیئت برگردانند و به این ترتیب آنهایی که اکثریت آورده بودند، به عنوان عضو شورای عالی قضایی اعلام انتخاب شدند البته این انتخابات در دو سه دوره انجام شد، در دور اول تا جایی که یادم هست کسانی که انتخاب شدند مرحوم آقای قدوسی بود که دادستان کل انقلاب بود و مرحوم آیت‌الله ربانی املشی و آیت‌الله جوادی آملی نیز دیگر

منتخبین بودند.

گمانم اولین کار رسمی شورای عالی قضایی، معرفی حقوق‌دانان شورای نگهبان به مجلس بود که در روز ۲۶ تیر رای داد و شورای نگهبان تکمیل شد و مجلس توانست کارش را شروع کند. مرحوم آقای قدوسی تا زمان شهادتش در ۱۴ شهریور ۶۰ ضمن اینکه دادستان کل انقلاب بودند، عضو شورای عالی قضایی هم بودند. بعد از شهادت ایشان، دوباره انتخابات میان‌دوره‌ای برگزار شد و کسان دیگری آمدند. آقای مومن از جمله کسانی بود که عضو شورای عالی قضایی شد. بعداً مرحوم آیت‌الله مرعشی شوشتری آمدند. مدتی هم آقای آیت‌الله میرحمدی بودند. دو سه دوره هم انتخابات میان‌دوره‌ای برگزار شد تا اینکه قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ اصلاح و شورای عالی قضایی منتفی شد و مدیریت دستگاه قضایی به عهده رئیس قوه قضاییه گذاشته شد.

از خصلت‌های فردی و مدیریتی آیت‌الله قدوسی نکته خاصی در ذهنتان هست؟

آقای قدوسی خیلی آدم منظمی بود. البته با آیت‌الله بهشتی کار می‌کرد، به‌خصوص در مدرسه حقانی و آیت‌الله بهشتی مظهر نظم بود. ایشان مظهر خیلی چیزهای دیگر هم بود، از جمله اینکه بسیار بزرگوار بود، ولی خب واقعا مظهر نظم بودند. مرحوم آیت‌الله قدوسی هم خیلی آدم منظم، پرکار و تا حد زیادی ضابطه‌مند بود، آن هم ۲۹ سال پیش و در آن فضای آشفته و عجیب و غریب. ایشان بسیار آدم محتاطی بود و مخصوصاً در بیت‌المال و در اموال و مصادره اموال که من دورنمایی از آن را یادم هست حلال و حرام بودن و اینکه مشروع است یا نه و در مال مردم را گرفتن خیلی محتاط بود. آدم دقیقی بود و مدیریت خوبی هم داشت البته گاهی در نوع مدیریتش انتقادی می‌شد، یعنی می‌گفتند سخت‌گیری زیاد می‌کند. من در مدرسه حقانی نبودم و شیوه مدیریت ایشان را در آنجا ندیدم، متقدم‌تر از دوره تأسیس مدرسه حقانی بودم. دوستانی که خیلی هاشان در دستگاه قضایی در مصدر امور هستند، طلبه‌های مدرسه حقانی بودند و ما یک مقداری جلوتر از آنها بودیم، ولی می‌شنیدم که مدیریت سخت‌گیرانه‌ای دارد. آدم واقعا متدینی بود. خیلی پایبند به موازین و مبانی شرع بود.

این چیزهاست که اجمالاً من یادم است به‌خصوص در مدت کوتاهی که از نزدیک با ایشان محسوس بودم. نه صلاحیت و اهلیت این را دارم که از همه جهت اظهار نظر کنم، نه قابلیت این را دارم که خوبی یا بدی کسی را بگویم و انتقاد یا غیر انتقادی داشته باشم. در مجموع این طوری بود. من با مرحوم آیت‌الله بهشتی بیشتر مانوس بودم. همه امور نسبی است و هیچ‌وقت قضاوت مطلق نمی‌شود کرد و این چیزهایی است که در ذهن من به جا مانده. ان‌شاءالله خدا ایشان را رحمت کند.

معمولاً بین مقام و قائم‌مقام اختلاف نظرهایی پیش می‌آید. بین شما و شهید قدوسی اختلافی پیش نیامد؟

و دشواری بود.

شما به عنوان کسی که امروز او را یکی از فعالان حقوق بشر اسلامی می‌شناسند، نه در مقام یک همکار، بلکه با یک نگاه پژوهشگرانه به فعالیت‌های ایشان، کارنامه ایشان را با توجه به شرایط زمانه‌اش چقدر قابل قبول می‌دانید؟

با آن توصیف‌هایی که من از روش و منش ایشان در دادستانی در حدی که با ایشان ارتباط داشتم، عرض کردم، می‌توانم بگویم که نوع برخورد و فعالیت و بینش ایشان می‌توانست در راستای رعایت ضوابط حقوق بشر قرار بگیرد. البته شما هیچ‌وقت نمی‌توانید وضعیت آن موقع و کارها و تصمیماتی که در آن برهه زمانی انجام گرفته، با بحث‌های امروز ما در باره حقوق بشر، مقایسه کنید، روندی که ایشان داشت و تأکید داشت که دستگیری‌ها بدون حکم قضایی نباشد، یک بحث حقوق بشری است. بازداشت خودسرانه یکی از چیزهایی است که در ضوابط حقوق بشر ممنوع است، یعنی بایستی بازداشت افراد بر مبنای قانون و با دستور و حکم قضایی باشد. ایشان در این مسیر پیش می‌رفت و عرض کردم آن سمیناری که تشکیل داد، برای حل و فصل بسیاری از این مسائل بود. ممکن بود خود دادستانی کل و دادستان‌ها در آن موقع زورشان نرسد و نتوانند این مسئله را جا بیندازند و قرار شد که از امام کمک بگیریم و پیش امام به عنوان یک مسئله مطرح کنیم. این برمی‌گشت به دید ایشان نسبت به این زمینه. همان برخوردی که در مورد اموال و مصادره اموال هم گفتم. ایشان در راستای رعایت ضوابط حقوق بشر فعالیت می‌کرد و می‌توانست هماهنگ باشد.

هماهنگ بود یا می‌توانست باشد؟

من اصرار دارم هر چیزی در زمان و محل خودش قضاوت شود. شما مسائل را این گونه که امروزه می‌بینید با مسائل ۲۹ سال پیش نمی‌توانید یک جور بسنجید. البته یک اصول اساسی و اولیه‌ای هست که همیشه باید رعایت شود، ولی کدام انقلابی توانسته اینها را رعایت کند؟ ما خیلی ضایعات و آسیب‌پذیری‌ها داشتیم، ولی وقتی برگردید و در زمان خودش نگاه کنید، متوجه خواهید شد کسی که ضابطه‌مند است، در کل در همین راستاست. آقای قدوسی نظرش همین بود و می‌گفت باید در زندان و دادگاه و مقابله با متهم، ضوابط اسلامی رعایت شود؛ در نظام اسلامی نباید شکنجه وجود داشته باشد و حتی به کسی که دستگیری می‌کنند نباید بی‌احترامی شود. این افکاری بود که هم از مسئولین نظام، توقع بود و هم متشرعینی که آن زمان بودند، همین اعتقاد را داشتند. در زندان‌ها هم خیلی خوب رفتار می‌شد، تا آنجا که بعد برخی نامه‌ای تنظیم کرده بودند که این طور که با این زندانی‌ها رفتار می‌شود، آنجا برای‌شان مثل هتل است، اینجا که هتل نیست. یادم می‌آید که اجمالاً نظر خوبی نسبت به آن جمع چند نفره که این کارها را می‌کردند که فکر می‌کنم بعداً به همان گروهک‌های منحرف ملحق شدند، نداشتند. ■

آیت‌الله قدوسی از ابتدا درباره قطب‌زاده مشکوک بود، پس او چگونه آزاد شد و چرا بعد از آزادی دوباره دستگیر و اعدام شد؟

قطب‌زاده جریان مفصلی دارد. دستگیری دوم او به دستور شهید قدوسی نبود، چون ایشان شهید شده بودند. او به دستور آقای لاجوردی دستگیر شد. او در باند براندازی و کودتا بود که شرح حال مفصلی دارد که نشأت گرفته از برنامه‌های شریعتمدار بود. در دستگیری اول باز می‌گشت به برخی گزارشات، در خیابان مطهری نهضت آزادی دفتر داشت و در آنجا ترددات مشکوکی صورت می‌گرفت و گزارشات گوناگونی می‌آمد که در این دفتر مشغول توطئه هستند، لذا با دستگیری قطب‌زاده، مردم درهای این دفتر را شکستند و تمام اموال نهضت آزادی را به خیابان ریختند. نیروی انتظامی با کمک کمیته امداد انقلاب، اسناد را جمع‌آوری کردند. اسناد را طوری در خیابان ریخته بود که تمام خیابان پر از کاغذ بود، لذا ما اسناد را جمع کردیم و با دو وانت به اوین بردیم و در محلی نگهداری کردیم. بعد از دو روز که قطب‌زاده در آنجا بود، گروهی برای دیدار با او جلوی زندان اوین آمدند. من مجاز نیستم که اسم بعضی‌ها را بگویم، ولی آقای‌نریه و آقای‌ابراهیم یزدی، آقای‌معین‌فر وزیر نفت و چند تا از وزرا و یکی دو نفر از آشناها که الان حضور دارند، آمدند و چون با من آشنا بودند، تماس گرفتند و من رفتم جلوی در و با رودربایستی آنها را به اتاق خود آوردم. بعد با دفتر آقای لاجوردی تماس گرفتم و گفتم که اینجا آمده‌اند. ایشان گفتند از اتاق کناری با من صحبت کن. من به اتاق کناری رفتم و ایشان پرسیدند که چه کسانی هستند؟ من هم برایشان گفتم. آقای لاجوردی گفتند که قطب‌زاده ممنوع‌الملاقات است، مگر اینکه امام یا آیت‌الله قدوسی دستور بدهند. من به این آقایان گفتم، ولی آنها اصرار داشتند که خود آقای لاجوردی را ببینند. ساعت پنج بعد از ظهر بود و با آقای لاجوردی تماس گرفتم

شهید بهشتی سفارش بنده را به آیت‌الله قدوسی کرده بود، بنا به اینکه اگر کاری به ایشان سپرده شود، قطعاً آن کار سرانجام می‌گیرد و زمین نمی‌ماند که پیگیری بخواهد. من نیز دقیقاً همین‌طور عمل می‌کردم، لذا تقریباً یکی دو سال که از کار گذشت، مجدداً کار بسیار مهمی را که مسئولیت مبارزه با مواد مخدر کشور بود، به عهده بنده گذاشتند.

دولت موقت کژی‌هایی با انقلاب داشت. رویکرد شهید قدوسی نسبت به دولت موقت چگونه بود؟

من از ابتدای کار آقای قدوسی همراه ایشان بودم. ایشان هیچ دل خوشی از دولت موقت و جبهه ملی و نهضت آزادی نداشت و این امر مشخص بود. ایشان رابطه تنگاتنگی با شهید مظلوم دکتر بهشتی و با آیت‌الله خامنه‌ای داشت و روحیات کسانی چون آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی و مقام معظم رهبری و شهید بهشتی در ایشان خیلی موثر بود و ایشان تحت امر این آقایان که در شورای انقلاب بودند، کار می‌کرد.

آیا خاطره‌ای از برخورد دولت موقت و آیت‌الله قدوسی در ذهن دارید؟

من برخوردی ندیدم، ولی در مواقعی که مربوط به دستگیری اینها بود، در آخرهای کار قبل از شهادتشان، می‌دیدم که با قاطعیت برخورد می‌کرد. مثلاً در مورد چند نفر از اعضای نهضت آزادی و جبهه ملی مثل قطب‌زاده، با قاطعیت امر کرد و او دستگیر شد. قطب‌زاده با دستور امام آزاد شد و ایشان به امر امام این کار را انجام داد، والا با جبهه ملی و نهضت آزادی سر سازش نداشت.

شروع آشنایی شما با شهید قدوسی بعد از انقلاب بود یا سابقه این آشنایی به قبل از انقلاب باز می‌گردد؟

من با آقای قدوسی در قبل از انقلاب هیچ ارتباطی نداشتم. بعد از انقلاب، آیت‌الله قدوسی از مرحوم شهید بهشتی کمک خواسته بودند که تعدادی از دوستان به خدمت ایشان بروند؛ لذا بنده هم در لیستی که شهید بهشتی برای کمک به آقای قدوسی در نظر گرفته بودند، بودم. زمانی که خدمت آیت‌الله قدوسی رفتم، پیشنهاد مسئولیت‌های گوناگونی داده شد و بنده به عنوان معاونت اجرایی ایشان حکم گرفتم. معاونت اجرایی مسئولیت‌های مختلفی را به عهده داشت و کارهای اجرایی دادستانی کل انقلاب به عهده بنده بود و زیر نظر ایشان کار می‌کردم.

معاونت اجرایی یکی از ارکان مهم دادستانی در آن سال‌ها بوده‌است. با وسواسی که شهید قدوسی در انتخاب همکاران داشتند، این اعتماد باید زمینه‌ای داشته باشد. آن زمینه چه بود و چگونه راحت کارها را به شما سپردند؟

مرحوم شهید بهشتی سفارش بنده را به آیت‌الله قدوسی کرده بود، بنا به اینکه اگر کاری به ایشان سپرده شود، قطعاً آن کار سرانجام می‌گیرد و زمین نمی‌ماند که پیگیری بخواهد. من نیز دقیقاً همین‌طور عمل می‌کردم. محال بود شهید قدوسی امری را ارجاع دهند و کاری را به ما محول کنند و این کار زمین بماند و ایشان ناچار به پیگیری آن کار شوند، لذا تقریباً یکی دو سال که از کار گذشت، مجدداً کار بسیار مهمی را که مسئولیت مواد مخدر کشور بود، به عهده بنده گذاشتند. ایشان عضو شورای عالی قضایی بودند و با مشورت این شورا و امضای شورای عالی قضایی، این مسئولیت به عهده بنده گذاشته شد که آن هم به شکر خدا انجام شد. بعد با توجه به اینکه جنگ تحمیلی داشت به اوج خود می‌رسید و در جبهه‌ها نیاز به نیرو بود، با اجازه ایشان در ماه هفت الی ده روز در جبهه‌ها بودم و نیرو اعزام می‌کردم.

حتی با مجرمین هم رؤف بود...

«شهید قدوسی و دادستانی انقلاب» در گفت و شنود

شاهد یاران با احمد قدیریان

همکاری نزدیک با شهید قدوسی، قدیریان را در جریان کم و کیف شکل‌گیری دادستانی انقلاب و فعالیت‌های آن در خطرترین برهه انقلاب اسلامی قرار داده و خاطرات و تحلیل‌های او را مشحون از نکات تاریخی و ارزشمند بسیاری ساخته است.



اطاعت‌پذیری شهید لاجوردی از شهید قدوسی بسیار عجیب بود و خیلی به ایشان احترام می‌گذاشت و ارتباط بسیار خوبی داشتند. آقای قدوسی به تیمی که آقای بهشتی معرفی کرده بودند، اعتماد خاصی داشت. خیلی‌ها توطئه‌های گوناگونی می‌کردند، ولی ایشان نمی‌پذیرفت و کار خودش را می‌کرد.

و ایشان آمدند به دفتر و همان‌طور ایستاده کنار در فرمودند که قطب‌زاده ممنوع‌الملاقات است، مگر اینکه به اذن امام باشد یا آقای قدوسی. بعد از چند دقیقه این آقایان رفتند.

فردا صبح گویا با دفتر امام تماس گرفتند و حاج‌احمد آقا به آیت‌الله قدوسی فرموده بودند که نظر امام این است که قطب‌زاده را آزاد کنید و اسنادشان را نیز به آنها بدهید، لذا ما اسنادی را که مورد نظر بود، ضبط کردیم و مابقی را که برنامه‌های تشکیلاتی جبهه ملی و نهضت آزادی بود، به آنها دادیم که با وانت به منزل قطب‌زاده برده شد. این مرحله اول بود که کلا سه روز یا چهل و هشت ساعت بیشتر زندانی نبود. بعد از آزادی گویا وارد سیستم براندازی شد که در برنامه دوم‌شان بود و دستگیر شد. نکات بسیار مهمی در صحبت‌هایش هست که لازم است در فرصتی دیگر عرض بکنم.

اشاره کردید که آیت‌الله قدوسی بعد از امر حضرت امام، بلافاصله قطب‌زاده را آزاد کردند. رابطه آیت‌الله قدوسی با امام چگونه بود و در چنین مواردی که توصیه می‌شد، هیچگاه ایشان برای توضیح دادن خدمت امام می‌رفتند و یا بلافاصله می‌پذیرفتند؟

تا جایی که با آیت‌الله قدوسی ارتباط داشتم، اگر امری‌ای از حضرت امام توسط حاج‌احمد آقا اعلام می‌شد، ایشان سریع دستور می‌داد تا انجام شود. من مشابه همین را با حکمی که ایشان دادند عرض می‌کنم. عده‌ای از اعضای حزب خلق مسلمان از تبریز روز سه‌شنبه به چهارشنبه‌ای به قم آمدند و در خیابانی که کوچه حضرت امام هست، شیشه تمام مغازه‌ها را شکستند و به امام اهانت کردند. آقای قدوسی روزهای پنجشنبه به قم می‌رفتند. جامعه مدرسین و علما دور آیت‌الله قدوسی را گرفتند و گفتند که اینجا قرار است روز جمعه به قم بیایند و قداست حضرت امام را بشکنند. و بعد هم تحریک شدند و چند ماشین شدند و رفتند. آیت‌الله قدوسی روز پنجشنبه به تهران آمدند و به من گفتند برای این موضوع چه تصمیمی گرفته‌ای؟ به نظر من روز چهارشنبه بود، سه شنبه این اتفاق افتاد، چهارشنبه آقای قدوسی به قم رفتند و بعد از ظهر چهارشنبه من با ایشان دیدار داشتم. من خدمتشان عرض کردم که آقای قدوسی! شما نگران نباشید. من ترتیب کار را برای جمعه می‌دهم. فقط شما یک حکم بدهید که نیروهای سپاه و ژاندارمری که ورودی‌های قم به دست آنهاست و نیز شهربانی با من همکاری کنند. ایشان یک نامه نوشتند و حکم به من دادند که شما مجاز هستید به قم بروید و امنیت روز جمعه را با همکاری نیروهای سپاه پاسداران و ژاندارمری و شهربانی وقت برقرار کنید.

من پنجشنبه به قم رفتم و با نیروها هماهنگی کردم. هماهنگی با نیروها در تهران نیز انجام شده بود و از پنجشنبه بعد از ظهر از میدان شوش تا قم نیروها را چیده بودم. در هر قهوه‌خانه‌ای چند نفر بودند. آن زمان دستگاه‌های بی‌سیم تا نیمه‌های راه قم بیشتر کار نمی‌کرد، اما ما دستگاه‌هایی داشتیم که خیلی قوی بودند و جواب می‌دادند. دستگاه پیچ بود که اگر کسی با دیگری کاری داشت، او را پیچ می‌کرد و آن شخص تماس می‌گرفت. صبح جمعه اول وقت من در قم بودم، با من تماس

گرفتند که دو اتوبوس از تبریز از چهارشنبه حرکت کرده‌اند و الان در ابتدای جاده قم در حرکت هستند. گفتیم بگذارید ببینند. خود آقای قدوسی در قم بودند و من لحظه به لحظه گزارش کار را به ایشان می‌دادم. من طبقه بالای مقر سپاه پاسداران که آن موقع در ساختمان سواک قدیم، در خیابان راه آهن بود، مستقر بودم و به آنها گفتیم هر کس را دستگیر کردند به آنجا بیاورند. زمانی که این دو اتوبوس به ورودی قم رسیدند، خودم با ماشین جلویشان ایستادم و آنها را پیاده کردیم و به طبقه بالا بردیم. کمی شلوغ کردند. ما گفتیم حرف ننید بروید بالا. یک بازجوی مختصری از سرکرده‌هایشان کردیم و متوجه شدیم که همان کسانی هستند که می‌خواهند اوضاع قم را به هم بزنند. در بازرسی که از اثاثیه اینها کردیم، یک گونی بسیار بزرگ پر از چوب‌های خراطی شده را که تقریباً مثل چماق بود، پیدا کردیم و از ساک‌هایشان هم چوب پیدا کردیم و یک اسلحه کلاشینکف با دو یست تیر فشنگ. آقای قدوسی گفتند یک گزارش جامع و کامل از نفرات به من بدهید و ما روز شنبه گزارش را خدمتشان دادیم.

ما در داخل شهر در هر ورودی از سمت اراک و تهران و جمکران و کاشان نیرو گذاشته بودیم و هر کسی را که مشکوک بود، می‌گشتیم و دستگیر می‌کردیم. با شهربانی و ژاندارمری هم هماهنگ بودیم و آنها نیز نیروهایشان را بسیج کرده بودند. خود نیروهای مدرسه حقانی هم که الان در راس امور هستند، از جمله آقای پورمحمدی و آقای پورقناد با ما همکاری کردند. ما حدود بیست ماشین داشتیم که افراد را می‌گشتیم تا حرکتی صورت نگیرد. و تا ساعت هفت بعد از ظهر الحمدلله هیچ اتفاقی در سطح قم رخ نداد. ساعت هشت شب ما به این آقایانی که دستگیر کرده بودیم، چون سروصدا می‌کردند و معلوم بود که ارتباطاتی دارند، گفتیم بروید زیارتان را بکنید و با اتوبوس برگردید. اتوبوس با یک ماشین در جلو و یک ماشین در عقب به میدان شوش فرستاده شد و بعد رها شد که به سمت تبریز برود. در طول این یک روز که مهمان ما بودند، به آنها صبحانه دادیم برای ظهر نان و حلوا آورده به آنها دادیم و عصر برایشان غذا تهیه شد. نزدیک به هفتاد نفر بودند. آنها از روی پشت بام زیارتشان را کردند و رفتند. گزارش مفصلی را روز شنبه خدمت شهید قدوسی دادیم و ایشان گزارش را به شهید بهشتی و شورای عالی قضایی دادند که خیلی خوشحال شده بودند. وقتی گزارش را خدمت امام دادند و گفتند که اعضای دادستانی چنین برنامه‌ای را انجام دادند، امام نیز خیلی خوشحال شده بودند.

رابطه شهید لاجوردی و آقای قدوسی چگونه بود و از کجا آقای لاجوردی وارد مدار دادستانی شد. برخی هم معتقدند شهید لاجوردی تندتر از شهید قدوسی بود. آیا بین آنها

اصطکاک می‌پیش می‌آمد؟

در اولین دیدارشان، بنده آقای لاجوردی را به دعوت آقای قدوسی خدمتشان آوردم. آقای لاجوردی به دلیل ناراحتی چشمشان که در شکنجه آسیب دیده بود، به خارج رفته و برگشته بودند. تقریباً حدود سه یا چهار ماه از انقلاب گذشته بود. ابتدای کار که ما در دادستانی مشغول شدیم آقای لاجوردی نیز در لیست ما بود، آقای حاج اکبر صالحی، آقای جولایی، آقای آل احمد، آقای شجاع هم بودند. ما گفتیم که اسم شما را در لیست در قسمت کنترل انتظامات قرار می‌دهیم که ایشان اصلاً نیامد. آقای لاجوردی می‌گفت من در آنجا کاری نمی‌توانم بکنم. تا اینکه با آقای قدوسی صحبت کردیم و گفتند من باید ایشان را ببینم. یکی دو روز قبل از آن قرار بود مقدم مراغه‌ای دستگیر شود و تیمی برای دستگیری او رفته بود، اما او از خانه فرار کرد. طریقه فرارش هم این طور بود که سپاه خبر داده بود که ایشان الان در خیابان سمیه است و ایشان نیز به من گفتند که با تیمی برای دستگیری او بروید. ما وقتی برای دستگیری او وارد شدیم، کسانی که بیرون بودند مقدم مراغه‌ای را نمی‌شناختند، اما او ما را شناخته بود، چون در مصاحبه‌های تلویزیونی، ما را دیده بود. از چشمی اتاقش ما را دیده بود. زنگ زدند تلفنچی به او گفته بود با شما کار دارند و مراغه‌ای گفته بود او را به اتاق روبرویی ببر تا ببایم. وقتی وارد اتاق شدم، در را به روی من قفل کردند. من در را شکستم و بیرون آمدم و مراغه‌ای را در راه دیدم که دارد از در بیرون می‌رود. فکر کردم بچه‌ها که در بیرون هستند، او را می‌شناسند. گفتیم او را بگیریم، اما او سوار یک ماشین پژو شد و رفت. بچه‌ها تیراندازی کردند، اما به ماشین او نخورد و فرار کرد. ما به اوین رفتیم و جریان را به آقای قدوسی گفتیم. در اثر شکستن در، دست من زخمی شده بود. خدا رحمتشان کند. فرمودند: «چه بهتر که فرار کرد، چون اگر اینجا می‌ماند، یک شری برای ما می‌شد.» شب روزنامه‌ها این خبر را اعلام کردند، اما او بعد از ظهر از مرز ترکیه به خارج رفته بود و بعد هم در خارج مرد.

چرا می‌خواستید او را دستگیر کنید؟

در پرونده خلق مسلمان، ایشان رهبریت خلق مسلمان را داشت و در مجلس نیز خیلی دهن‌کجی می‌کرد. به مرحوم شهید بهشتی و در برنامه قانون اساسی خیلی اعتراض می‌کرد و فتنه می‌کرد. در هر حال،

آیت‌الله قدوسی گفتند هر چه سند و مدرک از خانه و دفتر مراغه‌ای به دست آورده‌اید، در اختیار آقای لاجوردی قرار دهید. بعد از چند روز که آقای لاجوردی پرونده‌ها را خواند، جریسان گروه فرقان پیش آمد و آقای ناطق‌نوری به کمک آمد. بعد شهید بهشتی دستور دادند آقای لاجوردی به دادستانی انقلاب مرکز منصوب شود. اطاعت‌پذیری آقای لاجوردی





و یک پایش هم لب پنجره و در خیابان آویزان است. جمعیت جمع شده‌اند و به او می‌گویند پایین بیا، ولی او می‌گوید فقط به دادستان کل بگویید بیا بد تا من خودم را پایین نیندازم. آقای قدوسی بنده را صدا کردند. به نظرم ساعت ده بود. گفتند: «برو و ببین قضیه چیست؟» گفتیم: «او شما را می‌خواهد.» گفت: «یک تماس بگیر.» با طبقه پایینی او تماس گرفتیم. گفت: «فقط آقای قدوسی را می‌خواهد.» ماشین آماده شد و من و ایشان رفتیم و دیدیم جمعیت زیادی ایستاده‌اند و خیابان بسته شده و نمی‌گذارند کسی حرکت کند. پلیس راه را باز کرد و ما جلو آمدیم. ایشان از ماشین پیاده شد و سرش را بالا برد و گفت: «من قدوسی هستم.» آن شخص اشاره کرد که از این طرف بالا بیا. این بزرگوار از پله‌ها بالا رفتند و گفتند: «مسئله چیست؟» آن شخص گفت: «من از صاحب ملک این ساختمان ناراضی هستم. او می‌خواهد مرا بیرون کند.» آقای قدوسی او را پایین آورد و داخل ماشین خودش برد و به من گفت: «صاحب ملک را به دادستانی بیاور.» من هم آن آقا را به دادستانی بردم. در راه آقای قدوسی از او مشککش را پرسیده بود و شخص گفته بود که اجازه خانه‌اش عقب افتاده و مشکل دارد.

وقتی به دادستانی رسیدیم، آقای قدوسی فرمودند این شخص را به اتاق خودت ببر و صاحب ملک را پیش من بیاور. آیت‌الله قدوسی به صاحب ملک گفت: «چرا به او فشار می‌آوری؟ او عیال‌وار است.» صاحب ملک گفت: «من نمی‌دانم او چرا می‌خواهد خودش را بکشد. من فقط گفته‌ام اجازه‌اش را بدهد. من هم مشکل دارم.» آقای قدوسی گفتند: «با او مدارا کن.» پرسیده بود چگونه و کمی تند برخورد کرد. آقای قدوسی فرمودند: «اینها را امشب اینجا نگهدار.» آقای قدوسی رفتند و من با رفتی که از ایشان سراغ داشتیم، شخصی را که می‌خواست خودش را بکشد فرستادم رفت و دیگری را هم ساعت دوازده شب فرستادم و گفتم که صبح زود بیا. نظر آقای قدوسی این بود که شب بمانند تا ادب شوند. صبح که آمدند، آقای قدوسی می‌خواست آنها را آشتی دهد. شخصی که می‌خواست خود را بکشد، گفت این مرد دیشب در خانه‌اش بوده، ولی آقای قدوسی چیزی نگفت و مسئله‌شان را حل کردند و تعهدی نوشتند و رفتند. آقای قدوسی مرا خواست و گفت: «شما چرا او را دیشب آزاد کردی؟» گفتیم: «من با توجه به روحیه رفت و صمیمیتی که در شما سراغ داشتم، چون این شخص آخر شب متقلب شد و گریه کرد و گفت هر چه آقای

که اینجا هستم و حرف زدن دارد از یادم می‌رود. هیچ کس با من حرف نمی‌زند، کسی را بفروستید تا با من حرف بزند. آقای قدوسی فرمودند: «آقای قدیریان! زحمت بکش و با آقای امیرانتظام دیداری انجام بده.» امیرانتظام این مسائل را در کتابش نوشته که کسی به نام قدیریان روزها می‌آمد و با من صحبت می‌کرد و خیلی از من تعریف کرده بود. او از خاطراتش برای من می‌گفت. از او پرسیدیم: «چه کسانی را در ایران داری؟» گفت: «من هیچ کس را در ایران ندارم، زن و دو بچه‌ام در سوئیس هستند.» از پسرعمو و اقوام پرسیدیم، گفت: «هیچ کس را در ایران ندارم.» گفتیم: «نگهبان‌ها فکر می‌کنند من قوم و خویشی با تو دارم و در مورد من بد فکر می‌کنند. شما دوست دانشگاهی نداری؟» شخصی را معرفی کرد و آدرس او را داد. من گفتم او را می‌بینم تا بیا بد تا تو صحبت کند. به آقای قدوسی گفتیم: «من به دیدار او می‌روم، اما پاسدارها وقتی می‌بینند کسی به ملاقات یک شخص ممنوع‌الملاقات در انفرادی می‌رود و با او گپ می‌زند، مسئله‌دار شده‌اند و فکر می‌کنند من از بستگان ایشان هستم. او یک دوست دانشگاهی دارد برویم او را پیدا کنیم تا با او صحبت کند، البته با حضور یکی از پاسدارها.» ایشان گفتند: «من موافقم.» او را پیدا کردیم و دو روز در هفته، هر روز دو ساعت به دستور آقای قدوسی می‌آمد و با حضور یکی از پاسدارها با امیرانتظام صحبت می‌کرد. امیرانتظام که الان هم تحت‌الحفظ است، فردی خائن و جاسوس به تمام معنای آمریکا، اما سخنگوی دولت موقت بود. آدم بسیار خائن و پیچیده‌ای بود اما جمهوری اسلامی با رفتی که دارد، فعلا با او مدارا می‌کند. اخیرا با شخص دیگری ازدواج کرده است.

یکی از مواردی که رفت آیت‌الله قدوسی در آن دیده می‌شد و احتیاطاتی که امام هم در سخنرانی‌شان به آن اشاره فرمودند، بحث مصادره اموال بود که در چند مورد اتفاق افتاد و منجر به مخالفت‌های افرادی با ایشان شد. واکنش ایشان در مقابل مخالفت‌های روزنامه‌ها با پاسدارهای اوین چگونه بود و به نظر شما منشأ این نوع نگاه ایشان در مصادره اموال چه بود؟

آقای قدوسی فردی بود که بسیار احتیاط می‌کرد و می‌گفت اگر اموالی مصادره می‌شود، باید عینا تحویل انبارداری شود که

ایشان در مورد اینکه از بیت‌المال و یا پول کسی وارد زندگی‌اش نشود، خیلی احتیاط می‌کرد. یک بار در بیمارستان بستری شد. روزی که قرار بود ترخیص شود، به من فرمود: «پول بیمارستان من را چه کسی می‌خواهد بدهد؟» گفتیم: «من می‌دهم، شما نگران نباشید.» دیدم صورتش کمی بشاش شد، چون بسیار پیرامون مسائل بیت‌المال حساس بود.

انباردار آقای شجاع بود. ایشان به حاج آقا شجاع اعتماد عجیبی داشت، لذا وقتی اموال می‌آمد، کسی حق نداشت حتی به آنها نگاه کند، مخصوصا اگر جواهرات می‌آمد، ایشان حتما باید می‌دید و صورتجلسه و تحویل حاج آقا شجاع می‌شد. ایشان در مورد حفظ بیت‌المال خیلی دقت داشت. در مورد رفت اگر کسی به هر دلیلی اموالش مصادره شده بود و می‌خواست با ایشان ملاقات کند، می‌توانست. اگر ایشان به این می‌رسید که این مصادره اشکالی داشته است، با نظر امام عمل می‌کرد و خیلی دقت داشت.

شبی از خیابان رسالت تماس گرفتند که شخصی از طبقه ششم خودش را از پنجره آویزان کرده، یک دستش به پنجره است

از مرحوم شهید قدوسی بسیار عجیب بود و خیلی به ایشان احترام می‌گذاشت و ارتباط بسیار خوبی داشتند. آقای قدوسی هم به تیمی که آقای بهشتی معرفی کرده بودند، اعتماد خاصی داشت. و مسائل گوناگونی را که افراد مطرح می‌کردند، ایشان نمی‌پذیرفت، چون خیلی‌ها توطئه‌های گوناگونی می‌کردند، ولی ایشان نمی‌پذیرفت و کار خودش را می‌کرد و الحمدلله سیستم دادستانی هم موفق شد.

تیم روحانی که ایشان از مدرسه حقانی آورده بودند و تیمی که شهید بهشتی معرفی کرده بودند، راحت با هم کار می‌کردند؟

بله، یک روز آیت‌الله قدوسی فرمودند: «شما به قم بروید و ده پانزده نفر از بچه‌های حقانی را بیاورید.» ما صبح با یک مینی‌بوس حرکت کردیم و به آدرسی که از مدرسه حقانی داده بودند رفتیم. آنجا حدود پانزده نفر جمع بودند و تیم روحانی را که از شاگردان آیت‌الله قدوسی بودند، بنده سوار یک اتوبوس کردم. یک ماشین هم از اعضای دادستانی بودند که آنها را به تهران آوردیم. این آقایان مبشری، نیری، رازینی، یونسی، رهبرپور و افسراد دیگری بودند و بعضی از آنها روحانی نبودند. من مسئولیت مواد مخدر را داشتم. بعدا آقای یونسی، آقای رازینی و آقای زرگر هم به این قسمت آمدند و کاری کردند. آقای قدوسی فرموده بودند بروید به آنجا و پرونده‌ها را ببینید. یکی از آقایان فرموده بودند که ما دوره اول ورودمان را به امور قضایی، پیش آقای قدیریان دیدیم. در پل رومی آقای رازینی و زرگر و رئیس و بقیه آقایان آنجا بودند و بعدا تقسیم شدند. الان بهترین نیروهای قوه قضاییه از شاگردان آیت‌الله قدوسی هستند که در راس کارند. تعدادی از آنها معمم نبودند، مثل آقای رئیس و محسنی و بعدا معمم شدند.

در موضوع دولت موقت اتفاق بسیار مهم تسخیر لانه جاسوسی رخ می‌دهد. آیت‌الله قدوسی مواجهه‌شان با این موضوع چگونه بود؟

من دقیقا در این جریان بودم. چند بار به آقای قدوسی عرض کردم که ما داخل لانه جاسوسی برویم. ایشان فرمودند: «شما دادستانی را ترک نکن، دائما اینجا و پای تلفن باش.» خیلی از اعضای نهضت آزادی - افرادی که هنوز نیز هستند - مدام تماس می‌گرفتند و می‌خواستند با آقای قدوسی صحبت کنند و کسی از همین آقایان که بعدا نیز شهید شد و مجاز نیست نامش را بیاورم، زنگ زده بود که با آقای قدوسی صحبت کند. من گفتم کارتان چیست؟ گفتند سفارت امریکا تسخیر شده و هر لحظه انتظار درگیری می‌رود. گفتم من حرف شما را منعکس می‌کنم. گفتند که من باید با خودشان صحبت کنم. گفتم ایشان در جلسه هستند و نمی‌توانند صحبت کنند. قضیه را خدمت آقای قدوسی منعکس کردم. ایشان فرمودند بگویید که من فعلا در امور لانه جاسوسی هیچ دخالتی نمی‌کنم. موضع ایشان این بود و زمانی که جریان به نظر امام رسید و امام آن گونه تایید کردند و بعد هم شهید بهشتی تایید کردند، خود حاج احمد آقا به عنوان نماینده امام به آنجا رفتند. جریان این گونه بود که مرتب تماس می‌گرفتند که آقای قدوسی نماینده‌ای بفرستد تا بتوانند دانشجویان را از لانه خارج کنند، ولی ایشان تحت هیچ شرایطی زیر بار نرفت. خودم در صحنه بودم و تلفن‌ها را جواب می‌دادم.

یکی از پیامدهای تسخیر لانه جاسوسی دادگاه امیرانتظام بود. موضع آیت‌الله قدوسی در مورد درگیری که بین دولت موقت و نظام، بعد از دستگیری امیرانتظام پیش آمد و رویدادهای بعدی چگونه بود؟

آقای قدوسی رفت و مهربانی خاصی داشت. به قدری از نظر تقوا و تعهد بالا بود که جای دادستانی را نمی‌خورد و تا یازده شب در دادستانی کار و با افراد مختلف ملاقات می‌کرد و دستورات گوناگون می‌داد. یکی از خاطره‌های مهم ایشان را در تلویزیون هم گفتم و در اینجا تکرار می‌کنم. آقای قدوسی با امیرانتظام به قدری صمیمی بود که او در زمان زندانی بودنش نامه‌ای به آقای قدوسی نوشت که من مدت چند ماهی است

■ شهید محمد حسن قدوسی.



جبهه رفت و شهید شد، در پل رومی مستقر شدند. من بعدا بسا آقای لاجوردی صحبت کردم و زندانی‌هایمان را به‌مرور برای محاکمه بردیم. آقای قدوسی حساسیت خاصی نسبت به سازمان منافقین داشت و گزارش آمده بود که آنها در همه قسمت‌ها نفوذ کرده‌اند و متأسفانه نتوانستیم هنوز ریشه این سازمان را خشک کنیم و به یاری خدا شاید سربازان گمنام امام زمان بتوانند این کار را انجام دهند.

بعد از انفجار نخست وزیری در هشت شهریور که دومین ضربه شبکه نفوذ بود، واکنش آیت‌الله قدوسی در این خصوص چه بود؟

وضع ما در دادستانی این گونه بود که ما تلاش فراوانی کردیم. ما خودمان نیز نمی‌دانستیم که تا ده روز دیگر می‌مانیم یا نه و همه با ماشین‌های ضدگلوله تردد می‌کردیم. در امان و امنیت نبودیم. آنها می‌دانستند که مثلاً آقای لاجوردی پانزده روز یک بار به خانه می‌آمد و ما در هفته دو سه شب به

آقای قدوسی خیلی با ما صمیمی بود، با این همه ما ممکن بود در بعضی موارد جرئت کنیم و با آقای بهشتی و یا با بعضی دیگر از آقایان شوخی بکنیم، اما با آقای قدوسی اصلاً جرئت شوخی کردن نداشتیم. البته ایشان به ما خیلی محبت و اعتماد داشت.

خانه می‌آمدیم و سر کار بودیم. آنها در تمام ارگان‌ها نفوذ کرده بودند. مثلاً افرادی در ستاد مشترک ارتش نفوذ پیدا کرده بودند و برنامه داشتند که ما هر جا صحبت می‌کردیم، صبح فردا صحبت‌هایمان را خنثی می‌کردند. فردی به نام رضوی که جزو فراری‌ها و در پادگان اشرف است، در آن موقع جزو نفوذی‌های ارتش بود. ما در جلسه آنجا صحبت می‌کردیم و او با ما مخالفت می‌کرد و جزو کمیته ارتش بود. ارتشی‌ها هم کم و بیش حرف‌هایشان را می‌پذیرفتند. ما به آقای قدوسی مطلب را می‌گفتم. بعد فهمیدیم که او تمام مسائلی را که پیش می‌آید، به سازمان منعکس می‌کند. آنها کارشان را انجام دادند و ضربه‌هایشان را زدند در تمام ارگان‌ها نفوذ داشتند. در نیروی هوایی هم نفوذی داشتند و وقتی معزی هواپیما را برد، رفت

قدوسی بگوید، من عمل می‌کنم، من هم او را فرستادم رفت. ایشان گفتند: «حالا خوب شد، ولی اگر می‌ماند شاید زودتر می‌پذیرفت.» گفتم: «او تحت‌امر شما عمل کرد.»

ایشان روحیه رفتی داشت که در شاگردانشان نیز دیده می‌شد. اگر امروز شما سراغ شاگردان ایشان بروید، تک تکشان روحیه آقای قدوسی را دارند. مثلاً محال است کسی از آقای رئیسی، آقای رازینی، آقای مبشری، آقای نیری چیزی را بخواهد و انجام ندهند. کاملاً روحیات ایشان را دارند.

بعد از اینکه شهادت پسر آقای قدوسی پیش آمد، واکنش ایشان چگونه بود؟

حسن آقا دوست شهید علم‌الهدی بود. آقای قدوسی گفتند: «من می‌دانم اگر با علم‌الهدی بروم، باز نمی‌گردد. من حسن را خیلی دوست دارم. شما او را با خودت به جبهه ببر.» گفتم: «چشم.» من او را به دفتر خودم آوردم و به من گفت: «ببین آقای قدیریان! من می‌خواهم با علم‌الهدی بروم. شما حکمی به من بده، من در آنجا به شما ملحق می‌شوم.» گفتم: «من حکم را به شما می‌دهم، اما بیا با هم برویم و در آنجا به علم‌الهدی ملحق شوید.» گفت: «نه، برعکس آن را می‌خواهم.» گفتم: «الان حاج آقای شما این طور می‌گوید و شما را به دست من می‌سپارد.» گفت: «نه، شما به حاج آقا بگو حکم را داده‌ام و او خودش می‌رود و آنجا می‌گیرمش.» خلاصه من برایش حکم را نوشتم و زمانی که جنازه‌اش را آوردند، آن حکم که خونی شده بود، در جیبش بود، ولی آقای قدوسی با اینکه ناراحتی کبد داشت، ابتدا خم به ابرو نیاورد و با توجه به اینکه علاقه خاصی به حسن آقا داشت، اما خیلی صبوری کرد.

بعضی مواقع کبد ایشان ناراحتی برایش ایجاد می‌کرد. روزی به من گفت که کبد خیلی درد می‌کند و نمی‌دانم کدام بیمارستان باید بروم؟ گفتم: «شما اجازه بدهید، من ترتیب کار را می‌دهم.» با آقای دکتر فیروزآبادی صحبت کردم و در بیمارستان پاستور اتاقی گرفتم و به ایشان گفتم بیایند. فرمودند که بیمارستان را چه کسی گرفته؟ گفتم خودم گرفته‌ام. ایشان در مورد اینکه از بیت‌المال و یا پول کسی وارد زندگی‌اش نشود، خیلی احتیاط می‌کرد. دو یا سه روز در بیمارستان تحت نظر بود، کلیه‌هایش را بررسی کردند و خیلی حالش خوب شده بود. روزی که قرار بود ترخیص شوند به من فرمودند که پول بیمارستان من را چه کسی می‌خواهد بدهد؟ گفتم: «من می‌دهم، شما نگران نباشید.» دیدم صورتش کمی بشاش شد، چون بسیار پیرامون مسائل بیت‌المال حساس بود.

او را به منزل بردیم و تا روز انفجار حالشان خوب بود. شاید حدود ده روز قبل از انفجار، ایشان فرموده بودند که من نسبت به این شخص (فخار) مشکوک هستم و نگذارید در اینجا بماند، لذا آقای جولایی را خواستند و فرمودند یا او تسویه کنید که برود. قرار بود آقای جولایی شنبه با فخار تسویه کند، ولی فخار روز جمعه آمد و بمب را زیر تاق‌اتاق پایین که سقف کاذب داشت و کتابخانه بود، کار گذاشت. حدود ساعت ده که ایشان پشت میز نشسته بود و آقای مدبری هم که از فرش فروش‌های بازار و آدمی بسیار متدین و مورد اعتماد بود، کنار ایشان نشسته بود که بمب منفجر و دیوار پشت سر ایشان خراب می‌شود و ایشان از بالا به پایین پرتاب می‌شود و سرش خونریزی می‌کند، ولی آقای مدبری داخل اتاق پرت می‌شود و بدنش می‌سوزد و فخار هم فرار می‌کند که هنوز هم فراری است.

بعد از شهادت شهدای هفت تیر و اصلی‌ترین نشانه‌ای که از تیم نفوذی به دست آمد، ایشان حساسیت ویژه‌ای نسبت به شبکه نفوذ نشان دادند؟

در آن موقع من مسئول مواد مخدر در پل رومی بودم. آقای زرگر که با هم همکار بودیم، به من گزارش می‌دادند. تمام زندانی‌هایمان منافق بودند و تمام دستگیری‌های پل رومی از منافقین بود و ایشان همراهی می‌کرد، در صورتی که کار ما کار مواد مخدر بود. آقای زرگر در آنجا کار منافقین را انجام می‌داد و کمک می‌کرد و آقای طلوعی که بعد به

از تبریز بنزین بزند و هواپیمای سوخت رسانی را برداشت و به پاریس رفت. در هواپیما مسعود رجوی و دیگران با لباس کارشناس هواپیما و تکنسین وارد شده بودند و خود بنی صدر را به عنوان زن معزی که یک خانم بزرگ کرده و پیراهن آن طوری و کفش پاشنه بلند داشت، بردند. صبح که با او مصاحبه کردند مشخص بود که زیرابروهایش را برداشته بود و سیبیل نداشت و مشخص بود که با چهره یک خانم وارد هواپیما شده است. داستانش این گونه بود که ما نمی‌توانستیم کاری بکنیم. در برائوردی که من در یکی از این کتاب‌ها کردم، هر ده روز یک انفجار داشتیم. یک هفته به انفجار ۷ تیر، امام خواب می‌بیند که عیایشان آتش گرفته. به احمدآقا می‌گویند بگویید آقای بهشتی بیاید. زمانی که آقای بهشتی می‌آیند، امام می‌فرماند که مراقب خودت باش. شهید بهشتی در سخنرانی‌هایی که بعداً فرمودند گفتند که من هر لحظه فکر می‌کنم تیری به قلبم می‌خورد و سقفی روی سرم خراب می‌شود. یک هفته بعدش انفجار پیش آمد.

به هر حال از فاجعه ۸ شهریور تا انفجار ۱۴ شهریور چندان زمانی نبود که آقای قدوسی بخواهند در این پرونده نقشی را بازی بکنند. این پرونده سر دراز داشت تا اینکه به دادستانی کل آقای موسوی خوئینی‌ها کشانده شد. زمانی که پرونده به دادستانی کل آمد و دوباره خدمت امام مطرح شد، توسط آقای بهزاد نبوی توضیحاتی داده شد که شاید آن توضیحات خلاف آنچه بود خدمت ایشان گفته‌شده، لذا امام دستور مخومه شدن پرونده را دادند و پرونده مخومه شد. اگر افراد این فاجعه دستگیر شوند، ان‌شاءالله این پرونده باز خواهد شد که اگر به یاری امام زمان شاهد دستگیری و استرداد آنها توسط دولت فرانسه بشویم، این پرونده می‌تواند مطرح شود که چه کسانی در آن نقش داشتند که الان در پرده ابهام هستند.

انفجار دفتر دادستان کل انقلاب تقریباً آخرین مجموعه این انفجارها بود، چون بعد از آن این گونه انفجاری نداشتیم، بعد ترور امام‌جمعه‌ها با روش‌های دیگر پیش آمد. علت این توقف‌ها چه بود؟

انفجار دادستانی کل در ۱۴ شهریور بود، در صورتی که در ۳ مرداد هواپیمای بنی‌صدر رفته بود و مسعود رجوی را نیز برده بودند و آنها آخرین ضرباتشان را زدند و رفتند سراغ آقای هاشمی نژاد و دیگران. اینها دیگر چیزی نداشتند و تمام نیروهایشان عمل کرده بودند.

یعنی دستگیری و فرار یک سری از سران منجر به خنثی شدن شبکه شده بود؟

شبکه خنثی شد و بعد دیگر مواظب خودشان بودند. زمانی که ما جلوتر رفتیم، خانه‌های تیمی را زدیم که موسی خیابانی و بقیه در آنها بودند و دیگران همه فراری شدند.

در باره رابطه آیت‌الله قدوسی و بنی‌صدر را در زمان ریاست جمهوری و تعقیب و مراقبتی که تا قبل از فرار او وجود داشت به نکاتی اشاره کنید.

در زمان ریاست جمهوری‌اش حرف‌هایی می‌زد و آقای قدوسی در مصاحبه‌ها رد می‌کرد و کارهای او را نمی‌پذیرفت و اصلاً قبولش نداشت. وقتی عدم کفایت بنی‌صدر مطرح شد، پنهان شد. ما تمام نامه‌های داخلی و خارجی را کنترل می‌کردیم. پاکتی از شیراز آمد به امضای بنی‌صدر و ما فکر کردیم او شیراز است. شهید بهشتی گفتند که او را تعقیب کنید و ما برای بنی‌صدر تعقیب و مراقبت گذاشتیم. بعد فهمیدیم که این پاکت انحرافی است و ذهن ما را دارد از تهران به شیراز می‌برد، در صورتی که او تهران بود. ما او را تعقیب کردیم که از شمیران تا میدان محمدیه، میدان اعدام، سه ماشین عوض کرد. آخرین ماشینش همانی بود که بعدها به موسی خیابانی داد که ما از او گرفتیم و در تعقیب و مراقبت‌ها از دست بچه‌ها رفت.

بعد از ظهر آقای قدوسی اعلام کردند که شهید بهشتی فرموده‌اند که تعقیبش نکنید. ما گفتیم ما الان او را داریم و محدوده‌اش را می‌دانیم؛ گفتند: نه، فرموده‌اند تعقیب نکنید و ما هم دیگر تعقیبش نکردیم و فرار کرد. نمی‌دانم چرا این دستور

■ احمد قدیریان در کنار شهید سید اسدالله لاجوردی.



را دادند من البته به آقای قدوسی گفتم که الان چهار روز است که ما لحظه به لحظه و همه جا او را تعقیب می‌کنیم؛ مثلاً زمانی که در خانه بود، ما در وانت بودیم و چادر وانت را سوراخ کرده بودیم و تمام تردها را زیر نظر داشتیم. با بی‌سیم خبر می‌دادند که بیرون آمده. سرخیابان یک ماشین پیکان و چند ماشین مختلف دیگر داشتیم که تعقیبش می‌کردند که دیگر به ما اشاره کردند که تعقیبش نکنید. شاید در آن زمان، این دستور برای ما ثقیل بود.

هواپیمائی هم که بنی‌صدر با آن رفت، داستان خیلی عجیبی دارد. زمانی که تکنسین‌ها برای کنترل، بالا می‌روند، اینها در توالتهای و در توالتهای داخل بسته بوده و تکنسین‌ها هر قدر خواستند در توالتهای را باز کنند نتوانستند و منصرف شدند، مخصوصاً که یکی از تکنسین‌های نفوذی در آنجا گفته بود رها کنید، من بعداً در باز می‌کنم. مسعود رجوی و بنی‌صدر و یک تکنسین در دستشویی بودند و زمانی که هواپیما بلند می‌شود، چهار نفری بیرون می‌آیند و خودشان را قهرمان می‌پندارند. من استنباطم این است که اگر بنی‌صدر همراه مسعود رجوی دستگیر می‌شد، وضعیت به کلی فرق می‌کرد. الان امیرانتظام یک استخوان در گلولی ماست؛ نه می‌توانیم بیرونش ببندازیم، نه کار دیگر و هر حرفی را نیز بیان می‌کند و هر اهانتی را انجام می‌دهد. او سخنگوی دولت‌موقت بود، ولی بنی‌صدر رئیس جمهور بود. جمهوری اسلامی با رافتی که داشت بنی‌صدر را اعدام نمی‌کرد، باید نگهش می‌داشت، اما چگونه؟ بنی‌صدر اگر در تهران در یک خانهای تحت مراقبت بود، بهتر بود یا اینکه الان در یک کوچه‌ای در پاریس است که فکر می‌کند اگر یک سگ داخل کوچه می‌آید مواد منفجره به او وصل است. الان که فکر می‌کنم می‌بینم بهترین کار این بود که او برود.

شما از مقابله‌های آقای قدوسی با بنی‌صدر در زمان ریاست‌جمهوری او اشاره کردید. ظاهر مسئله‌ای پیش آمده بود و محموله‌ای از اسلحه‌های تیم محافظتش را گرفته بودند و دادستانی آن را گرفته بود. آن مسئله در ذهنتان هست؟

محموله‌ای وارد فرودگاه شد توسط یک هواپیمای سی ۱۳۰ وارد فرودگاه شد. آقای لاجوردی به من اطلاع دادند که یک هواپیما آمده، آن را کنترل کنید، سه تا کانتینر از قبل در آنجا آماده بود. آمد جلوس و صندوق‌های دو متر در دو متر را با لیفتراک بیرون آوردند و داخل کانتینر گذاشتند و هواپیما بلند شد. من به آقای لاجوردی گفتم نگذارید این کانتینرها بروند. آقای لاجوردی با من تماس گرفتند و گفتند ماشین من جلوی کانتینرهاست و نمی‌تواند حرکت کند، ولی از دفتر رئیس‌جمهوری تماس می‌گیرند که این کانتینرها مال ماست، بگذارید بیایند. گفتم تحت هیچ شرایطی اجازه ندهید. آقای قدوسی هم گفتند که کانتینرها را ضبط کنید. ما کانتینرها را به اوین آوردیم و پشت آشپزخانه قرار دادیم. بالای صندوق‌ها نوشته شده بود دادستانی کل، ریاست‌جمهوری، ستاد مشترک ارتش و این گونه عناوین. ما با هرجا تماس گرفتیم، دیدیم اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. به آقای قدوسی گفتم و ایشان

فرمودند که صندوق‌ها را پیاده کنید. من گفتم بهتر است در سپاه ببریم و پیاده کنیم. این جریان طول کشید و حدود پانزده روز شد. کانتینر را از جای دیگر گرفته بودند و اسب‌ها را از جای دیگر، صاحبان اسب‌ها آمدند و گفتند که اسب‌های ما را بدهید. به آقای قدوسی گفتم، ایشان گفتند یک بررسی بکنید، آنها گفتند ما بی‌گناهییم. به ما گفته‌اند که اسب‌ها را ببندید ما هم بسته‌ایم، ایشان هم گفتند اسب‌ها را بدهید ببرند. ما بعداً فهمیدیم که اسب‌ها هم برای همین گروه جهنمی بوده است. دوباره اسب گرفتیم و کانتینرها را به سپاه بردیم و پیاده کردیم. تمام لوازم یک کودتا در این هواپیما بود که لیستش الان موجود است که ما به سپاه تحویل دادیم به آقای رفیق دوست. اعضای من و ایشان پای این نامه‌ها هست. خمپاره شصت بود، حدود چند هزار اسلحه کمری و نارنجک دستی و اسلحه برتا و پرولین بود و چند هزار فشنگ و تیربار و اسلحه کلاشینکف هم بود. این هواپیما در ۲۵ تیر آمد و در ۳ مرداد بنی‌صدر رفت. اگر اینها به دست‌شان رسیده بود، قطعاً کودتا انجام می‌شد.

چرا دادستانی انقلاب به جبهه‌ها تیم می‌فرستاد و آقای قدوسی نظرشان راجع به این موضوع چه بود؟

چون بسیج هنوز شکل نگرفته بود و سپاه هم تازه سازماندهی شده بود، اما نه به آن صورت. ما با سپاه هماهنگ می‌کردیم، یعنی برکه اعزام سپاه را می‌گرفتیم و از طریق سپاه به جبهه‌ها می‌رفتیم. ما هر دو سه ماه گروهی را می‌فرستادیم. از آنچه در اسناد به دست آمده، آقای قدوسی خیلی آدم منضبطی به نظر می‌رسند و این کار در حیطه دادستانی به نبود. چرا آقای قدوسی پذیرفتند که تیمی از دادستانی به جبهه بروند، درحالی که دادستانی انقلاب محدوده کارش در داخل مرزها بود؟

چون شهید بهشتی با این کار موافق بودند. زمانی که رضایت شهید بهشتی را گرفتیم و خود آقا هم در زمان ریاست جمهوری‌شان در جبهه‌ها بودند. با آقای علی‌رضا اسلامی خدمتشان رفتیم و ایشان فرمودند که آقای اسلامی را به تهران بفرستید تا نیروها را بیاورند و شما خودتان اینجا باشید که نیروها را سامان بدهید، ولی آقای قدوسی مخالف بود. زمانی که حکم مواد مخدر را زدند، من در فرودگاه نیرو هوایی بودم و داشتم نیروها را می‌بردم. خود آقای قدوسی با من تماس گرفتند که حکم شما برای سرپرستی مواد مخدر زده شده و شما نروید. من گفتم که تمام نیروهایم را سوار هواپیما کرده‌ام و هواپیمای سی ۱۳۰ الان روشن است و صدایش را می‌شنوید. من دارم سوار می‌شوم و به شما قول می‌دهم که می‌روم و تا ۴۸ ساعت دیگر برمی‌گردم، بعد ایشان فرمودند که بروید.

گشت شب زیر نظر آقای قدوسی بود؟

گشت شب تیم کمکی بود به دادستانی. ما به آقای قدوسی گفتیم که تعدادی از نیروهای مردمی داریم که اینها را به عنوان گشت شب در سطح تهران سازماندهی کرده‌ایم، می‌توانند کارساز باشند. در مراسم انفجار حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر، گشت شب به ما خیلی کمک کرد. من ساعت یک نیمه شب از حزب به خانه آقای قدوسی رفتم. آن موقع هنوز سقف از روی جنازه‌ها برداشته نشده بود. زمانی که جرتیل آمده بود، قدرت بلند کردن سقف را نداشت و جرتیل بزرگ‌تری را آورده بودند و تقریباً تا ساعت چهار و پنج صبح هنوز جنازه‌ها را بیرون می‌آوردند. ساعت یک منزل آقای قدوسی رفتم و دیدم ایشان منقلب است و

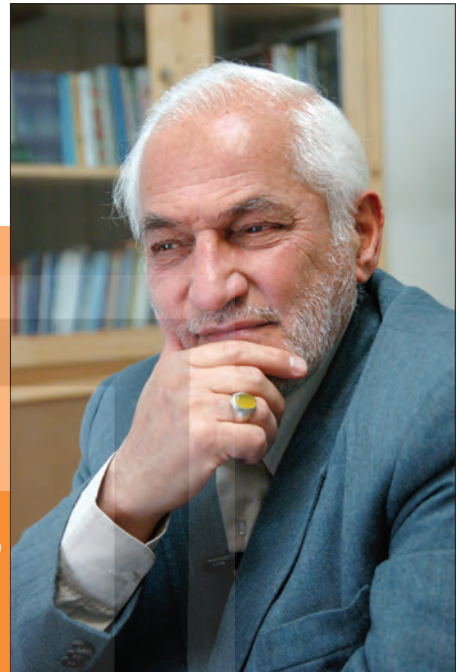
آقای قدوسی با همه مجرمین و حتی با امیرانتظام هم به‌قدری صمیمی بود که او در زمان زندانی بودنش نامه‌ای به ایشان نوشت که من مدت چند ماهی است که اینجا هستم و حرف زدن دارد از یادام می‌رود. هیچ کس با من حرف نمی‌زند، کسی را بفرستید تا با من حرف بزند. آقای قدوسی فرمودند: «آقای قدیریان! زحمت بکش و با آقای امیرانتظام دیداری انجام بده.»

حرف نمی‌زند. گفتم: «از شهید بهشتی خبر ندارم.» گفتند: «آقای بهشتی رفت. آقای بهشتی صورتش له و دستش قطع شده.» و گریه کرد که دیگر ما به هم ریختیم. در همین اثنا بود که حاج احمدآقا از بیت زنگ زدند و گفتند آقای قدوسی طبق اخباری که ما داریم می‌خواهند در طول این دو سه روز تمام پل‌های تهران را تخریب کنند. به کمیته و شهربانی و ژاندارمری اعلام کنید که آماده باشند. آقای قدوسی از آن اتاق آمد، دیدم منقلب است. گفتند: «حاج احمد آقا چنین پیغامی داده‌اند.» گفتند: «تو چه می‌کنی؟» گفتم: «می‌روم به مواد مخدر.» آمدم در پل رومی و به دوستان زنگ زدم و آمدم. نزدیک به ۲۰۰ نفر نیرو و گشتی آماده کردیم و در سطح تهران قرار دادیم و همه پل‌ها را گرفتیم. هر حرکت و عمل مشکوکی را حکم داشتیم و دستگیر می‌کردیم و از آنجا برنامه مواد مخدر ما شد مبارزه با منافقین و دیگر موفق نشدند کارشان را انجام دهند و با توجه به هواپیمایی که آوردند برای کودتا و موفق نشدند، همه‌شان فرار کردند.

صحبتی در رابطه با شهادت از آقای قدوسی نشنیدید؟

نه، آقای قدوسی خیلی با ما صمیمی بود و ما ممکن بود در بعضی موارد جرئت کنیم و با آقای بهشتی شوخی بکنیم و یا با بعضی دیگر از آقایان، اما با آقای قدوسی اصلاً جرئت شوخی کردن نداشتیم. البته ایشان به ما خیلی محبت و اعتماد داشت. زمانی که از جبهه باز می‌گشتیم و گزارش می‌دادیم می‌خواستیم دوباره به جبهه برویم، خیلی افسرده می‌شدند. ■





• درآمد

برخی از جنبه‌های شخصیتی آیت‌الله قدوسی تنها در دوران دادستانی ایشان بود که امکان بروز یافت. روایت این دوران را به‌خوبی می‌توان در نگاه جزئی‌نگر معاون مالی و اداری او به جستجو نشست تا به‌خوبی دریافت چرا امام تا این حد او را مورد وثوق یافته بود.

■ «آیت‌الله قدوسی و دادستانی انقلاب» در گفت و شنود شاهد یاران با

مهندس سید اسدالله جولایی

در رعایت نظم کسی تعارف نداشت...

و رسیدگی به پرونده‌ها بدون هیچ گونه اغماض و رابطه و واسطه‌گری اقدام می‌کردند. یکی از روحیات ایشان منافق‌ستیزی بود. در مورد هزینه‌ها سرآمد بودند و حلال و حرام خدا را بسیار دقت می‌کردند. روحیه استادی اخلاق ایشان را باید از شاگردانشان پرسید. من با پیگیری‌هایی که حسب وظیفه می‌کردم، غیر از مسائل مالی برای جذب نیروها، گاهی در باره این ویژگی‌ها با آقای محمدی که به عنوان مدیر منصوب شده بودند، صحبت می‌کردم. اولین کسانی که اولین بار با شهید قدوسی آمدند، آقای نیری، حجت‌الاسلام مبشری، آقای رامندی، آقای ناظمی و آقای زرگر بودند که شهید قدوسی خیلی به‌ایشان علاقمند بودند و اعتماد داشتند و همچنین به آقای نیری. همکاری ایشان به عنوان رئیس دادگاه و حاکم شرع و تولیت حضرت امام با آیت‌الله گیلانی خیلی جالب بود. با شهید شاه‌چراغی که در حادثه هوایی با تعدادی از عزیزان به‌شهادت رسیدند، رابطه‌دوستی داشتند. یک روز آقای شاه‌چراغی آمدند و بیست و پنج تا یک تومانی به حقیر که معاون مالی و اداری بودم، دادند. پرسیدم: «این برای چیست؟» جواب دادند: «من چندتا تلفن زدم». تلفن‌ها دو ریالی بودند و ایشان بیشتر هم حساب کرده بودند. من گاهی غصه می‌خورم و اذیت می‌شوم که این عزیزان چگونه بیت‌المال را حفاظت و پاسداری کردند و ما چه می‌کنیم. در هزینه‌ها و مصرف بیت‌المال کوچک‌ترین نشانی از استفاده شخصی نبود. آموزه‌هایی که شهید قدوسی و شهید بهشتی به این عزیزان داده بودند، خصوصاً درس اخلاق شهید قدوسی روی اینها خیلی تاثیر گذاشته بود.

در مورد حضور و غیاب عزیزان، ایشان فرمودند در آخر

کردند که بحث مفصلی است. کار را شروع کردیم. از ویژگی‌های اخلاقی شهید چه خاطراتی دارید؟ در ایامی که با این شهید بزرگوار مشغول به کار شدیم، چیزی به‌جز اخلاق کریمه‌ای که برگرفته از قرآن و عترت بود، از ایشان ندیدیم. همه هدفشان پاسداری از ارزش‌های انقلاب نوپا بود و حقا حکمی که حضرت امام برای ایشان صادر کردند، قابل توجه است. اعتقاد راسخ ایشان و پایداری و تقوا در بیت‌المال مسلمین و از همه

چیزی به‌جز اخلاق کریمه‌ای که برگرفته از قرآن و عترت بود، از ایشان ندیدیم. همه هدفشان پاسداری از ارزش‌های انقلاب نوپا بود. اعتقاد راسخ ایشان و پایداری و تقوا در بیت‌المال مسلمین و از همه اینها مهم‌تر، رعایت نظم و نظام‌مندی در دستگاه قضایی و در دادستانی کل انقلاب، یکی از اهداف آموزشی بود که می‌شد از این بزرگوار آموخت. ایشان با هیچ کس تعارف نداشتند.

اینها مهم‌تر، رعایت نظم و نظام‌مندی در دستگاه قضایی و در دادستانی کل انقلاب، یکی از اهداف آموزشی بود که می‌شد از این بزرگوار آموخت. ایشان با هیچ کس تعارف نداشتند. البته سال‌ها از آن دوران می‌گذرد و بسیاری از موارد از حافظه‌مان رفته‌است. در موضوع کار

آغاز آشنایی شما با شهید آیت‌الله قدوسی از چه زمانی و چگونه بود؟

ما به صورت خانوادگی از قبل از انقلاب افتخار ارادت به ایشان را داشتیم و بعد از انقلاب پس از انتصاب ایشان به سمت دادستان کل انقلاب، شهید صادق اسلامی، یک روز صبح در دفتر حزب جمهوری اسلامی که با مرحوم عالی‌مهر در یک اتاق بودند، امر فرمودند که شما چند نفر به اتفاق آقای نظران، آقای لاجوردی، آقای غیوران و آقای پوراستاد بروید به کمک آقای قدوسی که به سمت دادستان کل انقلاب منصوب شده‌اند؛ چون در زمان دادستان کل انقلاب قبلی، جناب آقای هادوی، گروهی که نباید رخنه کنند، در آنجا رخنه کرده بودند و لذا ایشان گفتند که ما برویم به یاری ایشان. ما خدمت آیت‌الله قدوسی رفتیم و جلسه بسیار معنوی و خوبی بود. این ملاقات در سال ۵۹ و در روزهای ابتدای کار ایشان بود. نمودار تشکیلاتی مقدماتی قبلاً آماده شده بود که همراه با آقای دکتر مهرپور، آن را بررسی کردیم که مثلاً چه وظایفی به عهده دادستان کل است و قس علیهذا. بعدها به تناسب پیشرفت انقلاب، این نمودار اصلاح شد و مسئولیت‌ها شناخته شدند و هر کس مسئول کاری شد. شهید نظران که ارتباطات فی‌مابین به عهده ایشان بود و نیز مسئول دفتر شهید بهشتی در حزب بودند، مسئولیت دفتر شهید قدوسی را پذیرفتند. حقیر هم معاون مالی و اداری دادستان کل انقلاب و آقای پوراستاد مسئول انتظامات و آقای غیوران مسئول تحقیق و آقای لاجوردی دادستان انقلاب اسلامی مرکز در تهران شدند و این وظیفه دشوار را با توجه به مشکلاتی که داشت پذیرفتند. ایشان ابتدا با کمک آقای ناطق مسئله گروه فرقان را پیگیری

نزدیکی چهار راه شهید قدوسی رفته و یک حساب قرمز برای ایشان باز کردم و دسته چک قرمز و شماره حساب قرمز را خدمت ایشان دادم. فرمودند: «به این زودی؟» گفتم: «بله، چون جان و مال و ناموس و آبرو و حیثیت و اصالت انقلاب را امام به عنوان دادستان کل به دست شما سپرده‌اند.» و ایشان از این مقدار استفاده کردند و طبق دستور شهیدرجایی حساب و کتابی لازم نداشت و با دقت هزینه می‌کردند.

روند کار در دفتر ایشان به چه شکل بود؟

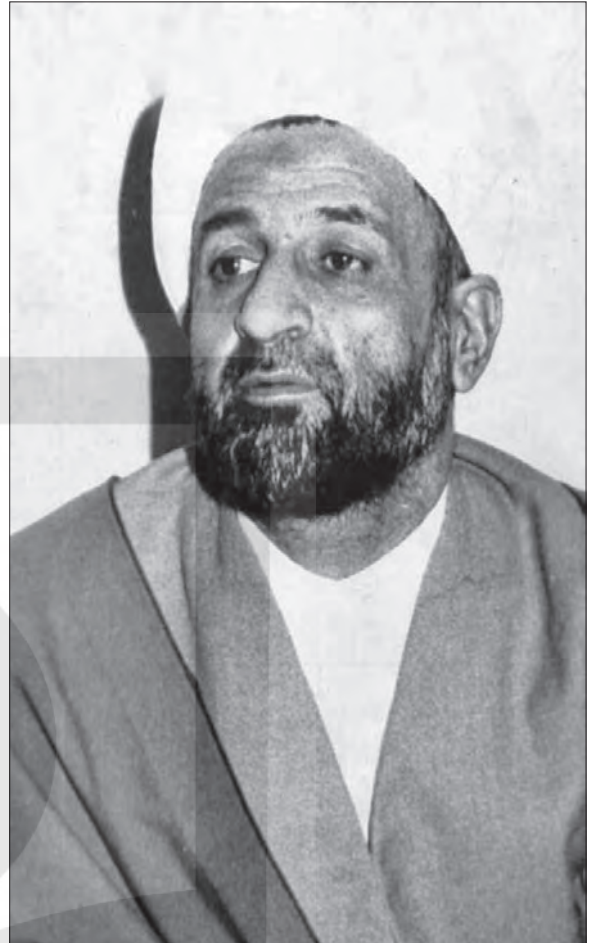
دفتر ایشان در چهار راه شهید قدوسی بسیار منظم بود. یکی دو روز در هفته هم به اوین تشریف می‌بردند و من هم صبح زود می‌رفتم تا در مجموعه دفتر دادستانی کل انقلاب در چهار راه شهید قدوسی خدمتشان باشم. دادستانی انقلاب اسلامی تهران در اوین بود. چون ابتدای انقلاب بود و قبل از ایشان هم اقشار مختلفی در شعبات بایگانی و در اوین نفوذ کرده بودند، بی‌نظمی‌ها و مشکلاتی را می‌دیدم و این موضوع را به مرحوم شهید نظران که مسئول دفتر و تابع دستورات شهید قدوسی بودند، گفتم که وضع انتظامات و حفاظت اینجا هیچ امنیتی ندارد. باید فکری بکنیم. گفتند: «نظر شما چیست؟» گفتم: «نظرم به آقای قدیریان است.» که در کمیته امداد با آقای عسگرولادی و کربوبی و مرحوم شفیق همکاری داشتند. گفتند: «ایشان الان مشغول است.» گفتم: «اینجا مهم‌تر است. اصل نظام و پایه حکومت الان اینجا است.» طبق نظر من آقای نظران به شهید بهشتی اعلام کردند و توفیق پیدا شد که آقای قدیریان نیز به دادستانی کل انقلاب تشریف بیاورند و به عنوان معاون اجرایی مشغول کار شدند. خدا به ایشان خیر بدهد که در پاکسازی آنجا خیلی همت گماشتند، برنامه‌های آموزش نظامی و رزمی گذاشتند و از برادرانی که از قبل انقلاب همفکر بودیم، یکی یکی شناسایی و وارد دادستانی کل انقلاب شدند. آقای قدیریان گشت شب را در تهران ایجاد کردند و تعدادی از عزیزان علاقمند به انقلاب و دوستانداران انقلاب، شب‌ها در بازار تا صبح امنیت تهران را در آن شرایط ترور و اختلافات حفظ می‌کردند. آن روزها منافقین در مسئله انتخابات که بسیار مهم بود،

سرساختمان اداری که برای ملاقات درست کرده بودیم ایستاده بودم. گفتند: چه کار می‌کنید؟ گفتم: دوباجه‌ای که ساواک در زمان پهلوی برای معارضین ایجاد کرده بود، الان جوایگوی حجم ملاقات کنندگان نیست.

در پول دادن خیلی سختگیر بودند و لذا آقای لاجوردی از آقای عسگرولادی مقداری کمک‌از کمیته امداد می‌گرفتند. هفته قبل از حادثه هفتم تیر، یکشنبه شب در جلسه مسئولین بودیم که شهیداسلامی به شهید بهشتی گفتند آقای قدوسی در مورد هزینه‌ها خیلی سخت‌گیری می‌کنند. آقای قدوسی گفتند: «معاون امور مالی آقای جولایی هستند.» و به من گفتند: «بلند شوید و جواب‌دهید.» من هم آنچه را که حقیقت بود، گفتم، از جمله اینکه آقای قدوسی اعتقاد راسخ دارند که بیت‌المال مردم باید علی‌وار مصرف شود و ایشان در حدی که مقدور است در اختیار ما می‌گذارند و ما هم با قناعت کار می‌کنیم.

خیلی از اعتراضات به من بود؛ هم همکاران، هم دوستان قدیم و فرزندان‌شان فکر می‌کردند که میلیاردها پول در اختیار من است و هر کس هر قدر می‌خواهد، من می‌توانم بدهم، در صورتی که اطلاع نداشتند که هم دقت نظر آقای قدوسی در صرف بیت‌المال عجیب و غریب بود و هم بودجه‌ای که در اختیار من بود، خیلی مختصر بود و مثلاً حساب می‌کردند که یک میلیون تومان به نام من چک بنویسند تا صرف هزینه‌های دادستانی و زندان شود. خیلی باید قناعت

می‌کردیم، چون چیزی به غیر از این نمی‌دادند. گاهی هم پول کم می‌آوردیم و دوستان مقداری پول می‌آوردند و به بعضی از کارمندان که گرفتار بودند پرداخت می‌کردیم تا نیازشان مرتفع شود. ماه‌های اول که بنده برای همکاری با ایشان افتخار پیدا کردم، به ایشان گفتم شما و امثال شما قبل از انقلاب در درس‌ها و منابر تان گفته‌اید که قاضی باید تامین باشد و چک سفید امضا داشته باشد و در مسائل زندگی‌اش دغدغه نداشته باشد و در صدور احکام مشکل پیش نیاید. جواب دادند: «بله، درست می‌گویند. ما هم می‌خواهیم این مسئله را محقق کنیم، اما چگونه؟ ما که پول نداریم.» گفتم: «اگر به این درس اخلاق که از درس‌های اسلام است، اعتقاد دارید، پس اجازه بدهید من به آن عمل کنم.» با شماره سیاسی که تهیه کرده بودیم، با شهید رجائی تماس گرفتم و گفتم: «مسئله‌ای را با آقای قدوسی در میان گذاشته‌ام. شما تایید ایشان را بگیرید تا من خدمتتان برسم.» آقای قدوسی با شهید رجایی صحبت کردند و گفتند که هر چه ایشان بفرمایند مورد تایید من است. ایشان بسیار با احترام صحبت می‌کردند و عملاً استاد اخلاق بودند. شبانه خدمت شهید رجایی رفته و حواله‌ای پنجاه میلیون تومانی را به حساب دادستانی برای ایشان گرفتم و گفتم: «آقای قدوسی شما باید یک دسته چک قرمز در جیب‌تان باشد و بنده هم که معاون امور مالی هستم، نباید مطلع باشم که به چه کسی چه قدر می‌دهید. هر کدام از قضات و حکام شهر را که نیاز دارند، بگویید بیایند، در اتاق را هم ببندید و هر قدر که می‌خواهید از این پول به آنها بدهید. بنده هم که امین شما هستم، نباید چیزی بدانم و حساب و کتابی هم از شما نمی‌خواهم، چون شما دادستان کل انقلاب و امین انقلاب هستید.» شبانه حواله را گرفتم و صبح به بانک ملی شعبه قصر در



برج از هر کدام از عزیزان سؤال کنید که در این ماه چقدر مرخصی، تاخیر یا غیبت داشته است. یک روز هم به من گفتند در مورد نصب ساعت ثبت حضور و غیاب عزیزان اقدام کنید. گفتم: چرا؟ فرمودند: «همه عزیزان مورد اعتمادند و هیچ تفاوتی با هم ندارند، حتی خود من هم باید ساعت بزنم.» الان جای این خصوصیات اخلاقی و نظم جایش در بعضی جاها خالی است.

در شرایط انقلابی گاهی رفتارهایی که معروف به رفتارهای انقلابی هستند و اغلب نظم‌پذیر نیستند، مشاهده می‌شود. ایشان چگونه این قابلیت را داشتند که نظم را با الزامات انقلابی جمع کنند؟ مثلاً در شرایط انقلاب ممکن است نیمه‌شب اتفاقی بیفتد که نیاز به حضور و پیگیری داشته باشد و کارکنان، خسته شوند و صبح دیرتر بیایند. این نظم برای مجموعه سخت نبود و ایشان با کارکنان چه تعاملی برقرار کرده بودند که مجموعه، این نظم را بپذیرد؟

ایشان به روش مدیریت خاصی عمل می‌کردند. یک روز آقای مبشری به من گفتند شهید قدوسی در مدرسه منتظر به یا همان مدرسه حقانی در قم، بالای طبقه اول می‌ایستاد و موقع آمدن بچه‌ها ساعتش را تکان می‌داد و هر کس دیر می‌آمد، شرمند می‌شد و یک جوری خودش را پنهان می‌کرد و سرکلاس می‌رفت.

شهید بزرگوار در زمان انقلاب هم به نظم خیلی اعتقاد داشتند. به من می‌گفتند که دقایق را نیز محاسبه کن و هنگام پرداخت حقوق به محضر عزیزان این موارد رعایت می‌شد. برای ناهار یا هر نوع پذیرایی دقت نظر داشتند و می‌گفتند از آنچه مردم استفاده می‌کنند، به مهمان‌ها بدهید و اگر تشریفات بیشتری می‌خواهند در منزلشان استفاده کنند.

یک روز بعد از ظهر تشریف آوردند و من بالای

یادم نمی‌رود گاهی می‌دیدم که حلق و گلوی شهید قدوسی به هم دوخته می‌شود. به ایشان می‌گفتم این بیت‌المال برای شما رواست. اجازه بدهید برایتان یک جای بیاورم تا گلوبی تر کنید. اصلاً از غذای دادستانی نمی‌خوردند و تحمل می‌کردند تا شب به منزل بروند.

نفوذ و خلل ایجاد می‌کردند. آقای قدیریان به عنوان معاون اجرایی از عزیزان علاقمند استفاده می‌کردند و به وسیله حکم ایشان ناظر صندوق‌های انتخابات می‌شدند. برای محقق شدن این احکام، نیاز به مهر شهید قدوسی بود. ایشان هم در نامه نوشتن و مهر کردن هم دقت و عنایت کامل داشتند که چه چیزی نوشته و امضا می‌شود. در مقطعی آقای قدیریان خیلی ناراحت شده بودند که چرا شهید قدوسی مهر نمی‌دهند؟ من با شهید قدوسی تماس گرفتم. ایشان خدمت امام رفته بودند. امام ابتدا در ساختمانی در دربند روبروی گلابدره بودند. ما نیز به آنجا رفتیم و از شهید بزرگوار اجازه خواستیم که مهر را پای امضای آقای قدیریان به عنوان معاون اجرایی ستاد



خاص خودشان بود، فرمودند: «آسیا به نوبت. نوبت شما هم که شد، محاکمه‌تان می‌کنیم».

در ارتباط با بنی‌صدر که خلع شده بود و دنبالش می‌گشتند، دقت زیادی داشتند. آقای قدیریان به عنوان معاون اجرایی، دنبال ردپای او بودند. عمویشان، آقای مهندس عمویشان که دنبال این کار بودند، یک روز به ایشان گزارش می‌دادند و دیدم که شهید قدوسی با چه اقتداری روحیه ایشان را تقویت می‌کردند و به ایشان می‌گفتند: «بروید و هر جوری که هست، مواظبش باشید.» گفتند که بعضی از بچه‌ها باید توی جوی آب بخوابند و مواظب باشند که فرار نکند که آن حالت پیش آمد و با لباس زنانه فرار کرد. در هر حال جلسه‌ای که عرض می‌کردم، قبل از فاجعه هفتم تیر بود. یکشنبه قبلش هم که بحث مالی دادستانی کل پیش آمد و شهیداسلامی آن سؤالات را کردند و جواب‌ها داده شد و هفته بعد، ما در اوین مشغول کارها بودیم که حضرت آیت‌الله گیلانی و آقای ناطق نیز حضور داشتند. بنده و حاج احمد قدیریان برای انجام کارها در خدمت ایشان بودیم که خبر انفجار حزب پیش آمد.

از رابطه مقام معظم رهبری و شهید قدوسی در این مقطع خاطراتی در ذهن دارید؟

روزی با تعدادی از عزیزان مثل شهید نامجو، شهید کلاهدوز، شهیداقارب‌پرست، شهیدفلاحی، آقای صمیمی و آقای صفایی و تعدادی دیگر در محضر مقام معظم‌رهبری بودیم و موضوع پاکسازی ارتش و تشکیل عقیدتی سیاسی ارتش و ارتش بیست میلیونی مطرح بود. ایشان در آن موقع امام جمعه تهران و نماینده امام در شورای عالی دفاع بودند. این جلسه همزمان شد با انتصاب شهید قدوسی و امر شد که ما خدمت شهید قدوسی برویم. پلی بود بین ستاد مشترک و دادستانی کل انقلاب. صبح کارها را خدمت مقام رهبری انجام می‌دادم و بعد به دادستانی می‌رفتم. یک روز خدمت مقام‌معظم‌رهبری عرض کردم: «حجم کارهای دادستانی دارد زیاد می‌شود. اگر اجازه می‌فرمائید به آن کارها برسیم.» آقا سریعاً به دوستان اعلام کردند کارهای مرا بین خودشان تقسیم کنند، زیرا کارهای دادستانی اهمیت بیشتری داشت و اجازه دادند که ما تمام وقتمان را در خدمت شهید قدوسی بگذرانیم.

قبل از انفجار حزب جمهوری، حادثه مسجد ابوذر برای مقام‌معظم‌رهبری پیش‌آمد که خدا ایشان را برای تداوم این انقلاب نگاهداشت. در فاصله بین هفت تیر تا چهارده شهریور که شهید قدوسی به شهادت رسید، به دلیل اینکه امنیتی در مکالمات و ارسال نامه‌ها نبود، بنده این توفیق را داشتم که مطالب محرمانه و سری را از زبان شهید قدوسی می‌شنیدم و به مقام معظم رهبری عرض می‌کردم. آخرین شنبه‌ای بود که در

خدمت مقام معظم رهبری بودیم و ایشان بعد از نماز، با مردم، از هر قشری اعم از موافق و مخالف سؤال و جواب بود. من در مسجد حاج ابوالفضل خدمت مقام معظم رهبری رسیدم.

اشاره کردید که شهید قدوسی در مورد نظم حساس بودند. از طرفی گفتید که گاهی ساعت ده شب هم خدمتشان رفته‌اید. این نظم فقط برای ساعات اداری بود و مثلاً برای ورود، باید ساعت هشت صبح کارت می‌زدید یا برای خروج هم این مقررات بود؟

در محیط اداری بله، برای ورود حساس بودند. در مورد خروج، اگر کار بود، هرکس که بیشتر می‌ماند، ایشان خوشحال می‌شدند. ما متأسفانه اکنون شاهد تأخیر در ورود و تعجیل در خروج هستیم که این قطعاً با دستورات دینی مغایر است. ایشان معتقد بودند که کارکنان باید راس ساعت سر کار حضور داشته باشند و برای خروج هم نباید تعجیل داشته باشند. ما را به کار تشویق و خودشان هم شب و روز کار می‌کردند.

آیا از مراودات ایشان با علامه طباطبائی هم خاطره‌ای دارید؟

یک شب ما خدمت شهید قدوسی بودیم و مرحوم علامه طباطبائی، پدرعیال ایشان نیز تشریف داشتند. وقت را مغتنم شمردم و از استاد بزرگوار، تفسیر آیه ۱۰۲ سوره آل عمران را خواستم که می‌فرماید: «یا ایهاالذین آمنوا اتقواالله حق تقاته» ایشان هم فرمودند و همه اینها برکت بود. وقتی که خدمت شهید بزرگوار می‌رسیدیم، همه برکت و لذت بود.

در هر حال در مورد نحوه کار عرض می‌کردم که شهید نظران مدتی بودند و بعد چون کارهای محوله از سوی مقام معظم رهبری به ایشان زیاد بود، اجازه خواستند به دفتر مقام معظم رهبری ایشان که در ارتش بود، بروند و انجام وظیفه بکنند. ما در این زمان‌ها مدام خیر و برکت می‌دیدیم. گاهی من و حاج‌احمد آقا و برخی از دوستان،

این شهید بزرگوار، مراعات دقیق دینداری را داشتند. حقیر با ایشان حشر و نشر داشتم و در مسائل مالی به ایشان نزدیک بودم. کاملاً مراقب بودند که بیهوده نیرو گرفته نشود و کسی بی‌کار نباشد. خودشان هم شب و روز کار می‌کردند.

کل انقلاب بز نیم، زیرا مسئله انتخابات خیلی حساس و مهم بود.

شهید قدوسی از این سنخ حساسیت‌ها هم داشتند. ما گاهی مطالبی را که خیلی محرمانه و قابل توجه بود، شبانه به منزلشان می‌رفتم و گزارش می‌دادیم. منزلشان در خیابان خواجه‌عبدالله‌انصاری و اجاره‌ای بود.

یادم نمی‌رود گاهی می‌دیدم که حلق و گلوی شهید قدوسی به هم دوخته می‌شود. به ایشان می‌گفتم این بیت‌المال برای شما رواست. اجازه بدهید برایتان یک جای بیابورم تا گلویی تر کنید. اصلاً از غذای دادستانی نمی‌خوردند و تحمل می‌کردند تا شب به منزل بروند.

خاطرهم هست آقازاده‌شان که در جمع شهدای گمنام بودند و با شهید علم‌الهدی در هویزه شهید شدند، می‌خواستند اعزام شوند. لباس سربازی که به ایشان داده بودند، کوتاه بود، چون ایشان بلندقد بودند. من کنار آقای قدوسی نشسته بودم. ایشان به پدرش گفت: «این لباس برای من کوتاه است، بگوئید برایم بلندتر بیاورند.» شهید قدوسی با تشر گفتند: «همین است که هست. از همین استفاده کن و برو.» ایشان نیز یک تکه پارچه تهیه کردند و به لباس دوختند.

این شهید بزرگوار، مراعات دقیق دینداری را داشتند. حقیر با ایشان حشر و نشر داشتم و در مسائل مالی به ایشان نزدیک بودم. کاملاً مراقب بودند که بیهوده نیرو گرفته نشود و کسی بی‌کار نباشد. خودشان هم شب و روز کار می‌کردند.

برخوردهای شهید قدوسی با جریانهای مخالف انقلاب چگونه بود؟ اگر ممکن است این موضوع را درباره مصادیقی همچون سعادت‌ی و یا بنی صدر بفرمائید.

روزی همراه ایشان به زندان اوین رفتم. به من گفتند: «سعادت‌ی می‌خواهد با شما دیدار کند.» گفتم: «بگوئید بیاید.» نیمکت‌هایی کنار اتاق بود. او آمد و با حالت بی‌احترامی نشست و گفت: «کی نوبت ما می‌شود؟» آقای قدوسی با اقتدار و تسلط بر روح و کلامی که



۱۳۶۱. اسفند ماه، در کنار آیت‌الله محمدتقی جلیلی، شهید ابوجوردی



مدرسه علوی حضور داشتند. ایشان به دلایلی حکم را پس می‌دهند و بعد امام مجدداً به ایشان حکم می‌دهند. از صدور حکم اول خاطره‌ای دارید؟

خیلی چیزها یادم رفته‌است، اما آن شبی که در مدرسه رفاه بودیم و آقایان از قم تشریف آوردند، شهید قدوسی و علما در اتاقی که بعداً اتاق حضرت امام شد، مستقر شدند. حضور ایشان در مدرسه رفاه، حضور بسیار موقر، پرمعنا، روحانی و سیاست‌مدارانه‌ای بود.

ظاهراً یکی از اولین برخوردهایی که ایشان با سیستم اجرایی پیدا می‌کنند، در مسئله تسخیر لانه جاسوسی بوده‌است که ایشان با دولت موقت اختلاف پیدا می‌کنند. از آن ماجرا چیزی در ذهنتان هست؟

من در دفتر بودم که ایشان جمله اعتراض گونه‌ای را گفتند که عین جمله یادم نیست، ولی یادم هست که گفتند آنها سر خود این کار را انجام داده‌اند، ولی زمانی که فهمیدند تایید امام را دارند، ایشان نیز تایید کردند. ایشان مطیع و مقلد امام بودند.

در بحث مخالفت ایشان با مصادره اموال که جنجال‌آفرین شد، ایشان چه شیوه‌ای داشتند؟

شیوه ایشان برگرفته از تقوای باطنی و رعایت حق الناسی بود که داشتند. گاهی با آیت‌الله گیلانی به عنوان دو عالم فقیه صحبت‌هایی می‌کردند و ما در جایگاهی نبودیم که اظهارنظری بکنیم. بعد هم با حکم امام به تصمیم واحدی

خدمت مقام معظم رهبری عرض کردم: «حجم کارهای دادستانی دارد زیاد می‌شود. اگر اجازه می‌فرمائید به آن کارها برسیم.» آقا سریعاً به دوستان اعلام کردند کارهای مرا بین خودشان تقسیم کنند، زیرا کارهای دادستانی اهمیت بیشتری داشت و اجازه دادند که ما تمام وقتمان را در خدمت شهید قدوسی بگذرانیم.

می‌رسیدند.

در مصادره اموال بیشتر روی چه موضوعاتی دقت نظر و حساسیت داشتند، چون در مواردی مصادره اموال بعضی از وابستگان رژیم را لغو کرده بودند و این مسئله به مطبوعات کشیده شده بود که قدوسی طرفدار سرمایه‌دار و نظام سرمایه‌داری است.

آن دیدگاه فقهاتی بود که عرض کردم ما علمش را نداریم که بخواهیم اظهار نظر کنیم. به رعایت حد و مرز و انصاف خیلی اعتقاد داشتند و در همه ابعاد بی‌نظیر بودند. عرض کردم زمانی که فرزندان برای دفاع مقدس می‌روند، برای یک لباسی که شاید با پنجاه تومان تعویض می‌شد، ایشان اعتراض کردند که همین که هست و

شاید دو سه روز سر کار بودیم و به خانه نمی‌رفتیم. یک شب وقتی که من بعد از یک هفته یا ده روز به خانه رفتم، به من گفتند که شهید قدوسی تماس گرفته و گفته‌اند که ماموریتی پیش آمده و شما باید سریع بیایید. رفتم و ایشان فرمودند که شما باید با آقای هدایت که آن زمان مسئول دفترشان بودند، برای پاکسازی بیمارستان قلب شهید رجایی بروید. آن موقع بیمارستان به نام ملکه مادر بود و عناصر طاغوت در آنجا خیلی رخنه کرده بودند. ایشان این قدر دقت داشتند که دو نیمه شب را نگذاشتند صبح شود و ما هم رفتیم.

ما به بیمارستان رفتیم و اتاق به اتاق را گشتیم و دیدیم در کشوها عکس شاه منحوس هست و سربرگ‌ها هنوز به نام بیمارستان ملکه مادر است. همه مظاهر طاغوت را زدودیم. فردا هم وارد کتابخانه شدیم و عکس شیرخورشید و ... را کندیم. نزدیک ظهر بود که آقای اشراقی و ولایتی همه را جمع کردند و آقای اشراقی گفتند آخر این کارها درست نیست. من گفتم: این دستور دادستانی است. الان نزدیک به دو سال از انقلاب می‌گذرد و این منطقی نیست. این را که گفتم، بچه‌های انجمن اسلامی شروع به تکبیر گفتن کردند و پاکسازی کتاب‌های کتابخانه شروع شد.

یعنی آقای اشراقی اشکال می‌گرفتند که چرا این کار انجام می‌شود؟

یعنی اینکه چرا آمده‌اید و این کار را انجام می‌دهید، این کار تند است. ما هم عرض کردیم که اعتقاد ماست و دستور حضرت امام و شهید قدوسی به عنوان دادستانی کل انقلاب است. در مقطعی دیگر نیز امری فرمودند و گفتند فردی از خارج آمده‌است و امانتدار صندوق‌های امانات بانک مرکزی ایران بوده و طلا و جواهرات و عتیقه‌جاتی را که از زمان انقلاب تا کنون جمع‌آوری شده، در دادستانی به ایشان سپرده‌شده و باید در صندوق امانات بگذارد. به من خبر دادند که احتمالاً او طلا و جواهرات را به منزل برده است. مسئول بازرسی‌ها و کارهای اجرایی حاج احمدآقا بودند و البته به دیگران نیز سپرده بودند و منحصر به یک نفر نبود.

آن روزها این طور نبود که مثلاً کسانی که در دبیرخانه بودند، فقط کار دبیرخانه را انجام دهند. انقلاب بود و همه همکاری داشتند. من دیدم این دو جوان به منزل این آقا می‌روند. خانه‌اش در خیابان آفریقا بود. شهید قدوسی امر فرمودند مواظب باشید کار خلاف شرعی انجام نشود. اعضای خانواده وی که آلمانی بودند، در خانه حضور داشتند. باید تمام خانه، از جمله اتاق خواب و تمام کشوها بازرسی می‌شدند. فرمودند خیلی مواظب باشید که جوان‌ها لباس‌های خانم‌ها را بررسی نکنند.

من در آن لحظه خدا را شکر کردم که در قبل در رژیم ستم‌شاهی چه وضعی داشتیم و حالا با نهضت حضرت امام، خدا چه لطفی فرموده و چه گوهرهایی بر جان و مال و ناموس و آبروی مردم حاکم هستند. این دو جوان که اسمشان را به خاطر ندارم، خیلی دقت کردند و عیال آلمانی آن آقا نیز به زبان خودشان از ما تشکر کرد. بعد

از آن رفتم به صندوق امانات بانک مرکزی و دیدم همه چیز سرچایش است و صورتجلسه تهیه و آن را تقدیم کردیم. می‌خواهم بگویم از نظر اخلاقی به دستورات دین این گونه عمل می‌کردند. آن در حفظ بیت‌المال که ریال و دینار را حساب می‌فرمودند و ما هم ترازنامه‌ای از امور مالی دادستانی کل انقلاب تهیه و خدمتشان تقدیم می‌کردیم. به امور مالی این قدر دقت داشتند. در مورد انتخابات دقت داشتند که تدروی و زیاده‌روی نشود و ناظران صندوق‌ها حکم مهر دار داشته باشند تا کسی متعرض آنها نشود.

امام اولین حکم را در زمانی که آیت‌الله قدوسی در

فرزندشان یک تکه پارچه به لباسش اضافه کرد. این قدر رعایت می‌کردند.

شما به عنوان معاون امور مالی ایشان طبیعتاً در جریان چگونگی انتخاب افراد و جلوگیری از نفوذ و ضوابطی که برای گزینش قائل بودند، قرار می‌گرفتید. ایشان چه معیاری برای جذب نیروها در مجموعه دادستانی کل انقلاب داشتند؟

معیار اولشان تقوا بود. ایشان جمعی از شاگردانشان و طلاب را به دادستانی آوردند و انصافاً باید گفت که انقلاب مدیون این جمع است. من خدمت آیت‌الله بهشتی رفتم و گفتم: «ما نیرو کم داریم. منافقین پاکسازی شده‌اند، ولی ما در دایاری و دادگاه با مشکل نیرو مواجهیم.» و از ایشان خواستم چند نفر حقوقدان را که قاضی هستند، معرفی کنند. پس از مدت کوتاهی، ده نفر شناسایی شدند و به دادستانی آمدند که نه نفرشان خوب بودند و در دادستانی ماندند. همکاری شهید بهشتی و شهید قدوسی برای استفاده از شاگردان مدرسه حقانی سرفصل خوبی را باز کرد که همان طور که عرض کردم از آن جمله آقایان نیری، میشری، رامندی، زرگر، پورمحمدی، ری‌شهری و دیگران بودند که تحولی قابل توجه ایجاد شد. خودشان این جمع را خیلی خوب می‌شناختند و آنها را تربیت کرده بودند. بعد که ما به این نتیجه رسیدیم که باید گزینش انجام شود، بچه‌های خوب و متدینی را پیدا کردیم. خدا رحمت کند آقای حسن دوست را که ایشان در گروه تحقیق قسمت اقتصادی از مبارزین بودند و با آقای حاج عباس ناطق که شاگرد ایشان بودند کار می‌کردند. خدا توفیق‌داد و فرزندان خوب تربیت شده روستای قهرود را به ما معرفی کردند و این عزیزان را در گزینش، کارگزینی، تدارکات و قسمت‌های حساس دادستانی به کار گماردیم و از آنها برای انجام سریع کارهای مردم بهره گرفته شد. تعدادی از آنها هم شهید شدند. در آن برهه آدم‌های خوبی جذب شدند و اکنون هم از نیروهای خوب دستگاه قضایی هستند،

کلاهی ملعون آن طور رخنه کرده بود و بعد منافقی که روبروی اتاق آقای قدوسی بود. صبح چهارشنبه آخر عمر بابرکت ظاهری ایشان بود که با آقای لاجوردی خدمتشان رفتیم تا گزارش کارها را بدهیم. آقای لاجوردی از عزیزی که در آنجا بودند پرسیدند که اگر از این فرد چیزی می‌دانید بگویید که همین الان از اینجا ببریمش. آن فرد گفت: چشم خدمتان می‌گویم، ولی این کار انجام نشد و جمعه این منافق مواد منفجره را گذاشت زیر میز آقای قدوسی. در آنجا یک اتاق پستی بود که ایشان کارهای خاصی را در آنجا انجام می‌دادند و بالای سرشان نیز یک پنجره بود. دوستان گفتند که آن منافق در جمعه بعد از ظهر، کیفش را به دستش گرفت و رفت و دیگر هم پیدایش نشد. بمب را طوری تنظیم کرده بود که صبح شنبه که آقای قدوسی پشت میزشان می‌نشاند، منفجر شود. شدت انفجار به حدی بود که شهید بزرگوار را از پنجره به بیرون و به حیاط پرتاب کرده بود.

دیدگاهی وجود دارد که آیت‌الله قدوسی در باره شبکه نفوذ و از جمله کشمیری، کلاهی، جوادقدیری و ... تحقیقاتی را شروع کرده بودند و همین باعث شد که منافقین، ترور ایشان را در اولویت قرار دادند. شما از این موضوع چیزی احساس کردید؟

الان نکته ویژه‌ای را به یاد ندارم، اما یادم هست جواد قدیری در مجموعه‌ای که برای تشکیل ادوات سیاسی ارتش، خدمت مقام‌معمول رهبری بودیم و جلسه تمام شد، داخل اتاق‌های گروه‌کاری که می‌رفتیم، چندین مرتبه دیدم که جواد قدیری سرش را روی میز گذاشته و خواب است. او در محل نو خواجهی اصفهان هم محله ما بود و شوهر خواهر عطریانفر بود. من به او می‌گفتم: «مگر تو مثل پدرت شب‌ها به کارخانه می‌روی و شبکاری که الان می‌خواهی؟» می‌گفت: «نه، خسته‌ام». البته ما آن موقع متوجه نشدیم که او شب‌ها می‌رود به مرکزیت منافقین و جزو آنهاست. اما آقای قدوسی حساسیت قوی داشتند و واقعا منافق‌ستیز بودند. و یا درباره آن شخص کرمانشاهی که آقای قدیریان برایش طرح مراقبت گذاشتند. امثال آقای قدوسی نسبت به مبارزه با این منافقین حساسیت خوبی داشتند، منتها به حفظ تعادل و رعایت حق و عدل خیلی معتقد بودند.

بعد از انفجار دفتر نخست‌وزیری و تقریباً یک هفته قبل از ترور ایشان، پرونده بررسی انفجار در دادستانی کل و در دادگاه‌های عمومی و نه در دادستانی انقلاب صورت گرفت. شهید قدوسی واکنشی به این قضیه نداشتند؟

ایشان به شهید رجایی و شهید باهنر فوق‌العاده علاقه داشتند. در این خصوص هم معتقد بودند که باید در دادگاه انقلاب بررسی شود.

شما از شهادت ایشان چگونه باخبر شدید؟

من و آقای قدیریان در اوین بودیم که بی‌سیم خبر داد که آقای قدوسی شهید شد. به بیمارستان و بعد برای تشییع به قم رفتیم و ایشان را در حرم مطهر تقریباً نزدیک به شهید مطهری و بالاتر از شهید مدنی، شهید منتظری، شهید شیرازی، شهید محلاتی و چند نفر دیگر دفن کردند. من در مراسم تدفینشان توفیق حضور داشتم. وقتی الان به آن دوران نگاه می‌کنم، در آن زمان همکاری با ایشان و کار در انقلاب نوپا برای ما خیلی درس بود و در عین حال کار در کنار ایشان خیلی لذت‌بخش بود. ■

ایشان سعه صدر عجیبی داشتند. یک بار من به شهید قدوسی گفتم به ما عنوان معاون شما و چشم شما هستیم. اجازه دهید که هر رویداد حادی که در جامعه هست، به شما بگویم؛ حتی اگر این قضیه به قدری حاد باشد که شما پشت میز سکنه کنید. گفتند همه را بگویید و دل‌تان برای من نسوزد.

شهید لاجوردی وجود نداشت؟

چرا بود ولی حل می‌شد، به وسیله استدلالاتی که مطرح می‌شد، گاهی توسط خودشان و گاهی توسط شهید مظلوم حل می‌شد. تصور می‌کنم شاید گاهی شهید قدوسی براین باور بودند که دارد زیاده‌روی می‌شود، چون آن دیدگاهی که آقای لاجوردی بر اثر حضور در زندان و شکنجه و ساواک داشتند، کمتر کسی داشت. برخوردی که با منافقین در زندان قبل از انقلاب داشتند، به نوعی بود که کمتر کسی متوجه می‌شد، حتی آن زمان، منافقین قصد جان آقای لاجوردی را هم کرده بودند. بعد از انقلاب کمتر کسی به تحلیلی چون تحلیل شهید لاجوردی رسیده بود و رسیدن به این مسائل برایشان کمی دشوار بود. با جوسازی و اشاعه مطالب کذب، طبیعی‌است که اذهان را به خود جذب می‌کردند و تا اذهان به این واقعیت‌ها برسند و متوجه شوند، مقداری کار می‌برد و زحمت داشت. الحمدلله آقای لاجوردی هم چون خورده‌ای از کسی نداشتند، کار را برای رضای خدا انجام می‌دادند و بر همین اساس هم مشکلی پیش نمی‌آمد.

شما در انتقال مسائل منفی به آیت‌الله قدوسی با واکنش منفی ایشان مواجه نمی‌شدید؟

ایشان سعه صدر عجیبی داشتند. یک بار من به شهید قدوسی گفتم ما به عنوان معاون شما و چشم شما هستیم. اجازه دهید که هر رویداد حادی که در جامعه هست، به شما بگویم؛ حتی اگر این قضیه به قدری حاد باشد که شما پشت میز سکنه کنید. گفتند همه را بگویید و دل‌تان برای من نسوزد. به اتفاق آقای قدیریان هماهنگ می‌کردیم و خدمتشان مطالب ویژه را شب که در محیط کار نمی‌شد گفت، ارائه می‌دادیم.

واکنش شهید قدوسی به شهادت شهید بهشتی چه بود؟

بسیار متأثر و متقلب بودند. انتخاب افراد مهم بود که

مثل حاج‌آقای نظری که الان در گزینش قضات هستند و آقای رضائی و خیلی از عزیزانی که هنوز مشغولند و بازنشسته نشده‌اند. ما معیارها را گرفتیم و بعد هم امور در مسیر خودش قرار گرفت و از فارغ‌التحصیلان این رشته استفاده شد و به کار گماشته شدند.

در دوره نخست‌وزیری شهید رجایی، شهید قدوسی با بنی‌صدر درگیری پیدا نکردند؟

چرا، درگیری بود، اما من ریز مطالب را به یاد ندارم. در جلساتی که من حضور داشتم، شهید رجایی و بنی‌صدر هم بودند، به‌ویژه در جلسه‌ای که در مدرسه امام علی (ع)، روبروی مجلس شورای اسلامی برگزار شد، بنی‌صدر برخوردهای بسیار بی‌ادبانه‌ای با شهید رجایی داشت و ایشان با صبر و تحمل و آگاهی برخورد می‌کردند. حتی در نشست هم به شهید رجایی بی‌احترامی و به این بزرگوار پشت می‌کرد.

شناسایی گروهک‌ها و برخوردشان با آنها، با توجه به فضای غبارآلوده سیاسی موجود داشت، چگونه بود؟

چون خودشان جزو زندان رفته‌ها بودند، از منافقین شناخت داشتند و در زمان مسئولیت شهید بزرگوار آقای لاجوردی، این شناخت بیشتر هم شد. به نظر من از نظر منافق‌ستیزی، شهید لاجوردی در نظام، دوم ندارد و کسی به اندازه وی، منافقین را شناخته بود. آقای عسکراولادی هم اذعان فرموده‌اند که آقای لاجوردی زودتر از همه ما اینها را شناخت. صداقت استاد ما، آقای عسکراولادی، برای ما حجت است. و می‌بینیم زمانیکه شهید قدوسی به پیشنهاد شهید مظلوم دکتر بهشتی، شهید لاجوردی را منصوب کردند. نکات و اطلاعات خوبی را توسط ایشان به دست آوردند.

آیا در شرایطی که منافقین به شدت علیه دادستانی انقلاب سمپاشی می‌کردند، هیچگاه برخوردی توسط شهید بهشتی با دادستانی انقلاب پدید نیامد؟

به یاد دارم یک بار مادر یکی از منافقین به دیدن شهید بهشتی رفته و گفته بود من به ملاقات پسر من رفته بودم و از پشت شیشه دست‌هایش را نشانم داد و دیدم ناخن‌هایش را کشیده‌اند و سیاه شده بود. ایشان موضوع را به شهید قدوسی و بعد به شهید لاجوردی اطلاع دادند و ایشان سریع دست به کار شدند و شناسایی کردند و متوجه واقعیت امر شدند. در جلوی زندان اوین، دو ساختمان شش طبقه بودند که بعدها تخریب شدند. من گفتم آنجا را آماده‌کنید تا جلسه‌ای را برگزار کنیم. جلسه تشکیل و تحقیقات انجام شدند و معلوم شد که حرف‌های آن خانم کذب محض است، چون کسی جرئت نداشت با حضور شهید لاجوردی از این کارها انجام دهد. خود

ایشان و شهید رجایی و آقای بادامچیان و این طیف مبارزین، شدیدترین شکنجه‌ها را در دوران طاغوت دیده‌بودند و لذا افراد تحت امر ایشان جرئت چنین کاری را نداشتند. ما موقعیت را آماده‌کردیم و شهید بهشتی تشریف آوردند و شهید لاجوردی و آن مادر هم آمدند و عده‌ای از اقبشار مختلف هم در جلسه حضور پیدا کردند و آن منافق را نیز آوردند. شهید مظلوم گفتند: «مادر! انگشتان پسران را که ناخن‌هایش را کشیده‌اند، نشان بدهید.» این نوع جلسات روبرویی برای شناخت واقعیت و فرهنگ‌سازی را آقای لاجوردی ترتیب می‌دادند و بعد هم آقای قدوسی پاسخ مناسب داشتند و همیشه هم واقعیت‌ها را خیلی خوب می‌پذیرفتند.

اختلاف ذهنیتی بین شهید قدوسی و





• درآمد

خطرات جوانی پرشور و انقلابی که در کنار مجتهدی کارآزموده و بسیار محتاط قرار گرفته است، ابعاد ناشنیده‌ای از مدیریت دادستانی را روایت می‌کند که به اعتقاد او، به خاطر کادرسازی‌های قبلی و مدیریت بی‌نظیرش، دورانی طلایی را به یادگار گذاشته است.

■ «آیت‌الله قدوسی و دادستانی انقلاب» در گفت و شنود

شاهد یاران با دکتر علی‌رضا اسلامی

در مدیریت و کادرسازی بی‌نظیر بود...

حضور حدود پنجاه نفر در منزل خود اعلام کرد که آیت‌الله بهشتی گفته‌اند به کمک آقای قدوسی بروید. آن شب پدرم، شهید اسلامی، من را نیز همراه خودشان برده بودند. اگر اشتباه نکنم ماه رمضان بود و افطاری یا شام در آنجا بودیم. در آنجا صحبت شهید بهشتی مطرح شد و افرادی را مشخص کردند، از جمله شهید نظران، آقای آل‌احمد و... من. البته من گفتم به درد این کار نمی‌خورم و به قول معروف عددی نیستم، ولی تکلیف کردند.

فردای آن شب ما چند نفری خدمت شهید قدوسی در چهار راه قصر رفتیم که اول دادرسی ارتش بود. در راه یادم هست که علی خلیلی که بعداً محافظ مسعود رجوی شد، در آنجا بود و تا ما را دید گفت حزبی‌ها آمدند، چون آن موقع همه ما عضو حزب جمهوری اسلامی بودیم. منظورشان این بود که دیگر ما حکومتان را باید جمع بکنیم و برویم. چنین افرادی از سازمان منافقین در آنجا نفوذ کرده بودند. اینها پرونده‌هایی را پشت صندوق عقب ماشینشان می‌گذاشتند و می‌بردند و برای خودشان حکومتی داشتند. شهید قدوسی نیروهای انسانی‌ای را که در اختیار داشتند، به‌خوبی سازماندهی کردند تا بتوانند در دادرسی‌ها و دادگاه‌ها در سطح کشور و در استان‌های مختلف منشأ خدماتی باشند، از جمله آقای حجازی، آقای ناظمی، آقای حسینیان، آقای پورمحمدی و اکثر کسانی که از قضات فعلی هستند، از شاگردان برجسته آیت‌الله قدوسی بودند که منشأ آثار زیادی در سطح کشور بودند.

برخورد آیت‌الله قدوسی با اعلام آمادگی شما چه بود؟

وقتی خدمت آیت‌الله قدوسی رفتیم، ایشان نمودار سازمانی‌شان را نشان ما دادند و گفتند من چنین نیازهایی دارم، شما چه کار می‌توانید انجام دهید؟ کارها تقسیم شدند و قرار شد هر کس کاری را برعهده بگیرد. آقای جولایی معاون مالی و اداری شد، آقای آل‌احمد معاون خدمات و پشتیبانی و تدارکات و مرحوم نظران رئیس دفتر ایشان شد. به بنده هم دو مسئولیت را واگذار کردند: یکی معاونت تحقیقات و دیگر معاونت بایگانی. تحقیقات هنوز راه نیفتاده بود و حدود ده بیست نفر می‌رفتند و راجع به افراد و اموال مصادره‌ای و اشخاصی که توقیف شده بودند، تحقیق می‌کردند و چیزی شبیه به دادرسی بود. بنده رفتم به محل کارم و با سبک کار و افراد آشنا شدم و بعد که حکم را به ما دادند، مشغول به کار شدیم. چون اول انقلاب بود، حجم کار خیلی زیاد بود، مثلاً گاهی باید حدود سیصد نامه در روز

می‌شد و یا احکام بر اساس موازین اسلامی نبودند. نهایتاً حضرت امام در سال ۵۸ طی حکمی، آیت‌الله شهید قدوسی را به عنوان دادستان کل انقلاب مشخص کردند. دادستان کل انقلاب باید ویژگی ممتازی داشت، از جمله اینکه باید شجاع می‌بود تا بتواند در مقابل ضدانقلاب و سلطنت‌طلبان و فراری‌ها و درباریان و منافقین بایستد. اول انقلاب هم بود و نیاز به فرد شجاعی بود. دوم اینکه باید فردی فقیه و آگاه و کاملاً به موازین اسلامی آشنا می‌بود تا بتواند طبق موازین عمل کند. سوم اینکه باید مدیر می‌بود و می‌توانست این مجموعه را اداره کند. همه این ویژگی‌ها در کمتر کسی جمع می‌شد و هرکسی نمی‌توانست این کار عظیم را انجام دهد. از همه مهم‌تر اینکه فرد نباید وابسته به دنیا می‌بود تا پول و مقام و جاه و این‌جور مسائل فریض ندهد. شهید قدوسی تمام این ویژگی‌ها را داشت، یعنی هم شجاع، هم فقیه و هم مدیر بود.

شهید قدوسی تمام این ویژگی‌های لازم برای احراز مقام دادستانی انقلاب را داشت، یعنی هم شجاع، هم فقیه و هم مدیر بود. وی انسانی بسیار زاهد و بارآهاده بود و هیچ نوع وابستگی به دنیا نداشت که فریبش دهد.

ایشان سال‌ها مدیر مدرسه حقانی بود و با همکاری فقهانی چون آیت‌الله مصباح و آیت‌الله شهید بهشتی و آیت‌الله جنتی، آنجا را اداره می‌کرد. وی نیروهایی را که در این مدرسه پرورش داده بود، در اختیار داشت و می‌توانست از آنها به عنوان قضات و دادستان‌ها و نیروهای انقلابی و مسئولین استفاده کند. وی انسانی بسیار زاهد و بارآهاده بود و هیچ نوع وابستگی به دنیا نداشت که فریبش دهد.

وقتی که ایشان مسئولیت دادستانی را برعهده‌دار شد، چون می‌خواست تحولی در آنجا پدید آورد، لذا به نیرو و همکار نیاز داشت. شهید بهشتی در جلسه‌ای با حضور مرکزیت مؤتلفه در این باره مشورت کردند و سپس آقای جابری‌زاده در

چگونه با آیت‌الله قدوسی آشنا شدید؟

در خصوص شهید قدوسی باید بگویم ایشان از مصادیق عالم ربانی و مجاهد فی سبیل‌الله بود که با خودسازی، کارهای فوق‌العاده‌ای انجام داد و منشأ آثار بسیاری شد که به دلیل مسائل امنیتی معمولاً اینها مخفی مانده و بیان نشده‌اند. برای تبیین نقش ایشان شاید لازم باشد کمی از اول انقلاب شروع کنیم. وقتی انقلاب پیروز شد، افرادی از مسئولین رژیم سابق را دستگیر می‌کردند و می‌آوردند و جایی برای آنها نبود. مدرسه رفاه قدیم، آشپزخانه بزرگی داشت که افراد دستگیر شده را داخل آن و در زیرزمین جا می‌دادند. اسلحه و مهمات دیگر نیز در آن محل جمع می‌شد. من در کمیته استقبال از امام و در مدرسه رفاه بودم و اینها را در آنجا دیدم. افراد نمی‌دانستند با اینها چه کار باید کرد. بالاخره گروهی مسئول بازجویی آنها شدند. در مرحله اول بعضی از مسئولین مثل هویدا و امثالهم را بازجویی کردند. بیست و چهار نفر را قرار شد شب اول اعدام کنند، ولی کوتاهی کردند و بالاخره به چهار نفر رسید. این طور شنیدم که حضرت امام فرمودند: «اگر به اعدام اینها اقدام نکنید، خودم اقدام خواهم کرد» و لذا آنها مجبور شدند. در آن زمان، دولت موقت مسئولیت کار را به عهده داشت. یادم هست که در بالکن همان طبقه دوم یا سوم مدرسه رفاه، آن چهار نفر، یعنی فرماندار حکومت نظامی شاه و نصیری، رئیس ساواک، و دو نفر دیگر را اعدام کردند.

نمی‌دانستم زندانیان را چه کار بکنیم تا اینکه رژیم سقوط کرد و زندانیان را به زندان قصر منتقل کردند و تعدادی از برادران در آنجا مشغول مواظبت و حراست شدند. از آن طرف به دلیل اینکه تعدادی از وابستگان رژیم فرار کرده بودند، اموال و وسایل آنها مانده بود که مردم آنها را می‌آوردند یا اینکه خانه و املاک و باغ داشتند. البته عمده اینها به بانک بدهکار بودند، یعنی از بانک‌ها پول گرفته و این کارخانه‌ها و زمین‌ها و املاکشان را به بانک وثیقه سپرده بودند و املاک اینها آزاد نبود. بالاخره اینها رسیدگی می‌خواست و همین طور مانده بود، تا اینکه امام افرادی را مشخص کردند و دادگاه‌های انقلاب تشکیل شدند. آن زمان آقای هادوی، مسئول بودند و امور را اداره می‌کردند، ولی مشکلاتی وجود داشت، از جمله اینکه منافقین که هنوز ماهیثشان آشکار نشده بود، در آنجا نفوذ کرده بودند و در دادگاه‌ها حضور داشتند و بعضی از تردها زیر نظر اینها بودند. مشکلات زیادی پیش آمده بود. گاهی به حقوق افراد تعرض



طریق پست چیزهایی را حواله می‌کردند یا اسنادی رد و بدل می‌شد یا جاسوسی می‌کردند و قرار شد در این خصوص هم کنترل شود. امثال این کارها در این مرکز انجام می‌گرفت. در همین خلال شهیدکچویی موظف شد زندان اوین را بازسازی و آماده کند. برای زندانیان خدماتی چون ملاقات‌های خصوصی با خانواده‌هایشان قائل می‌شدند تا خانواده‌شان به انحراف کشیده نشوند و اقداماتی از این قبیل انجام شد. یکی دیگر از وظایف ما این بود که ما قسمت‌هایی را که برای ضد انقلاب بود و باید با حکم دادستانی مصادره می‌شد، صورتجلسه می‌کردیم. قبلاً اگر اموالی برده می‌شد در هیچ جا ثبت و ضبط نمی‌شد لذا ممکن بود حیف و میل شود و یا اشخاصی به آن تعرض بکنند الحمدلله از آن دوران تمام اینها صورت جلسه شد و به دادستانی منتقل می‌شد اعم از ماشین و امکانات دیگر. افرادی گاهی می‌خواستند به مأمورین رشوه و آنها را فریب بدهند، اما افراد گزارش می‌دادند و خود این هم یک جرم جدیدی برای آنها می‌شد.

یکی از مسائلی که در دوران شهید قدوسی پیش آمد، بحث مبارزه با مواد مخدر بود. بعد از قضیه عزل آقای خلیجی، کارهای ایشان به دادستانی انقلاب واگذار شد تا به صورت سیستماتیک در این مورد هم عمل شود و در مسائل مختلف به صورت جزیره‌های جدا از هم برخورد نشود. دفتر ایشان هم که پشت زندان قصر بود، محل استقرار ما شد و بعد از یک مدت هم یک ساختمانی نزدیک پل رومی گرفته شد که بخش مواد مخدر در آنجا مستقر گردید که با اینها برخورد شود. قاضی و زندان و ... آن هم همانجا بود. این موضوع در زمان ایشان یک سامانی گرفت، در ضمن آنکه با آن برخورد جدی هم شد. ایام هفت تیر هم ما همان جا بودیم که این اتفاق افتاد و خبر شهادت پدر را به من دادند. اگر روزشمار تاریخ آن روزها را داشتیم می‌شد به ترتیب مسائل را گفت، چون بعد از بیست سی سال حضور ذهن دقیقی نسبت به تقدم و تاخر برخی از این اقدامات ندارم.

از کارهای دیگر بیانیه‌ای بود که از طرف آقای قدوسی برای خلع سلاح عمومی صادر و قرار شد افراد اسلحه‌هایشان را تحویل بدهند. مرکزی بود که اسلحه‌ها را جمع می‌کرد و قرار بود به کمیته برده و مجوز داده شود که مشکلاتی هم از این جهت پیش آمد. بعداً منافقین رفتند و از بنی صدر مجوز گرفتند تا برای دفاع از خودشان بتوانند اسلحه حمل کنند. بیانیه هشت ماده‌ای بود که امام راجع به تعرض به اشخاص فرموده بودند که طبق موازین رفتار شود و به تعبیر امروز حقوق شهروندی رعایت و طبق موازین اسلامی انجام شود. همه اینها منشأ تحولاتی در بحث‌های حقوقی و قضایی و جرائم و مبدا مهمی

نیاز کشور بود که متولی نداشت. شهید قدوسی به من به عنوان نماینده‌شان در گمرکات، حکمی دادند و من با یک نفر از آقایان در گمرک، مشروبات را تخلیه کردیم و با کامیون به بیابان بردیم و خالی کردیم، چون می‌گفتند شیشه‌هایش نباید شکسته شود تا اسراف نشود. گروهی را مأمور کرده بودیم که اینها را ببرند. اسلحه و مهمات را به دادستانی آوردیم و صورتجلسه کردیم و تحویل دادیم. اسلحه‌های مختلفی بود که اگر به دست ضدانقلاب می‌افتاد، منشا خطراتی برای کشور می‌شد. گاهی قطعات توربین‌هایی برای سدسازی، قطعات هلیکوپتر و چیزهای دیگر که اگر دست دیگران می‌افتاد، آسیب می‌دید، اینها را جمع کردیم و به تدریج به دادستانی آوردیم. یکی از مشکلاتی که ما با آن مواجه شده بودیم این بود که مطبوعات می‌خواستند کتاب‌هایی را چاپ کنند و وزارت ارشاد هم به دست نهضت آزادی و آقای میناچی و امثال اینها بود و آنها روحیه کار انقلابی نداشتند. از طرفی به هر چیزی مجوز چاپ می‌دادند، ضد انقلاب هم چیزهایی را تولید می‌کردند که برای جامعه مضر بود و باعث فساد می‌شد. رسانه‌های خارجی و دستگاه‌های خارجی، کتاب‌هایی را برای ما به زبان فارسی به ایران می‌فرستادند که جلد شده کتاب‌های مارکس و انگلس و امثال اینها بود و یا در موسسه‌ای به نام گوتنبرگ که فعال بود، چاپ می‌شد. کتاب‌هایی را از آلمان برای این انتشارات می‌فرستادند و در کشور توزیع می‌شد. نهایتاً قرار شد که اینها کنترل شوند. ما به انتشاراتی‌ها ابلاغ کردیم که از این به بعد کتاب‌هایی را که می‌خواهید چاپ کنید، باید بیاورید و مجوز بگیرید و آنها هم همین کار را می‌کردند. گروهی هم کتاب‌ها را مطالعه و در حقیقت ممیزی می‌کردند و مجوز می‌دادند. کتاب‌های ضاله یا قاچاق را می‌گرفتیم و خمیر می‌کردیم. تعداد زیادی از چاپخانه‌ها را بررسی و کتاب‌هایی از این دست را توقیف و خمیر کردیم. حتی بر چاپخانه‌های شهرستان‌ها نیز کنترل و نظارت کردیم تا وقتی که وزارت ارشاد جا افتاد. گزارشی را هم به کمیسیون ارشاد مجلس که در آن زمان آیت‌الله امامی کاشانی رئیس آن بودند، ارائه کردیم که در آن، حجم تولیداتی را که ضدانقلاب در زمینه مطبوعات از خارج وارد کشور می‌کرد، شرح دادیم.

یکی دیگر از کارهایی که مانده بود، اسلحه‌های افرادی بود که رژیم شاه به آنها مجوز حمل می‌داد، از جمله کشاورزان بعضی

■ ■ ■

یکی از اقداماتی که شهید قدوسی انجام داد و مهم بود، از نیروهای مردمی، افرادی که خودشان شاغل بودند، در دادستانی استفاده کردند. حتی برای حفاظت از زندان اوین از همین‌ها استفاده می‌شد و مثل بسیج امروز می‌آمدند. در آن زمان هنوز بسیج راه نیفتاده بود، اما ایشان از این مدل استفاده می‌کردند.

از مناطق که با حیوانات وحشی مواجه بودند، افرادی که برای شکار می‌رفتند و افرادی که برای حفاظت از خود یا حفاظت از مسئولین سابق اسلحه داشتند. این کار چون متولی نداشت و ارتش از هم پاشیده شده بود، شهید قدوسی رسیدگی به این مشکل را به این بخش واگذار کردند و قرار شد صدور مجوز حمل سلاح به این بخش داده شود. فرم‌های جدیدی تولید شد و افراد به دادستانی آمدند و مجوز گرفتند و این وضع، سر و سامان گرفت.

کار دیگر مهمانی بود که برای انفجار در معادن لازم بود و اگر به دست ضدانقلاب می‌افتاد، با توجه به اینکه اینها در سراسر کشور اقداماتی می‌کردند، باید رسیدگی می‌شد و مورد توجه قرار می‌گرفت. مشکل دیگر پست بود، زیرا ضد انقلاب از

برای توقیف، دستگیری، آزادی، تحقیق و بررسی و امثالهم می‌فرستادیم. شهید قدوسی می‌خواستند از ابتدا کار را کنترل و هدایت کنند و گفته بودند که تمام احکام و حتی پیش‌نویس نامه‌ها را برای من بیاورید ببینم و بعد امضا کنم، لذا اول هر روز پیش‌نویس نامه‌ها را پیش ایشان می‌بردیم، ایشان امضا می‌کردند و بعد می‌بردیم برای تایپ و بعد اقدام می‌شد. بر این اساس کار بسیار سنگین شد. ده پانزده روزی که گذشت، من به ایشان گفتم: «این کارها خیلی وقت شما را می‌گیرد. اجازه بدهید من خودم پیش‌نویس‌ها را نگاه کنم و بروم برای تایپ، بعد برای امضا خدمت شما بیاورم.» ایشان گفتند: «نه آقای اسلامی، باید خودم اینها را ببینم.» گفتم: «مگر ما معرفی نشده‌ایم و این کافی نیست؟» گفتند: «نه، باید اعتماد پیدا بکنم.»

با همین صراحت گفتند؟

بله با همین صراحت. گفتم باشد. ده پانزده روز دیگر هم ماندیم. یک ماه شد و به ایشان گفتم: «آقای قدوسی! حجم کار زیاد است. روزی سیصد نامه است و اگر برای هر کدام از اینها بخواهم یک دقیقه توضیح بدهم، سیصد دقیقه وقت می‌خواهد. با توجه به اینکه شهید بهشتی ما را معرفی کرده‌اند، اگر به من اعتماد پیدا کرده‌اید و این مدت هم عملکردمان را دیده‌اید فی‌ها، اما اگر این طور نیست، ماندن من در اینجا غصبی است و اگر اجازه بدهید مرخص شوم.» ایشان گفتند: «نه آقای اسلامی من باید اعتماد پیدا کنم.» گفتم: «پس من دیگر مزاحمتان نمی‌شوم و حضورم را مفید نمی‌دانم.» به این ترتیب استعفا دادم و بیرون آمدم. آقای قدیران که معاونت اجرایی را پذیرفته بودند و دیگر دوستانی که در آنجا بودند، درباره این رفتار من گفتند که فلانی جوانی کرده است. من گفتم: «نه، این واقعیتی است. اگر ایشان اعتماد ندارند، من نمی‌توانم با ایشان همکاری داشته باشم و باید کسی را بیاورند که به او اعتماد داشته باشد.»

اشاره کردید که دو گروه جزو همکاران شهید قدوسی بودند. یکی گروه شاگردان ایشان از مدرسه حقانی و یکی هم تیمی از مبارزین غیرروحانی که به ایشان معرفی شدند و در قسمت‌های مختلف با ایشان همکاری کردند. بین این دو گروه تداخل و برخوردی پیش نمی‌آمد؟

خیر، چون هر دو گروه طرفدار انقلاب و اسلام بودند و اکنون نیز هستند. آن موقع این تقسیم‌بندی‌ها اصلاً نبود و همه با یکدیگر کار می‌کردند، چه کسانی که در دادرسی بودند، چه ما که در چهار راه قصر در بخش اجرائیات بودیم، هیچ تعارضی را یادم نیست. همکاری صمیمانه‌ای بین دو گروه برقرار بود.

آیا بعد از این اتفاق همکاری شما به کلی قطع شد؟

خیر، پس از مدتی ایشان بنده را احضار کردند و رفتم خدمتشان در زندان اوین. گفتند که امام فرموده‌اند مطبوعات ضد انقلاب باید جمع شوند. در آن موقع روزنامه‌های متعددی بیرون می‌آمدند، چون فضا باز شده بود. مجاهدین خلق، گروه‌های چپی مثل راه تازه، چریک‌های فدائیان خلق، آرمان مستضعفین و گروه‌های مختلف روزنامه چاپ می‌کردند و فضای جامعه را بسیار آلوده کرده بودند. حضرت امام گویا به ایشان گفته بودند که مطبوعات مزاحم و معاند و مغرض ضدانقلاب باید جمع شوند. از من پرسیدند: «آیا قبول می‌کنی؟» گفتم: «به شرط آنکه در مورد نیروی انسانی و پرداخت‌های مالی و امکانات مستقل باشم، قبول می‌کنم.» ایشان نیز قبول کردند و حکم را نوشتند و به ما دادند. ما در همان چهار راه قصر در یک طبقه مستقر شدیم و افرادی را آوردیم و با آنها مصاحبه کردیم و به عنوان نیروی انسانی مشغول به کار شدند.

پس ظاهراً بالاخره آن اعتماد حاصل شد...

بله، وقتی ایشان من را برای دفعه دوم به کار گرفتند، برایشان مبرهن شده بود که امثال ما می‌توانیم کار کنیم و سوء استفاده‌کن نیستیم. البته وقتی شروع به کار کردیم، مشکلات مختلف دیگری نیز مطرح شدند. مثلاً یکی از مشکلات ما گمرکات کشور بود. در گمرکات کشور چند چیز وجود داشت. یکی مشروبات فراوانی که از رژیم سابق مانده و در این مدت ترخیص نشده بودند. دوم اسلحه و مهماتی بود که برای افراد دربار آمده و در گمرک مانده بود. ثالثاً قطعات مهم مورد

را دستگیر بکنند. یا به ما خبر رسید که یک محموله‌ای در گمرک مهرآباد آمده و نامشخص است ما با یک تیمی به گمرک مهرآباد رفتیم و دیدیم آنجا یک صندوق بزرگ چوبی و یک چمدان هست که متوجه شدیم داخل اینها سلاح کلاشینکف هست که آن موقع در ایران این سلاح نبود و داخل چمدان پر از سلاح‌های کم‌ری و تعدادی صدخفه کن وجود داشت. ما اینها را گرفتیم و در گمرک مهرآباد درگیری شد و گمرک را پلمپ کردیم. اسلحه‌ها را در دادستانی چهارراه قصر مستقر کردیم و غوغایی هم شد که بنی‌صدر گفته بود من اینها را برای گارد حفاظتم می‌خواهم ولی گویا قرار بود که تحویل منافقین داده شود هرچند آنها قبلاً هم انبارهای اسلحه را غارت کرده بودند و در اختیار داشتند. اگر اشتباه نکنم در هر کدام از این صندوق‌ها ۲۵ قبضه کلاشینکف بود

سلاح‌های روسی بود آقای سعادت‌نی را وقتی گرفتند یکی از چیزهایی که در نامه اش نوشته بوده این بوده که ما نیاز به اسلحه روسی داریم این مسائل ارتباط با هم دارند؟

عرض کردم پوشش آن این بود که بنی‌صدر گفته بود اینها برای گارد حفاظتی رئیس جمهور است ولی به نظر من پوششی بود که تحویل آنها بدهند چون با هم قرارهایی داشتند. و بعداً هم مشخص شد نامه‌ای را رجوی نوشته بوده برای بنی‌صدر که مجوز حمل سلاح به ما بدهید چون حمل سلاح ممنوع شده بود آنها می‌خواستند تحت این پوشش از آن استفاده بکنند. بر فرض که کلاشینکف درست باشد برای گارد حفاظت، اما اسلحه کم‌ری برای چه؟ اسلحه کم‌ری را هم بگوئیم برای گارد حفاظت شخصی لازم است اما صدخفه کن برای چه است؟ این صدا خفه کن اینها را مشکوک می‌کرد. این سلاح‌های کم‌ری هم روسی بود و اگر اشتباه نکنم «وزور» بود و صدخفه‌کن را رویش امتحان کردیم و دیدیم صدایی از آن خارج نمی‌شود و مشخص بود که برای ترور اشخاص است که صدایی نداشته باشد و راحت کارشان را انجام دهند. موضوعات دیگری از این قبیل بود مثل بی‌سیم‌هایی که در اختیار دادستانی بود بی‌سیم‌های شهربانی بود و این بی‌سیم‌ها قبلاً دست همه بود، من جمله منافقین. این مشکلاتی را پدید آورده بود و سبب شده بود آنها روی شبکه حضور داشته باشند



ایشان آدم فوق‌العاده زاهد، باتقوا، باهوش و خودساخته‌ای بود و مدیریت بی‌نظیری داشت. در اتاقش به روی همه باز بود و هرکس می‌خواست شکایت یا استغاثه‌ای بکند، راحت نزد ایشان می‌رفت.

امکانات جبهه آن موقع خیلی ضعیف بود. از همین اسلحه و مهمات دادستانی و ماشین دادستانی و حتی غذا از خودمان از تهران بردیم به آنجا.

در زمانی که بنی‌صدر همکاری نمی‌کرد؟

بله، اتفاقاً در جبهه ما از فشنگ‌های خودمان برده بودیم، ولی فشنگ‌مان تمام شد. قرار بود ارتش فشنگ ما را تامین کند مراجعه کردیم ارتش منطقه اعلام کرد نمی‌توانیم به شما فشنگ بدهیم، پرسیدیم چرا ما هم داریم می‌جنگیم، گفتند به هیچ وجه امکان ندارد بنی‌صدر دستور داده است، گفتیم کی بنی‌صدر دستور داده، ما نمونه حکم و شماره اش را گرفتیم، دستور داده بود که امکانات و مهمات ندهید. من آن را به تهران خدمت شهیدبهرستی آوردم، گفتیم بچه‌ها در حال جنگیدن هستند اما بنی‌صدر دستور داده مهمات و امکانات به آنها ندهند ما چه کار کنیم. اینها غصه‌های این چنینی نیز داشتند که هم کشور را حفظ بکنند هم با بنی‌صدر چه مواجه‌ای داشته باشند هم اینکه چگونه بچه‌های جنگند.

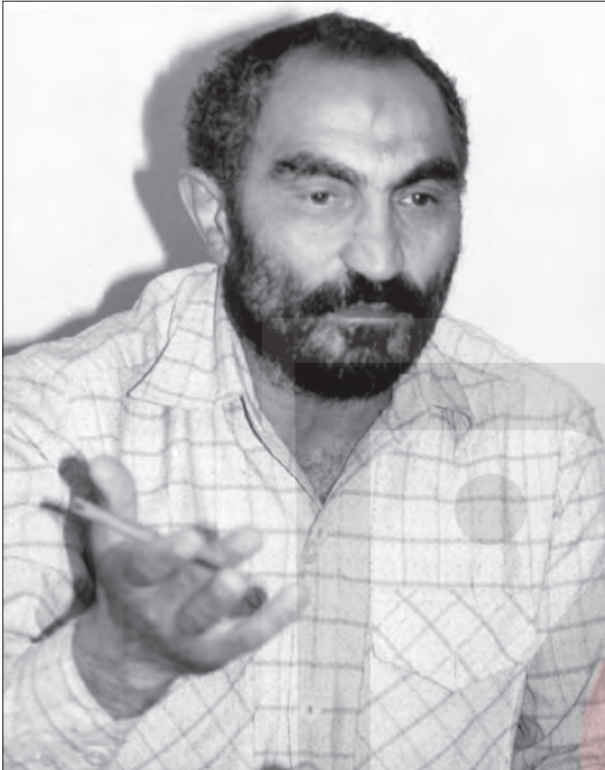
برخوردی هم از ایشان با بنی‌صدر در دوران مسئولیتش به یاد دارید؟

ایشان با شهید لاجوردی که دادستان انقلاب مرکز بودند، یک‌بار شب دیروقت بود مرا صدا کردند و گفتند می‌خواهیم بانک مرکزی را کنترل کنیم، خبرهایی رسیده که اموال و بیت‌المالی از مردم قرار است از اینجا خارج شود، آن موقع نوبری که وابسته به بنی‌صدر بود رئیس بانک مرکزی بود گفتند می‌خواهیم شما بروید آنجا را محاصره کنید و کنترل و مراقبت کنید. شاید ساعت دوازده شب بود با چند نفر دیگر رفتیم در بانک مرکزی را زدیم و گفتیم که ما می‌خواهیم داخل شویم گفتند شما که هستید گفتیم از دادستانی، رفت از نوبری که در اتاقش بود سؤال کرد و اجازه دادند که ما بالا برویم رفتیم با نوبری صحبت کردیم یک اسلحه هم به کمرش بسته بود و فکر کرده بود ما می‌خواهیم چه بکنیم. گفتیم این حکم دادستانی است باید شما را جلب کنیم و ببریم و بانک مرکزی را کنترل کنیم گفت من نمی‌گذارم شما که هستید می‌فهمید بانک مرکزی یعنی چه؟ گفتیم من نمی‌دانم ما از طرف دادستان آمدیم و ورود و خروج هرکس به بانک از این لحظه ممنوع است. باید کنترل شود و شما هم تحت نظر هستید. با آقای لاجوردی تماس گرفت و صحبت کرد و از آنجایی که اینها بلد هم نبودند در قرآن علامتی گذاشته بود و آیه را غلط هم می‌خواند و همان آیه کریمه که می‌فرماید الدین یستمعون القول فیتبعون احسنه را از رو می‌خواند و اصلاً ربطی هم نداشت و مثلاً می‌خواست از آیه قرآن هم استناد کرده باشد شهید لاجوردی هم با او بحث کرد و نهایتاً ما یک هفته بانک مرکزی را کنترل می‌کردیم در ورود و خروج افراد و اموال که اموال ملت حفظ شود. یا قطب‌زاده که موضع‌گیری کرده بود، این تیزی و آگاهی و بینش آقای قدوسی را می‌رساند که ایشان در قم بودند و همان شب دستور دادند که قطب‌زاده

برای کارها بود. حجم کارها واقعاً زیاد بود. شما فرمودید که وقتی بار دوم با آقای قدوسی شروع به همکاری کردید، تقاضای استقلال اداری و مالی در بعضی از امور داشتید. این استقلال در قضایای اجرایی هم بود؟ به عبارت دیگر اموری که ذکر کردید تحت نظارت ایشان بود یا نه؟

باید در این باره توضیحی بدهم. قبل از اینکه شهید قدوسی بیایند، یک گروه ضربتی در اوین بود که بعضی از افرادش شایسته نبودند و بعداً یکی دو نفرشان فراری شدند و مشکلاتی را ایجاد کردند. در بعضی از گروه‌های قبلی، بعضی از افراد نفوذی وارد شده بودند که رعایت اخلاق و معیارهای اسلامی را نمی‌کردند و ما نمی‌توانستیم با آنها برای اجرای احکام اسلامی برویم و در کارها تعارض ایجاد می‌شد، ضمن اینکه ما نمی‌خواستیم در زندان اوین باشیم، می‌خواستیم در چهار راه قصر و در مرکز باشیم. مثلاً همین مطبوعات را که پیگیری می‌کردیم، معلوم نبود که آنها می‌خواستند بزن و ببند کنند و بروند در حالی که اینها مدت زیادی تعقیب و مراقبت شدند تا یکی یکی مراتب مطبوعات ضد انقلاب کشف شد. یکی از آنها در خیابان روبروی دانشگاه، خانه‌ای بود که وقتی ما داخل رفتیم پر از کارتن‌های روزنامه‌های تولید شده بود و ما گشتیم. ظاهراً چیز دیگری نبود، ولی اسلحه و چیزهای دیگری در خانه پیدا کردیم. انجام اینها احتیاج به دقت و کیاست داشت. گاهی بعضی از همکاران ما مدت زیادی با ماشین به تعقیب و مراقبت و کنترل می‌پرداختند تا بفهمند چه کسانی رفت و آمد دارند و ریشه‌های ضد انقلاب را کشف بکنند. کار دیگری هم در فرودگاه مهرآباد شد، خروجی کشور مشخص نبود و افراد مختلف از کشور بیرون می‌رفتند. در آن دوره آقای رضا لاجوردی، اخوی شهید لاجوردی را برای دادستانی آنجا گذاشتند و در این دفتر که تعدادی خواهر و برادر بودند، کسانی را که قصد خروج از کشور را داشتند، بازرسی می‌کردند و لیست افراد ضدانقلاب را داشتند؛ با افرادی که اسناد یا اموال کشور را می‌خواستند خارج کنند، برخورد می‌کردند؛ آنها را دستگیر می‌کردند و یا اموال را از آنها می‌گرفتند که اموال کشور به تاراج نرود. واقعاً زحمات شبانه‌روزی در آنجا کشیده می‌شد. شهید قدوسی نظارت عام بر همه امور داشتند، حتی صورت‌حساب‌ها را ایشان می‌برد و چک می‌کرد که بدانند چه هزینه‌هایی شده است. در این کار بسیار دقیق و محتاط بودند که هیچ کاری بدون اذن و اجازه ایشان انجام نشود و نمونه‌اش همین مواردی بود که عرض کردم. مثلاً همین سفری که ما به خارج رفتیم، صورت‌حساب‌های دقیقش را آوردیم و تحویل دادیم. پس از ده سال دیگر که دادستان بعدی آمد، در دوره آقای موسوی تبریزی که دوباره کنترل کردند، مبلغی را به ما برگرداندند، چون ما مقداری از خرج‌ها را از جیب خودمان داده بودیم، آن موقع بیست هزار تومان به ما برگرداندند و گفتند شما اضافه حساب کردید. آدمی بود که دقیق کنترل می‌کرد و اهل محاسبه بود. دوستان هم فداکاری می‌کردند. مثلاً ایشان حقوق همکاران را به عهده من گذاشته بود. پایه حقوق افراد آن زمان هزار و نهصد تومان بود. بنده چون مجرد بودم، هزار تومان برمی‌داشتم و هزار و نهصد نمی‌گرفتم. یا بعضی از همکاران مجرد یا متأهل کمتر برمی‌داشتند. یا اگر با ماشین تصادف می‌کردند، با خرج خودشان ماشین را درست می‌کردند یعنی حتی در این جزئیات هم ما رعایت ضوابط را می‌کردیم. اگر در خانه‌ای پول، اسلحه، مهمات، ماشین، طلا بود، اینها همه صورت‌جلسه و تمامشان تحویل دادستانی می‌شدند و هیچ موردی پیش نیامد که کسی شکایت کند که اموال من را بردند، در حالی که قبلاً در بنیاد مستضعفان مشکلات این گونه‌ای فراهم شده بود. مثلاً شخص ادعا می‌کرد که ماشین من را برده‌اند و هیچ صورت‌جلسه‌ای هم تهیه نشده بود که بفهمند این ماشین چه شده و کجا رفته است. اینها همه در آن دوران حساب و کتاب داشت. از اموال مصادره‌ای کجا استفاده می‌شد؟ مثلاً ما یک وانت را که از چریک‌های فدائیان خلق گرفته بودیم، به جبهه داده بودیم که آنجا استفاده شود، چون

■ شهید سید اسدالله لاجوردی.



و از قرآن هم استفاده می‌کند کار سخت و پیچیده‌ای بود که بحمدالله در این زمینه هم موفق شدند. یا موضوع حزب توده بود که حزب توده با قدمت تقریباً پنجاه ساله‌ای که در کشور داشت تقریباً از زمان رضاخان و اقداماتی که آنها می‌کردند بویژه روزنامه‌ای که به نام مردم داشتند خودشان را در جهت انقلاب نشان می‌دادند و مدعی بودند که ما پیرو خط امام هستیم که مقابله با آنها و کشف شبکه آنها کار مهمی بود که در دادستانی آن موقع انجام شد و لو رفتند و اینها اقداماتی بود که در دوران شهید قدوسی انجام شد. نمونه‌های اینطور کارها زیاد بود بویژه مسئله مجاهدین خلق بود. زمانیکه این مسئله مطرح شد، و قرار شد با اینها برخورد شود یعنی خودشان به بیانیه حضرت امام واکنش منفی نشان دادند و آن برخورد مسلحانه سی خرداد را اجرا کردند و حملاتی که کردند و روزنامه‌هایی که پخش کردند و مصادره‌هایی که کرده بودند. وزارت بازرگانی فعلی مقر آنها بود که در میدان ولیعصر تهران است اینها مجموعاً شبکه خاصی داشتند با امکاناتی که داشتند با غارت‌هایی که از پادگان‌ها و سلاح‌ها کرده بودند و خانه‌های تیمی که داشتند و مصادره کرده بودند امکانات قوی برای مقابله داشتند و قصدشان این بود که

رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کنند و خودشان حاکم شوند. کشف این شبکه پیچیدگی‌هایی را می‌طلبید که بعداً دیدید یا شنیدید مثل طرح مالک-مستاجر که شهید لاجوردی در دادستانی اجرا کرد سبب شد که بسیاری از اینها لو بروند یا در قسمت‌های دیگر و حجم کار هم در دادستانی بالا گرفت. یکی دیگر از کارها موضوع فراماسورنی بود ما یک لیستی از فراماسورنرها را تهیه کردیم و با اجازه ایشان شروع کردیم به پیگیری این افراد و این شبکه را دستگیر کردیم و برای ما خیلی مهم بود که ببینیم این افراد چه می‌کنند. البته اکثرشان افراد فاسد و آلوده‌ای بودند ولی در این زمینه هم اقداماتی شد

پارادوکسی را در این مباحث احساس می‌کنم، اینکه از یک طرف اشاره دارند به اینکه ایشان خیلی به قوانین خصوصاً قوانین اسلامی مقید بودند، از طرفی نیز خیلی انقلابی‌گری و رفتارهای مناسب شرایط انقلاب داشتند. این دو چه‌طور باهم در جمع می‌شود؟

این برای ما که با مبانی اسلامی آشنایی داریم دیگر تعارضی ندارد و در یک راستاست. همان‌طور که احکام اولیه و احکام ثانویه را داریم و اینها با هم تعارضی ندارند. مثلاً اگر کسی در اسلام محارب شد، یعنی اسلحه به دست گرفت و مقابل نظام ایستاد، باید با او برخورد شود. این انسان رؤف در اینجا به آیه قرآن عمل می‌کرد که می‌فرماید: «اگر کسی فساد در زمین کرد، باید اعدام شود» لذا از گروه فراقان، پس از محاکمه، آن کسانی که توبه کردند و برگشتند که هیچ، ولی آنهایی که سر مواضع خود بودند یا مستقیماً در ترور شهید مطهری و شهید عراقی مباشرت کردند، ایشان حکم را داد. بعضی‌ها نیز در آن زمان توبه شده بودند و می‌گفتند ما را اعدام کنید تا پاک شویم و به آن دنیا برویم. یعنی اگر اینجا رعایت نکنند و بخوانند ترحم کنند، در واقع جامعه را به فساد کشیده‌اند، چون این حکم خداست که باید اجرا شود. تازه در جمهوری اسلامی شما اگر دقت بفهمید از مجموع کسانی که به فسادهای مختلف آلوده بودند و فساد و فحشا و قتل و غارت کرده بودند، فقط آنهایی که دقیق و مبرهن و قطعی بود، اعدام شدند. شما اگر انقلاب‌های دنیا را نگاه کنید، مثل انقلاب روسیه در دوران لنین، میلیون‌ها نفر را از دم تیغ گذرانند و اعدام کردند. اگر ما اینها را دیده باشیم، با رأفتی که در جمهوری اسلامی وجود داشت،

و اگر اعلام می‌شود جایی گرفته شود آنها می‌توانستند زودتر آن مکان را تخلیه کنند یا برخورد کنند یا دام بگذارند برای نیروهای انقلابی و دادستانی. لذا قرار شد ما شبکه بی‌سیم جدید تهیه کنیم و با غنایمی که از جبهه از عراقیان گرفته شده بود یا در گمرکات در هنگام خروج ضد انقلاب از آنها گرفته می‌شد اینها را به خارج بردیم و شبکه جدیدی که چهار تونال هم‌زمان می‌توانست داشته باشد و برای کارهای موبایل روی ماشین هم وصل شود یا برای پیک برای فرد هم امکان نقل و مکان باشد خریداری کردیم و آوردیم وقتی که من وارد ایران شدم شهید قدوسی گفتند چرا به من نگفتید که می‌خواهید به خارج بروید؟ گفتم شما مخالفت می‌کردید اگر می‌فهمیدید ولی لازم بود چون ضدانقلاب روی شبکه‌های بی‌سیم ما هستند و ممکن است آسیب به بچه‌ها بخورد و عملیات لو بروند، چون احتمال می‌دادیم شما مخالفت کنید با معاونت اجرایی هماهنگ کردیم و رفتیم. در سال شصت بود.

واکنش ایشان چه بود؟

بعداً قبول کردند و گفتند درست است.

ظاهراً شما در جریان برخورد با بنی صدر ماموریتی هم از طرف ایشان دریافت کرده بودید؟

یک بار آقای قدوسی من را صدا کردند رفتیم خدمت‌شان شب هم بود تا دیروقت ما کار می‌کردیم از منزل مرا خواستند فرمودند که بنی‌صدر را می‌خواهیم کنترل کنیم شما می‌توانید؟ گفتم می‌خواهید او را بگیرید؟ گفتند نه فقط تعقیب و مراقبت زیرا امام فرمودند تا مجلس او را عزل نکرده و رئیس‌جمهور رسمی است تعرضی به او نشود. او در خانه دخترش فیروزه در خیابان شریعتی بود البته بعداً تعقیب و مراقبت‌اش تحویل سپاه شد و مشکلاتی پدید آمد و فرار کرد.

گروه فراقان در دوره ایشان برچیده شد، از برخورد آیت‌الله قدوسی با فراقان چه نکاتی در ذهن دارید؟

کم و بیش ما از قبل با گروه فراقان آشنایی داشتیم و جزواتی هم پخش می‌کردند و آنها را ما دیده بودیم. اولین تروری که بوسیله اینها شد و پس از اینکه شهید قدوسی مسئولیت را پذیرفتند، شهید مصطفی امانی را معرفی کردیم بعنوان متولی پرونده و در دادستانی مسئول شد که پرونده فراقان را پیگیری بکند. با پیگیری‌هایی که شد به نتایج خوبی رسیدند و افراد دستگیر شدند، هرچند در این فاصله هم از جهت طیف افرادی که ترور

■ ■ ■

به نظر من اگر با دقت و با توجه به تاریخ و اسناد و مدارک، کارهایی که در دوران ایشان انجام شد بررسی شوند، مشخص خواهد شد که چه کارهای حیاتی و مهمی بوده‌اند. در ابعاد مختلف، منشا خدمات بزرگی بودند.

کردند، آسیب‌های جدی به نظام وارد کردند؛ ولی بالاخره جمع شدند. در سندی که از اینها بدست آمد یک جدولی کشیده شده بود که افرادی که باید ترور می‌شدند را مشخص کرده بودند. تقریباً سه گروه بودند یکی گروه روحانیت مبارز و انقلابی مثل مقام معظم رهبری، شهید بهشتی، آیت‌الله مهدوی کنی، شهید باهنر و امثالهم. دوم گروهی که از مبارزین و یاران امام بودند مثل شهید عراقی، شهید اسلامی و سی چهل نفر دیگر از این افراد. و سوم گروهی از مسئولین از شورای انقلاب و دیگران را که می‌گفتند در «کنفرانس گوادلوپ» این لیست تهیه شده و قرار شده مجاهدین خلق اینها را ترور کنند ولی چون ماهیت مجاهدین خلق هنوز آشکار نشده بود، در ابتدا توسط گروه فراقان که می‌توان گفت شاخه نظامی آنها شده بود، اقدام می‌شد. خوب مقابله با چنین گروهی که ریشه‌های مذهبی دارد

فقط تعدادی از سران رژیم شاه که فساد کرده بودند یا آدم کشته بودند، حکمشان مشخص بود. دادستان هم که به نمایندگی از عموم مردم دادخواهی می‌کند.

حضور شهید لاجوردی در دادستانی انقلاب مرکز بعد از قضیه فراقان بود یا از ابتدای کار آیت‌الله قدوسی حضور داشتند؟

نه ایشان از ابتدای کار نبودند، اما پس از مدتی اعلام کردند من آماده به همکاری هستم، ولو اینکه من را برای نگهداری در اوین بگذارید. به دلیل اینکه ایشان درس‌های طلبگی را در حد سطح خوانده بودند و آیت‌الله گیلانی ایشان را در امر قضا متجرب و در این حد، مجتهد می‌دانستند، با توصیه شهید بهشتی در دادستانی انقلاب مسئولیت را پذیرفتند.

بعضی‌ها اعتقاد دارند شهید لاجوردی خیلی تندتر از شهید قدوسی بودند. روابط شهید قدوسی و شهید لاجوردی چگونه بود؟

روابط حسنه بود و هیچ اختلافی مشاهده نمی‌شد و من هیچ تعارضی را احساس نکردم. چند موردی که عرض کردم مثل گرفتن بانک مرکزی، بنی‌صدر و قطب‌زاده، اتفاقاً شهید لاجوردی هم در دفتر آقای قدوسی بودند که این تصمیمات گرفته شدند و یا در بحث منافقین، اگر اختلافی بود، چون شهید قدوسی مافوق بود، می‌توانست حتی شهید لاجوردی را برکنار کند، اما هیچ تعارضی بین آنها نبود، بلکه هماهنگی کامل برقرار بود. در چهار راه قصر زندان موقتی بود که افراد را دستگیر می‌کردند و بازجویی‌های اولیه در آنجا انجام می‌گرفت و بعد آنها را به اوین می‌فرستادند. مثلاً در جلوی پارک ملت افراد فاسدی می‌آمدند و آنجا برای فروش مشروب یا مواد مخدر یا برای فساد و فحشا پاتوق شده بود. دادستانی با آنها برخورد کرد و در دادستانی برای آنها پرونده تشکیل شد. در این موضوعات دقت داشتند.

شما همکاری‌های دیگری هم داشتید؟

بله، شرایط به نحوی بود که گاه کارهای مختلفی را به من احاله می‌کردند. مثلاً یکی از اقداماتی که شهید قدوسی انجام داد و مهم بود، از نیروهای مردمی، افرادی که خودشان شاغل بودند، در دادستانی استفاده کردند. حتی برای حفاظت از زندان اوین از همین‌ها استفاده می‌شد و مثل بسیج امروز می‌آمدند. در آن زمان هنوز بسیج راه نیفتاده بود، اما ایشان از این مدل استفاده



می‌کردند. برای یک روز یا دو روز پستی می‌دادند و می‌رفتند و یا به صورت افتخاری کمک می‌کردند؛ لذا لازم بود اینها را آموزش نظامی بدهیم و همین سبب شد که ما در دادستانی آموزش نظامی به کل پرسنل و نیروها بدهیم و همچنین در آنجا نیروهایی را آموزش دادیم که به جبهه‌ها اعزام شدند. از اولین روز جنگ، به جبهه پل ذهاب، هفتاد و دو نفر را اعزام کردیم و بعد به جنوب و ... برای این کار در دادستانی دفتری بود. این یکی از کارهای شایسته‌ای بود که سطح آموزش نیروها را بالا برده بود و به جبهه‌های جنگ هم کمک کرد. ایشان از این امر هم غافل نبود و فرزند خودشان، محمدحسن، را هم که دانشجویی بود، اعزام کرد و ایشان در منطقه هوپزه شهید شد. شهید قدوسی قبل از اینکه شهید بشود، شهادت فرزند را دیده و رنج کشیده بود و با صبر و تحمل فوق‌العاده‌ای این مسئله را هضم کرده بود. یکی از کارهایی که در دوره ایشان راه افتاد و خیلی لازم بود، گشت شب در تهران بود. نیروی انتظامی هنوز شکل نگرفته و شهربانی هم منحل شده بود و کسی نبود که شهر را کنترل بکند. نیروهای مردمی که در دادستانی آموزش نظامی دیده بودند و تحت امر آقای قدیریان و بعضی از دوستان دیگر بودند، به صورت داوطلب و مردمی مثل بسیج امروز، شب‌ها تقسیم می‌شدند و مناطق تهران را پوشش می‌دادند و اگر موارد مشکوکی بود، گزارش می‌دادند و حکم داشتند و برخورد می‌کردند. اینها با ماشین و امکانات خودشان به انقلاب و نظام خدمات می‌دادند که این هم منشا خیر بود. ما حتی منازل مسئولین را هم کنترل می‌کردیم. منزل شهید بهشتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، شهید باهنر و منزل خود ایشان هم توسط این گروه محافظت می‌شد.

ایشان آدم فوق‌العاده زاهد، باتقوا، باهوش و خودساخته‌ای بودند و مدیریت بی‌نظیری داشتند. یک روز من در دفتر ایشان در راهرو نشسته بودم و منتظر کاری بودم. دیدم شخصی آمد که قبلاً وقتی که من در اوین بودم، او مسئول زندانبان‌های آنجا بود. خیلی تعجب کردم که این آدم به‌سادگی دارد اینجا راه می‌رود و حتی با من سلام هم کرد و من خیلی تعجب کردم. این نشان می‌داد که ایشان در اتاقتش به روی همه باز بود و هرکس می‌خواست شکایت یا استغاثه‌ای بکند، راحت نزد ایشان می‌رفت.

برخورد ایشان با شبکه نفوذ چگونه بود، یعنی بعد از قضیه هفت تیر و هشت شهریور که برای ایشان محرز شد که عده‌ای در مجموعه‌های انقلابی نفوذ کرده‌اند، چه واکنشی داشتند و چه اقداماتی را انجام دادند؟

من اطلاع دقیقی ندارم، چون با ایشان جلسه‌ای در این باره نداشتیم؛ فقط بعد از حادثه هفت تیر یک تکه‌های مو و خاکستر چیزهای مختلف را آوردند به دادستانی و گفتند پیگیری کنید. ایشان هم نظرشان این بود که پیگیری شود، اما ما در این زمینه مشکلاتی داشتیم، از جمله اینکه اطلاعات زیادی نداشتیم و البته من هم مسئول این کار نبودم. دو سه روز قبل از هفت تیر، چون من نماینده دادستانی در شورای امنیت بودم، ضبط صوت منفرجه شده مقام معظم رهبری را آوردند و تجزیه و تحلیل شد که کار چه کسی است و چه شده است. من شب به منزل آمدم و همان شب در شهر تحرکاتی دیده شده بود و احتمال کودتا می‌رفت. بعد که این اتفاق افتاد، شهید قدوسی هم قرار بود در جلسه حزب باشند، ولی نمی‌دانم ایشان به چه دلیل نرفته بودند و از این ماجرا جان سالم به در بردند. الان بیش از این حضور ذهن ندارم. البته چیزی اتفاق افتاد که به ما گفتند شما با معاونت تحقیقات نخست‌وزیری همکاری کنید. بنده رفتم به آنجا پیش آقای خسرو تهرانی که در نخست‌وزیری مستقر بودند و ایشان گفتند شما باید اطلاعات امکانات و نیروهای تان را به ما بدهید که شروع به همکاری کنیم. من آمدم و گفتم که با آنها همکاری نخواهم کرد، چون آنها می‌خواهند اطلاعات ما را بگیرند و با ما کار بکنند و با آنها همکاری نکردیم و در این زمینه اطلاع دیگری ندارم.

مسئله هفت تیر که اتفاق افتاد، ایشان با توجه به شهادت پدر شما واکنش خاصی هم نشان دادند؟

به یاد ندارم. یک روز با پدرم و با شهید بهشتی در شورای مرکزی حزب دظر باره شهید قدوسی صحبت کرده بودم و نوارش هم هست. ایشان به من گفتند: «آقای اسلامی! شما گله من را به پدرتان می‌کنید؟» و من گفتم: «نه، گزارش بوده است».

به همان بحث مالی که شهید اسلامی در حزب مطرح کرده بودند، اشاره می‌کنید؟

بله، در مواردی که به پدر عرض کردم سخت‌گیری‌های مالی ایشان بود که از احتیاط ایشان بود.

رابطه آیت‌الله قدوسی با حزب جمهوری چگونه بود؟

تا جایی که من می‌دانم ایشان عضو حزب نبودند و ترددی هم در حزب نداشتند، ولی من خبر بیشتری ندارم. همه مسئولین، انقلابی و از یاران امام بودند و با هم روابط حسنه داشتند، ولی من از ارتباط خاصی خبر ندارم.

در پایان اشاره‌ای هم به یکی از ویژگی‌های اخلاقی ایشان بکنم. یک بار ایشان می‌خواستند به دیدن پدرخانمشان، علامه طباطبایی بروند و راننده و محافظشان نبود. من گفتم اجازه بدهید من شما را می‌برم. مرحوم علامه طباطبایی تابستان‌ها به باغچه‌ای در دماوند می‌رفتند. من با ماشین، ایشان و خانواده‌شان را به دماوند بردم و خدمت علامه رسیدیم. آن علامه بزرگوار خودشان جای آوردند و از آیت‌الله قدوسی و من که همراهشان بودم، پذیرایی کردند و مقداری با هم صحبت کردند و من هم آنجا بودم تا عصر که به تهران برگشتم. ایشان در منزلشان نان نداشتند. من رفتم برایشان نان خریدم و تحویلشان دادم.

ایشان گفتند: «باید پول نان را بگیری» گفتم: «حاج‌آقا! این چیزی نیست. به عنوان هدیه کوچکی قبول کنید.» ایشان به هیچ عنوان راضی نشدند و هزینه نان را پرداختند. در یک منزل موقتی اول خیابان خواجه عبدالله انصاری، در طبقه دوم آپارتمانی زندگی می‌کردند. ایشان خیلی مقید بودند. با آن حجم کار، تمام حساب و کتاب‌های دادستانی را به خانه می‌بردند و شب

ما مشابه این فقیه برجسته را کم داشتیم. آیت‌الله ربانی املشی بعد از ایشان دادستان شدند، ولی ایشان آن منابع انسانی را نداشت ایشان فقیه و آگاه و تیز و شجاع بود، چون قبلاً مدیر نبود، نیروی انسانی نداشت که به کار بگیرد. دیگرانی هم که بعدها آمدند، هیچ یک به قوت و قدرت ایشان نبودند.

محاسبه می‌کردند. با اینکه به نیروهای‌شان اعتماد داشتند، اما از روی دقت و احتیاط فوق‌العاده‌شان، تمام صورتحساب‌ها را مجدداً محاسبه می‌کردند. این منشا خدمات بزرگی بود.

از شهادت ایشان نکته‌ای را به خاطر دارید؟

شهادت ایشان در چهارده شهریور بود و پس از جریان هفت تیر و هشت تیر و انفجار دفتر نخست‌وزیری اتفاق افتاد. ظاهراً یکی از افراد نفوذی سازمان مجاهدین خلق در دادستانی انقلاب، در سقف طبقه اول که زیر اتاق و میز کار ایشان بود، بمبی را تعبیه کرده بود. صبح ما مشغول کار بودیم که صدای انفجار شدیدی را شنیدیم. نگاه کردم و دیدم دیوار اتاق ایشان کاملاً ریخته و ایشان که پشت میزکارشان بودند، از همان بالا به پایین پرت شده‌اند و پایشان به سیمی که در مسیر بود گیر کرده بود و تاب خوردند و به‌شدت روی زمین افتادند. ایشان را با آمبولانس به بیمارستان بردند، ولی در راه جان دادند و شهید شدند. اتاق ایشان، اتاق قبلی دادرسی ارتش و از جنس چوب بود و کف و دیواره‌هایش آتش گرفت. ما هنوز نمی‌دانستیم که چه اتفاقی افتاده و با کپسول‌های آتش‌نشانی همراه با حاج‌قاسم امانی که از همکاران بود، رفتیم و آتش را خاموش کردیم. البته همه اسناد و مدارک در گاوصندوق بود و آسیبی ندیده بود، ولی کاملاً وسایل اتاق سوخت و ایشان هم در اثر انفجار به بیرون پرتاب شدند. بعد از شهادت ایشان، مدتی در دانشگاه با فرزندشان محمدحسین هم‌کلاس بودیم، ولی حالا از ایشان خبری ندارم.

به نظر من اگر با دقت و با توجه به تاریخ و اسناد و مدارک، کارهایی که در دوران ایشان انجام شد بررسی شوند، مشخص خواهد شد که چه کارهای حیاتی و مهمی بوده‌اند. در ابعاد مختلف، منشا خدمات بزرگی بودند. ما مشابه این فقیه برجسته را کم داشتیم. آیت‌الله ربانی املشی بعد از ایشان دادستان شدند، ولی ایشان آن منابع انسانی را نداشت ایشان فقیه و آگاه و تیز و شجاع بود، چون قبلاً مدیر نبود، نیروی انسانی نداشت که به کار بگیرد. دیگرانی هم که بعدها آمدند، هیچ یک به قوت و قدرت ایشان نبودند. ■



■ آیت‌الله موسوی اردبیلی.

سنگین و فشرده است و قابل تحمل نیست. ایشان نیز در مقابل بحث می‌کردند که اینها لازم است، سنگین نیست بلکه باید بیش از این نیز باشد. لازم است تذکر دهم عمدتاً رابطه آیت‌الله قدوسی با طلاب مدرسه، رابطه استاد و شاگردی نبود، بلکه رابطه پدر و فرزندی بود و حتی در مسئله زندگی افراد هم ایشان حضور و رایزنی و دخالت داشتند. طبیعتاً ایشان در مسائل ازدواج طلاب و حتی کوچک‌تر از آن، با اشراف و بزرگواری، حداکثر تلاش و خدمت را انجام می‌دادند. غیر از طلاب، دوستان هم ایشان را تنها استاد خودشان نمی‌دانستند، بلکه در حد پدر و مادر و یار و مددکارشان در همه زمینه‌ها تلقی می‌کردند و این موجب شد که فقدان ایشان در دوستان بیشتر اثر گذاشت.

از رابطه آیت‌الله قدوسی و نهضت امام و فعالیت‌های سیاسی که در آن دوره انجام می‌شد، اگر نکته خاصی در ذهن دارید بفرمایید.

آقای قدوسی اعتقاد به مخفی بودن و علنی نبودن کارها داشتند؛ بنابراین ارتباطات ایشان برای ما خیلی روشن و واضح نبود. اما جوی که ایشان در مدرسه با آن مخالفتی نمی‌کردند، جو طرفداری از انقلاب و پیشروی در انقلاب بود. در کارهایی که در حوزه علمیه قم انجام می‌گرفت، آیت‌الله قدوسی جزو پیشانان بودند و در صف اول مبارزه بودند و برخورد رژیم هم این مطلب را می‌رساند چون چند بار با ایشان برخورد شد. نوعی از کادرسازی را ما در مدرسه حقانی شاید به صورت پیش‌بینی نشده شاهد بودیم. بعد از انقلاب افرادی که در این مجموعه تحصیل کرده بودند، توانستند بسیاری از بارهای انقلاب را در زمینه‌های مختلف به‌دوش بکشند، در مورد خود حضرت عالی چگونه وارد دستگاه قضایی شدید و

آقای قدوسی اعتقاد به مخفی بودن و علنی نبودن کارها داشتند؛ بنابراین ارتباطات ایشان برای ما خیلی روشن و واضح نبود. اما جوی که ایشان در مدرسه با آن مخالفتی نمی‌کردند، جو طرفداری از انقلاب و پیشروی در انقلاب بود.

آنها بود. از تدریس گلستان، اخلاق و دروس دیگر توسط آیت‌الله قدوسی خاطره‌ای دارید؟
تدریس ایشان زبانزد بود. مسئله شاخص در تدریس ایشان خلوصشان بود. صحبت‌ها و مطالبی که می‌فرمودند خصوصاً در درس اخلاقشان بارز بود، که اواخر هفته برگزار می‌شد و تاثیر خاص و به‌سزایی در شاگردان داشت و همان سرمایه‌ای ماندگار برای طلبه‌هایی شده است که در آنجا بودند و بعداً منشأ تحول در مملکت شدند و هستند.
برخی از دروس یا نحوه تدریس آنها گاهی مورد اعتراض طلاب مدرسه قرار می‌گرفت. به یاد دارید که واکنش ایشان نسبت به این انتقاد و اعتراضات چه بود؟

ایشان به دلیل علاقه وافر به کارشان، برنامه‌های مرتب و منظمی داشتند و دوستان و همکاران به‌خاطر فشرده‌گی و زیادی برنامه‌ها، انتقاد می‌کردند، انتقاد و اعتراض دیگری نبود، جز اینکه مثلاً می‌گفتند برنامه‌ها برای ما

سابقه آشنایی شما با آیت‌الله قدوسی به مدرسه حقانی بازمی‌گردد یا پیش از آن نیز ایشان را می‌شناختید؟

نه آشنایی دیگری نداشتیم و آشنایی من با ایشان از مدرسه منتظریه یا حقانی آغاز شد. مدیریت خوب شهید آیت‌الله قدوسی و بزرگان دیگر مثل شهید بهشتی و آیت‌الله جنتی، سبب کشیده‌شدن من به این مدرسه شد. مدیریت ایشان به‌قدری روشن است که نیازی به گفتن نیست. پیگیر امور و قضایای مدرسه بودند، خلوصشان و پشتکارشان باعث شده بود که افراد جذب شوند و ایشان زبانزد همه باشند.

تفاوت مدرسه منتظریه با مدارس مشابه چه بود که موجب علاقمندی شما به این مدرسه شد؟

در شرایط نیمه دوم دهه چهل، بین سال‌های چهل و پنج تا پنجاه، چنین مدرسه‌ای در قم نبود یا خیلی کم بود. طلابی بودند که به صورت فردی به دنبال کار و تحصیل بودند، اما مدرسه منظمی به این صورت وجود نداشت. این مدرسه امتیازهای بسیاری داشت. داشتن برنامه‌های منظم و درس‌های مختلف، مثل دروس حوزه و دروس لازم، اما غیرمتداول در حوزه و شیوه خاصی که آیت‌الله قدوسی و همکارانش اعمال می‌کردند و نحوه مدیریتشان به این صورت در بیرون وجود خارجی نداشت.

دروس غیرمتداول این مدرسه که تدریس می‌شد چه بودند؟

دروسی که طلاب برای کارهای خودشان نیاز داشتند؛ مثل زبان‌های متداولی چون انگلیسی و بعضی درس‌های جنبی مثل ادبیات یا فیزیک و شیمی درحالی که طلبه‌ها برای کارهای تخصصی بعدی‌شان نیاز داشتند که اینها در حوزه متداول نبود. دروس دیگری که در آنجا پیش‌بینی کرده بودند، بحث‌های روان‌شناسی و امثال

جای امثال ایشان پر نشد...

«شیوه‌های مدیریتی شهید قدوسی» در گفت و شنود

شاهد یاران با حجت الاسلام ابوالقاسم رامندی

شیوه‌های مدیریتی شهید قدوسی، به‌ویژه در دوران اداره مدرسه حقانی بدان پایه کارآمد و درخشان بود که فارغ‌التحصیلان آنجا توانستند در هر منصبی که هستند، موجد تحولات ارزشمندی در مسیر خدمت به انقلاب شوند. این شیوه‌ها را می‌توان به عنوان الگویی شایسته در مدیریت اسلامی، برای استفاده مدیران اجرایی تئوریزه کرد. در این گفتگو به بخش‌هایی از این شیوه‌ها اشاره شده است.

درآمد





رسیدگی و سر و سامان گرفتن نبودند. البته الان که کارهای شبانه روزی دوستان در تهران و شهرستان‌ها برای دیگران نقل می‌شود، از نظرشان قابل تحمل و قابل قبول نیست که به این تعداد پرونده بشود در آن مدت رسیدگی کرد و رای داد. اینها به خاطر تلاش‌های شبانه روزی و وظیفه‌شناسی و انجام وظیفه بدون توقع پاداش ظاهری دنیایی و برای همه متداول بود، مخصوصاً برای کسانی که در راس بودند، مثل شهید آیت‌الله قدوسی و شهید آیت‌الله بهشتی که افراد دیگر طبیعتاً با مشاهده آنها به کار کشیده می‌شدند و زمینه برای مطرح شدن این حرف‌ها نبود که در فکر این باشند که حقوقی باید بگیرند و ساعت کاری و اضافه کاری داشته باشد و پستی داشته باشد و آیا پستی که به او می‌دهند، در حد او هست یا پایین‌تر از اوست. آنچه مطرح بود، انجام کار و وظیفه بود و این حالت حتی برای مردم معمولی هم



و مورد تأییدشان بودند، برای مقامات حساس قضایی منصوب شوند.

علت جوسازی‌های مطبوعات علیه ایشان در آن مقطع چه بود و ایشان با آن چگونه برخورد کردند؟
مطبوعاتی که با ضدانقلاب ارتباط داشتند، این کار را انجام می‌دادند و گرنه مطبوعات زائیده از انقلاب و در خط انقلاب با ایشان مسئله‌ای نداشتند و در جهت و هدف ایشان بودند، منتها روزنامه‌های خارجی و مجلاتی که در ایران بودند و سر در آخور دیگران داشتند، خودبه‌خود با کارهای انقلابی و اسلامی که ایشان داشتند موافق نبودند و از پایه و بنیان با هم تضاد داشتند. آیت‌الله قدوسی فکر و هدف دیگری داشتند و در اصل انقلاب و نظام و انقلابی که حضرت امام پایه‌گذاری کرده بودند، پیش می‌رفتند و خودبه‌خود در آن زمان مثل زمان پیامبر و ائمه نیز نمی‌پسندیدند. ایشان معتقد بودند که ارزش‌های اصیل اسلامی باید پیاده شود که مورد مخالفت و حسد افرادی که با این مسائل میانه‌ای نداشتند قرار می‌گرفت، والا افراد انقلابی و طرفدار انقلاب با ایشان مشکلی نداشتند.

با توجه به اینکه حضور شما در قوه قضائیه امتداد داشته است؛ چه نکات ویژه‌ای را در کارنامه آیت‌الله قدوسی می‌بینید؟

همان ویژگی‌هایی بود که باعث انتصاب ایشان شده بود و در جاهای دیگر کمتر دیده می‌شد. خلوص و مدیریتی را که در آنجا دیده می‌شد و سعی و وسعت کاری را که محور کار ایشان بود، در جای دیگر نمی‌دیدیم و قهراً آدم احساس می‌کند کسی که از دست رفته است، دیگر جایش پر نشده است. به تعبیر روایات ثلث فی الاسلام ثلثه لایسدها شیء، ثلثه‌ای که در اسلام وارد می‌شود، دیگر چیزی جایگزینش نمی‌شود و این بزرگانی که از ما گرفته شدند، کسی نتوانسته است جایشان را پر کند مثل آیت‌الله قدوسی و شهید بهشتی که کسی نتوانسته جای خالی‌شان را پر کند. البته تلاش‌هایی که بعد از آنها کردند، قابل تقدیر هست، اما قابل قیاس با آنها نیست. ■

آیا آیت‌الله قدوسی در این زمینه نقشی داشتند؟

اینکه روشن است چون ایشان و آیت‌الله بهشتی از مسئولین و گردانندگان مدرسه بودند و بعد مسئولیت مهمی در مملکت و دستگاه قضایی داشتند و طبیعی بود به دلیل آشنایی و شناختی که از دوستان داشتند، در کارهایی که بیشتر آقایان در آنجا شاغل بودند، مشغول شدند، بعد از پیروزی شکوهمند نهضت انقلاب اسلامی خود شهید بهشتی رئیس قوه قضائیه شدند و آیت‌الله قدوسی هم در شورای عالی قضایی و دادستان کل انقلاب بودند و طبیعی است بودن اینها در این مناسبت، باعث می‌شود دوستانی که با ایشان آشنا بودند و از شاگردان ایشان بودند و ارادت خاصی داشتند و ایشان هم شناخت کافی از آنها داشتند، خودبه‌خود در مناسبت قضایی از آنها استفاده معمولی را ابتداء انجام می‌دادند. حضور ما هم در قوه قضائیه به دلیل دعوت آیت‌الله قدوسی بود و اگر ایشان نبودند، اصلاً ارتباط ما با قوه قضائیه برقرار نمی‌شد.

البته خود آیت‌الله قدوسی هم به اجبار به کارهای قضایی کشیده شدند و بعد از آن خود به خود افرادی را که می‌شناختند و رابطه کاری با آنها داشتند، با خود آوردند و مشغول به کار کردند. شرایط در ابتدای انقلاب با حالا فرق می‌کرد. جو انقلابی بود و بین تمام افرادی که کار می‌کردند، چه سطح بالا، چه میانی و چه سطح پایین، نه ساعت کار مهم بود و نه اضافه کار. برای خیلی از افراد اصلاً حقوق هم مهم نبود و حقوقی نمی‌گرفتند و این چیزها متداول نبود، چون انقلابی بود که به دست خود مردم به وجود آمده بود و خود افراد نیز در جریان انقلاب بودند، خودشان صاحب و بانی انقلاب بودند و طبیعی است که این بار را به دوش می‌کشیدند و نه تنها هیچ توقعی نبود و استفاده‌ای نمی‌شد، بلکه شب و روز بدون اینکه وقتی تعیین شود یا اینکه روز تعطیل و غیرتعطیل را در نظر بگیرند، کار می‌کردند. اگر این گونه نبود و کارهای مترکم اول انقلاب، بسیج‌وار و تمام وقت انجام نمی‌شدند، آن همه پرونده‌های ضدانقلاب و طرفداران رژیم، هیچ‌گاه قابل

مثلاً ازدواج‌هایی که در آن زمان صورت می‌گرفت با ازدواج‌های الان از زمین تا آسمان فرق داشت و قابل قیاس نیست. در فکر این چیزها نبودند. و خاطرات و مطالبی را که از شهدای بنام، چه از افراد نظامی یا غیرنظامی و افراد عادی باقی مانده است، اگر بررسی کنیم می‌بینیم که جو دیگری بود. اگر الان کسی کمی کاری شبیه به آن روزها انجام دهد، غیرعادی به نظر می‌رسد و به او می‌گویند پنجاه و هفتی یا پنجاه و هشتی کار می‌کنی! اخلاصی که در آن زمان بود، انسان را به یاد صدر اسلام می‌انداخت.

آیت‌الله قدوسی چه ویژگی‌هایی داشت که حضرت امام حکم دادستانی کل انقلاب را برای ایشان صادر کرد؟

آیت‌الله قدوسی ویژگی‌های بسیاری داشتند، از جمله توان بالای مدیریتی و علمی ایشان، سابقه‌ای که در

افراد طبیعتاً با مشاهده شهید قدوسی و شهید بهشتی به کار کشیده می‌شدند و زمینه برای مطرح شدن این حرف‌ها نبود که حقوقی باید بگیرند و ساعت کاری و اضافه کاری و پستی داشته باشند. آنچه بود، انجام کار و وظیفه بود و این حالت حتی برای مردم معمولی هم عادی بود.

مدیریت مدرسه داشتند، وسواس ایشان در حفظ بیت‌المال، تقوا و خلوص. امام از نزدیک با ایشان آشنا بودند و روحیاتشان را می‌شناختند مجموعاً اینها باعث می‌شد که افرادی که امام به آنها شناخت داشتند



آموزگار برجسته اخلاق...

حجت الاسلام والمسلمین محمدعلی شرعی

عمل به جزء جزء احکام اسلام را در طلاب تقویت کرد و این کار را هم کرد. او معتقد بود که محیط مدرسه می‌بایست محیط عمل و مراقبت باشد و چنین محیطی را به وجود آورده بود.

به نظم بسیار اهتمام داشت و سخت معتقد به انجام وعده‌هایش بود. همین شیوه تربیتی، آثار درخشانی برای انقلاب داشت. تربیت‌شدگان ایشان جزو مقاوم‌ترین اشخاص حوزه در برابر طاغوت بودند و پس از پیروزی انقلاب جزو بهترین کسانی بودند که نسبت به مسئولیت‌ها احساس تعهد می‌کردند و مانند خودش فداکارانه و مخلصانه، از هیچ گونه تلاشی در پیشبرد اهداف جمهوری اسلامی دریغ نداشتند و از نام و شهرت پرهیز می‌کردند. اینجاست که نقش تربیت را در یک حرکت به‌خوبی احساس می‌کنیم.

حقیر در زمینه مشکلات خواهران با ایشان رابطه مستقیم داشتم. حدود سال ۵۰، خواهران به عنوان تحصیل علوم اسلامی از بعضی شهرستان‌ها به قم آمدند و به طور خصوصی تحصیل می‌کردند. در عین حال که طاغوت در همه شئون دینی و حوزه‌های علمیه مشکلاتی را ایجاد کرده بود، موج علاقه به تحصیل علوم اسلامی در خواهران روز به روز اوج می‌گرفت. با توجه به خطری بودن تربیت خواهران، احتیاج به فرد لائق و تزکیه شدایی بود که این مهم را به عهده بگیرد. با ایشان مذاکره شد که در این بخش سرمایه‌گذاری کند و مذاکرات مفصلی در این زمینه انجام شد. بعضی از آقایان مخالف بودند که ایشان در تربیت خواهران دخالت کند. ایشان می‌فرمودند: «یک حدیث به من نشان بدهید که نهی کرده باشد خواهران درس بخوانند، نهی کرده باشد که آشنایی به معارف اسلام شوند». سرانجام پس از دقت و تعمق و بررسی جوانب قضیه، با عزمی راسخ این قدم اساسی را برداشت. این پایه‌گذاری با حسن استقبال خواهران از شهرستان‌های مختلف روبرو شد تا آنجا که در امتحان ورودی مکاتب با اینکه شرایط سنگینی ملحوظ می‌شد، اکثراً چندین برابر ظرفیت شرکت می‌کردند و نقش خواهران تربیت‌شده مکاتب، در حرکت انقلاب کاملاً مشهود بود.

قدوسی علاقمند بود که خواهران در حد فقاقت رشد نمایند. هم اکنون بحمدالله تربیت‌شدگان مکاتب در شهرستانهای مختلف نقش سازنده دارند و یا در بعضی شهرستانها خود مکاتب را اداره می‌کنند.

با تأکیدات حضرت امام خمینی (ره) نسبت به حفظ کرامت خواهران و یادآوری نقش مؤثر آنان در به ثمر رساندن انقلاب اسلامی متوجه می‌شویم فکر دوراندیشی شهید قدوسی چه آثاری برای ملت مسلمان ایران داشت. حضرت امام خمینی خواهران را نیمی از جامعه مؤثر اسلامی می‌داند و در موقعیت‌های مختلف آنان را تشویق به یاد گرفتن معارف اسلامی و ایفاء نقش مؤثرشان می‌نماید.

مرحوم شهید قدوسی در شهادت فرزند برومندش مرحوم محمد حسن که الحق جوانی شایسته و پاک و با فضیلت و پرتلاش بود مانند حضرت امام در شهادت فرزند فقیهش مرحوم آیت‌الله سید مصطفی، دوستان و شاگردان و بستگانش را تربیت نمود، کافی است که خاطر محترم خوانندگان به قسمتی از سخنرانی آن شهید عارف که در مکتب توحید به‌دین مناسبت ایراد نموده جلب شود. «این مسائل، این حوادث، این پیش‌آمدها، این شهادت‌ها، این گذشت‌ها، ایسن فداکاری‌ها، همه اینها برای ما غیظه‌ناوید که ای کاش ما هم بودیم تحقیقاً هر لحظه که بخوایید گذشت کنید برای شما لحظه شهادت است، شهادت معنای غیر از این ندارد یعنی گذشت، گذشت از جان، از جسم، از جاه، از شهرت، آوازه، پدر، مادر، از زندگی، این می‌شود شهادت، یک شکلش آنست و یک شکلش این است». این نوشته را با آخرین دعائی که شهید در مکتب توحید نموده است پایان می‌بخشیم. «خداوند به‌حق امام زمان، به حق شهدا و صالحین و انبیاء و مرسلین همه را در آن مسیر که شهدای مخلص قدم برداشته‌اند راهنمایی نماید و ما توفیق و حسن عاقبت مرحمت کند».

آری، دعایش در حق خودش مستجاب شد. ■

شهید قدوسی در تربیت طلاب و شاگردان مکتب امام صادق (ع) روش خاصی داشت. در تربیت اشخاص اکثراً از روش غیر مستقیم استفاده می‌کرد. عیب اشخاص را به رخ آنها نمی‌کشید، بلکه با مطرح کردن ضعف خودش، افراد را متوجه نقطه ضعفشان می‌کرد. همیشه خود را مورد نقد قرار می‌داد و می‌گفت نمی‌شود دلخوش به خدمات دینی بود چون در روایت است که: «ان‌الله یزید دینه برجل فاسق»، گاهی خداوند دینش را به وسیله مرد فاسدی کمک می‌کند. نکند مصداق حدیث ما باشیم. به همین جهت وقتی دعا «اللهم اجعلنی ممن...» را می‌خواند مخلصاً اضافه می‌کرد، چون می‌فرمود ممکن است به وسیله من، دین خدا نصرت شود، در حالی که من انسان غیر صالحی باشم. کارهای مذهبی را پرتگاهی می‌دانست و معتقد بود که اگر وقت و مراقبت نشود و یا سستی و تهوانی رخ دهد، ممکن است از مسیر صحیح پرت شویم.

کلاس‌های اخلاقش بسیار موثر و متقلب‌کننده بودند. روی مسئله اخلاص در عمل بسیار تکیه می‌کرد. در توصیه به‌دانش‌پژوهان می‌فرمود: «شما بنا بگذار دو سطر از دعای مکارم‌الاخلاق را در خودت پیاده کنی، من وعده کمال می‌دهم، وعده بهشت می‌دهم». نسبت به نهج‌البلاغه می‌فرمود: «یک کلمه نهج‌البلاغه را عمل کنی، یک عمر نجات می‌دهد». در باره خودنگهداری می‌گفت: «تحقیقاً بی‌مایه فطیر است، نلغزیدن کوه شدن است، کوه شدن سنگینی می‌خواهد و البته این صبر می‌خواهد». اعتقاد حقیر آن است که سخنرانی‌ها و صحبت‌های اخلاقی شهید قدوسی از نور پیاده‌شده و به طلاب و دانش‌پژوهان توصیه گردد که مطالعه نمایند که خود اثر عمیق در تربیت دارد.

شخصیت سیاسی شهید قدوسی:

در بین فضایی حوزه علمیه قم، تعداد انگشت‌شماری امام خمینی و افکار بلند او را درک کرده بودند و نسبت به تحقق آن فداکاری و برنامه‌ریزی می‌نمودند. شهید قدوسی معتقد بود که باید این فکر را رشد داد و حوزه‌های علمیه را از بنیان متوجه ساخت، طلاب را می‌بایست از پایه‌طوری تربیت کرد که وظیفه را درک کنند و از رکود و یاس و بی‌تفاوتی نسبت به مسائل حیاتی و اجتماعی بپرهیزند. دوستان مرحوم شهید قدوسی مانند شهید مظلوم دکتر بهشتی (رضوان‌الله تعالی علیه) که نسبت به حوزه‌های علمیه و تربیت



به نقل از بعضی از همکارانش، تهجدش ترک نمی‌شد و هر وقت شب بیدار می‌شد، تجدید وضو می‌کرد و بعد می‌خوابید، چون خود را در محضر خداوند می‌دید. به خاندان عصمت و طهارت عشق می‌ورزید، به زیارت مبارک جامعه و عاشورا و توسل به خاندان پیغمبر و شرکت در جلسات روضه و سوگواری حضرت ابی عبدالله (ع) مقید بود.

شخصیت اعتقادی و عملی شهید قدوسی:

توفیق همکاری با عالم ربانی مرحوم شهید قدوسی، معلم اخلاق، اسوه تعهد و مقاومت و پشتکار برای حقیر فرصتی بود که هر وقت از گذشته یاد می‌کنم، یادش نیز برایم الهام‌بخش باشد. شهید قدوسی از معبود افرادی بود که خدا را یافته بود و به‌معاد اعتقاد قاطع داشت و یقین به قیامت در زندگی و اعمالش کاملاً مشهود بود. وی با توسل به خاندان عصمت و طهارت به حالات عرفانی بس قوی دست یافته بود و بارها می‌گفت: «خدا یافتنی است نه دانستنی و یافتن، عنایت می‌خواهد». او در عین عمل، خود را فراموش نمی‌کرد و به تمام معنی مواظبت نسبت به نفس سرکش داشت، می‌فرمود: «ما تعارف می‌کنیم که می‌گوئیم در برابر خدا چیزی نیستیم. وقتی تمام اعضا و جوارح ما را بشکافند، می‌گوئیم یکی ما، یکی خدا». او در درس اخلاق و تربیت می‌گفت: «هرجا پای خدا آمد باید «خود» به تمام معنی کنار برود و «خود» به همین زودی نمی‌رود». و انصافاً مواظبت می‌کرد که در وجودش خدا باشد. به نقل از بعضی از همکارانش، تهجدش ترک نمی‌شد و هر وقت شب بیدار می‌شد، تجدید وضو می‌کرد و بعد می‌خوابید، چون خود را در محضر خداوند می‌دید.

به خاندان عصمت و طهارت عشق می‌ورزید، به زیارت مبارک جامعه و عاشورا و توسل به خاندان پیغمبر و شرکت در جلسات روضه و سوگواری حضرت ابی عبدالله (ع) مقید بود. هنگامی که بعضی از تهی‌مغزان وهابی مسلک، نسبت به جمالات و مضامین زیارت عاشورا نقد می‌کردند و جمله پر معنای «ذکرکم فی‌الذاکرین و اسمائکم فی‌الاسماء و اجسادکم فی‌الاجساد و ارواحکم فی‌الارواح و انفسکم فی‌النفوس و آثارکم فی‌الآثار و قبورکم فی‌القبور» را به یاد مسخره می‌گرفتند، مرحوم شهید قدوسی از بی‌خردی و نادانی آنها تعجب می‌کرد و می‌فرمود در زیارت، زیارتی به این فصاحت و بلاغت وجود ندارد؛ این زیارت از زیارات عالی‌ه است. کلام معصوم بودن از آن می‌بارد، اتفاقاً در همین جمالات بالاترین لطافت‌ها هست. می‌خواهد بگوید در میان تمام ذکرها، ذکر شما مورد عشق من است، در عین اینکه اسماء شما، بین اسماء است، اسم شما جذبه دارد، شیرین است (فما اهلی اسمائکم). گمان می‌کنند در اسم علی و حسن و حسین و غیره، مسمی هر چه بود مساوی است، اسم شما شیرین است، جاذب است، قبر شما در عین حال که در قبور است، درخشندگی دارد، مامن است، امتیاز دارد، علی به نام علی روح داده، حسین به نام حسین لطافت و درخشندگی داده، کورند و کورند کسانی که این ظرافت‌ها و لطافت‌ها را درک نمی‌کنند». و به همین منوال جمالات دیگر را تفسیر می‌کرد.

مرحوم قدوسی می‌فرمود که علامه بزرگوار طباطبائی به این معنی تأکید دارد و در ایام محرم و صفر زیارت عاشورایش ترک نمی‌شود و به زیارت جامعه اهتمام دارد و معتقد است از معتمدترین نسخه استفاده کند. می‌فرمود: «من معتقدم در زیارت عاشورا از نسخه مرحوم عالم ربانی آیت‌الله قاضی استاد علامه طباطبائی استفاده کنم. فراموش نمی‌کنم در ایام عاشورا روزی خدمتش بودم. بعد از آنکه قسمتی از کارهای مشترک انجام گرفت، بنا شد به مجلس سوگواری سید مظلومان، حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین (ع) برویم. ایشان فرمود: «برویم منزل مرحوم آیت‌الله میرسید حسن برقی (ره) چرا که حدود یک‌صد سال است در این منزل به طور مداوم در ایام عاشورا تعزیه‌داری حضرت برپاست و قطعاً به این مکان عنایت و توجه دیگری است». او به تربیت حسین (ع) عشق می‌ورزید و برای خودش تربیت مخصوصی تهیه کرده بود و انگشت‌تری را که به نام مقدس معصومین زینت یافته بود، برای شب اول قبرش تهیه دیده بود. در عین حال مظهر به مسائل اعتقادی و سجایا و خلقیات ارزشمند نبود. او جداً به روز قیامت و معاد معتقد بود و آیه مبارکه «تلک الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لافسادا و العاقبه للمتقین» را بیشتر اوقات متذکر می‌شد و در رفتار و اعمالش این اعتقاد کاملاً مسجل بود.

روش تربیتی و شخصیت اخلاقی مرحوم شهید قدوسی:

بلکه به دلیل لطافتی که دختر دارد، بپروزش بیشتر بود و رسماً گفتند چون سرفره نیست، احتمالاً چیزی کم است. زمانی که به خانه می‌آمدند، با اینکه وقتشان را تلف نمی‌کردند و مدام در حال کار و مطالعه بودند، اما دوست داشتند در کنار هم باشیم، مثلاً برگه‌های شاگردانشان را در جمع خانواده تصحیح می‌کردند. بعدها که من سنم بالاتر رفت، تعجب می‌کردم که ایشان چطور در شلوغی، تمرکزشان را حفظ می‌کردند. با اینکه در مطالعه و کارهای دیگر تمرکز می‌خواستند، اما این را در جمع خانواده انجام می‌دادند و گاهی هم که ما به جای دیگری می‌رفتیم، با صراحت بازخواست می‌کردند که چرا به اتاق دیگر رفته‌اید، برگردید به همین جا.

ما قبل از انقلاب تلویزیون نداشتیم. بعد از انقلاب که عمومی شد، ما هم تلویزیون خریدیم. ایشان صدای تلویزیون را مقداری کم می‌کردند که مزاحم کارهایشان نباشد. بعضی از برادرهای کوچک‌تر من که می‌خواستند راحت تلویزیون نگاه کنند و صدایش را بلند کنند، آن را به اتاق دیگر منتقل کردند. زمانی که پدرم آمدند گفتند سریعاً به همین اتاق بازگردانید. ایشان دوری ما را نمی‌توانستند تحمل کنند، با اینکه در ظاهر انگار هیچ توجهی به ما نداشتند، اما تا کوچک‌ترین زمینه‌ای برای جداسیدن و دوگانگی در کانون خانواده ایجاد می‌شد، بلافاصله عکس‌العمل نشان می‌دادند.

برداشت من از تعابیر شما این است که ایشان خیلی قائل به آزاد گذاشتن فرزندان نبودند.

نه این طور نبود. به کانون خانواده مقید بودند و مثلاً سرفره همه باید دور هم باشند. از لحاظ عاطفی، به همراه هم بودن خیلی حساس بودند، اما اینکه در تربیت باید افراد را آزاد گذاشت، در خیلی از زمینه‌ها که به مسائل دینی برمی‌گشت، مقید بودند که فرد خودش باید برسد و امر و نهی نداشتند، به‌خصوص در واجبات. مثلاً برای نماز و روزه که مرسوم است بچه‌ها کمی قبل از رسیدن به سن تکلیف شروع می‌کردند، تقریباً به یاد ندارم حتی یک بار امر و نهی داشته باشند.

در مورد همان اخوی‌تان، ایشان گفته‌اند که من به یک بار تذکر بسنده می‌کردم. همین‌طور بود؟

در بعضی از مسائل، به‌خصوص دینی، حتی یک بار هم تذکر

ایشان می‌خواستند عذر یکی از شاگردان سطح بالای مدرسه حقانی را به دلیل بی‌نظمی بخواهند. درجایی صحبت می‌کردند و من هم بدون اطلاع ایشان حرف‌هایشان را می‌شنیدم که گفتند: «اگر به من می‌گفتند پسرم جوانمرگ شده تا این حد ناراحت نمی‌شدم.» تا این حد نسبت به شاگردانش محبت داشتند، اما از مسیرشان نیز عدول نمی‌کردند.

مسائل دینی تذکر دهند. خودشان بعدها می‌گفتند برای اینکه یک تذکر معمولی، تذکری اخلاقی یا روحی به بچه‌هایم بدهم، گاهی یک ماه زمینه‌سازی می‌کنم. برای انجام تکالیف دینی مطلقاً تذکر نمی‌دادند و با برنامه‌ریزی پیش می‌رفتند که فرد خودش به نتیجه برسد. مطلقاً موافق برخوردهای مدیریتی از نوعی که اکنون در جامعه ما رایج است، نبودند.

خاطره‌ای که مصداق این موارد باشد را به یاد دارید؟

خاطره مشخصی شاید نباشد، اما تمام مدتی که ما با ایشان بودیم، این حالتشان در تک‌تک کارها مشخص بود. در عین اینکه متوجه بودیم ایشان حواسشان جمع است، مطلقاً تذکری نمی‌دادند. مثلاً چیزهایی بود که می‌دانستیم ایشان مطلقاً مایل نیستند، مثل دورانی که کارهایی رایج بود و هر پدری نمی‌تواند تحمل کند که فرزندش آنها را انجام دهد. در چنین مواقعی اگر می‌دیدند، اصلاً توجه نمی‌کردند، گویا که اصلاً نمی‌بینند، اما ما می‌دانستیم که کاملاً حواسشان جمع است.

عواطف پدری‌شان را احساس می‌کردید یا به صورت پنهان این عواطف را اعمال می‌کردند؟

ایشان مراقب بودند که این موارد کمتر روشن شود تا آثار منفی تربیتی نگذارد، اما معلوم بود. مثلاً زمانی که خواهر کوچکمان سرفره غائب بود می‌گفتند گویا چیزی کم است. به‌خصوص به دخترها بیشتر علاقه نشان می‌دادند، نه اینکه فرق بگذارند،

پس از سپری شدن سال‌ها بعد از شهادت پدر، وقتی یاد ایشان می‌افتید، اولین خاطره و تصویری که در ذهنتان تداعی می‌شود چیست؟

اولین تصویر من از پدر، فردی است جدی که هدف و مسیر مشخصی دارد و در آن مسیری که برای خود تعریف کرده و به آن رسیده، هیچ نوع گذشت و اغمازی ندارد، در عین اینکه روحیه جدی و محکم ایشان همراه با لطافت و صمیمیت و محبت بیش از حد است. در کل در تصویر ایشان جمعی از اخلاقیات متناقض و متفاوت است که هر کدامش را هر فردی می‌تواند الگو قرار دهد، مثلاً قاطعیت و استحکام در فکر و اندیشه همراه با محبت بیش از حد، به نوعی که مدیریت محکم ایشان منافاتی با مسائل و تربیت‌های اخلاقی نداشت و کسانی که تحت مدیریت ایشان بودند، چندان جذب محبت‌هایشان می‌شدند که آثار منفی برایشان نداشت. ایشان همراه با استحکام در عقاید و اخلاق و توجهی که به اهداف داشتند، اما گذشت و اغمازشان هم در بیشترین حد بود.

خاطراتی از این موارد در ذهنتان هست؟

یادم هست که ایشان می‌خواستند عذر یکی از شاگردان سطح بالای مدرسه حقانی را به دلیل بی‌نظمی بخواهند. درجایی صحبت می‌کردند و من هم بدون اطلاع ایشان حرف‌هایشان را می‌شنیدم که گفتند: «اگر به من می‌گفتند پسرم جوانمرگ شده تا این حد ناراحت نمی‌شدم.» تا این حد نسبت به شاگردانش محبت داشتند، اما از مسیرشان نیز عدول نمی‌کردند. البته آن شاگرد بعد از چندی دوباره به مدرسه برگشت و اکنون نیز یکی از مسئولین کشور است. پدر چنین روحیه‌ای داشتند و می‌توانستند مسائل را با هم جمع کنند و هر کدام از این خصلت‌هایی که ضد هم هستند، در بیشترین حد در ایشان وجود داشت.

این روحیه را شما در تربیت فرزندان‌تان هم می‌دیدید، یعنی روش‌هایی که جمعی از نقیضین باشد؟

بله در تربیت فرزندان، بیشتر بود. سایه مستحکم و تا حدی سنگینی بر ما داشتند و ما پیوسته حضور ایشان را احساس می‌کردیم. خیلی مراقب بودیم و حضورشان باعث می‌شد ما در رفتارمان دقت کنیم، با این حال به‌ندرت پیش می‌آمد که در

جمع اضداد بودند...

■ «شهید قدوسی در قامت یک پدر» در گفت و شنود شاهد یاران با محمدحسین قدوسی



درآمد

زندگی در کنار پدری که در عین قاطعیت و پابندی محض به اصول و مبانی، از رفت سرشار و همدلی با دیگران برخوردار بود، الگوی شایسته‌ای برای فرزندان وی بوده است، بدان گونه که با دریغی عمیق از وی یاد می‌کنند، دریغی که تنها حاکی از فقدان پدر نیست، بلکه حسرت فقدان آن همه تقوا، ایمان، شجاعت و صراحت است. با تشکر از آقای قدوسی که با صمیمیت، ما را میهمان لحظه‌های پربار همدلی با پدر کردند.

ندادند. در مورد خودم و در باره نماز قطعا می‌دانم که یک بار هم نگفتند.

یعنی اگر شما نماز را ترک می‌کردید، ایشان اعتراض نمی‌کردند؟

قطعا، در این هیچ تردیدی ندارم. البته ما بچه‌های بی‌نمازی نبودیم، اما چون خودم اکنون پدر شده‌ام، می‌فهمم که مواقعی وجود دارد که احتمال می‌رود فرد، دیگر نماز نخواند. مثلا قبل از تکلیف یا بعد از تکلیف ممکن است نماز را در جای دیگری مثل مدرسه خوانده باشد و در خانه خبری از نماز نیست یا به هنگام نزدیک قضا شدن نماز می‌خواند. در شرایطی که پدر احساس می‌کند که نزدیک آن مرحله خطرناک است. برای خود من زیاد این مسائل پیش می‌آمد و کاملا متوجه بودم که وضعیت از لحاظ ایشان این چنین است، با این حال به جرئت می‌توانم بگویم در تمام آن دوران حتی یک بار هم تذکری از ایشان ندیدم، با اینکه متوجه بودم ایشان با تمام وجودش مراقب و نگران و حساس است، اما مطلقا تذکری در کار نبود.

اگر فرزند ایشان خطایی می‌کرد و ایشان تذکر نمی‌دادند، مراقبت را چگونه اعمال می‌کردند؟

کار مربی همین است که تربیتش از طریق امر و نهی و دستورات و ظواهر حکم نباشد. در واقع ایشان زیربنای فکری و تربیتی و معرفتی را چنان از قبل برای خود قوی کرده بودند که مطمئن بودند که نتیجه خواهد داد و به ظواهر توجهی نمی‌کردند. بعضی از ما ممکن بود در جوانی ظاهری مرتب و در شان فرزند چنین پدری بودن را نداشته باشیم. فرض بفرمائید گاهی با دوستانی بودیم که آدم‌های چندان جالبی نبودند و فضاهای مختلفی که به‌خصوص در زمان شاه برای جوانانی که در سنین ابتدایی بودند و قبل از تکلیف، حاصل می‌شد و زیاد هم بودند، برای ما هم بود. برای ایشان که تمام زندگی‌اش را صرف تربیت جوانان کرده بود، معلوم بود که شرکت در این محافل، در حد خودکشی است؛ مثل همان مثالی که زدم زمانی که شاگردشان را رد می‌کنند می‌گویند اگر به من خبر جوانمرگ شدن یکی از پسرهایم را می‌دادند به این سختی نبود. معلوم می‌شود که چقدر موضوع برایشان حساس است و ما هم این را می‌دانستیم. با همه اینها برخوردشان به جای امر و نهی، رفتار تربیتی غیرمستقیم و معرفتی و فرهنگی بود و نه بر ظواهر. مثلا زمانی لباس‌هایی مد شده بود که پوشیدن آنها برای مذهبی‌ها از گناه هم بدتر بود و ما هم گاهی ممکن بود از آن لباس‌ها بپوشیم. ایشان مطلقا از این چیزها خوششان نمی‌آمد. مثلا موهای بلند، شلوارهای کوتاه یا بلند. برای ما در دوران نوجوانی، اینها جذاب

در زمینه تربیت، تغییر را از قبل با زیربنای فکری و معرفتی ایجاد می‌کردند، زیربنایی که هیچ رفتار مستقیمی را شامل نمی‌شد و ناخودآگاه اثر می‌گذاشت. مثلا وقتی در موضوعی به مسائل دینی و فکری برخورد می‌کردند، خطبه متقین را برای ما می‌خواندند و توضیح می‌دادند، بدون اینکه منظورشان را مستقیم بگویند و این توضیحات چنان اثر می‌گذاشت که من هنوز آثارش را احساس می‌کنم.

بودند و طوری نبود که از اول مانند امام‌زاده‌ها باشیم؛ اکنون هم نیستیم، اما در آن سن ظواهر بر ایمان جذابیت داشت. مثلا همسن و سالان ما پاچه شلوارشان را گشاد می‌کردند و برای ما مثل بهشت و یک آرمان و ایده‌آل بود. برایمان سنگین بود که طبق این عرف رفتار نکنیم، ولی برای بچه‌های مذهبی خلاف بود، اما پدر تحمل می‌کرد، تحمیلی که شاید خیلی سخت بود، اما حتی یک بار هم تذکری از ایشان ندیدیم.

تحمیلی که ایشان به مدد آن، زمینه‌های تغییر را ایجاد می‌کردند؟

زمینه تغییر را از قبل با زیربنای فکری و معرفتی ایجاد کرده بودند، زیربنایی که هیچ رفتار مستقیمی را شامل نمی‌شد؛ هر چه بود چیزی بود که ناخودآگاه اثر می‌گذاشت. مثلا وقتی در موضوعی به مسائل دینی و فکری برخورد می‌کردند، خطبه متقین را برای ما می‌خواندند و توضیح می‌دادند، بدون اینکه منظورشان را مستقیم بگویند و این توضیحات چنان اثر می‌گذاشت که من هنوز آثارش را احساس می‌کنم. زمانی که خطبه متقین را می‌خواندند، من در دوره راهنمایی بودم و چنان اثری در من داشت که لهجه ایشان و شکل گفتن و حالتشان هنوز به یادم هست، انگار که همین دیروز بوده است. زمانی که این زیربنا را محکم می‌کردند، دیگر به مسائل رفتاری ما چندان توجهی نداشتند.

ایشان گویا گفته‌اند من سعی کرده‌ام بچه‌هایم متوجه معنی دروغ نشوند تا بعد که به سن تشخیص رسیدند، بتوانم زشتی دروغ را برایشان ترسیم کنم. در خاطرات کودکی‌تان چیزی راجع به این موضوع در ذهن دارید؟

بله. یکی از کارهایی که ایشان می‌کردند این بود که فضای خانواده را از هر نوع آموزه‌ای که بتواند تاثیر بدی روی بچه‌ها بگذارد، خالی می‌کردند. مثلا از ابتدا در زمان دبستان یا حتی قبل از آن در بازی‌های کودکانه اگر به هم می‌گفتیم که تو دروغ می‌گویی، می‌گفتند نه اصلا مگر امکان دارد که کسی دروغ بگوید؟ مگر مسلمان هم دروغ می‌گوید؟ و چنان فضایی را ایجاد می‌کردند که در عالم چیزی به نام دروغ وجود ندارد یا اگر در عالم وجود دارد، در خانه ما اصلا وجود ندارد. طبیعتا وقتی این‌طور رفتار می‌کردند، فضای سالمی ایجاد می‌شد که خودبه‌خود آموزه‌های منفی در خانه ما وجود نداشت، چون بچه فطرت پاک دارد در این فضا زمینه‌هایش و بنیان شخصیتی‌اش شکل می‌گیرد و بعدا باکی نیست که با انسان‌های دروغگو برخورد داشته باشد.

هیچ کدام از فرزندان در زمان حیات ایشان به سن ازدواج نرسیدند؟

خیر، البته برادرم در زمان شهادتش بیست و سه ساله بود، اما ازدواج نکرده بود.

ایشان نکته‌ای در مورد ازدواج گفته بودند؟

ایشان در مورد ازدواج ما خیلی حساس بودند و به ما تفهیم می‌کردند که هر زمان مایل بودید،

شرایطش را برایتان فراهم می‌کنم، یعنی نمی‌خواستند ما احساس کنیم که امکان ازدواج نداریم. به ما می‌فهماندند که شرایط برقرار است و من آماده‌ام.

خاطره‌ای از ایشان خواندم مربوط به قبل از شهادت اخوی‌تان که در مورد نوع لباس پوشیدن ایشان قبل از به جبهه رفتن تذکری داده بودند. این خاطره را به یاد دارید؟

بله در یادنامه‌شان هست. برادرم هنگام رفتن به جبهه لباس سربازی‌ای پوشیده بود که کوتاه بود و خودش تکه پارچه ای را به لباسش می‌دوزد و حتی به مادر هم گفته بود. فردا که می‌خواست به جبهه برود، پرسیدم: «چرا لباس مرتب نمی‌پوشی؟» و او با بی‌توجهی برخورد کرد. پدرم با اینکه خودشان این‌طور بودند، اما وقتی می‌دیدند جوانی نسبت به مظاهر دنیایی بی‌توجه می‌شود و حالت‌های روحی برایش ایجاد می‌شود، بیشتر برایشان جذابیت پیدا می‌کرد.

زمانی که اخوی پیشنهاد به جبهه رفتن کردند، واکنش شهید قدوسی چه بود؟

طبیعتا پدرم به برادرم علاقه داشتند و کارهایی داشتند که مایل بودند او انجام دهد، چون برادرم قلم و بیانی قوی داشت. مثلا در رادیو کارهایی بود که پدرم علاقه داشتند برادرم انجام دهد و می‌گفتند الان که به وجود شما نیاز هست و این کارها را انجام دهید، اما زمانی که تصمیم به جبهه رفتن گرفت، پدر ما راحت تحمل کردند.

خبر شهادت اخوی چگونه به شما رسید و واکنش پدرتان چه بود؟

ایشان در حادثه‌ای شهید شدند که وضعیت شهدا مشخص و منظم نبود و تعداد زیادی از رزمندگان در محاصره قرار داشتند و ما از آنها هیچ خبری نداشتیم و تا مدت‌ها مشخص نبود که شهید یا اسیر شده‌اند. وضعیت خیلی سختی برای پدر و مادرمان بود، اما پدر مثل یک کوه تحمل می‌کردند، انگار که هیچ حادثه مهمی رخ نداده است، حتی زمانی که بعد از شهادت برادرم، تمام بستگان و دوستان در منزل ما جمع شدند و می‌خواستند مداح بیاورند تا روضه بخواند، پدرم نگذاشتند و گفتند: «شما به اسم امام حسین (ع) روضه می‌خوانید و برای بچه خودتان گریه می‌کنید؟» و ممانعت کردند. چنان تحمل ایشان عظیم بود که گویا هیچ حادثه‌ای رخ نداده، با اینکه مشخص بود که فشار زیادی را تحمل می‌کنند.

در خاطرات دوستانشان آمده است که ایشان به مشورت خیلی اعتقاد داشتند. آیا این اعتقاد در خانواده هم ساری و جاری بود؟

ایشان در ارزش‌یابی آدم‌ها سختگیر بودند و هرکسی را لایق همکاری و همفکری و حتی معاشرت نمی‌دانستند و می‌گفتند با آدم‌هایی که از حیث روحی و فکری و عقلی در حدی باشند که ارتباط با آنها ارزش داشته باشد، رفت و آمد کنید که از آنها چیزی بیاموزید، مثلا به مرحوم شهید بهشتی خیلی اعتقاد داشتند و اگر کسی را می‌پذیرفتند و جای مشورت بود، قطعا این کار را می‌کردند. مشورت چه در خانه و چه در بیرون، برایشان مسئله مهمی بود. زمانش که می‌رسید، به مشورت اهمیت می‌دادند و خیلی اوقات مشخص بود که نظرات خودشان را به خاطر مشورت کنار می‌گذازند.

دو نوع تلقی در سال‌های مبارزه بر علیه شاه وجود داشت. برخی معتقد به ضرورت زمینه‌سازی‌های فکری و آگاهی‌بخشی بودند و برخی معتقد به حرکت‌های مسلحانه و اقدامات احساسی و انقلابی بودند. پدر شما معتقد به کدام نوع بودند و در خانواده کدام را توصیه می‌کردند؟

البته از مبارزه کم نمی‌گذاشتند، یعنی اینکه مبارزه نباشد یا بخش‌هایی کسر شود تا زمینه‌سازی انجام گیرد، من چنین چیزی ندیدم. با گروه‌های مسلح و همچنین با بعضی از بنیانگذاران سازمان‌های چریکی معروف کشورمان ارتباط نزدیکی داشتند و به برخی از اعضای آنها علاقه هم داشتند، به‌طوری که در مدرسه در درس‌های اخلاق از بعضی از آنها یاد می‌کردند، مثل حنیف‌نژاد و از حالاتشان در خانه برای ما



■ شهید محمد حسن قدوسی.

■ علامه سید محمد حسین طباطبائی



اگر کسی هدیه‌ای را به ایشان می‌داد، این عبارت را می‌خواندند که هیچ‌کس هدیه را رد نمی‌کند، الا حمار و بعد هدیه را برمی‌گرداندند! این روز ما را پیش‌بینی می‌کردند که معتقد بودند که معیشت روحانی نباید از دین‌تشی باشد و می‌گفتند یکی از دلایل موفقیت من این است که مطلقاً از قرض یا هدیه، ارتزاق نمی‌کنم. پدرشان غیر از اینکه مرجع تقلید بودند، املاکی داشتند که البته بخش اعظم آنها را به عنوان اصلاحات ارضی زمان شاه گرفتند.

منتها چون گروه فعال و جذابی بودند، طبق گفته خودشان ارتباطاتی با آنها داشتند، اما آدم مستقلی بودند، نه اینکه با آنها هم‌موضع باشند. تمرین تیراندازی را گویا با آنها و به وسیله امکانات آنها انجام می‌دادند، اما بیش از همه حضور فکری و بینشی ایشان بود که در همه قضایا سرک می‌کشیدند و از قضیه‌ای غایب نبودند و با همه ارتباط داشتند.

آغاز علاقه و ارتباطشان با امام خمینی و نهضت چگونه بود؟

نقطه آغاز را من از ایشان نشنیدم، اما از ابتدا واله امام بودند و ارتباط خاصی با ایشان داشتند. عرض کردم که ایشان خیلی سختگیر بودند و انتقاد و مخالفت با کارهای متداول جامعه خیلی زیاد در ایشان دیده می‌شد، با این حال افرادی بودند که ایشان با وجود سختگیری به آنها علاقه خاصی داشتند و یکی از آنها امام بودند.

ایشان چندبار دستگیر شدند و یک بار هم به زندان افتادند. از خاطرات زندان نکته‌ای را به شما نگفتند؟

اوایل احضار بود، ولی نه در حد زندان. ساواک گاهی به خانه ما حمله می‌کرد، ولی ماموران از نوع برخوردهای ایشان کلافه می‌شدند، چون مدرکی پیدا نمی‌کردند که بخواهند برای ایشان دست بگیرند. یک بار که آنها به خانه ما آمدند، من بزرگ بودم و برای آنها چای آوردم. موقعی که استکان‌های خالی را بر می‌گرداندم، ظاهراً جلوی مامورین گفته بودند برو استکان‌ها را آب بکش، یعنی برخوردی داشتند که آنها نمی‌توانستند چیزی بگویند، ولی خیلی تحقیر می‌شدند. یا یک روز دیگر آمدند و اعتراض کردند که شما چرا تلفت‌تان را جواب نمی‌دهید؟ پدرم گفتند من بعد از ظهرها سیم تلفن را می‌کشم و جواب نمی‌دهم. بعد گفتند این تلفنی که با آن جواب کسی را نمی‌دهید اصلاً به چه دردی می‌خورد؟ پدرم گفتند: «تلفن برای راحتی کار من است. وقتی بعد از ظهر ارتباطی ندارم، سیم تلفن را می‌کشم، حالا هر کسی می‌خواهد تماس بگیرد.» این نوع برخوردهای پدر، آنها را عصبانی می‌کرد. پدر مرعوب آنها نمی‌شدند و برخورد تهاجمی هم نمی‌کردند، چون آنها در موضع قدرت بودند و فرد در برابر تهاجم آنها در موضع ضعف قرار می‌گرفت.

در مدرسه هم همین‌طور بودند. مثلاً ساواک چندین سال به دنبال آقای علی جنتی بود و بسیاری از تهاجماتی که به مدرسه می‌شد، برای دستگیری شخص ایشان بود. وقتی ماموران ساواک به مدرسه می‌آمدند، پدر ابتدا در دفتر آنها را سرگرم می‌کردند و بعد با زیرکی علی جنتی را فرار می‌دادند، بعد هم به آنها می‌گفتند: «مگر نگفتم سرکلاس است و بروید و

می‌گفتند و اهمیت می‌دادند؛ منتها با این تصور که مبارزه اصل است و در مبارزه جوهره معنوی و معرفتی بی‌اثر و بی‌اهمیت است، بسیار مخالف بودند و با آن مبارزه می‌کردند. در واقع معتقد بودند که مبارزه زمانی می‌تواند نتیجه داشته باشد که با یک جوهره معنوی و با اخلاص و با معرفت انجام شود و روی این مسئله خیلی حساس بودند و به ما خیلی تاکید می‌کردند. از یک عمل احساسی که معرفت و درکی همراهش نباشد، به شدت بیزار بودند.

در برخی از اسناد ساواک آمده که مدرسه شهید قدوسی غیر سیاسی است و برای اثبات گفته است که آقای علی عرفا یا دیگران را به خاطر فعالیت‌های سیاسی و انقلابی که داشتند، از مدرسه اخراج کردند.

نه. ساواک حساسیت خاصی به مدرسه حقانی داشت و مرتباً به آن حمله می‌کرد و یکی از کارهایی که به‌طور مداوم انجام می‌داد، در برخوردها اطلاعات غلط ارائه می‌داد که در اسناد کاملاً مشهود است. و بعضی‌هایشان در حرف‌ها گفته‌اند که قدوسی آدم زرنگی است و ما نمی‌فهمیم دارد چه کار می‌کند. اینکه روال عادی‌شان بود. علی عرفا هم از طلبه‌های مدرسه و شاگرد ایشان بود و مثل همه شاگردهایشان، ایشان حساب خاصی روی او باز کرده بودند. او جزو شاگردهای سال بالا بود. منتها ساواک او را دستگیر کرد، بعد در زندان به مجاهدین پیوست و همکاری‌اش با آنها تا بعد از انقلاب هم ادامه پیدا کرد، جزو سران آنها بود و اکنون هم در اروپا جزو گردانندگان آنهاست.

با این حساب سندی که نام علی عرفا آمده، به نوعی موفقیت آقای قدوسی را در گمراه کردن ساواک را نشان می‌دهد. آیا این عملکرد پیچیده ایشان در برابر ساواک حاصل سابقه فعالیت سیاسی ایشان بود؟

بله در زندان و در کل حرکت‌هایی که امام داشتند و پیش از آن هم فعال بودند. کلاً از لحاظ خانوادگی آدم‌های اجتماعی و قوی‌ای و در نهانوند، خانواده‌عالی‌رتبه‌ای بودند که روابط اجتماعی بالایی داشتند و اصولاً ایشان جوهره قوی اجتماعی و سیاسی داشتند. پیش از نهضت امام هم در قضایای سیاسی حضور زیادی داشتند، البته چیز زیادی در اسناد نیست، اما طبق گفته‌های خودشان، در قضایا حضور کاملی داشتند، نه اینکه عضو گروهی باشند، منتها در زمان فدائیان اسلام، در کوه تمرین‌های مسلحانه داشتند. این موضوع را خودشان تعریف می‌کردند. غیر از این، از حیث حضورشان و درکشان در فضای سیاسی و اجتماعی پیش از خودشان حضور کاملی داشتند. ایشان پیوسته با مبارزین مرآورده داشتند و قضایا را می‌دیدند. این دو مسئله، به اضافه جوهره شخصی قوی، در واقع هنرهای خاصی به ایشان داده بود که این نتیجه‌اش می‌شد.

یعنی ایشان با فدائیان اسلام ارتباط داشتند؟
ظاهراً یک ارتباط کلی داشتند نه اینکه عضو گروهشان باشند،



■ آیت‌الله العظمی محمد تقی بهجت.

دستگیرش کنید؟» یا زمانی که پدر سر کلاس بودند، باز به یک شکلی ایشان را فراری می‌دادند. یک بار پدر گفتند که ماموران ساواک به مدرسه آمدند و گفتند که آقای جنتی را می‌خواهیم. من به بهانه چیزی بیرون آمدم و گفتم آقای جنتی برود ماست بگیرد. علی جنتی متوجه شد و با لباس عادی، یک کاسه ماست از بقالی داخل کوچه گرفت و از جلوی ساواکی‌ها گذشت! ساواک معمولاً متوجه این نوع برنامه‌ریزی‌های ایشان نمی‌شد و یا وقتی متوجه می‌شد که دیگر نمی‌توانست کسی را دستگیر کند. در یکی از اسناد هست که ایشان آدم پیچیده‌ای است و ما نمی‌فهمیم چه کار می‌کند. به یاد دارم که رئیس ساواک جدید به قم آمده و به پدر اعتراض کرده بود که مدرسه شما این‌طور است و پدر گفته بودند نه ما کاری نمی‌کنیم و در مدرسه هیچ چیزی نداریم. رئیس ساواک گفته بود در پرونده شما هیچ چیزی نیست، اما نوشته‌اند که آدم خیلی زرنگی است. ایشان همیشه برخورد عاقلانه‌ای داشتند که ناشی از احساس یا رفتار واکنشی نبود و این از جوهره عقلی خیلی قوی نشأت می‌گرفت و ساواک را در مقابله با ایشان ناتوان می‌کرد.

این تیزبینی و دقت، در دوران بعد از انقلاب هم در شناسایی گروه‌هایی که نقاب‌های مختلف به چهره زده بودند، به عنوان دادستان کل انقلاب خیلی به کارشان آمد. آیا در دوره مسئولیت ایشان، خاطره‌ای از مقابله با گروه‌ها به یادتان هست؟

ایشان دیدگاهی اعتدالی داشتند و از دو طرف با گروه‌هایی درگیر بودند. از یک طرف گروه‌های مبارزه مسلحانه و از یک طرف طیفی از مذهبی‌های انقلابی که طرفدار تندروی و اصلاح بودند. حال چه تندروی در مورد همین گروه‌ها و چه تندروی در مصادره و اعدام. درگیری با دادستان کل و انقلاب از دو سمت بود، یعنی مذهبی‌ها هم برخوردشان با ایشان کم نبود تا جایی که چند بار بچه‌های مذهبی علیه ایشان اعتصاب کردند و روزنامه‌ها با تیترهای تند در مخالفت با ایشان مطلب نوشتند، حتی روزنامه جمهوری اسلامی که صاحب امتیازش حزب جمهوری و مسئولش آیت‌الله بهشتی بودند و علاقه زیادی به پدرم داشتند، در صفحه‌ی اولش نوشت اسناد سوء استفاده دادستان کل انقلاب! حال اسناد چه بود؟ مثلاً پدر، یکی از مصادره‌ها را برگردانده بودند یا مثلاً بخشی از اموال مصادره فردی را به خانواده‌اش برگردانده بودند که زندگی‌اش بگذرد. درگیری ایشان دو طرفه و بسیار هم زیاد بود.

به یاد دارم که سال ۵۸ که من دانشجوی دانشگاه صنعتی شریف شدم، مذهبی‌ها گاهی به خاطر اینکه ایشان در طیف‌های انقلابی با تندروی‌ها مقابله می‌کردند، به ایشان ناسزا می‌گفتند. بعد از شهادتشان امام گفتند که ایشان خیلی محتاط بود. خیلی

می دادند نگیرند؟

نه اینکه گرفتن وجوهات اشکال شرعی داشته باشد. پولی که طبق نظرات فقهی مصارف خاصی دارد، در آن مصارف می تواند انجام شود؛ البته در این اعتقاد احتیاط داشتند و می گفتند ممکن است آثار فرهنگی خاصی روی انسان و جامعه بگذارد که خیلی خطرناک است. در مورد گرفتن هدیه هم حتی وقتی کسی از مال خود می داد، احتیاط می کردند و اکثرا نمی پذیرفتند.

یکی از آقایان که الان از امام جمعه های معروف کشور است، با ایشان ارتباط داشت. آن موقع پدرمان بر کارهای تربیتی ایشان نظارت داشت. ایشان شاگرد پدرما نبود، اما مشکلات روحی و فکری داشت و پدر سعی داشتند مشکلاتش را حل کنند. او از شهر خودش که یکی از شهرهای بزرگ کشور می آمد و با خود هدیه ای می آورد که شاید به قیمت الان دوهزار تومان باشد. وضع مالی خوبی هم نداشت و هدیه را به سختی تهیه می کرد و برای پدر می آورد، اما پدرم آن را به او برمی گرداندند، چون معتقد بودند هم روی من و هم برای او آثار روحی و تربیتی سوئی دارد.

ایشان کلا شوخ طبع بودند یا همین یک مصداق را شما در ذهن داشتید؟

این را هم به عنوان شوخی نمی گفتند، جدی می گفتند، یعنی می خواستند بگویند این کار ذاتا کار بدی است و با جدیت هم می گفتند، اما آن را به دلایل دیگر نسبت می دادند و می خواستند بگویند که حواسم جمع است، اما به دلایل دیگر نمی پذیرم. ایشان روحیه شوخی داشتند، اما به دلیل مراقبه هایی که داشتند تقریبا کمتر پیش می آمد که شوخی کنند.

از صحبت های شما این طور استنباط می شود که شما علت حذف ایشان توسط منافقین را علاقمندی ایشان به عقل گرایی و اعتدال می دانید.

نه اینکه این تنها دلیل باشد، دلایل مختلف دیگری هم داشت. آنها چون با نظام مخالف بودند، ترجیح می دادند هر آدم لایقی را از سر راه بردارند، اما بدون این دلیل هم گروه تندرویی چون منافقین که می خواستند زمینه ای برای جذب هوادار برایشان حاصل شود، طبیعتا با آدمی مثل شهید قدوسی که علاقه برخورد می کردند و نمی گذاشتند چنین زمینه ای برای آنها ایجاد شود، مخالف بودند.

خبر شهادت ایشان را چگونه شنیدید؟

در آن زمان من عضو سپاه بودم و یکی از دوستان تماس گرفتند و گفتند در ساختمان دادستانی انفجار روی داه است. من با موتور رفتم و دیدم جلوی دادستانی را بسته اند. ظاهرا ایشان را به بیمارستان ارتش، همان بیمارستانی که در تقاطع خیابان شهید بهشتی و ولیعصر هست، برده بودند. ایشان هنوز زنده بودند و از آنجا به بیمارستان شریعتی منتقلشان کردند. من هم همراهشان رفتم. پزشکان خیلی تلاش کردند ایشان را زنده نگه دارند، ولی موفق نشدند.

زمانی که شما بالای سرشان رسیدید، امکان صحبت نبود؟ امکان صحبت که نبود، ولی فقط یک کلمه آخر را شنیدم که ایشان گفتند یواش. فقط این را شنیدم.

از آخرین ملاقاتان با ایشان خاطره خاصی دارید؟

آخرین ملاقاتمان همان روز جمعه ای بود که ایشان شهید شدند. بعد از شهادت آیت الله بهشتی، ایشان خیلی پکر بودند و گاهی نجوهای گلایه آمیزی را از ایشان می شنیدم که ما در همه مراحل با هم بودیم، ولی ایشان رفت و ما ماندیم. این ناراحتی ادامه داشت تا چند روز مانده به شهادتشان، ناگهان حالت ایشان عوض شد، عوض شدنی که برای همه مشهود بود. یک نوع خوشحالی در ایشان مشاهده می شد که با روال همیشگی شان سازگاری نداشت، چون آدم خیلی باوقاری بودند و خوشحالی و ناراحتی شان را ظاهر نمی کردند. در روزهای آخر بدون استثنا هرکسی در ایشان خوشحالی می دید که خیلی طبیعی نبود. نمی دانم ایشان خوابی دیده بودند یا به نوعی به ایشان الهام شده بود. ■



نباید از دیانتش باشد و می گفتند یکی از دلایل موفقیت من این است که مطلقا از قرض یا هدیه، ارتزاق نمی کنم. پدرشان غیر از اینکه مرجع تقلید بودند، املاکی داشتند که البته بخش اعظم آنها را به عنوان اصلاحات ارضی زمان شاه گرفتند، منتها ایشان جوهره اقتصادی قوی داشتند و همان اموال را طوری برنامه ریزی می کردند که وضع مالی شان همیشه بهتر از کسانی بود که حتی وجوهات هم می گرفتند. گاهی ایشان خودشان وجوهات هم می دادند و کمک هم می کردند و این کارهای مالی را با اموال خودشان انجام می دادند، ولی مقید بودند که هر چیزی که ناشی از صنف روحانیت است یا از وجوهات و هدایاست، این را نگیرید. اجداد علامه طباطبائی، پدر بزرگ مادری ما، هم عالم و هم مالک بودند در تبریز املاک و اموال زیادی داشتند که به قیمت حالا میلیاردها تومان ارزش داشت. بعد از پیروزی انقلاب، سازمان زمین شهری، کلی از این اموال و اموال علامه را برداشت و در آن ساختمان ساختند و مردم در آنها ساکن شدند و در آن نماز خواندند. پدرما داستان کل انقلاب بود و با یک قلم و یک خط حکم می توانست تمام اینها را برگرداند، اما به دلیل اینکه ممکن بود آثار منفی داشته باشد، اصلا به روی خودشان هم نیاوردند. این اموال الان از بین رفته و هنوز هم در همان شرایط است و حتی بخش هایی را هم ■ ■ ■

گروهک ها چون با نظام مخالف بودند، ترجیح می دادند هر آدم لایقی را از سر راه بردارند، اما بدون این دلیل هم گروه تندرویی چون منافقین که می خواستند زمینه ای برای جذب هوادار برایشان حاصل شود، طبیعتا با آدمی مثل شهید قدوسی که علاقه برخورد می کردند و نمی گذاشتند چنین زمینه ای برای آنها ایجاد شود، مخالف بودند.

که تصرف نشده اند، دولت پس نمی دهد. تصرف این اموال به صورت شبه توقیف است و بخشی هم که تصرف شده، از بین رفته است. ایشان در مسائل مالی بسیار مقید و با دیگران کاملا متفاوت بودند و نظراتشان با آنها متناقض بود. به ما هم می گفتند اگر می خواهید در طلبگی موفق شوید، تنها راه این است. ایشان گرفتن وجوهات را درست نمی دانستند یا ترجیح

ها پیش ما می آمدند و می گفتند که قدوسی نمی گذارد ما اعدام کنیم یا مصادره کنیم. شاید بسیاری از شاگردان ایشان و مسئولین دادگاه انقلاب، وقتی که بعد از انقلاب به تهران آمدند، امکانات مالی شان در حد صفر بود. بسیاری از آنها در خانه های مصادره ای ساکن شدند و از اثاثیه آنها استفاده کردند. بعد که ما به تهران آمدیم، هر چه به پدر اصرار کردیم ما هم در خانه های مصادره ای ساکن شویم، قبول نکردند و عبارتشان این بود که بگذارید جنازه مرا از خانه مصادره ای بیرون نکنند. بعد ما در خانه فردی مستاجر شدیم که اتفاقا رابطه خوبی هم با انقلاب نداشت و ما در آنجا مثل یک مستاجر عادی ساکن شدیم.

این روحیه ها در ایشان بسیار قوی بود و خیلی حساس بودند که از خانه مصادره ای استفاده نکنند. حقوق هم نمی گرفتند و تا جایی که من می دانم، هیچ نوع حکم اعدامی را هم صادر نکردند. با اینکه از طرف امام رئیس قضات بودند، حکم مصادره خیلی کم دادند. این نوع برخورد های معتدل ایشان باعث می شد که با تندروی ها مقابله کنند و گروهک های مخالف ترجیح می دادند یک آدم معتدل در راس کار نباشد و فردی باشد که تندروی کند، چون آنها می خواستند با این تندروی ها، زمینه را برای تندروی های خودشان و حرکت های مسلحانه شان فراهم شود. سراسر دوره دادستانی ایشان پر از درگیری با طیف ها و سلیقه های مختلف بود.

ایشان کلا مخالف مصادره کردن بودند؟

به سختی مصادره را می پذیرفتند. در اوایل انقلاب، مصادره و اعدام در بعضی از مواقع هیچ حساب و کتابی نداشت، چون در فضای انقلاب بود و قابل کنترل نبود. چندان موافق این نوع برخوردها نبودند.

ایشان سلوک و ویژه ای داشتند مثلا تنقیدی به اعمال مستحبات یا اعمالی مختص خودشان ؟

منظورتان سیرو سلوک عرفانی است ؟

نه روشها و مقیدات اخلاقی که به یک سری اعمال و مستحباتی خودشان را پایبند بدانند ؟

ایشان اصولا برنامه شان این بود که به مستحبات بی توجه نباشند، مثل صلورحم. بعضی از آنها مشهودتر بود مثل رسیدگی به فقرا و مستمندان که خیلی در این امر حساس بودند و به هیچ وجه نمی گذاشتند نیازمندی از در خانه ایشان، ناامید برگردد. به خانواده های زندانیان و علما و به طلبه هایی که مشکلات مالی داشتند و به خویشان نیازمند، رسیدگی های خاصی داشتند. به دعاها فوق العاده حساس بودند و دعای روز عرفه شان هرگز امکان نداشت ترک شود. حتما شنیده اید که نماز شب گویا برایشان از نماز واجب مهم تر بود. اگر کسی به این نکات توجه نداشته باشد، مشکل بتواند به فضیلت و موفقیت معنوی برسد.

به مستحبات و سلوک اخلاقی توجه داشتند و با آدم هایی که مقامات معنوی داشتند، ارتباط ویژه و خاصی داشتند. به غیر از امام و علامه طباطبائی، با آقای بهجت خیلی ارتباط داشتند. بعد از شهادت پدرمان، یک بار خدمت ایشان بودم و به من گفتند ما با مرحوم قدوسی اسراری داشتیم؛ حال چه اسراری؟ نمی دانم، ولی هر کس اطلاعی راجع به آیت الله بهجت داشته باشد می داند که این، خیلی کلام عجیبی است. اصولا اهل ارتباط با افرادی بودند که یک سر و سری با معنویت دارند و مقاماتی را طی کرده اند.

غیر از آنچه در حوزه معمول است، منبع درآمد دیگری داشتند؟

ایشان مطلقا از منابع حوزه پولی نمی گرفتند. در عمرشان هیچ شهریه ای نگرفتند و مقید بودند که نگیرند. ما هم که طلبگی می کردیم، اصرار داشتند که مطلقا از منابعی که مربوط به حوزه است چیزی نگیرید. ایشان حتی غیر از بعضی از بستگان، از اکثر افراد هزینه نمی پذیرفتند و اگر کسی هدیه ای را به ایشان می داد، این عبارت را می خواندند که هیچ کس هدیه را رد نمی کند، الا حمار و بعد هدیه را برمی گرداندند! این روز ما را پیش بینی می کردند که معتقد بودند که معیشت روحانی

می‌گفت: خانواده یک روحانی باید الگو باشد...

«شهید قدوسی در قامت یک همسر» در گفت و شنود با نجمه السادات طباطبائی (قدوسی)

درآمد

بیش از ربع قرن زندگی با مردی که سراسر زندگی او تلاش برای گسترش مبانی اسلام بوده، با خاطرات تلخ و شیرین و عبرت‌آموز بسیاری همراه است که دیگران به آنها اشاره نکرده‌اند.



بشناسد، مشغول درس بود. حتی روزهای تعطیل نیز کار می‌کرد و بلکه کارش بیشتر هم بود، چون در روزهای جمعه جلساتی برای مسائل سیاسی داشت. حدود ۱۰ سال با همین جدیت درس خواند. ما نیز به این وضع عادت کرده بودیم و من سعی می‌کردم در این زمینه‌ها به او کمک بکنم. از خرداد ۴۲ به بعد درس‌های ایشان سبک و کارهای سیاسی و فرهنگی جایگزین آن شد. مدرسه حقانی و مکتب توحید را نیز در همین سال‌ها به کمک دوستان دایر کرد.

با تأسیس این مدارس، تراکم کارش بسیار زیاد شد تا آنجا که بیش از ۳ یا ۴ ساعت در شبانه‌روز استراحت نمی‌کرد. من در این میان به‌راستی خوشحال بودم که همسری این گونه فعال و پرتلاش دارم و کوشش می‌کردم محیط خانه، محیطی مساعد برای آماده کردن او در فعالیت‌های بیرون از منزل باشد.

در زمینه تربیت و پرورش فرزندان چگونه عمل می‌کردند و اصولاً تا چه حد به این مسئله اهمیت می‌دادند؟

ایشان معتقد به آزاد گذاشتن بیش از حد بچه‌ها نبود و در عین حال تحت فشار قرار دادن آنها را در مسائل تربیتی صحیح نمی‌دانست. عقیده داشت که بچه‌ها باید تحت مراقبت دائم باشند و در این زمینه خود بسیار دقیق عمل می‌کرد. در عین اینکه با بچه‌ها منطقی و جدی برخورد می‌کرد با آنها رفتار بسیار دوستانه‌ای داشت و برخوردهایش با آنها بر همین اساس بود. مثلاً هنگامی که یکی از بچه‌ها از او اسباب بازی می‌خواست، در جواب می‌گفت: «اما زندگی مرتب، لباس و خوراک مناسبی داریم و نباید به چیزهای زائدی چون اسباب بازی بپردازیم، بلکه باید به آنان که از حداقل خوراک و پوشاک بی‌بهره‌اند، توجه کنیم!» چند دفعه‌ای در جواب این تقاضای بچه‌ها، مبلغی پول به او می‌دادند و می‌گفتند: «این را نزد خود نگاه‌دار.» بعد یک بار او را برای خرید لباس و ... برای مستمندان بیرون می‌بردند و پس از خرید به‌نحو مخفیانه و آبرومندانه‌ای به آنها می‌رساندند و بدین ترتیب جوابی معقول و آموزنده به تقاضای فرزندان می‌داد.

در مورد دروغ‌گوئی بسیار حساس بود و از کوچک‌ترین

جلساتی که با پدرم داشت، در زمینه عبادات بسیار سؤال می‌کرد و از جلسات مذکور فوق‌العاده خشنود بود. در طول سال‌ها زندگی مشترک، حتی یک سخن سبک بین ما رد و بدل نشد. در محیط خانواده واقعا گرم و بامحبت بود. بهترین اوقات زندگی را هنگام جمع شدن اعضای خانواده می‌دانست و البته همواره این جمع‌ها را به جمع‌های مفید و آموزنده تبدیل

در سال‌های اول ازدواج که ما با پدرم (علامه طباطبائی) در یک منزل به سر می‌بردیم، حتی یک بار بدون عبا و ... در مقابل پدرم ظاهر نشد. احترام عجیبی برای پدرم به عنوان استاد قائل بود و همیشه می‌گفت حق استاد بسیار عظیم است. نزد بزرگترها، به‌خصوص پدرم همیشه دو زانو می‌نشست. برای سادات احترامی عجیب قائل بود و آنها را فرزندان حضرت زهرا «س» می‌دانست و از وصلت با خانواده سید بسیار خوشحال بود.

می‌کرد. من به‌جرت می‌توانم بگویم که یک ساعت از این همشینی‌ها بدون ثمر نبوده است.

در اوایل ازدواجمان بسیار فعال و درس‌خوان بود. از ساعت ۶ صبح تا ۱۲ شب یکسره درس می‌خواند؛ ۶ ساعت صبح و ۴ ساعت بعد از ظهر و پس از نماز مغرب نیز تا ساعت ۱۲ شب بدون اینکه خستگی

لطفاً خود را معرفی و چگونگی و زمان ازدواج خود را با آیت‌الله قدوسی بیان کنید.

من نجمه طباطبائی همسر شهید قدوسی هستم. آقای قدوسی از شاگردان پدرم (علامه طباطبائی) بودند و در جلسات اخلاق و فلسفه ایشان شرکت می‌کردند. پدرم و آقای قدوسی بر اثر آشنایی و تماس مداوم در این جلسات علاقه بسیار به هم پیدا کرده بودند. پدرم همیشه از ایشان به عنوان جوانی با شخصیت یاد می‌کرد. آقای قدوسی پس از مدتی از پدرم تقاضای ازدواج با دخترشان را می‌کنند. من در آن هنگام حدود ۱۵ سال داشتم. پدرم به علت کمی سن، اوایل موافقت نمی‌کردند، ولی بالاخره بر اثر اصرار آقای قدوسی در مورد ازدواج من با ایشان توافق کردند و این ازدواج صورت پذیرفت.

در زندگی مشترک و در چهارچوب خانواده، آیت‌الله قدوسی چه ویژگی‌هایی داشتند؟

من با اینکه هرگز از دفتر خاطرات و ثبت خاطره‌ها خوشم نیامده، ولی گاه فکر می‌کنم که ای کاش من در دفتری، خاطرات ۲۶ سال زندگی مشترکم را که لحظه لحظه‌اش ارزشمند بود، ثبت می‌کردم. آقای قدوسی فردی فوق‌العاده مؤدب و با شخصیت بود و این خصیصه ایشان از همان اوایل ازدواج مشخص بود. در سال‌های اول ازدواج که ما با پدرم در یک منزل به سر می‌بردیم، حتی یک بار بدون عبا و ... در مقابل پدرم ظاهر نشد. احترام عجیبی برای پدرم به عنوان استاد قائل بود و همیشه می‌گفت حق استاد بسیار عظیم است. نزد بزرگترها، به‌خصوص پدرم همیشه دو زانو می‌نشست. برای سادات احترامی عجیب قائل بود و آنها را فرزندان حضرت زهرا «س» می‌دانست و از وصلت با خانواده سید بسیار خوشحال بود. در

بارها در جبهه بودن محمدحسن صحبت می‌کند و می‌خواهد مرا از دل‌تنگی و نگرانی برحذر دارد. بعد گفت: «از آبادان تلفن زده و خبر داده‌اند که ۲۰۰ نفر از بهترین بچه‌ها در هویزه پیشروی کرده‌اند و چون بدون اطلاع آنها دستور عقب نشینی داده شده، معلوم نیست که چه شده‌اند و هنوز برنگشته‌اند. حسین علم‌الهدی هم جزو آنها بوده است.» و هیچ حرفی از محمدحسن نزد. با توجه به صحبت‌های مقدماتی ایشان، من شرمند بودم که از محمدحسن هم بپرسم، ولی بالاخره در پایان صحبت‌های ایشان، سؤال کردم که آیا محمدحسن هم با آنها بوده؟ و ایشان در پاسخ به آرامی و خونسردی گفت: «بله، ولی خوب پسر ما تنها یکی از آن ۲۰۰ نفر و یک جزء ناچیز و در مقایسه با آن همه بچه‌های خوب از همه پایین‌تر بوده است».

به هر حال بستگان نزدیک ما پس از اطلاع از خبر، بلافاصله به منزل ما آمدند و اظهار تأسف و ناراحتی بسیار و بی‌تابی کردند، چون محمدحسن اخلاق عجیبی داشت، با تمام اعضای فامیل می‌جوشید، با هر کسی متناسب با موقعیتش صحبت و رفتار می‌کرد، برای کمک به جوان‌های فامیل و حفظ آنها از شر منافقین که بعضی به سوی آنها متمایل شده بودند تلاش بسیار می‌کرد، جمعه‌ها مهمانی‌های دوستانه تشکیل می‌داد و با آنها صحبت می‌کرد و به آنها بسیار کمک می‌کرد. همین اخلاق و رفتارشان باعث محبوبیت بیش از حد او شده بود و به همین دلیل خبر شهادتش موج تأسف شدیدی برانگیخت، اما آقای قدوسی به هیچ وجه از بی‌تابی و اظهار تأسف و ... خوش نمی‌آمد و به من هم مکرر سفارش می‌کرد که مبادا عکس‌العمل‌های اینها در شما اثر بگذارد و از شهادت محمدحسن، کمترین ناراحتی به خود راه دهید. در طول مدتی که از شهادت محمدحسن می‌گذشت، ندیدم ایشان حتی یک بار هم از شهادت او اظهار تأسف نماید، تنها هنگام صحبت از محمدحسن می‌گفت که شهادت را نصیب برده و همیشه می‌گفت که من به سعادت این

تیر خورده بود، همواره دچار ضعف و کم خونی بود. به‌رغم ۱۳ بار عمل جراحی که روی دستش انجام گرفت، دستش از ناحیه آرنج به پایین سلامت خود را بازیافت. جوان بسیار فعالی بود. در لانه جاسوسی با دانشجویان پیرو خط امام همکاری می‌کرد. پس از تعطیلی دانشگاه‌ها نیز برای جلوگیری از افتادن جوانان به دام منافقین به کمک دوستانش اقدام به تشکیل اردوهای کرد. او همیشه از اینکه بچه‌های جوان، چشم‌پسته اسیر منافقین می‌شدند، در رنج بود و سعی می‌کرد با بالا بردن سطح شناخت اسلامی آنان، از این امر جلوگیری کند، به همین دلیل اردوی لویزان را با کمک دوستانش دایر کرد

پس از اتمام کار در یکی از دانشگاه‌های تهران، اردوی دیگری متشکل از ۱۵۰ پسر و ۱۵۰ دختر برقرار کرد. با وجود همه این فعالیت‌ها من هیچ وقت ندیدم که آقای قدوسی تقدیر و تشویقی از ایشان بنماید، چون توقع بیشتری از او داشت. ایشان همیشه می‌گفت که من برای فرزندانم (خاصه محمدحسن) از هنگامی که در رحم مادر بودند، دعا می‌کردم و همیشه از خدا می‌خواستم فرزندان خوب و صالح به من عطا کند و اگر اینها خوب نشوند معلوم است که من خیلی شقی بوده‌ام که دعاها را در درگاه خدا مستجاب نشده است.

با شروع جنگ تحمیلی، محمدحسن تصمیم گرفت به جبهه برود، به همین دلیل به دنبال تهیه امکانات برای بچه‌ها به قم رفت و توانست خوابگاهی برای آنان پیدا کند و ترتیب ادامه برنامه‌های آموزشی را بدهد. پس از آن اعلام کرد که می‌خواهد به جبهه برود. شبی که این تصمیم خود را با پدرش در میان نهاد، آقای قدوسی تا پاسی از شب با او صحبت کرد و از او خواست که عمیق فکر کند و ببیند برای چه هدفی عازم جبهه است و برنامه‌اش را دقیقاً بررسی کند. محمدحسن آن شب تمام مقدمات عزیمتش را فراهم کرد و صبح به پدرش اظهار کرد که شب تا صبح در مورد رفتن به جبهه دقیقاً فکر کرده و اکنون عزمش جزم شده که برود. البته یک بار هم به تهران آمد و دوباره به جبهه بازگشت.

یک روز جمعه که آقای قدوسی از بازدید چند زندان برمی‌گشت، ایشان را گرفته و ناراحت دیدم. ابتدا گمان کردم خلافتی از مسئولین زندان‌ها سر زده است. معمولاً از این موارد خیلی ناراحت می‌شد، چون عقیده داشت زندانیان امانت‌هایی نزد ما هستند و هیچ خلافتی در مورد آنها نباید صورت پذیرد. از ایشان سؤال کردم که آیا مسئله‌ای پیش آمده و ایشان جواب منفی داد. بعد شروع به صحبت با من کرد و به تفصیل در مورد اینکه ما اگر در راه خدا چیزی دادیم، هر چند عزیز ما باشد، به هیچ وجه نباید ناراحت و یا پشیمان باشیم و حتی نباید در فقدانش قطره‌ای اشک بریزیم. من ابتدا گمان کردم که در



سخن خلافی حتی به شوخی، بر می‌آشفتم و همیشه بچه‌ها را از آن برحذر می‌داشت. عقیده داشت که دروغ، ایمان را زایل می‌کند. در حضور بچه‌ها بسیار مؤدب بود و آداب سخن گفتن و نشست و برخاست را با بچه‌ها دقیقاً رعایت می‌کرد و این را عاملی مهم در تربیت بچه‌ها می‌دانست. به وقت و ارزش آن اهمیت بسیار می‌داد و حتی تا همین اواخر هم در راه‌هایی که از جایی تا جای دیگری رفت، قرآن و نهج‌البلاغه را همراه داشت و حفظ می‌کرد. بچه‌ها نیز تحت تأثیر ایشان به مسئله وقت اهمیت می‌دهند. مثلاً پسر ۹ ساله‌ام هنگامی که برای رفتن به قم در ماشین می‌نشستم، بلافاصله تقاضای قرآن می‌کرد تا آیت‌های را حفظ کند و من این را دقیقاً انعکاس رفتار ایشان در بچه‌ها می‌دانم.

پس از انقلاب مسئولیت سنگین و حساس دادستانی انقلاب چه تأثیری بر زندگی خانوادگی داشت؟ هنگامی که به تهران آمدم و ایشان منصبی گرفت، بسیار متواضع‌تر هم شد. تراکم کارش بسیار زیاد بود و مکرر از ما معذرت می‌خواست و می‌گفت: «من شما را در این خانه چون زندانیان محبوس کرده‌ام، اما همه اینها همه گذراست و به امور دنیا مربوط می‌شود. در عوض اجر اخروی بسیار در انتظارتان است.» و وقتی احساس می‌کرد من این مسائل را کاملاً پذیرفته‌ام، بسیار خوشحال می‌شد.

چند ماه پیش از شهادت ایشان، یکی از فرزندان شما در جنگ با مزدوران بعثی در هویزه به شهادت رسید. آیت‌الله قدوسی چه عکس‌العملی نشان دادند؟

پسر بزرگ من محمدحسن از ۱۷ شهریور که دستش

پس از انفجار دفتر مرکزی حزب، بسیار تأسف می‌خورد که چرا در حالی که قرار بوده آن شب به آنجا برود، نتوانسته و در نتیجه با آن شهدا نبوده و خود را به این جهت شقی می‌دانست. به من می‌گفت که در شهریور ماه تحول بزرگی در زندگی ما رخ خواهد داد. هفت روز به شهادتش مانده بود که یک بار گفت که دوستی، شهید عراقی را خواب دیده که گفته: به زودی در انفجاری همه شما پیش ما می‌آیید.

پسر غیبه می‌خورم.
عکس‌العمل شما در برابر شهادت آیت‌الله قدوسی چه بود؟

ایشان پس از انفجار دفتر مرکزی حزب، بسیار تأسف می‌خورد که چرا در حالی که قرار بوده آن شب به آنجا برود، نتوانسته و در نتیجه با آن شهدا نبوده و خود را به این جهت شقی می‌دانست. به من می‌گفت که در شهریور ماه تحول بزرگی در زندگی ما رخ خواهد داد. هفت روز به شهادتش مانده بود که یک بار گفت

آقای قدوسی همیشه ما را متوجه می‌کرد که تنها من نیستیم که به عنوان یک روحانی رسالتی داریم، بلکه شما هم که خانواده من هستید، رسالتی دارید. ما یک خانواده روحانی هستیم و همه زندگی‌مان باید برای دیگران الگو و نمونه باشد، چون تاثیری که این الگوها در مردم دارد، شاید کمتر چیزی داشته باشد.

که حتماً به‌گونه‌ای باشد که برای یک خانواده روحانی مناسب باشد، چون در غیر این صورت تاثیر بسیار نامطلوبی در جامعه خواهد داشت.

در خاتمه به عنوان همسر و مادر شهید برای زنان مسلمان جامعه ما چه پیامی دارید؟

البته من خود را کمتر از آن می‌دانم که بخوام پیامی بدهم، ولی خوب است انسان همیشه نصیحت کند و به هر حال موثر است. توصیه من به خواهرانی که ازدواج می‌کنند این است که پیش از هر چیز سعی کنند همسر خوبی باشند، چون این مسئله، بسیار مهم است. اخلاق و رفتار یک زن می‌تواند مرد را زنده کند یا به فساد بکشاند. پدرم (علامه طباطبایی) همواره می‌گفتند مادر شما در همه مراحل درس و فحوص همراه من بوده است و به‌راستی رفتار زن، در پیشرفت مرد، تاثیری به‌سزا دارد. پس از آن مسئله «مادر خوب بودن» است. سعی کنند مادرانی باشند بدان‌گونه که حضرت زهرا می‌پسندیدند. باید توجه داشته باشند رفتارشان از همان آغاز که فرزند را در رحم می‌پروراندند، در او موثر است. تربیت و اخلاق بچه‌ها بستگی بسیار به مادر دارد. مادرانی که بدون احساس مسئولیت فرزندان‌شان را رها می‌کنند، به عقیده من مدیون آنها هستند. مادران باید با مسئولیت و جدیت با مسئله فرزندان‌شان و پرورش آنها برخورد کنند تا ان‌شاءالله انسان‌های خوبی به جامعه تحویل دهند، انسان‌هایی که سرباز واقعی امام زمان (عج) باشند. ■



همان ابتدا از خدا صبر و شکیبایی خواستم و خدای بزرگ نیز در این مورد کمک و لطف خود را از من دریغ نکرد و واقعا صبر به من عطا کرد. من به‌راستی احساس می‌کنم که در این مدت به خدا بیش از پیش نزدیک شده‌ام. اکنون نه تنها از فقدان این دو ناراحت و پشیمان نیستم، بلکه از اینکه بهترین چیزهایم را در راه خدا داده‌ام، خوشحالم و اگر اینها دوباره زنده شوند و بخواهند به این راه بروند و دوباره شهید شوند برایم کوچک‌ترین ناگواری و ناراحتی نخواهد بود. متنها ما پس از این شهیدان رسالت‌مان سنگین‌تر می‌شود. آقای قدوسی همیشه ما را متوجه می‌کرد که تنها من نیستم که به عنوان یک روحانی رسالتی داریم، بلکه شما هم که خانواده من هستید، رسالتی دارید. ما یک خانواده روحانی هستیم و همه زندگی‌مان باید برای دیگران الگو و نمونه باشد، چون تاثیری که این الگوها در مردم دارد، شاید کمتر چیزی داشته باشد، به همین دلیل در مورد ازدواج بچه‌ها خیلی سفارش می‌کرد

که دوستی، شهید عراقی را خواب دیده که گفته: به زودی در انفجاری همه شما پیش ما می‌آید. به هر حال در هفته‌های آخر، من در ایشان نشاط و شادی بی‌سابقه و کم‌نظیری را شاهد بودم. به بسیاری از مسائلی که قبلاً برایش مهم بود، اهمیتی نمی‌داد. مثلاً ایشان هرگز به تنهایی مسافرت نمی‌رفت، من نیز هیچ‌گاه جز در همراهی ایشان سفر نمی‌کردم، ولی چند روز پیش از شهادت آقای رجایی و باهنر، ایشان به من پیشنهاد کرد که عازم مشهد مقدس شوم. البته زیارت امام هشتم (ع) چیزی نبود که من رد کنم، متنها برایم عجیب بود که ایشان چنین پیشنهادی می‌کنند، به‌خصوص که اصرار زیادی هم کرد. پسر کوچک‌ترم نیز از شهادت برادر اظهار ناراحتی و بی‌تابی می‌کرد و ایشان به من توصیه کرد به همراه بچه‌ها به مشهد بروم. بالاخره هم دو روز پس از شهادت رجایی و باهنر برای ما بلیط تهیه کرد، متنها پیش از عزیمت سفارش بسیار کرد که بلافاصله پس از رسیدن به مشهد، بلیط برگشت‌مان را تهیه کنم. ضمناً در مورد بچه‌ها و مراقبت از آنها سفارش زیادی کرد. روز پنجشنبه نیز تلفنی با ما صحبت و اظهار خوشوقتی کرد از اینکه بار دیگر نیز صدای ما را شنیده است. همه علائق خبر از یک امر فوق‌العاده در زندگی ما می‌داد. چندان متوجه این علائم نبودم، متنها ناخودآگاه و از بدو ورود به مشهد، از امام رضا (ع) تقاضای صبر و شکیبایی می‌کردم. بالاخره جمعه شب و نیز شنبه صبح پس از چند تلفنی که از تهران به مشهد شد، ما از مشهد عازم تهران شدیم، در حالی که دقیقاً نمی‌دانستیم چه حادثه‌ای رخ داده و از رادیو هم نشنیده بودیم، بنابراین هنگامی که به خانه رسیدم، تقریباً به شکلی ناگهانی از جریان انفجار بمب و شهادت آقای قدوسی مطلع شدم. البته در فرودگاه به ما گفته بودند که بمبی در دادستانی منفجر و آقای قدوسی مجروح شده و در بیمارستان بستری است، لیکن برخلاف اصرار و نظر خواهر آقای قدوسی که همراه ما بود، ما را به بیمارستان نبردند و یکسره به خانه آوردند.

فقدان ایشان را چگونه تاب آوردید؟

تحمل فقدان چنین کسی، خاصه پس از ۲۶ سال زندگی مشترک، برای انسان دشوار است، لیکن من از





اسطوره تقوا...

• درآمد

زندگی شهید قدوسی بعد از انقلاب در عین کوتاهی، مقارن با رویدادهای مهمی بوده است که شناخت و تحلیل آنها، هم از جهت شناختن شخصیت والای این شهید بزرگوار، مهم است و هم حقایق موجود در برخی از حوادث و تاریخ این برهه از انقلاب خونبار اسلامی را آشکار خواهد ساخت، لذا در اینجا خاطرات یکی از برادرانی را که در زمان تصدی دادستانی کل انقلاب توسط شهید، همواره در کوران حوادث، همراه ایشان بوده است و بنا بر خواست خودشان، از ذکر نامشان خودداری می‌کنیم، می‌آوریم.

بسم الله الرحمن الرحيم

رب اشرح لی صدری و یسر لی امری واحلل عقدہ من لسانی یفقهو قولی.

در بین شهدای پاکبخته‌ای که نقشی اساسی در تکوین و استمرار انقلاب خونبار اسلامی داشته‌اند، بسیاری کسانیکه در اطرافشان کمتر سخن گفته شده است، خصوصا در اطراف ارزش‌هایی که در زمان تصدی امر و مسئولیتشان آفریده و یا احیاء نموده‌اند. شاید تنها مرحوم دکتر بهشتی باشد که در باره ابعاد شخصیتی‌اش تا حدی توضیح داده شده و روش او در اداره جمهوری اسلامی و معیارهایش در برخوردی اجتماعی تحلیل گردیده است، لکن دیگر شهیدان گرانقدر انقلاب تا کنون کمتر از این جنبه مورد ارزیابی و مطالعه قرار گرفته‌اند.

از میان این خونین‌کنان سپیدروی، شهید بزرگوار و متقی و عالم مستقیم و تلاشگر، مرحوم آیت‌الله قدوسی از زمره افرادی است که نه تنها سیاست اداری و روش تربیتی وی، چه در تشکیلات کلاسیک حوزه علمیه قم و چه در تصدی مسئولیت‌های پس از انقلاب، مورد غور و بررسی قرار نگرفته، تاریخچه زندگی کوتاه و پرثمرش نیز بر اکثر افراد جامعه پوشیده است.

با توجه به حشر تنگاتنگی که نگارنده با این شهید بزرگوار و جلیل‌القدر و مربی دلسوخته و دردمند در زمان تصدی مقام دادستانی کل انقلاب داشته است، این وظیفه دشوار به بنده سپرده شد تا فزاینده‌ای از زندگی قضائی ایشان را به قلم درآورد، لکن نگارنده خود را مدعن به این واقعیت می‌داند که بیان ارزش‌ها و فرازهای زندگی یک فرد، خصوصا در زمینه امور اجرایی زمانی میسر است که بیانگر این ارزش‌ها، در حد نازلی هم که باشد، با شخصیت مورد بحث، تناسب روحی و فکری داشته باشد و طبیعی است که این سراپا تقصیر و ضعف را هیچ تناسبی که با شهید قدوسی نیست به جای خود، از اهداف این عزیزان فرسنگ‌ها فاصله دارد. از سوی دیگر رابطه او با این شهید بزرگوار، نه رابطه رئیس و مرنوس که رابطه یک شاگرد با استاد بوده است و روشن است بهره‌ها و مدرکات و ارزیابی‌هایی که یک شاگرد از استاد خویش دارد، با بهره‌ها و مدرکات دو همکار، متفاوت است و اقلش این است که برداشت‌هایش در محدوده ظرف فکری و توان روحی‌اش باشد.

لازم به تذکر است که این نوشته، شامل تمامی مسائلی که در ارتباط با این شهید جلیل‌القدر در زمان تصدی مسئولیت

دادستانی روی داده، نیست و چه بسیار مطالبی که ناگفته مانده، یا نگارنده را یاری درک آن نبوده، یا قلم را یاری بیان آن نیست و یا شرایط زمانی اجازه سخن در مورد آنها را نمی‌دهد. از سوی دیگر، رعایت امانت اقتضا می‌کند که بر این مطلب تاکید شود در مواردی که نظرگاه‌های شهید در مورد مسائل مختلف بیان می‌شود، هرگز این ادعا نیست که آنچه که گفته می‌شود عینا نقطه نظرات ایشان است بلکه استنباطاتی است که در قالب لفظ درآمده است.

لازم است قبل از بیان محورهای اصلی، پیرامون وضعیت دادستانی کل انقلاب قبل از تصدی ایشان، به نکاتی اشاره شود

الف: آشنائی کلی با دادستانی کل انقلاب از ابتدای تشکیل

در اغلب مواقع و به مناسبت‌های مختلف، چه در برخوردهای خصوصی و چه در مصاحبه‌ها با عملکردهای روزانه مراقب آن بودند، اصرار بر رعایت موازین شرعی بود. بارها قریب به این مضامین می‌فرمودند: «شما برای خدا کار انجام دهید و موازین را رعایت کنید و در مقابل هم از هیچ کس هراس نداشته باشید، جو جامعه بر میناها و معیارهایتان تاثیر نگذارد که خدای ناکرده منفعل بشوید و به چیزی خلاف فرمان خدا و شرع قانع شوید.»

تا زمان انتصاب ایشان و ویژگی‌های عمومی دادگاه‌های انقلاب.

شب ۲۲ بهمن بود که به محض به ثمر رسیدن اولین مرحله از پیروزی انقلاب اسلامی، فرزندی از انقلاب نیز متولد شد و با طبیعی‌ترین وضع تولد، اعجاب همگان را برانگیخت. نامش را دادگاه انقلاب گذاشتند که برای رشد و تغذیه آن، از قبل تامل درخوری نشده بود و به همان اندازه که در به ثمر رسیدن حرکت قهرمانانه و خدائی ملت مسلمان ایران، برنامه‌ریزی و تشکیلات نقش داشت، تشکیلات اولیه دادگاه انقلاب نیز همراه با برنامه‌ریزی بود.

طبیعی است از همان ابتدا برداشت شخصیت‌های انقلاب که

به شکلی با انقلاب همراه بودند و یا ادعای همراهی داشتند، به تناسب آشنائی‌شان با تفکر واقعی اسلام و درک و تجزیه و تحلیل‌شان از شرایط سیاسی اجتماعی متفاوت بود. گروهی دادگاه انقلاب را یک تشکیلات قضائی شبیه دادگستری تصور می‌کردند که حداکثر رئیس دادگاه آن عوض شده و یک روحانی با یک فرد آشنا به حقوق اسلامی در راس آن قرار گرفته باشد و عده‌ای دیگر شکل قضاوت‌های زمان حضرت علی (ع) را در نظر داشتند که با همان وساطت و سادگی و دور از هرگونه تشریفات انجام شود. در این میان گروه سومی نیز بودند که معتقد بودند باید تلفیق درستی از یک نظم اداری و قضائی شایسته انقلاب با بینش قضائی اسلامی صورت گیرد. به هر روی، در مورد هیچ کدام از سه نحوه فکر فوق مطالعات مشخصی صورت نگرفته و صاحبان این برداشت‌ها، برنامه مدون و روشنی در باره آنچه که مورد نظرشان بود، نداشتند. دادگاه‌های انقلاب به‌طور خودجوش در مرکز و شهرستان‌ها به وجود آمدند. تا آنجا که نگارنده مطلع است، در اغلب شهرستان‌ها، در ابتدای امر، دادستان انقلاب از میان قضات دادگستری آن دیار انتخاب و روحانی موجه آنجا هم تصدی امر قضاوت را عهده‌دار شد و البته در انتخاب افراد، اشتباهات فراوانی روی داد.

کیفیت تکوین انقلاب و به ثمر رسیدن آن و همچنین شرایط ملتهب دوسال اول انقلاب به گونه‌ای بود که به تناسب کاردانی و لیاقت حاکم شرع و یا دادستان انقلاب هر منطقه، عملا اداره امور جاری شهر به عهده یکی از این دو قرار می‌گرفت. حتی بعد از آنکه شورای انقلاب موفق شد عجلولانه آئین‌نامه و ضوابطی را برای دادگاه‌های انقلاب تنظیم کند - که شاید بتوان مدعی شد که حتی یک بار هم توفیق عمل کامل به آن برای مسئولین حاصل نشد - کمکان دادگاه‌ها و دادرهای انقلاب به دلایل خاص منطقه‌ای و شرایط موجود دیگر، رویه قبلی خود را اعمال می‌کردند که البته یکی از علل عمده این دخالت‌ها، ضعف ارگان‌های دولتی و عدم ثبات آنها بود. از طرف دیگر، معمولا امور اداری و قضائی هر شهرستان به‌طور مستقل اداره و حتی از حیث بودجه، صدور حکم و استخدام افراد نیز مستقلا تصمیم‌گیری می‌شد. حتی پنج ماه بعد از نصب دادستان کل انقلاب به وسیله امام امت هم که شهید قدوسی به دادستانی رفت، این مسئله با شدت و ضعف به‌طور بارز در شهرستان‌ها دیده می‌شد.

مروری به کارنامه پنج ماهه دادستانی کل انقلاب از اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ تا زمان تصدی مرحوم شهید قدوسی،

را بیشتر در همه جهات دنیایی و نفسانی امور می‌دیدند، در همه حال خود را در محضر حق احساس می‌کردند و حتی به دیگران نیز اصرار داشتند که در افکار خویش مواظب باشید که مبدا شیطان از آن طریق گوهر وجودی‌تان را بریابد؛ به همین دلیل بود که آمادگی عجیبی برای شهادت در ایشان مشاهده می‌شد و این امر، واقعیتی اعجاب‌آور در وجود ایشان بود. یادم نمی‌رود آن ایامی که ایشان به ناراحتی سخت کبدی که بعضی احتمال سرطان می‌دادند، مبتلا بودند و مدت‌ها در بیمارستان پاستور تهران تحت عمل جراحی و مراقبت‌های خاص پزشکی قرار داشتند و تمام نگرانی‌شان این بود که با این مرض از دنیا بروند و به فوز عظیم شهادت نائل نشوند. به همین دلیل بود که محک ایشان در برخوردهای روزمره نسبت به افراد، عمدتاً میزان وابستگی آنها به دنیا و تعلق به آخرت بود.

۳- مرحوم شهید قدوسی حدود پانزده سال مسئولیت مدرسه علوم دینی منتظریه (حقانی) را در قم به عهده داشتند و با توجه به نظام باز حوزه، روش‌های خاصی را در اداره یک تشکیلات کلاسیک طلبگی اعمال می‌کردند و این روش‌ها با دقت نظر و احتیاط شدید در انتخاب افراد برای تعلیم و تعلم همراه بود. کیفیت اداره ایشان و نوع ارزش‌هایی که به وسیله وی و یارانش در مدرسه حقانی احیا شد و مورد توجه قرار گرفت، بر آشنایان به امور حوزه پوشیده نیست. به علت تجربه و آزمایش روش خاص مدیریتی و اعمال ریزبینی‌ها و ظرافت‌هایی که در نحوه برخورد با افراد صورت می‌گرفت، ایشان طبیعتاً با روحیات و طبایع مختلف آشنایی خاصی پیدا کرده بودند و جزئی‌ترین رفتارها برای ایشان معنای ویژه‌ای داشت و به مقتضای خصوصیت مریگری، در مورد آن نقاط ضعف، دقت زیادی به خرج می‌دادند.

اکنون با توجه به ویژگی‌های عمومی ایشان، به صورت مفصل‌تر و با ذکر شواهدی چند، به بیان ویژگی‌های کاری ایشان که در طول کار قضائی بدان توجه خاص داشتند، می‌پردازیم.

الف- مباحث کلی در مورد مسائل اداری:

۱- ملاک‌های انتخاب همکاران: شهید قدوسی در مورد انتخاب همکاران گرچه از ملاک‌های دیگر هم غافل نبودند، به یک ملاک بیش از هر چیز دیگری توجه داشتند که همانا مسئله تقوی و نحوه تعلق و ارتباط فرد با دنیا و دنیائی‌ها بود. بارها می‌شد که افرادی برای همکاری خدمت ایشان می‌رسیدند، یا برای احراز مسئولیت‌های حساس دادستانی معرفی می‌شدند، لکن چون ایشان نقطه ضعف‌هایی نسبت به دو ملاک فوق از آن فرد سراغ داشتند یا در هنگام صحبت، با تجربیات خاصی که در این موارد داشتند، ضعف‌هایی را در فرد مراجعه‌کننده تشخیص می‌دادند، راه هرگونه همکاری را مسدود می‌کردند و یا اگر مشغول به کار شده بود، زمینه قطع همکاری را فراهم می‌کردند. ما به چشم خود بسیار افرادی را دیدیم که با این تصورات واهی، قصد نزدیک کردن خود به ایشان را داشتند، لکن سیه‌روی و ناامید باز می‌گشتند و در مقابل اگر در فردی نقاط قوتی را مشاهده می‌کردند، اما از لحاظ کاری، توان قابل ملاحظه‌ای در او نبود، از او استفاده می‌کردند.

۲- برخورد با همکاران: شهید قدوسی در برخورد با رفتار و اعمال همکاران، صریح و حساس بودند و در مورد برخورد با بعضی نقاط ضعف‌ها، اگر در فرد خاطی احساس اعمال غرض خاصی نمی‌کردند، با تشویق‌ها و به کار بردن کنایات، به‌طور صریح و بسیار زیرکانه و با دنیایی از احترام، شخص را متوجه خطای خود می‌کردند، به‌طوری که فرد خاطی با دلی پر امید و با عزمی راسخ به رفع خطای خویش می‌پرداخت و در طرف مقابل اگر این نقاط ضعف و خطاها را بازتابی از اشکالات اصولی موجود در فرد خاطی می‌دانستند، با کمال قدرت در مقابل آن خطا می‌ایستادند و با صراحت تمام فرد را متوجه خطایش می‌کردند که این در حقیقت اولین اخطار به

شهید قدوسی معتقد بودند که به هیچ وجه به عناصر مجاهدین خلق و دیگر گروهک‌های التقاطی و الحادی نمی‌توان اطمینان کرد، زیرا با توجه به ساختار عقیدتی این گروهک‌ها، آنها دیر یا زود با نظام جمهوری اسلامی در خواهند افتاد و برخورد قهرآمیز خود را با آن شروع خواهند کرد؛ لذا در اواسط سال ۵۹ تصمیم گرفته شد که در ارتباط با پرونده سعادت‌ی و جاسوسی به نفع بیگانه، تعدادی از کادرهای رهبری مجاهدین خلق دستگیر شوند.

ب- اقدامات اساسی اولیه در بهبود وضع دادستانی کل انقلاب:

همان‌طور که اشاره شد، به دلایل نارسائی‌های فوق، یکی از اقدامات ایشان در بدو امر، تصفیه نیروهای ناصالح و جایگزینی نیروهای صالح بود. البته این اقدام نسبت در مورد بعضی با قاطعیت تمام صورت گرفت و نسبت به بعضی دیگر به علت نداشتن نیروهای کاردان و صالح به میزان کافی، تا مدت‌ها به عهده تعویق افتاد؛ لکن یکی از مسائل خاص مورد نظر ایشان بود که حاصل شناخت دقیق قبلی از وضع داخلی دادستانی کل انقلاب بود، زیر نظر داشتن رفتار کلیه مسئولین بود. این دقت به میزانی بود که افراد دادستانی کل انقلاب، حضور ایشان را در همه حال احساس می‌کردند و به تبع همین احساس بود که ایشان معمولاً جزئی‌ترین تصمیمات را شخصاً اتخاذ می‌کردند و فشار کاری زیادی را بر خود هموار می‌نمودند تا بتوانند رفته رفته مسئولیت‌ها را تقسیم نمایند.

ج- ویژگی‌های عمومی شهید قدوسی:

۱- یکی از بارزترین خصوصیات که در رفتارهای روزمره ایشان به‌وضوح قابل مشاهده بود، خداترسی و کوچک بودن دنیا در نظر ایشان بود و این حقیقت بود که در تمام اظهارنظرها و برخوردهای ایشان به عیان دیده می‌شد و به حق، خود نمونه مجسم کلامی بودند که بارها از مولایش علی (ع) برای ما نقل می‌کردند: «کان لی فیما مضی اخ فی الله...»
۲- با توجه به اینکه حقیرترین چیز در نزد ایشان ابعاد دنیائی و مادی مسائل بود و معمولاً لغزشگاه‌ها و پرتگاه‌های مسئولین

نشان‌دهنده نوع مشکلات و نارسائی‌های دادگاه‌های انقلاب است. طبیعی است در این جا هرگز قصد متهم کردن کسی در میان نیست، لکن ناگزیر از بیان این مطلبیم که به دلایلی که بعد خواهد آمد، دادستانی کل انقلاب موفق نشد در جهت شکل بخشیدن و سامان دادن به وضعیت داخلی و دادرسی و دادگاه‌های انقلاب شهرستان‌ها، گام‌های امیدوارکننده‌ای بردارد. عمده این مشکلات و نارسائی‌ها عبارت بودند از:

۱- شرایط حساس و ملتهب و اجتناب‌ناپذیر سیاسی اجتماعی یکساله اول انقلاب
۲- وقت نگذاشتن هیچ یک از مسئولین دلسوز و متدین طراز اول انقلاب برای بهبود و سامان دادن این نهاد انقلابی
۳- جدا بودن مراجع انتخاب قاضی شرع و دادستان و کادر قضائی

۴- عدم کفایت و عدم اعتقاد بعضی از مسئولین دادستانی کل انقلاب و حاکم بودن تفکر دیوان‌سالاری و نظام قضائی دادگستری بر اندیشه آنان

۵- نفوذ عناصر غیرمؤمن به انقلاب و بعضاً فاسد دادگستری و حتی اخراجی آنجا در دادستانی کل انقلاب

۶- دخالت بعضی از افراد غیرمسئول در اداره دادگاه‌ها و دادرسی‌های انقلاب و خود را سهم پنداشتن در اداره این نهاد انقلابی، خصوصاً از جانب گروه‌های سیاسی و بعضاً شخصیت‌های مناطق

۷- نفوذ کم و بیش بعضی از گروه‌های سیاسی در امور جاریه دادستانی کل انقلاب و دادرسی انقلاب اسلامی مرکز و ...

البته باید توجه داشت بعضی از این مشکلات و نارسائی‌ها ناشی از ترکیب خاص این نهاد انقلابی بود که حتی بعد از مدت‌ها هم که مرحوم قدوسی در این زمینه، دست به اقداماتی زد، وجود داشتند. به هر تقدیر غرض این بود که معلوم شود شهید قدوسی وارث چه تشکیلاتی و با چه ویژگی‌هایی بوده است و طبیعت مسائل اقتضا می‌کرد که در ابتدای امر چه قدم‌هایی برداشته شود و لذا می‌بینیم که اولین اقدامات ایشان بیشتر مصروف تأمین و انتخاب کادرهای قابل اطمینان و آشنا به مسائل مذهبی و دلسوز برای انقلاب می‌شود. ایشان از شاگردان و دست‌پروردگان خویش در مدرسه حقانی بهره می‌گیرند که به تصدیق مکرر ایشان، همراه بودنشان با استاد خویش، یکی از نعم الهی بود که نصیب این نهاد انقلابی شد، زیرا در بین مسئولین کم بودند کسانی که کارگزارانی تا این حد مورد اعتماد در اختیار داشته باشند.



■ شهید دکتر محمود قندی.



به نقطه نظرهای مشترک داشتند، لکن این اعتقاد مشروط به این بود که فرد طرف شور از بی‌غرضی کامل برخوردار بوده و متخلق به معیارهای اخلاقی اسلام باشد و تا زمانی که وجود این دو خصیصه را در کسی احراز نمی‌کردند، مشورت با وی از نظر ایشان از ارزش درخوری برخوردار نبود، ولی اگر به این معیارها در فردی دست می‌یافتند، بعید بود کارهای مربوطه را بدون مشورت با آن فرد انجام دهند، به همین دلیل بود که در کمتر موردی و یا شاید بتوان مدعی شد در هیچ موردی از موارد مهم کاری، بدون مشورت با شهید دکتر بهشتی کاری را انجام نمی‌دادند و در اموری هم که مرتبط با دولت بود، چون دولت شهید رجائی مورد اعتماد خاص ایشان بود و مخلصانه به آن شهید عزیز ارادت داشتند، بدون مشورت با نخست‌وزیر و بعضی از وزراء تصمیمی نمی‌گرفتند. در بین وزراء هم، به دلیل نوع ارتباطات اداری، مرحوم شهید دکتر باهنر و شهید کلاتیری و شهید دکتر قندی از اعتماد

موضع شهید قدوسی در مقابل گروه‌های ضد انقلاب، ویژگی خاصی داشت و دست‌کم در آن زمان، قاطع‌ترین بود. به همین دلیل بود که برادران مسئول سپاه احساس کرده بودند که از میان مسئولین طراز اول مملکتی، شهید قدوسی از جمله افراد بسیار نادری است که خطر واقعی گروهک‌های ضد انقلاب را درک کرده و در تحقق اهدافش، هیچ مصلحت خاص سیاسی و جز انجام رسالت الهی را مدنظر ندارد.

خاصی نزد ایشان برخوردار بودند. نسبت به مسئولین دیگر دادستانی هم برخورد ایشان قابل ملاحظه بود، خصوصا در اواخر که ایشان اصرار به هماهنگی و مشورت با افراد مطلع داشتند که خود درس بزرگی برای ما بود. خدا می‌داند که در بعضی مواقع انسان از حالت خضوع و تواضع ایشان احساس خجالت می‌کرد.

بد نیست برای ذکر میزان علاقه و اعتقاد ایشان به مرحوم شهید رجائی، خاطره‌ای را در اینجا نقل کنم: در زمان ریاست جمهوری شهید رجائی بود که جلسه‌ای به مناسبت بعضی از مسائل امنیتی با حضور چند تن از اعضاء شورای عالی

فرد خاطی بود، لکن در این مقام هم هرگز از محدوده موازین خارج نمی‌شدند. اما اگر خطا در حدی بود که به مصالح و مفاسد جامعه بستگی داشت و حق مظلومی در مخاطره قرار گرفته و یا سوءاستفاده‌ای از مقام و موقعیت صورت گرفته بود، همین روح متعالی و آرام، آن چنان قاطعانه با مسئله برخورد می‌کرد که راستی کمتر کسی را یارای مقاومت بود. ما بارها این موارد را در برخورد ایشان در بعضی از افراد ناصالح در ابتدای تصدیشان مشاهده کردیم (در اینجا بود که منصب و مقام و وابستگی هرگز رعایت نمی‌شد و بالسویه با همه افراد برخورد می‌نمودند).

در جهت تشویق هم، اگر فرد یا افرادی از همکاران از جهت تقوی و کاردانی مورد اعتماد ایشان قرار می‌گرفت تا حدی که جا داشت زمینه را برای رشد او فراهم می‌کردند و پروایی از اینکه دیگران ایشان را مورد ملامت قرار دهند، نداشتند که مثلا چرا این مسئولیت خطیر (دادستانی - قضات...) را به یک طلبه یا فرد عادی کم سن و سال سپرده‌اید. آنچه که برای ایشان مهم بود، صحت و سلامت روحی و معنوی و عقیدتی و زمینه‌های کاردانی بالقوه آن فرد بود، لذا اعتقاد و اصرار داشتند کارهای اداری با قدری اطلاع و ممارست یاد گرفته می‌شود و لازم نیست دنبال افرادی بگردیم که از جهت آشنایی با کار، مورد قبول باشند.

و همین اعتقاد ایشان که «همه قدرت آشنایی با امور را دارند»، قدرت فوق‌العاده‌ای هم به خودشان و هم به همکارانشان در انتخاب افراد و سپردن مسئولیت‌ها به آنها داده بوده، البته جای تذکر است که این ویژگی در فرزند مظلوم انقلاب و شهید تابناک تاریخ اسلام مرحوم دکتر بهشتی با غلظت بیشتر و در طیف گسترده‌تری وجود داشت.

نکته دیگر در برخورد با همکاران قابل ملاحظه این بود که به‌رغم اینکه بعضی از اینها به دلیل پاره‌ای از نارسائی‌ها مورد خطاب و اعتراض قرار گرفته بودند، لکن اغلب مسئولین دادستانی و دادگاه‌ها و دادرهای انقلاب با ایشان یک رابطه عاطفی داشتند که طبیعتا ناشی از تواضع و گذشت و حلم خاص شهید بزرگوار بود. همین مسئله موجب شد که برای رفع خصوصی‌ترین مشکلاتشان به ایشان مراجعه نمایند.

۳- برخورد با مراجعین: اولین نکته‌ای که در برخوردهای ایشان با نوع مراجعین - از هر طبقه و پایگاه اجتماعی - قابل ملاحظه بود، رعایت اخلاق و آداب اسلامی بود؛ حتی اگر با برخوردهای غیراسلامی فرد مواجه می‌شدند.

معمولا اصرار بر این داشتند که در این موارد است که انسان خود را می‌آزماید و به میزان تسلط بر غضب و عصبانیت خود پی می‌برد، لذا معتقد بودند باید با کسی که ساعت‌ها انتظار کشیده و کیلومترها طی کرده تا برای رفع مشککش چاره‌ای بیابد، حلم و بردباری به خرج داد، حتی اگر به انسان اهانت کند و هنر در همین تحمل استماع سخن فرد دیگر است، لذا چه بسا می‌شد که افرادی خدمت ایشان می‌رسیدند و مدت‌ها وقت ایشان را می‌گرفتند و حرف می‌زدند، لکن ایشان همچون کوهی استوار، بردبار و صبور، به شنیدن مطالب متکلم و تظلماتش ادامه می‌دادند و وقتی مورد اعتراض برادران واقع می‌شدند، در جواب می‌فرمودند: «برای من سخت است به صرف اینکه دیگران منتظرند، سخن کسی را قطع کنم و حرف‌هایش را نیمه تمام بگذارم، زیرا او با هزاران امید پیش من آمده است». لذا عموما افرادی که به حضورشان می‌رسیدند، به‌رغم اینکه در بدو امر مرعوب ابهت خاص و شخصیت فوق‌العاده ایشان می‌شدند، لکن به تدریج خود را در مقابل پدیری دلسوز می‌دیدند که حاضر است تا آخرین کلام آنان را بشنود و به درد دل‌های آنان گوش فرا دهد و در صدد چاره‌جویی برآید. راستی واقع امر نیز چنین بود. گاه می‌شد تا مشکل فرد مظلوم را حل نمی‌کردند و با این و آن تماس نمی‌گرفتند، راحت نمی‌نشتند.

۴- اعتقاد به مشورت: به‌رغم آنچه که نسبت به ایشان مشهور بود، شهید قدوسی اعتقاد زیادی به مشورت با دیگران و عمل

■ شهید محمد علی رجایی.



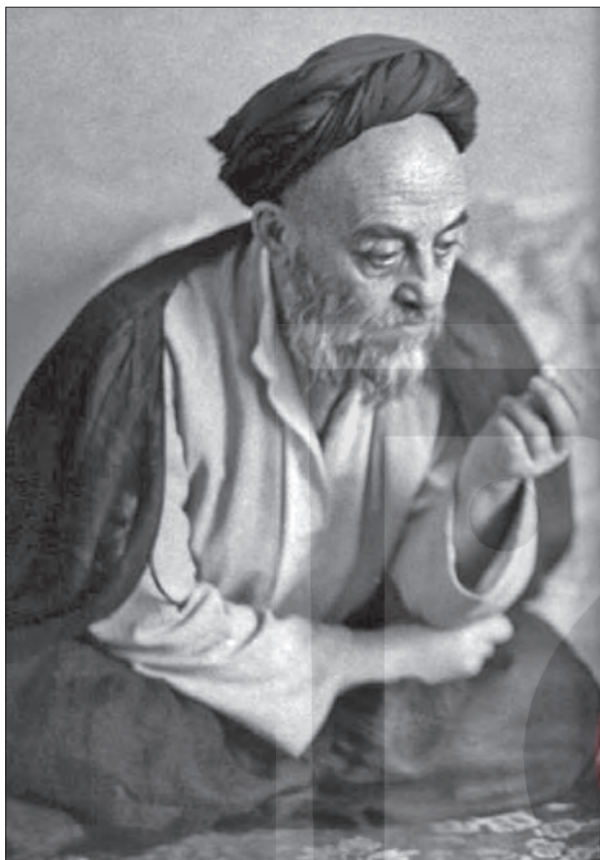
قضائی، وزیر کشور که در آن زمان حضرت آیت‌الله مهدوی کنی بودند و تنی چند از برادران مسئول سپاه منجمله شهید کلاهدوز و ... در دفتر ریاست جمهوری تشکیل شده بود. زمان مغرب فرا رسید و افراد - برای اقامه نماز از جای برخاستند. شهید رجائی و شهید قدوسی چون وضو داشتند، به دفتر کار مخصوص رئیس جمهور رفتند. من نخستین فردی بودم که وارد محل نماز شدم و شاهد یک گفتگوی تاریخی گردیدم و آن اصرار شهید قدوسی به شهید رجائی برای امام جماعت شدن بود. بد نیست بدانید که شهید قدوسی در اقامه نماز جماعت در پشت سر افراد احتیاط خاصی داشتند. شهید رجائی مخالفت می‌کرد و اظهار می‌داشت با وجود چند تن از آقایان علما، من چگونه امام جماعت شوم؟ مرحوم قدوسی در پاسخ فرمودند اگر عمامه برای این امر حجت خاصی دارد، من عمامه‌ام را به شما می‌دهم و شما سرتان بگذارید! بالاخره به هر صورتی بود چون آقایان دیگر مشغول وضو بودند و باید نماز هم شروع می‌شد، شهید رجائی رضوان‌الله علیه به اصرار شهید قدوسی به امامت جماعت ایستاد و همه افراد حاضر در جلسه به آن وجود عزیز اقتدا کردند، در حالی که اغلب آنان از خود نخبان این امت بودند.

ب- اداره امور و اجرای تصمیمات:

۱- شهامت در اتخاذ تصمیم و سرعت در اجراء: یکی از خصوصیات بارز شهید قدوسی این بود که ایشان با توجه به معیارهایی که در مورد مبانی اسلامی و اجتماعی در دست داشتند و با آن دقت‌های خاصی که غالبا در نوع مسائل اعمال می‌کردند، بدون آنکه مصالح غیر معقول و یا ناشی از جبن و ترس مانعی برای اخذ تصمیم ایشان باشد، در نهایت هرچه را که تشخیص می‌دادند باید تحقق پیدا کند، بلافاصله تصمیم می‌گرفتند و سریعاً تصمیم خود را عملی می‌کردند. آنچه که جلوه خاصی داشت، سرعت در اخذ تصمیم بود، آن هم نه یک تصمیم ابتر، بلکه تصمیمی که به دنباله‌اش عمل صورت می‌گرفت. مهم آن بود که ایشان شرعا وظیفه خود را در موردی خاص تشخیص بدهند که دیگر هیچ طرز فکری یارای مقاومت در مقابل تصمیم ایشان را نداشت. البته مواردی که از روی مبانی و منطق بحث می‌شد، طبیعتا در انصراف تصمیم ایشان موثر بود.

نمونه‌های بسیاری در این فراز قابل ذکر است که خصوصا در اخراج افراد، عزل و نصب‌ها، مسئله آشوب طرفداران و اعضاء خلق مسلمان در فروردین ۵۹، دستگیری قطب‌زاده بعد از مصاحبه کذائی تلویزیونی، دستگیری امیر انتظام و ... ده‌ها مورد دیگر می‌توان از آنها یاد کرد. به یقین می‌توان ادعا کرد که اگر در آن شرائط ملتهب، چنین حالتی در فرد حائز مقام دادستانی

■ علامه سید محمد حسین طباطبائی



طباطبائی و استاد خود مرحوم آیت‌الله میرزا علی آقا قاضی - رضوان‌الله تعالی علیهم - نقل می‌کردند. تجسم آن درس‌ها را در هنگام کارهای اجرایی مشاهده می‌کردیم که اگر دنیا هم با ایشان از در مخالفت برمی‌خاست، ولی ایشان احساس می‌کرد که در پیشگاه خدا روسفید است و حجت شرعی برای عمل خود دارد، با تمام قدرت، به آنچه که تشخیص می‌داد، عمل می‌کرد. نمونه بارز این آرامش زمانی بود که با نفوذ مستقیم و غیر مستقیم بعضی از عناصر گروهک‌ها و فکروهای منحرف و فریب خوردن بعضی از ساده‌اندیشان و افراطیون و جهالت بعضی از دست‌اندرکاران، جریان هماهنگی، علیه ایشان در بنیاد مستضعان و داسرای انقلاب اسلامی مرکز به وجود آمد و مطبوعات هم جسورانه و رسواگرانه، آلت دست این دشمنان آگاه و دوستان ناآگاه و فریب خورده شدند و به‌رغم شرایط حاد مملکتی، خصوصا در اوان مطرح شدن بنی‌صدر و زمان حاکمیت لیبرال‌ها و دست‌اندا‌زهای گروهک‌ها، دست به نشر مطالبی زدند و با انتخاب تیرهای که تنها شایسته آلوده‌ترین چهره‌های خائن سیاسی بود، به لک‌دار کردن شخصیت ایشان پرداختند و با مصاحبه با افراد ناشناخته‌ای که معلوم نبود از کجاییکباره پیدایشان شده بود، به تضعیف عالی‌ترین مقام قضائی انقلاب پرداختند و طیف این جریان به میزانی گسترده شد که حتی نزدیک‌ترین دوستان ایشان، جرئت دفاع از وجود عزیزش را نداشتند و همگان مهر سکوت بر لب نهادند و تنها وجود نازنین و بصیر و همیشه بیدار این امت یعنی روح این انقلاب و امید دل‌های پژمرده مستضعین و مظلومین عالم، امام بزرگوار در مقام دفاع از ایشان برخاستند. شهید بهشتی نیز رسماً در مصاحبه‌های هفتگی خویش از شهید قدوسی حمایت کردند. البته وقتی

کل انقلاب وجود نداشت و با نق‌زدن‌ها، اشکال‌تراشی‌ها و اعمال نفوذها، تصمیمات خود را عوض می‌کرد، جایی برای خیلی چیزها که حیات انقلاب بدانها وابسته بود، باقی نمی‌ماند. برخورد‌های ایشان خصوصا با عملکردهای دولت موقت و بعد از آن ریاست جمهوری بنی‌صدر از اهمیت قابل توجهی برخوردار بود، بالاخص در شرایطی که خطاها و لغزش‌ها و یا خیانت‌هایی از وابستگان بعضی از دست‌اندرکاران اتفاق می‌افتاد که بی‌محابا و با کمال قاطعیت عمل می‌کردند. لازم به تذکر است که البته در شرایطی که احساس می‌کردند مسائل در سطح مملکتی بازتاب دارد یا مصالح دیگری باید مورد نظر قرار گیرد، با حضرت امام (ره) و در اغلب مواقع هم با شهید بهشتی مشورت می‌کردند.

یادم نمی‌رود در اوایل سال ۵۹ بود که خبری به ما رسید بدین مضمون که در یکی از پادگان‌های جنوبی کشور در مراسم صبحگاهی، رسماً در بین پرسنل جمعی آن پادگان اطلاعیه‌های «آرا» وابسته به بختیار پخش شده است. شهید قدوسی پس از کسب اطلاع و یقین از صحت خبر، بدون فوت وقت، تلفنی فرمانده مربوطه را از آن استان احضار کردند و شخصا و با کمال ایهت و عظمت، چندین ساعت در اتاق خصوصی خودشان از او بازجویی کردند و ظاهراً بسیاری از مسائل حل شدند. این نحوه برخورد‌ها و قاطعیت‌ها در تصمیم‌گیری به‌طور جدی موجب شده بود که کلیه مسئولین باور کنند که نیروی قضائی قدرتمند و با توان و جسارت فوق‌العاده‌ای وجود دارد و از آن حساب ببرند و به آن احترام بگذارند. حتی فردی مانند بازرگان نیز به‌رغم اختلاف مبانی نسبت به امور سیاسی و انقلاب، این احساس احترام را در آن شرایط و در مصاحبه‌های مطبوعاتی نسبت به ایشان ابراز می‌کرد.

در مورد افراد وابسته به بنی‌صدر که با استفاده از او، دست‌اندازی‌هایی به نوامیس و عرض مردم داشتند، با کمال قدرت عمل شد. تردیدی نیست که ممکن بود بعضی از موارد، نارسائی‌ها و نواقصی در کار حاصل شود، اما قابل رفع بود. برای ما آنچه که مهم بود، حاکمیت چنین قدرت و جسارت و روحیه‌ای بر تشکیلات قضائی انقلاب بود، به‌طوری که امام مطمئن بودند با وجود چنین عناصری در راس امور انقلاب، جلوی بسیاری از خطرات و تلاش‌های ضد انقلاب گرفته خواهد شد.

۲- اصرار به رعایت موازین شرعی و هراس نداشتن از امواج و جو موجود: یکی از نکات برجسته‌ای که شهید قدوسی در اغلب مواقع و به مناسبت‌های مختلف، چه در برخورد‌های خصوصی و چه در مصاحبه‌ها یا عملکردهای روزانه مراقب آن بودند، اصرار بر رعایت موازین شرعی بود. بارها قریب به این مضامین می‌فرمودند: «شما برای خدا کار انجام دهید و موازین را رعایت کنید و در مقابل هم از هیچ کس هراس نداشته باشید، جو جامعه بر میناها و معیارهایتان تأثیر نگذارد که خدای ناکرده منفعل بشوید و به چیزی خلاف فرمان خدا و شرع قانع شوید.» و به خدا سوگند که خود نمونه و مظه‌ری از این اندیشه بودند.

اساساً کمتر تمجیدها و تکریم‌ها در نوع تصمیمات ایشان تأثیر می‌گذاشت و راستی همین روحیه بود که در کوران سخت‌ترین مسائل، با آرامش کامل به کارهایشان مشغول بودند و باز همین روحیه بود که به کارگزاران منصوب از جانب ایشان در مناطق کشور قدرت فوق‌العاده‌ای در اجرای تصمیمات می‌داد که با انبوهی از مشکلات و نارسائی‌ها و اشکال‌تراشی‌های مصادرات امور در آن زمان، توانستند موفق و سربلند کار خود را انجام بدهند.

بارها ما از وجود مبارکشان در درس‌های اخلاق راجع به آرامش واقعی در درون، سخن‌ها شنیده بودیم، خصوصاً زمانی که آیه مبارکه سوره حج: «و من الناس من یعبده الله علی حرف فان اصابته الفتنة، انقلب علی وجهه...» را قرائت می‌نمودند، شواهدی را از زندگی امام بزرگوار و استاد خود مرحوم علامه

از ایشان تقاضا کردم که با نمایندگان معترضین به گفتگوی رویاروی بنشینند، بلافاصله پذیرفتند و در آن جلسه بود که بسیاری از مطالب دیگر نیز روشن شد. البته اکنون در صدد تحلیل آن حرکت نابخردانه نیستیم و نیز نمی‌دانم آن مطبوعاتی‌ها و قلم‌زن‌ها، امروز نیز قلم می‌زنند یا نه؟ آیا به کرده خویش اندیشیده‌اند یا نه؟ به هر تقدیر هشدارشان باد که تا دیر نشده با تجلیل از ایشان و ... به اصلاح عمل سوء خویش بپردازند! گرچه برایم روشن است آنچه که موجب ناراحتی ایشان در آن شرایط شده بود، نه آن تحصن‌ها بود و نه اهانت‌ها و ... بلکه سکوت و همراهی غیرمستقیم بعضی از مسئولان - که ان‌شاءالله از روی جهل به موضوع بوده است - با تعزیه گردانان آن واقعه بود.

نمونه‌های بسیار دیگری نیز خاطرم را می‌فشد که شاید جای توضیح آن نباشد، لکن اشاره آن ضروری است که در تاریخ انقلاب بماند- از قبیل مسئله دفتر خانه‌سازی برای مستضعفین که با اعمال غیرشرعی خود، جو ناامنی را آفریده بود و با طرح شعارهای چپ‌گرایانه، سعی در پیشبرد کار خود داشت. شاید هم اعضای آن دفتر واقعا ناآگاه بودند، ولی ایشان با کمال قدرت با محاصره آن دفتر به حیات ناسالم آنجا خاتمه دادند. و یا مسئله میراشرافی در اصفهان و هزاران تهمت و جسارت و اهانتی که از طرف بعضی از کسانی که بر مسند قضا نیز نشسته بودند، به ایشان زده شد و ...

۳- احتیاط بسیار در استفاده از بیت‌المال و تنفر از تشریفات: شهید قدوسی در این زمینه زبانزد خاص و عام بودند. معروف بود که ایشان در مصرف بیت‌المال و برای جلوگیری از مصارف غیر ضروری، سخت امساک به خرج می‌دهد و جانب احتیاط را رعایت می‌کند. گرچه بعضی‌ها در این مورد به ایشان اشکال می‌کردند که این رویه مانع شروع بعضی از اقدامات رفاهی و اصلاحی و موجب بروز مشکلاتی در جریان عادی امور می‌شود، لکن آنچه که مهم بود رویت این اندیشه و طرز تلقی از بیت‌المال در یک مسئول مملکتی بود که در مورد حفظ بیت‌المال مسلمین و استفاده به‌جا و در حد ضرورت از آن، نقشی به‌سزا داشت. همین ویژگی

هم در زمان حیاتش در غربت زیست و هم در زمان شهادتش غریب و مظلوم ماند. کسی که در آن شرایط، به حق بزرگ‌ترین نقش را در زمینه مبارزه با ضد انقلاب در آن شرایط ایفا کرد؛ کسی که جرئت کرد به عنوان حافظ دستاوردهای انقلاب، دستور دستگیری رئیس جمهوری خائن این کشور را صادر کند؛ کسی که حتی لحظه‌ای به مقام دنیایی‌اش ننیدیشید و همیشه خوف از این داشت که مبادا نتواند در مقابل خدا و رسول الله و بقیه‌الله الاعظم پاسخگو باشد.

تب و تاب قضیه قدری خوابید، دیگران نیز با اعزام هیئت‌ها و بررسی‌هایی، اظهارات صریح و مشخصی در رابطه با آن واقعه کردند؛ لکن نکته قابل ذکر این است که خدا گواه است در کوران آن همه حملات و جسارت‌ها و مشکلات، یکسانی حالات ایشان و قاطعیت مشهورشان در برخورد‌ها بهترین سند حقانیتشان بود.

البته نمی‌خواهم بگویم که هیچ کدام از معترضین حسن نیت نداشتند، لکن باید گفت اگر حرف راستی هم داشتند، با بدترین شیوه به طرح آن پرداختند. راستی این روح چقدر بزرگ و ملکوتی بود که به‌رغم تمام این اهانت‌ها و ... وقتی

اتفاقا پس از انتصاب شهید بزرگوار آیت‌الله دکتر بهشتی هم هنگامی که برای ارائه پاره‌ای از گزارشات و دریافت رهنمودها خدمتشان رسیده بودم، از اولین مسائلی که در مورد امور قضائی کشور مطرح شد، همین نظریه بود که ایشان نیز با صراحت این نقطه نظر را در اصلاح نظام قضائی کشور اعلام کردند و در همان جا بود که با ایشان توافق شد که دادستانی کل انقلاب سعی کند برای تصدی امور دادسراها بیشتر از برادرانی انتخاب کند که حداقل دارای تحصیلات قضائی دانشگاهی یا در حد خارج فقه حوزه علمیه باشند تا رفته رفته همین نظریه به مرحله عمل درآید؛ اما مع الاسف با توجه به آنچه که در فضای سیاسی ایران همچون مسئله بنی صدر و حرکت گروه‌ها به وجود آمد و وقایعی که در شورای عالی قضائی گذشت، جز در یک مورد، آن هم با هزاران لطائف الحیل موفق به تحقق این هدف مقدس نشدند.

یکی دیگر از حرکت‌های مشخص شهید قدوسی در مورد نظام قضائی کشور، اصرار در تدوین قوانین قضائی اسلام بود که مظهری از آن در تدوین آئین نامه‌های اجرایی و قوانین دادگاه‌ها و دادسراهای انقلاب نمودار شد. به خاطر دارم نسبت به بعضی از قوانین مربوط به دادگاه انقلاب که اکنون مربوط به دادگستری شده است، چقدر با آقای هاشمی رفسنجانی و بعضی از برادران نماینده که سابقه قضاوت در دادگاه‌های انقلاب اسلامی را داشتند، در تماس بودند و وقتی هم احساس می‌کردند مانعی در کار پیدا شده و یا کار به‌کندی پیش می‌رود، بلافاصله حضور امام شریفیاب می‌شدند تا با استفاده از فرمایشات و رهنمودهای ایشان، سرعت بیشتری در تصویب قوانین ایجاد کنند و می‌توان یکی از نتایج تلاش‌های ایشان را تشکیل کمیسیون ویژه بر اساس قانون اساسی جهت تصویب قوانین قضائی دادگستری در مجلس دانست.

به‌رحال شهید بزرگوار عمدتاً وقتی با مسائلی برخورد می‌کردند که ضوابط قانونی دست‌وپاگیر مانع حرکت انقلابی می‌شد، اصرار می‌ورزیدند که با تنظیم «ماده واحده» به صورت لایحه یا طرح قانونی، مسئله را از طریق قانونی حل کنند و در تغییر ضوابط حاکم به شکلی مبنائی عمل نمایند. ایشان بارها به شاگردان خود می‌فرمودند: «زمانی می‌توانید حرکت کارساز و درست و کاملی در امور تحت مسئولیتان داشته باشید و تغییرات مناسب را ایجاد کنید که اساساً کار و ضوابط و لوازم آن را بشناسید و با حرکت‌های مبنائی، جلوی سنگ‌اندازی‌های مغرضین و منحرفینی را که از راه‌های قانونی وارد می‌شوند، بگیرید.» و به‌راستی شهید بزرگوار مرحوم دکتر بهشتی تجلی و تجسم واقعی این طرز تفکر بود و خدا را گواه می‌گیرم که اگر این دو عزیز در خون غلتیده می‌ماندند، مسلماً وضعیت قضائی کشور غیر از وضعیت فعلی بود.

نکته دیگری که مرحوم قدوسی به تناسب عضویت در شورای عالی قضائی به آن توجه داشتند این بود که باید هرچه بیشتر در قدرتمندی و حاکمیت شورای عالی قضائی بر گستره قضائی کشور کوشید و حضورش را در همه نهادهای قضائی تثبیت کرد. ایشان معتقد بودند که شورای عالی قضائی باید هرچه بیشتر تقویت شود و اعضای از انجام کارهای جنبی دیگر موکداً و تا جائی که به ضرورت‌های دیگر لطمه وارد نمی‌آورد، خودداری کنند و با تنظیم گروه‌های کار و کمیسیون‌های جنبی، قدرت عمل و ابتکار و برنامه‌ریزی بیشتری برای شورا ایجاد کنند، خصوصاً اینکه ایشان بارها می‌فرمودند که شورا باید در حالت روزمرگی و انفعالی در برابر قضایا خارج

ایشان از نخستین افرادی بودند که بعد از انقلاب مستقیماً در بسیاری از مسائل قضائی انقلاب دخالت داشتند و از همان ابتدا با پذیرفتن مسئولیت امور قضائی زندان قصر و بازپرسی از مجرمین رژیم منحوس پهلوی، رسماً کار خود را در شکل بخشیدن به نظام قضائی کشور آغاز کردند

پیچیده‌ترین شکل حقوقی جرائم دخالت کنند و در حل و فصل آنها بکوشند و رفته رفته پای دادگاه‌ها در همه امور جاری مردم کشیده شد و عملاً تنها مرجع و ملجأ قضائی مردم شدند.

شهید قدوسی با عنایت به این جریان و با تجلیل درست از نظام قضائی دادگستری و دستاوردهائی که اجمالاً در دادگاه‌های انقلاب از حل و فصل خصوصت‌ها و رتق و فتق امور مردم حاصل شده بود، معتقد بودند که با توجه به نظام بوروکراسی و دیوان‌سالاری دادگستری و وجود بعضی کسانی که همواره در طول رژیم طاغوتی برای حفظ و بقای شاه تلاش می‌کردند و بعد از انقلاب هم عملاً در صف مخالفان انقلاب قرار داشتند، لازم است به جای اصلاح آن تشکیلات که جز اتلاف وقت بهره‌ای دیگر ندارد، با انتخاب قضات و کارکنان مومن دادگستری و اعزام آنان به دادگاه‌های انقلاب و تقویت دادسراها و دادگاه‌ها با سیستم اداری معقول و مقبول و تنظیم قوانین، دادگستری را منحل اعلام کنیم تا عملاً در طول زمان، دادسراها و دادگاه‌های انقلاب، حال با هر اسمی که باشد لکن با رسم خود، تنها مرجع قضائی کشور بشود و روح حاکم بر این ارگان انقلابی بتواند جلوی ظهور و رشد بسیاری از مسائل نامناسب با معیارهای انقلاب اسلامی را در نظام قضائی کشور بگیرد و از طرف دیگر نیز مانع شود بودجه کلانی برای کسانی که هرگز دلی برای این انقلاب نسوزانیده‌اند، بلکه برای محو آن آتش نیز سوزانیده‌اند، مصرف شود.

گرچه ایشان در ابتدا مصراً معتقد به انحلال دادگستری بودند، اما رفته رفته با مطالعات و شوروهائی که به عمل آمد، به این نظر دست پیدا کردند یا بهتر بگویم حداقل به این قانع شدند که در عمل اگر دادگاه‌های انقلاب در محلی از توانمندی درخوری برخوردار بودند و کاملاً بر اساس معیارها و ضوابط حرکت می‌کردند و قدرت اداره امور قضائی آن سامان از آنها ساخته بود، انحلال دادگستری آن منطقه را اعلام کنیم و کلیه امکانات آن را همراه با پرسنل مومن آن در اختیار دادگاه انقلاب قرار بدهیم.

همراه با کیاست خاص ایشان، موجب جمع‌آوری بسیاری از لوازم و ابزار مربوط به بیت‌المال شد که به دست هر خلف و ناخالفی افتاده بود.

آنچه که برای نگارنده از این روح بزرگ و در این مورد به‌خصوص درس بوده است، اصرار ایشان بر نفی رفاه‌طلبی و زدودن احساس راحتی شخصی در استفاده از بیت‌المال بود. ایشان مصر بودند که استفاده کننده بیت‌المال باید برایش محرز شود آنچه در اختیار اوست، مربوط به ضعف و مظلومینی است که دستشان از آن کوتاه است و باید در هر دینار آن به این نکته مهم توجه شود و خدای ناکرده غرق در معاصی نشود و قبح اسراف در ذهن او از بین نرود.

لکن در جهت مقابل اگر تشخیص می‌دادند برای حفظ اسلام و مسلمین و یا امور رفاهی زندانیان، خانواده مستضعف محکومین و رسیدگی به وضع مالی کارمندان، مخارج لازم است، با کمال سعه صدر و متانت، هر مبلغی را که لازم بود، پرداخت می‌کردند و خود من شاهد موارد بسیاری از این نمونه‌ها بودم. ایشان اصرار داشتند مبادا من ملاحظه زیاد شدن مبلغ یا مخارج را بکنم، اما خود ایشان سعی می‌کردند کمترین استفاده را از وسایل و ماشین‌های بیت‌المال بنمایند. حتی می‌فرمودند اگر می‌شد ماشین شخصی تهیه می‌کردم که برای استفاده‌های شخصی کار منزل، فرزندان و خانواده به کار گرفته می‌شد، بسیار بهتر بود و ظاهراً مدتی هم به فکر تهیه آن بودند.

به هر تقدیر از نکاتی که بارها به مسئولین امر و برادران و شاگردان خویش توصیه می‌نمودند این بود که: «در بهره‌گیری و مصرف بیت‌المال هشیار باشید، زیرا نسبت به ذره‌های آن باید در پیشگاه خدا حساب پس دهید.» و در همین راستا بود که عملاً از تشریفات غیر ضروری سخت اجتناب می‌نمودند.

ج- دیدگاه‌ها و عملکردهای قضائی:

۱- دیدگاه‌های مرحوم قدوسی:

ایشان از نخستین افرادی بودند که بعد از انقلاب مستقیماً در بسیاری از مسائل قضائی انقلاب دخالت داشتند و از همان ابتدا با پذیرفتن مسئولیت امور قضائی زندان قصر و بازپرسی از مجرمین رژیم منحوس پهلوی، رسماً کار خود را در شکل بخشیدن به نظام قضائی کشور آغاز کردند و بعد از آن هم که از طرف امام امت، مسئولیت ستاد انقلاب اسلامی قم به ایشان واگذار شد، همچنان به‌طور جدی با مسائل قضائی سر و کار داشتند.

تا جایی که خاطرم هست، ظاهراً ابتدا قرار بوده است ایشان از طرف امام به مسئولیت دادستانی کل انقلاب منصوب شوند که نمی‌پذیرند و با مشورت دوستان و افراد مطلع، فرد دیگری را به عنوان دادستان کل انقلاب به امام معرفی می‌کنند. زمانی که بنا شد خود ایشان این مسئولیت خطیر را به عهده بگیرند، با آگاهی نسبی در خور توجهی نسبت به وضع دادگاه‌ها و

دادسراهای انقلاب خصوصاً اوضاع داخلی دادستانی کل انقلاب، تصدی این امر را پذیرفتند.

با توجه به اینکه نظام قضائی بازمانده از رژیم منحوس پهلوی، خود مظهری خاص از سیطره ظالمانه آن خاندان بود، مردم ستم‌دیده هرگز نمی‌توانستند خود را راضی کنند که برای رتق و فتق امورشان به دستگاهی مراجعه کنند که تا دیروز شاهد حق‌کشی‌ها و خیانت به عرض و ناموس و جان و مال خود از آن بودند و طبیعی بود که به جایی مراجعه می‌کردند که فرزند انقلابشان بود و محصول تلاش‌هایشان؛ بدین خاطر بود که می‌دیدیم دادگاه‌های انقلاب عملاً ناچار شده بودند که از ساده‌ترین آنها تا





شود و از پاسخ دادن به نامه‌های افراد بدون دقت و تأمل همه جانبه و برنامه‌ریزی حساب‌شده خودداری نماید و با مسائل مستحدثه جامعه که حیات انقلاب بدانها وابسته است، قاطعانه برخورد نماید و اجازه هیچ‌گونه سوءاستفاده و یا خدای ناکرده به بازی گرفتن قوه قضائیه را به افراد ندهد (۱) در برابر امواج لیبرالی و دموکرات‌مآبانه نهراسد و آنچه را که شرعا تشخیص می‌دهد، انجام دهد. موضع حاد ایشان در مقابل مسئله ۱۴ اسفند ۵۹ و مخالفت شدید ایشان با حرکت‌های آرام و مصلحت‌اندیشانه بعضی از مقامات قضائی در این زمینه، ناشی از همین طرز تفکر بود. ایشان معتقد بودند شورای عالی قضائی باید مجرم اصلی را قاطعانه مورد بازخواست قرار دهد تا توده مردم احساس امنیت کنند.

به همین دلیل وقتی در پاسخ به نامه شورای عالی قضائی، نظر شورای نگهبان بدین صورت اعلام شد که دادستانی کل انقلاب و عضویت در شورای عالی قضائی دو شغل می‌باشد، ایشان که اهمیت خاصی برای شورای عالی قضائی قائل بودند، رسماً آماده بودند که از دادستانی کل انقلاب استعفا دهند و حتی مقدمات جانشینی را نیز فراهم ساختند، لکن به امر امام دوباره بنا شد با توجه به شرایط حاد جامعه، تا زمان مناسب، ایشان در مصدر کار باشند که این امر شاید بیش از سه هفته دوام نیافت و ایشان به شهادت رسیدند.

سخن در مورد تشکیلات قوه قضائیه و مسائلی که بعد از شهادت شهید مظلوم دکتر بهشتی بر آن گذشت، بسیار است که نه شرائط و فرصت محدود این مقاله اجازه گفتن آن را می‌دهد و نه در شرائط فعلی بیان آن ضروری به نظر می‌رسد.

در پایان می‌توان ماحصل آنچه که از نظرات ایشان در مورد نظام قضائی کشور استنباط می‌شود، چنین آورد که با در نظر گرفتن:

- ۱- سیستم حاکم بر نظام قضائی کشور در رژیم منحوس پهلوی و نظم حاکم بر آن
 - ۲- طرز تلقی و برداشت مردم از دادگستری و عملکردهای آن
 - ۳- نفوذ عناصر فاسد و مفسد در تشکیلات دادگستری و همچنین ملجا و ماوی بودن آن برای لیبرال‌ها و سرمایه‌داران و افرادی که هرگز به این انقلاب ایمان پیدا نکرده‌اند
 - ۴- توقع مردم ستم‌دیده و شهید داده از نظام جمهوری اسلامی ایران برای احقاق حقوق مظلومین
 - ۵- اهمیت نظام قضائی و نقش مستقیم آن در تحقق عدالت اسلامی در همه ابعاد که شعار چهارده قرن اسلام بوده است
 - ۶- متکسی بودن این قوه صرفاً به نیروهای آشنا به مبانی اسلام عموماً و روحانیون معظم خصوصاً
- و از طرف دیگر:

- ۱- کیفیت تکوین و رشد دادگاه‌های انقلاب
- ۲- عملکردهای آن در زمینه مجازات عناصر وابسته به رژیم منحوس پهلوی و احقاق حقوق مظلومین
- ۳- وجود عناصر مومن و مخلص به انقلاب در آن ارگان
- ۴- تحلیل نرفتن در نظام بوروکراسی موجود و سرعت عمل داشتن در رسیدگی به امور و اعمال قاطعیت
- ۵- وجود نارسائی‌ها در مورد تدوین قوانین، نداشتن سیستم اداری منظم و نفوذ بعضی از عناصر ناصالح و یا بعضاً ناآشنا به مسائل مذهبی در دادگاه‌های انقلاب.

و ...

لازم است که به جای اصلاح شروع عملیات ظاهری و رفورمیستی و تعویض و جابه‌جائی مهرها در دادگستری، هم از حیث کیفی و هم از حیث کمی، به تقویت دادگاه‌های انقلاب پرداخته شده و با تلفیق صحیح و معقول و مناسب قوانین با حرکت توفنده و انقلابی مردم مسلمان ایران، در نظام اداری دادگستری و نظام انقلابی دادگاه‌ها و دادرهای انقلاب، یک تشکیلات واحد قضائی اسلامی به وجود آید تا هم دوگانگی در امر قضائی جمهوری اسلامی ایران از بین برود و هم در دولت اسلامی، گامی در جهت تحقق عدالت اسلامی به معنای واقعی کلمه برداشته شود. طبیعتاً این حرکت با برنامه‌ریزی صحیح در همه زمینه‌ها، خصوصاً تربیت نیروها و استفاده از نیروهای کارآمد و مخلص و مومن انقلاب در سطح بالا می‌تواند موثر باشد.

۲- روش‌های برخورد با محکومین و متهمین:

شهید قدوسی در عین حال که به داشتن قاطعیت فوق‌العاده در اجرای احکام معروف بودند، لکن در مجازات مجرمین و رسیدگی به امور متهمین و محکومین به چند مسئله عنایت خاصی داشتند:

نخست اینکه بارها می‌فرمودند که باید همواره مجازات در محدوده جرم باشد و با تمام قوا باید تلاش کرد که از آثار جنینی مجازات که هیچ ربطی به جرم واقع شده ندارد، جلوگیری شود. برای مثال چنانچه مجرمی به خاطر جرمش باید چند سال زندان بماند، این محکومیت که ناشی از جرم شخصی است، نباید باعث محرومیت محکوم از همه حقوق و امتیازات اجتماعی و راه بازگشت او به آغوش جامعه برای

در شرایط مختلف اظهار می‌فرمودند که باید مواظب بود در برخورد با هر جرمی، اگر چه بسیار شنیع و زشت باشد، از محدوده ضوابط و موازین اسلامی خارج نشویم و هر نوع واکنشی که در مقابل رفتار مجرم صورت می‌گیرد، با مناط و ملاک شرعی باشد.

همیشه مسدود شود و در این باره، داستان‌هایی را هم از زندگی مراجع تقلید و وکلایشان نقل می‌کردند که بسیار جالب توجه بود که چگونه یک اظهار نظر، یک قضاوت و صدور حکمی می‌تواند در سرنوشت همیشگی فرد نقش اساسی داشته باشد.

دوم آنکه موکداً در شرایط مختلف اظهار می‌فرمودند که باید مواظب بود در برخورد با هر جرمی، اگر چه بسیار شنیع و زشت باشد، از محدوده ضوابط و موازین اسلامی خارج نشویم و هر نوع واکنشی که در مقابل رفتار مجرم صورت می‌گیرد، با مناط و ملاک شرعی باشد، چون اگر غیر این امر تحقق پذیرد، باز پرس، دادستان، قاضی و ... باید تبعات کارشان را شرعاً پاسخگو باشند. مثلاً اگر این افراد در برخورد

با متهم یا مجرم به او اهانت کنند، یا سیلی به گوش او بزنند، یا خدای ناکرده فحش بدهند، باید مجازات شرعی ببینند و عظمت اسلام دقیقاً به رعایت همین موازین است؛ لذا تأکید می‌کردند که: «شما در مقابل متهم یا مجرم حق هیچ‌گونه اهانت و تعدی و بی‌ادبی و عصبانیت بی‌مورد را ندارید، زیرا آنچه که برای ما در اجرای عدل اسلامی مهم است، مجازات یک مجرم نیست، بلکه خشکانیدن زمینه‌های جرم و تحقق موازین و معیارهای اسلامی است و اگر یک مجرم اعدام می‌شود یا شلاق می‌خورد یا به زندان می‌افتاد نفس اجرای این احکام اجرای ارزش چندانی ندارد، بلکه به این خاطر که اجرای حکم خدا و زمینه‌ساز عدل اسلامی است، برای ما معتبر است.» و به همین دلیل بود که برخورد ایشان با متهمین و مجرمین زبانه‌زاد بود و آن چنان با متانت و خونسردی و آرامش و بزرگواری با آنان برخورد می‌کردند که اعجاب برانگیز بود و تعجب شاهدان را برمی‌انگیخت.

سوم آنکه بارها تأکید می‌کردند که در مجازات مجرم باید توجه داشت که مجرم یا متهم همین فردی است که در اختیار توست و تو حق نداری با فرزند و پدر و مادر و همسر و اقوام مجرم یا متهم تنها به صرف اینکه وابستگی به او دارند، برخورد جهت‌دار با نوع جرم یا اتهام بکنی و به آنها به دیده مجرم یا متهم بنگری و یا خدای نکرده با آنان برخورد غیراسلامی داشته باشی. مردم باید در جمهوری اسلامی احساس امنیت و عدالت بکنند، نه اینکه با رعب و وحشت و هراس دنبال زندانی خود بگردند و یا وقتی مراجعه می‌کنند، با برخوردهای غیر اسلامی روبرو شوند یا با آنها هم به عنوان یک مجرم یا متهم برخورد شود. حیثیت و شرف افراد باید در جمهوری اسلامی محفوظ بماند.

و به‌راستی خود ایشان نمونه مجسم این گونه معیارها بودند. معمولاً وقتی با افراد مجرم و یا متهم برخورد می‌کردند، رفتارشان چنان در آنها موثر بود که باور می‌کردند چیزی جز حق و عدالت در این جایگاه راه ندارد و با رغبت کامل آماده پذیرفتن همه عواقب امر می‌شدند و این جرئت و جسارت را به خرج می‌دادند که هر چه در نهان دارند، بیرون ریزند و با ایشان در میان بگذارند. خانواده این افراد هم معمولاً با اینکه از قاطعیت ایشان در اجرای حکم مطلع بودند و نوع برخوردهایشان را در مصاحبه‌های تلویزیونی و مطبوعاتی دیده بودند، لکن وقتی برخورد با ابهت همراه با رفت ایشان، خصوصاً تحمل شنیدن حرف‌های مخاطب را می‌دیدند، احساس آرامش و خود را برای اجرای عدالت آماده می‌کردند. نمونه این گونه برخوردها، سعادت عضو زندانی سازمان مجاهدین خلق و خانواده او بود.

نکته چهارم اینکه شهید قدوسی وقتی که دادگاه حکم کسی را صادر می‌کرد و یا مقدمات تحقیق و لزوم دستگیری فردی را روشن می‌ساخت، به‌هیچ‌وجه از تصمیم متخذه عدول نمی‌کردند و مجال فوت وقت را نمی‌دادند و قاطعانه در مقابل هرگونه اعمال نفوذ می‌ایستادند. در این زمینه، نمونه‌های بسیاری قابل ذکر است که بعضی به حیات و آبرو و سرنوشت این مملکت مرتبط بوده است. برای مثال دستگیری خسرو قشقائی، اعدام بعضی از خوانین فاسد بلوچ، اعدام گروهی از صاحب‌منصبان عالی‌رتبه رژیم منحوس پهلوی، اعدام افراد وابسته به گروهک‌ها، بستن روزنامه‌های ضد انقلابی، دستگیری قطب‌زاده و امیر انتظام، اعدام فرخ‌روی پارسا و ... در این میان آنچه که مطرح نبود، موقعیت اجتماعی و اقتصادی سیاسی افراد بود. واقعا در اجرای عدالت، همه نزد ایشان بآلوسیه بودند و اگر اعمال نفوذی را احساس می‌کردند، قاطع‌تر و سریع‌تر به اجرای تصمیم خود می‌پرداختند و این خصیصه در این اواخر برای نوع افراد جا افتاده بود که اگر توصیه‌هایشان کار را خراب‌تر نکند، قطعاً بهتر نمی‌کند.

موارد زیادی از زمان بنی‌صدر در ذهن وجود دارد که به‌رغم فشارهای مستقیم و غیرمستقیمی که اعمال می‌کرد تا به خواسته‌ها و اهداف خودش دست یابد، شهید قدوسی

وسیع‌تری مطرح شد و ثانیاً به لطائف‌الحیل که جای گفتگوی آن فعال ممکن نیست، جلوی این کار گرفته شد و مسئله در مسیر دیگری قرار گرفت. (این جریان از حساس‌ترین مسائل زمان انقلاب در رابطه با مجاهدین است که به علت در نظر گرفتن بعضی از مصالح عمومی و شرایط اجتماعی از بیان جزئیات آن خودداری می‌شود).

بعد از آن واقعه و احساس خطر جدی از سوی رهبری مجاهدین، اجمالا قرار شد که عناصر شناخته شده و حساس مجاهدین، تحت تعقیب و مراقبت قرار گیرند که این کار هم به علت گستردگی، عملاً به طور جدی تحقق نیذیرفت، لکن از آن زمان که احساس شد باید برخورد هماهنگ و همه جانبه‌ای در مورد گروهک‌های مخالف انقلاب از طرف مسئولین صورت گیرد، جلسه‌ای به ابتکار نخست‌وزیر تشکیل شد تا در باره ابعاد مسئله و رده‌بندی گروه‌های سیاسی مخالف با انقلاب و نحوه برخورد با آنان به‌طور مشخص گفتگوهایی به‌عمل آید. حاصل آن جلسات پربار، صدور اطلاعیه بسیار مهم ده ماده‌ای دادستانی کل انقلاب بود که خود حدیث مفصلی دارد. بعد از صدور آن اطلاعیه، شهید قدوسی به طور جدی‌تر و سازمان یافته‌تری تلاش هماهنگ و منظم خود را در مورد گروهک‌های ضد انقلاب شروع کردند و با تقسیم مسئولیت‌ها، ستادی تحت عنوان «ستاد پیگیری اطلاعیه دادستانی کل انقلاب» به وجود آمد. (۱)

بی‌گمان همه دست‌اندرکاران در آن زمان و کلیه افرادی که به شکلی به مسئله گروهک‌ها مرتبط بودند، معتقدند که در جلسات و نشست‌های تصمیم‌گیری موضع شهید قدوسی در مقابل گروه‌های ضد انقلاب، ویژگی خاصی داشت و اگر نگوییم قاطع‌ترین موضع و کامل‌ترین آنها بود، دست‌کم موضع ایشان را در آن شرائط، قاطع‌ترین آنها بدانیم. حتی بعضی مواقع که ایشان اصرار داشتند که موضع خاصی خودشان اعمال شود و قانوناً هم حق ایشان بود که تصمیم خود را عملی نمایند، تنها به این خاطر که بنا شده است کارها به‌طور جمعی انجام شود، به‌رغم اینکه بر اعتقاد خود پابرجا می‌مانند، لکن از انجام آن خودداری می‌نمودند. به همین دلیل بود که برادران مسئول سپاه احساس کرده بودند که از میان مسئولین طراز اول مملکتی، شهید قدوسی از جمله افراد بسیار نادری است که خطر واقعی گروهک‌های ضد انقلاب را درک کرده‌اند و در تحقق اهدافش، هیچ مصلحت خاصی سیاسی جز انجام رسالت الهی مدنظر ندارد.

بعد از تشکیل ستاد پیگیری و هماهنگی بالنسبه کاملی بین نیروهای اطلاعاتی و عملیاتی، شهید قدوسی با همکاری برادران سپاه و دولت تصمیم به تشکیل سمینار توجیهی مشورتی برای مسئولین دادگاه‌های انقلاب و مسئولین اطلاعات سپاه و معاونین سیاسی اداری استانداری‌ها در سطح کل کشور گرفتند و با تنظیم موضوعات مستحده در مورد گروهک‌ها و بیان حکم شرعی آنها که در آن شرائط بسیار قابل توجه بود و شاید اولین قدمی بود که در این زمینه برداشته می‌شد، زمینه‌های وحدت رویه قضائی را در ارتباط با مسائل گروهک‌های ضد انقلاب به وجود آوردند. سخنرانی قاطع و کوبنده و صریح و پرمحتوای ایشان در جلسات سمینار، هنوز هم در گوش برادران شرکت‌کننده، خصوصاً قضات محترم دادگاه‌های انقلاب طنین‌انداز است. تشکیل آن سمینار در شرائط حساس آن زمان، به‌راستی در نوع خود از اقدامات اساسی و سازمان یافته‌ای است که باید در تاریخ انقلاب اسلامی ایران و سرکوبی نیروهای ضد انقلاب باقی بماند؛ زیرا بعد از آن بسیار شاهد بودیم که جلساتی همانند این سمینار در ابعاد کوچک‌تری در مناطق مختلف کشور برگزار شد و با تبعاتی که داشت، خصوصاً تحقق هماهنگی بین نیروهای ذی‌ربط و درگیر، عملاً نیروهای ضد انقلاب را دچار سردرگمی کرد و امکان هرگونه حرکت حساب شده و ابتکاری را از آنان سلب نمود.

پس از آنکه وقایع روزهای ۲۵ تا ۳۰ خرداد اتفاق افتادند که به

می‌کردند به جای آنکه عمده نیروهایشان را صرف مسائل قبل از انقلاب و پیگیری آنها می‌کنند، بخش عظیم نیروها را در راه شناسائی عوامل بالقوه و بالفعل ضدانقلاب به کار گیرند. این اعتقاد و قاطعیت ایشان، سرعت عمل فوق‌العاده‌ای به برادران سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب داده بود.

در اینجا بد نیست در حد اختصار به کیفیت برخوردهای ایشان با نیروهای مخالف انقلاب با ذکر شواهد تاریخی اشاره کنیم:

۱. مجاهدین خلق:

مجاهدین خلق حرکت‌های مخالفت‌آمیز خود را در سطح جامعه در محدوده صدور اعلامیه‌ها آغاز کردند که با انتخابات اولین دوره مجلس شورای اسلامی به اوج خود رسید. شهید قدوسی اصرار داشتند که از همان آغاز کار جلوی آنها گرفته و تمام فعالیت‌هایشان تحت کنترل قرار گیرد تا نتوانند با کمال آزادی و استفاده از جو دموکرات‌مانه موجود به فریب جوانان بپردازند و با پخش شایعات بی‌اساس در مورد انقلاب و شخصیت‌های آن، در سطح جامعه تزلزل ایجاد و یا با تجمع در مکان‌های حساس شهر و تظاهرات، آرامش و امنیت را از جامعه سلب کنند؛ به همین خاطر بود که با حرکت‌های حزب‌الله که عملاً مانع تحرک فعال آنها در سطح شهر می‌شد، مخالفتی نداشتند، هر چند معتقد بودند باید جلوی هرج و مرج و حرکت‌های آشوبگری و بی‌هدف گرفته شود، لکن ایجاد زمینه مناسب برای فعالیت‌های گروهک‌های ضد انقلاب و گذاشتن امکانات و ساختمان و ... در اختیار آنها را استفاده صحیح از مسئله آزادی و دموکراسی تلقی نمی‌کردند و دقیقاً آن را مخالف نظام جمهوری اسلامی می‌دانستند و توجه خاصی نسبت به جوانانی داشتند که به خاطر پخش اطلاعیه‌های تحریک‌آمیز و یا فروش نشریات ممنوعه مجاهد، دستگیر شده بودند، ارتباط با ولی زنادی و گرفتن تعهد از او برای آزادی فرد زنادی بود که نفس این عمل، تبعات روانی قابل توجهی داشت.

شهید قدوسی معتقد بودند که به هیچ وجه به عناصر مجاهدین خلق و دیگر گروهک‌های التقاطی و الحادی نمی‌توان اطمینان کرد، زیرا با توجه به ساختار عقیدتی این گروهک‌ها، آنها دیر یا زود با نظام جمهوری اسلامی درخواهند افتاد و برخورد قهرآمیز خود را با آن شروع خواهند کرد؛ لذا گویا در اواسط



بی‌گمان همه دست‌اندرکاران در آن زمان و کلیه افرادی که به شکلی به مسئله گروهک‌ها مرتبط بودند، معتقدند که در جلسات و نشست‌های تصمیم‌گیری موضع شهید قدوسی در مقابل گروه‌های ضد انقلاب، ویژگی خاصی داشت و اگر نگوییم قاطع‌ترین موضع و کامل‌ترین آنها بود، دست‌کم موضع ایشان را در آن شرائط، قاطع‌ترین آنها بدانیم.

سال ۵۹ بود که در جلسه‌ای بسیار خصوصی تصمیم گرفته شد که در ارتباط با پرونده سعادت و جاسوسی به نفع بیگانه، تعدادی از کادرهای رهبری مجاهدین خلق دستگیر شوند. بنا بود بدون اینکه حتی نزدیک‌ترین افراد به آنها از جریان مطلع شوند، عملیات دستگیری آغاز شود. مرحوم قدوسی روی این نکته تأکید داشتند که این عملیات باید با کمال سرعت و قاطعیت شروع شود که هم دشمن غافلگیر شود و عناصر رهبری و کلیدی آن دستگیر شوند و هم آن کسانی که فعلاً صلاح نمی‌بیند این کار صورت گیرد، در برابر عمل انجام شده قرار گیرند.

لکن به علت بعضی از ملاحظات که باید بگویم عمدتاً ملاحظات سازمانی و گروهی بود، اولاً مسئله در طیف

با صراحت و بعضی از مواقع با تهدید، جلوی هرگونه دخالت‌های غیرمسئولانه را می‌گرفتند. نمونه‌های بارز آن مسئله احسان نراقی و مسئله طاغوت‌زدائی و تحقق حجاب اسلامی در ادارات بود که ایشان با صدور احکامی و دادن ماموریت به افراد، به‌رغم فشارهای بنی‌صدر، اقدامات لازم را حتی المقدور انجام دادند و یا در مورد بعضی خوانین خائن مناطق جنوبی ایران که دستگیر شده بودند و یا باید حکم دادگاه در موردشان اجرا می‌شد و بنی‌صدر قصد دخالت‌های غیرمسئولانه را در این زمینه داشت، سریعاً تصمیمات را اجرا می‌کردند.

آخرین نکته‌ای که موکداً مورد نظر شهید قدوسی بود، رسیدگی به امور زندانیان عموماً و زندانیان بلا تکلیف خصوصاً بود. این مسئله را شهید محمد کچونی، سرپرست سابق زندان اوین و بعد از آن مسئولین دادرسی انقلاب اسلامی مرکز کاملاً دریافته بودند که وقتی ایشان وارد زندان می‌شد، اولین و مهم‌ترین سؤال، تعداد زندانیان بلا تکلیف و تعداد پرونده‌های رسیدگی شده منتهی به صدور حکم بود که سر این مسئله چندین بار عصبانی شده بودند که چرا باید پرونده‌هایی از قبل مانده و فردی بیش از دو سال زندانی کشیده باشد، بدون اینکه پرونده‌اش مورد رسیدگی قرار گرفته باشد. شهید قدوسی بارها تأکید می‌فرمودند تا جایی که لازم است به غیر از موارد گروهک‌ها باید از زندانی کردن افراد خودداری کرد، مگر اینکه بیم فرار زندانی برود و زمانی که این بیم نیست، با قرار وثیقه یا کفالت تا زمانی که موعد رسیدگی به پرونده نرسیده است، فرد را آزاد نمایند. ایشان در مورد وابستگان به گروهک‌ها کفالت و وثیقه را جایز نمی‌دانستند و معتقد بودند با بودن آنها در زندان، هم مردم از دست آنها در امان هستند و هم خود آنها این فرصت را پیدا می‌کنند با واقعیت‌های جمهوری اسلامی آشنا شوند.

با توجه به عنایتی که شهید قدوسی نسبت به سرکشی به امور رفاهی و رسیدگی به پرونده زندانیان داشتند، عمدتاً زمانی که به شهرستانی مسافرت می‌کردند، یکی از برنامه‌های جدی‌شان بازدید از زندان آن منطقه بود و سعی می‌کردند یا خودشان و یا به وسیله افراد دیگر، با تک تک افراد زندانی تماس داشته باشند و صحبت‌ها و مشکلات و دردهایشان را بشنوند تا حق مظلومی پایمال نشود. ایشان موکداً به برادران مسئول سفارش می‌کردند که از لحاظ رفاهی و تبلیغی زندانیان برسید تا زندان جمهوری اسلامی محل تربیت و اصلاح و رشد باشد.

د- دیدگاه‌ها و عملکردهای شهید قدوسی در باره نیروهای مخالف انقلاب اسلامی:

شهید قدوسی از زمره کسانی بودند که به‌حق و با تمامی وجودشان به عظمت این انقلاب خونبار و رهبری پیامبرگونه آن و خون‌های پاک که در راه تکوین و رشد آن ریخته شده بود، پی برده بودند و لذا لحظه‌ای حاضر نبودند شاهد جریان‌ها و حرکت‌هایی باشند که در جهت مخالفت این انقلاب به وجود آمده بود. آخرین سخنانی هم که در آخرین لحظات زندگی پربارشان می‌فرمودند حاکمی از نگرانی از وضعیت بعضی از نهادهای انقلابی بود که مبدا حالات غیرخدائی در آنها نفوذ کند و موجب انحراف آنها از راستای انقلاب اسلامی شود.

مرحوم قدوسی با عنایت به درک صحیحشان از انقلاب معتقد بودند که باید به هر شکل که شده، علف‌هرزهایی را که در مسیر این حرکت توفنده رشد می‌کنند، از بین برد و زمینه‌های رشد آنان را خشکاند. به همین دلیل بود که ایشان از همان ابتدا و در دوران دولت موقت انقلاب عقیده داشتند که نیروهای مخالف انقلاب باید در اولین فرصت ریشه‌شان کنده شود و از برخورد‌های سیاسی مصلحت‌جویانه‌ای که از آنها بوی مماشیات و انفعال و سازش می‌آید، شدیداً احتراز کرد. ایشان از همان ابتدا، با گروهک‌ها و بارور شدن نهال خیانت میوه‌چینان انقلاب، با قاطعیت کامل برخورد می‌کردند و به برادران مسئول در مرکز و در شهرستان‌ها موکداً اصرار

و مالا دخالت‌های بنی‌صدر در امور، به علت شناختی که از قبل نسبت به بنی‌صدر و یادیش داشتند، قاطعانه با هرگونه حرکات موزیانه و تخریبی آنان برخورد می‌کردند که نمونه‌های آن را می‌توان دستگیری چند تن از مشاورین منحرف بنی‌صدر، دستگیری بعضی از عناصر دفتر ریاست جمهوری، ممنوع‌الخروج کردن علی‌رضا نوبری به علت اهانت به اجرای احکام اسلامی در تلویزیون و ... نام برد که به‌رغم فشارهای موکد بنی‌صدر و ... صورت گرفت و ایشان هرگز از موضع خود عقب ننشستند. نوع نامه‌ها و توصیه‌ها و بعضاً تهدیدهای بنی‌صدر در این موارد قابل ذکر است که نمونه‌هایی از آن موجود است.

برخوردهایی که ایشان با حسن نزیه و مقدم مراغه‌ای و امیر انتظام نمود، نمونه‌های دیگری از برخوردهای قاطعانه ایشان در مقابل حرکت‌های لیبرالی در جامعه بود. به‌راستی می‌توان ادعا کرد کمتر کسی جز ایشان می‌توانست چنین برخوردهایی با این افراد بنماید و اگر همکاری عوامل اجرائی هم در آن شرایط به طور جدی‌تری یاریگر ایشان بود، طبیعتاً موفقیت‌های بیشتری کسب می‌شد و درست در این شرایط بود که ایشان به‌رغم بازی‌های دموکراتیک دولت انقلاب که برای ساواکیان هم زمینه تظاهرات فراهم می‌کرد، ۴ روزنامه را قاطعانه بستند و جلوی بسیاری از خطرات احتمالی را گرفتند که این حرکت را باید یکی از خدمات بسیار شایسته در جلوگیری از سلطه و جنگ الحاد و تردید در جامعه دانست. اگر چه در آن زمان، ایشان آماج تهمت‌ها، جسارت‌ها و اهانت و لعن‌های خودی‌های جاهل و ناخودی‌های مزدور قرار گرفتند و روزنامه‌هایی هم بعضاً جسارت و عمامه امام امت را با پرچم امریکا تیرین کردند.

به جایی رسیدیم که دیگر به‌راستی قلم از نگارش باز نمی‌ایستد و می‌خواهد بگوید و باز بگوید از آنچه که دیگران هیچ نگفته‌اند. خدایا! تو گواه و شاهدی که من نیز نتوانستم آنچه را که مدیون این انقلاب و شهادی پاکباز آن هستم، ادا نمایم، خصوصاً نسبت به شهیدی که هم در زمان حیاتش در غربت زیست و هم در زمان شهادتش غریب و مظلوم ماند. کسی که در آن شرایط، به حق بزرگ‌ترین نقش را در زمینه مبارزه با ضد انقلاب در آن شرائط ایفا کرد؛ کسی که جرئت کرد به عنوان حافظ دستاوردهای انقلاب، دستور دستگیری رئیس جمهوری خائن این کشور را صادر کند؛ کسی که حتی لحظه‌ای به مقام دنیایی‌اش نیندیشید و همیشه خوف از این داشت که مبادا نتواند در مقابل خدا و رسول‌الله و بقیه‌الله الاعظم پاس‌خگو باشد؛ کسی که با تربیت عناصر مخلص و متدین و فاضل، پی‌ریزی حرکتی نو و سالم را در این کشور آغاز کرد؛ کسی که حاضر نشد حتی برای لحظه‌ای تسلیم جو و شرایط کاذب و غیرخدائی جامعه شود، اگر چه آماج تهمت‌ها و فحش‌ها قرار گرفت، کسی که به امام تعبد داشت کسی که با بالاترین درجه تب و درد فراوان در ناحیه شکم، به خاطر خلق خدا لحظه‌ای نیاسود و کسی که به‌راستی قلب پردرد و شکوه‌اش جز با شهادت آرام نمی‌شد. سلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم بیعت حیا ■

۱- مرحوم قدوسی صریحاً معتقد بودند که نظام حاکم بر یک تشکیلات با تعویض مهره‌های کلیدی آن قابل تغییر نیست و باید این تغییر در تمام سطوح با حرکت حساب‌شده‌ای صورت گیرد و لذا در رابطه با شورای عالی نیز همین اعتقاد را داشتند که با تنظیم مواد قانونی مشخص سدهای موجود در اعطای مسئولیت‌های قانونی در سطح بالا را بشکنیم تا بتوانیم افراد مورد اعتماد را در حساس‌ترین مسئولیت‌ها بگماریم و ...

۲- بیان حال تلاش‌های این ستاد و نقش عظیم آن در بحرانی‌ترین شرائط مملکت در خور فرصت و زمان دیگری است.

قدوسی با آن عظمت روح، کسی که تا به حال اشک او دیده نشده است، در اینجا می‌گرید و خون هم می‌گرید که دوستان شاهد قضیه، از ترس بروز وقایع ناگوار نسبت به جاننش، ایشان را از سردخانه خارج می‌کنند. (و راستی از آن تاریخ به بعد آن چنان شکسته دل می‌شود که هر کسی در برخورد اول با ایشان این شکستگی را در سیمایشان احساس می‌کرد. کمتر روزی بود که ایشان به یاد شهید بهشتی نیفتد یا اشتباهات شماره تلفن سیاسی او را نگیرد و یکباره به یادش می‌آمد بهشتی اینجا نیست که تلفن را بردارد و گوشی را با هزار افسوس بر زمین می‌گذاشت.

شهادت فرزندان راستین انقلاب: مرحوم باهنر و مرحوم رجائی نیز ضربه دیگری به روح بزرگ ایشان وارد می‌کند و راستی بعد از آن واقعه، بی‌تابی را می‌شد به‌راحتی در وجود شهید قدوسی احساس کرد. اغلب اوقات غبطه می‌خوردند که چرا من پیش آنان نیستم و یا خوشایه حال آن آقایان (شهید بهشتی و شهید رجائی و شهید باهنر) که پیش هم هستند.

بعد از حادثه ۸ شهریور بود که با همکاری برادران سپاه و دادسرای انقلاب اسلامی مرکز، تلاش‌های جدی‌تری چه در امور دستگیری‌ها و چه در سرعت بازپرسی‌های دادسرای انقلاب صورت می‌گیرد، لکن در همین شرایط و با اینکه التهاب و بی‌تابی همه جای جامعه را فرا گرفته است، زمانی که برادران اعزامی از سپاه برای بازپرسی در دادسرای انقلاب خدمت ایشان می‌رسند، تکیه سخنانش بیشتر در حفظ موازین اسلامی در برخورد با متهمین و مجروحین است و اصرار بر اینکه مبادا جو حاکم بر جامعه موجب شود که شما از محدوده ضوابط اسلامی خارج شوید.

لیبرال‌ها و بنی‌صدر:

شهید قدوسی با توجه به برداشتی که از تفکر اسلامی داشتند، ذاتاً با هرگونه حرکت میانه‌رو و گام به گام که نهایتاً سر از نقاط در می‌آورد، مخالف بودند و لذا از همان ابتدا به‌رغم سکوتش به علت درنظر گرفتن مصالح عمومی جامعه، شدیداً با دولت بازگان و عملکرد آن مخالف بودند و در جلسات خصوصی گله‌های بسیاری از رفتار آنان داشتند و

■ ■ ■

واقعۀ جانگداز هفت تیر و شهادت مظلومانه و دردناک آیت‌الله دکتر بهشتی و هفتاد و چند تن از یارانش به راستی کمر مرحوم قدوسی را شکست. گرچه ایشان مصمم‌تر به کار خویش ادامه داد، لکن غبار اندوه فراوانی که بر قلب مبارکش نشست، جز با ایستادن ضربان قلبش زوده نشد. آن چنان از این فاجعه مولمه عقده‌ای در دلش جای گرفت که همیشه تکرار می‌کرد که چرا

من همراه آقای بهشتی نرفتم.

معتقد بودند اگر چه در بین کارگزاران اصلی آن، افراد متقی و متینی وجود دارند، لکن ترکیب دولت موقت، ترکیبی نیست که بشود اداره یک کشور انقلابی اسلامی را به آنان سپرد. به همین دلیل بود که ایشان در اجرای احکام و اقدامات اساسی انقلابی به‌هیچ‌وجه رعایت حرکت‌های سازشکارانه و گام به گام دولت موقت را نمی‌کردند که نمونه آنها خراب کردن مرکز فحشاء و فساد در میدان گمرک تهران، رسیدگی به امور گمرکات، مسئله طاغوت‌زدائی در ادارات دولتی و موارد مشابه بود که به‌رغم مخالفت‌های شدید دولت انقلاب به کار خود ادامه می‌داد.

بعد از دولت موقت و روی کار آمدن شورای انقلاب



دستگیری تعداد بسیاری از فریب‌خوردگان منحرف منجر شد و دامنه کار در طیف وسیع‌تری مطرح گردید. شهید قدوسی با سرکشی‌های منظم به زندان اوین و رسیدگی به امور زندان و تشکیل دادگاه‌های فوق‌العاده و با همکاری برادران مسئول دادسرای انقلاب اسلامی مرکز، گام‌های محکمی در جهت محو و نابودی گروهک‌های ضد انقلاب برداشتند و به‌رغم اینکه از این حوادث و فریب خوردن عده‌ای جوان کم سن و سال، جدا ناراحت بودند، لکن موکداً اصرار داشتند به خاطر اجرای عدالت اسلامی و حفظ سلامت جامعه و بقای انقلاب، باید قاطعانه و با سرعت هرچه بیشتر احکام اسلامی نسبت به مجرمین اجرا شود و هیچ گونه اغماض و اهمال و سستی صورت نگیرد. به همین علت بود که با تماس‌های مستمر با شهرستان‌ها مراقب بودند که مبادا کوتاهی در امر مبارزه با ضد انقلاب شود و کبان انقلاب به خطر افتد و اختیارات بیشتری به قضات شرع و دادستان‌ها داده شد که کمتر در اجرای تصمیماتشان نیاز به تماس با مرکز و یا ارسال پرونده به دادگاه عالی داشته باشند. سرعت عمل و اعمال قاطعیتی که در آن روزها صورت گرفت، عملاً باعث شد زمینه‌های اجتماعی و گسترده‌گی و خیابانی کردن فعالیت‌های ضد انقلاب در جامعه از بین برود.

پیدایش واقعۀ جانگداز هفت تیر و شهادت مظلومانه و دردناک آیت‌الله دکتر بهشتی و هفتاد و چند تن از یارانش به راستی کمر مرحوم قدوسی را شکست. گرچه ایشان مصمم‌تر به کار خویش ادامه داد، لکن غبار اندوه فراوانی که بر قلب مبارکش نشست، جز با ایستادن ضربان قلبش زوده نشد. آن چنان از این فاجعه مولمه عقده‌ای در دلش جای گرفت که همیشه تکرار می‌کرد که چرا من همراه آقای بهشتی نرفتم. بد نیست بدانید که ایشان طبق دعوت مرحوم شهید بهشتی قرار بود آن شب نیز مانند بعضی شب‌های دیگر در آن جلسه شرکت کنند که به همین خاطر از دادستانی به طرف دفتر حزب جمهوری حرکت می‌کند که یکباره در نیمه راه تصمیم می‌گیرند به منزل مراجعه کنند، اما بعد از آن شب همواره اظهار تاسف می‌کردند که چگونه شد من برگشتم و به دفتر حزب نرفتم و این را نشانی از بی‌سعادت خود می‌دانستند.

از همان لحظاتی که خبر واقعه به گوش ایشان می‌رسد، از منزل خارج و روانه بیمارستان‌ها می‌شوند، لکن وقتی با جسد به خون آغشته و در هم کوبیده آن عزیز انقلاب برخورد می‌کنند، نمی‌توانند خود را کنترل کنند.



نماد ورع و خدا باوری...

حسین تقوی اشتهاردی

دیگر از شاگردان تصحیح کند. در سال، دو مرتبه هم امتحان اصلی گرفته می‌شد.

یکی از ویژگی‌های این مدرسه، برنامه کلاس‌های تاریخ اسلام و ریاضی و زبان انگلیسی و اخلاق بود و خود ایشان هم در بسیاری از این کلاس‌ها، مخصوصاً درس اخلاق را تدریس می‌کرد. روزهای پنجشنبه که درس‌های رسمی حوزه علمیه قم تعطیل بود، مدرسه ایشان دائر و جلسات درس رسماً برقرار بود. در نتیجه اجرای این برنامه‌ها، در ظرف چند سال، دانش‌آموزانی تربیت شدند که نوعاً از جهت علمی و ورع و تقوی و خلوص ممتاز و در تبلیغ احکام اسلام کوشا بودند؛ قبل از انقلاب فعالیت زیادی برای تحقق انقلاب و از بین رفتن نظام ظلم و استبداد داشتند و پس از انقلاب هم در بسیاری از ارگان‌ها، مخصوصاً دادگاه‌های انقلاب حضور جدی داشتند.

از ویژگی‌های دیگر ایشان، فعالیت و اراده جدی و تصمیم راسخ و آهنین در اموری بود که تصمیم به انجام آنها می‌گرفت. هنگام اشتغال به تحصیل که با هم بودیم، پیوسته مقید بود که اول وقت، در درس حاضر باشد. به یاد ندارم که حتی یک درس را هم حاضر نشده باشد. همیشه مقید بود که هر درسی را یک روز بعد مباحثه کند، حتی درس‌های خارج را. پس از هر درسی، مطالب استاد را تقریر می‌کرد و سپس شب‌ها، تقریرات درس‌ها را به صورت پاک‌نویس می‌کرد. در اداره مدرسه حقانی که ابتدا مدرسه کوچکی بود همت گماشت و فعالیت زیادی کرد. برای آنکه اوقات طلاب مدرسه صرف امور غیر تحصیلی نشود، ایشان حتی برایشان غذا تهیه می‌کرد و برای اهل مدرسه حمام ساخت تا برای استحمام از مدرسه بیرون نروند. خلاصه نظم و ترتیب خاص طلاب و تشکیلات اسباب رفاه و آسایش را به طور کامل انجام داده بود و من چنین نظمی را در هیچ‌یک از مدارس علمیه سراغ ندارم.

دیگر از خصائص اخلاقی ایشان، کمال تواضع و فروتنی نسبت به رفقا و بستگان بود. حتی در مجالس که با هم وارد می‌شدیم، هر چه اصرار می‌کردم که ایشان جلوتر وارد شود، قبول نمی‌کرد و می‌فرمود: چون یک سال از من بزرگ‌تری، نباید تقدم بجویم. همین طور سایر جهات و دستورات اخلاق اسلامی را به طور کامل و دقیق انجام می‌داد.

دیگر از ویژگی‌های ایشان کمال سعی و کوشش در انجام و انجام حوائج و حل مشکلات مؤمنین بود. کسی نبود که مشکلی داشته باشد و به ایشان مراجعه کند، مگر آنکه هر چه می‌توانست در حل آن می‌کوشید. با اینکه در اثر ازدحام و کثرت مسائل روز و پیش‌آمد مشکلات و زیادی کار، کسالت پیدا کرده بود، معذالک وظائفی را که به عهده داشت، به‌نحو احسن انجام می‌داد. ■

انجام می‌داد.

از ویژگی‌های دیگر ایشان، زیرکی و هوشیاری و فعالیت و سیاست فاضله بود. در کمال تقوی و تقدس، فطانت و سیاست خاصی داشت. ساواک چندین مرتبه مدرسه حقانی را محاصره کرد، ولی در مقابل فطانت و سیاست وی، تمام فعالیت‌های آنان خنثی می‌شد. یک مرتبه که اینجانب حاضر بودم، ده پانزده نفر مسلح مدرسه را محاصره کردند و عده‌ای از آنها برای دستگیری عده‌ای از طلاب مدرسه که فعالیت سیاسی علیه حکومت وقت داشتند، وارد مدرسه شدند و با اینکه اسم و لقب و چه بسا عکس و شماره حجره همه را داشتند، ولی مرحوم شهید قدوسی با کمال خونسردی و بدون آنکه خود را بیازد، آنها را سرگرم کرد و در ضمن به نحو خاصی فهماند که عده مورد نظر، از حجره‌ها خارج شوند و با اینکه مدرسه تحت کنترل بود، با پیش‌بینی‌های قبلی که داشت و راهی برای فرار، تدارک دیده بود، آنها را فراری داد و در نتیجه، کوشش ساواکی‌ها بی‌نتیجه ماند.

روزی دیگر که خودم در مدرسه بودم، عده‌ای از ساواکی‌ها که مطلع شده بودند اعلامیه‌هایی در انبار مدرسه حقانی هست، به‌طور ناگهانی وارد مدرسه شدند و باز مرحوم قدوسی آنها را سرگرم صحبت کرد و در همان فاصله، دیگران اعلامیه‌ها را طوری جابه‌جا کردند که ساواکی‌ها سر از کارشان در نیاوردند و نتوانستند بهانه‌ای برای دستگیری ایشان پیدا کنند و سرانجام هم بدون علت، ایشان را دستگیر کردند و چند ماهی در بازداشت بودند. ایشان پس از آزادی می‌فرمود که انواع تهدیدها را کردند که از من اقرار بگیرند یا بعضی را لو بدهم و نتوانستند. پس از آزادی تحت مراقبت شدید رژیم طاغوتی بود.

دیگر از خصائص مرحوم شهید قدوسی مدیریت ایشان بود.

ورع و تقوی و احتیاط ایشان ورع و تقوی و احتیاط‌شان بود در جمیع امور. در انجام عبادات، کمال احتیاط را مراعات و در گفتار کمال رعایت را می‌کرد که مبدا مرتکب غیبت یا بهتان و غیره نشود. در امور مالی حتی از مزایای حوزه استفاده نمی‌کرد و شهریه نمی‌گرفت و از املاک موروثنی خود استفاده و امرار معاش می‌کرد.

ایشان هنگامی که مدیریت مدرسه حقانی را به عهده گرفتند، مدرسه برنامه کاملی نداشت. ایشان برای مدرسه برنامه‌ای را تنظیم کردند که در مجامع علمی بی‌نظیر بود. برای مراتب دروس از مقدمات و سطوح و خارج، کلاس‌هایی را تشکیل دادند و به‌طور دقیق آنها را پیاده و اجرا کردند، به نحوی که هر یک از شاگردان، بلکه اساتید، اگر به قدر پنج دقیقه هم تاخیر در حضور داشتند، مورد مواخذه قرار می‌گرفتند. ایشان مقید بود تا آخر ساعات کلاس، درس ادامه داشته باشد و هر روز می‌بایست از چند نفر از شاگردان، از درس قبلی سؤال و نمره مناسب داده شود. هر هفته یک امتحان قوه کتبی داشت و ورقه هر یک از شاگردان را می‌بایست دو نفر

در سالگرد شهادت مرحوم حاج آقا علی قدوسی، خاطراتی را که در مدت رفاقت طولانی با او داشتم، به نحو اجمال به رشته تحریر در می‌آورم، به امید آنکه شرح حال وی تذکری برای برادران دینی باشد و مورد استفاده قرار گیرد.

مرحوم شهید قدوسی در یکی از خانواده‌های محترم نهانود پا به عرصه وجود گذاشت و در کنار پدر بزرگوارش مرحوم آیت‌الله قدوسی که از آیات عظام و به فرموده شهید قدوسی، از هم بحث‌های مرحوم آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی رحمه‌الله تعالی در نجف اشرف بود، رشد یافت. ایشان از حیث سبب هم مقام والا داشت و داماد مرحوم علامه طباطبائی بود که از توصیف، بی‌نیازند.

اینجانب در حدود سنه ۱۳۲۹ شمسی که در مدرسه فیضیه قم سکونت داشتم، با ایشان که در حجره دیگری سکونت داشتند، آشنا شدم و چون رفتار و کردار و اخلاق او را ملایم و مناسب دیدم، همدیگر را برای هم‌بحث شدن انتخاب کردیم. سطوح را در محضر اساتید بزرگ حوزه علمیه قم چون شهید محراب آیت‌الله صدوقی یزدی و مقداری از هیئت و فلسفه را در محضر مرحوم علامه طباطبائی تکمیل کردیم و پس از تکمیل سطوح، حدود پنج سال از درس خارج اصول و فقه مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی استفاده بردیم و در عرض درس مرحوم آیت‌الله بروجردی، در درس اصول و فقه امام (ره) هم حاضر شدیم و دوره اصول را در محضر ایشان به پایان رساندیم؛ همین‌طور، خارج مکاسب محرمة و مقداری از بیع و کتاب الطهاره را از محضر معظم‌له و نیز از دروس خارج آیت‌الله العظمی گلپایگانی استفاده کردیم.

مرحوم شهید قدوسی ویژگی‌های ممتازی داشتند. اینجانب بیش از سی سال با ایشان رفاقت صمیمانه و معاشرت کامل داشتم و لذا از بسیاری از حالات و صفات و ویژگی‌هایشان اطلاع کامل داشتم و لذا با نقل آنها امیدوارم تا اندازه‌ای حق دوستی و رفاقت را ادا و برادران دینی را به پیروی از اخلاق و رفتار ایشان تشویق کنم.

از جمله ویژگی‌های ایشان ورع و تقوی و احتیاط‌شان بود در جمیع امور. در انجام عبادات، کمال احتیاط را مراعات و در گفتار کمال رعایت را می‌کرد که مبدا مرتکب غیبت یا بهتان و غیره نشود. در امور مالی حتی از مزایای حوزه استفاده نمی‌کرد و شهریه نمی‌گرفت و از املاک موروثنی خود استفاده و امرار معاش می‌کرد. امام هم در فرمایشات خود اشاره به احتیاط‌کاری ایشان کردند. حتی موقع ریاست کل دادگاه انقلاب کمال احتیاط را می‌کرد و با اینکه گاهی محتاج به استقرار می‌شد، از کسانی که شهریه در مالشان بود، قرض نمی‌کرد. خلاصه آنکه احتیاط ایشان مخصوص به یک جهت یا دو جهت نبود و در همه افعال و حرکات و امور خود رعایت کمال احتیاط را می‌نمود.

از جمله خصائص دیگر ایشان، خلوص بود. عبادات، مخصوصاً مستحبات را حتی الامکان در خفا انجام می‌داد تا با اخلاص منافات نداشته باشد. با اینکه فعالیت زیادی در کمک مادی به مستمندان و نیز طلاب در جهات مختلفه می‌کرد، اما کسی مطلع نمی‌شد. حتی گاهی مهریه تزویج بعضی را خود می‌پرداخت و اینجانب را واسطه ایصال قرار می‌داد. حتی بعضی را صاحب و مالک خانه مسکونی می‌کرد و کسی مطلع نمی‌شد. تمام مساعدت‌ها را پنهانی و بدون اطلاع دیگران



سلوک اخلاقی و مدیریتی آیت‌الله شهید علی قدوسی ...

غلامرضا گلی زواره

و پرمایه پرورش یافتند و دوم آنکه شیوه‌های آموزشی و تربیتی اعمال شده در این مدرسه توسط شهید قدوسی برای دیگر مدارس علوم دینی الگویی خوب به شمار آمد و در جهت ساماندهی و ارتقای محتوای این مدارس تاثیر فوق‌العاده‌ای داشت. بارها به شاگردان توصیه می‌کردند: «این انتخاب شما انتخاب بزرگی است، این راهی است که اگر پیروز شوید به مقام اعلی می‌رسید و گر نتوانید به هدف برسید، وضعیتان از یک انسان عادی که در راه قطع وابستگی‌ها به جایی نرسیده، بدتر خواهد شد و این راهی است که علم تنها نمی‌خواهد، بلکه عالم ربانی می‌خواهد» (۶).

در تربیت شاگردان غالباً از روش غیرمستقیم استفاده می‌کردند و عیب اشخاص را به رخ آنان نمی‌کشیدند، بلکه با مطرح کردن خودشان، افراد را متوجه نقطه ضعفشان می‌کردند. عقیده داشتند: «اگر در تلاش‌های مذهبی دقت و مراقبت نشود و کارها مورد نقد و بررسی و ارزشیابی قرار نگیرند، امکان دارد از مسیر صحیح و اصولی دور شویم». در توصیه به دانش‌پژوهان تاکید می‌کردند: «شما بنا بگذار دو سطر از دعای مکارم الاخلاق را در رفتار خودت پیاده کنی، من وعده کمال و بهشت می‌دهم». نسبت به نهج البلاغه یادآور می‌شدند: «به یک جمله‌اش عمل کنی تا عمری را نجات یابی».

آن شهید بزرگوار شیوه‌های مختلف را در تربیت آزمایش و از بهترین افراد برای پیشبرد طلاب استفاده کردند. می‌کشیدند عزم و اراده شاگردان را تقویت کنند و معتقد بودند خودسازی و نیز مبارزه با نفس اماره و ستیز با طاغوت، روح استوار و پرعلاقت می‌خواهد، این مسیر به استقامت نیاز دارد، توام با مشقت است، بایدروح تقید و عمل به اجزاء احکام اسلام ملکه شود، محیط مدرسه باید میدان عمل و مراقبت باشد و چنین فضایی را به‌خوبی پدید آورد. همین شیوه‌های تربیتی بود که دانش‌آموزان مقنومی را تحویل اجتماع داد که از دستگاه ستم نهراسیدند و مبارزه با جور و فساد را در راس برنامه‌های خود قرار دادند و بعد از پیروزی انقلاب نسبت به مسئولیت‌هایی که به آنان تفویض شده بود، احساس تعهد کردند و همچون خود ایشان، مخلصانه و فداکارانه از هیچ کوششی در جهت پیشبرد اهداف نظام اسلامی دریغ نداشتند و از نام و شهرت پرهیز کردند. (۷)

در مدرسه‌ای که به مدیریت شهید قدوسی اداره می‌شد، ضمن آنکه ساختار نوینی در برنامه‌های درسی طلاب پدید آمد و آنان با دروس جدید آشنا شدند، علم اسلامی با عمل توام شد و بر حسب تعبیر برخی از آگاهان، مدرسه حقانی، مرکزی برای پاسداران فکری و عملی نهضت امام خمینی بود. (۸)

پس از شهادت آیت‌الله قدوسی، ساختمان مدرسه در اختیار بانی آن قرار گرفت و شاگردان آن به محل جدیدی تحت عنوان مدرسه شهیدین بهشتی و قدوسی انتقال یافتند و به تلاش‌های علمی خود ادامه دادند. اکنون این مدرسه در شهر مقدس قم در تربیت طلاب مستعد مشغول انجام وظیفه است.

بر مسند قضاوت شهید آیه الله قدوسی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، همچون دیگر یاوران امام خمینی، از هیچ کوششی در راه تحقق آرمان‌های مقدس اسلام باز نایستادند. در آستانه ورود امام خمینی به ایران، ایشان یکی از اعضای فعال کمیته استقبال بودند و به دلیل سابقه مدیریت و توانی که در این کار داشتند،

ایشان استفاده می‌کرد. (۳)

شهید قدوسی برای آنکه شاگردان با دروس غیر حوزوی آشنا شوند، از اساتید دانشگاه دعوت کرد که به این مدرسه بیایند و علوم را به محصلین یاد دهند که به همین جهت رابطه به‌خصوصی بین حوزه و دانشگاه ایجاد گردید. این استادان زبان انگلیسی، جامعه‌شناسی، مباحث اقتصادی، ریاضیات و روان‌شناسی تدریس می‌کردند. اصولاً شهید قدوسی در زمره کسانی بود که برای روشنفکران متعهد و مسلمان احترام قائل بود و ارتباط و تماس‌های فکری زیادی با دانشگاهیان مبارز و مسلمان برقرار کرد. با جلال آل‌احمد مرتبط بود و سعی بسیار در ایجاد اتحاد و تماس بین روشنفکران و روحانیت نمود. (۴)

شهید قدوسی با وقت‌گذرانی و تعطیلات مکرر مخالف بود و می‌کوشید تا مدرسه در بسیاری از اعیاد و ایام رحلت و شهادت تعطیل نشود و حتی گاهی که شخصیتی برجسته رحلت می‌کرد، به شاگردان می‌گفت: «شما به احترام ایشان در روز ارتحالش درس بخوانید و ثوابش را به روح او هدیه نمایید». گاهی در این موارد مثال جالبی را مطرح می‌کرد: «ما مثل سربازان در حال نبرد هستیم. اگر یکی از ما کشته شود، نباید دیگران امور خود را متوقف کنند و به کنار روند و استراحت کنند، بلکه با فقدان یک نیرویی، دیگر قوا باید جدیت بیشتری از خود بروز دهند تا آن ضایعه ترمیم شود. البته اگر آن تعطیلی نقش سازنده و مبارزاتی داشت، شهید قدوسی اجازه می‌داد که دانش‌آموزان درس و بحث را تعطیل کنند، مثل سالروز شهادت آیه الله سید محمدرضا سعیدی. این مربی عالی‌قدر با مواردی مانند این که استادی کم درس بدهد و یا مطالب غیر مرتبط با کلاس درس را

برای آنکه شاگردان با دروس غیر حوزوی آشنا شوند، از اساتید دانشگاه دعوت کرد که به این مدرسه بیایند و علوم را به محصلین یاد دهند و به همین جهت رابطه به‌خصوصی بین حوزه و دانشگاه ایجاد گردید. وی در زمره کسانی بود که برای روشنفکران متعهد و مسلمان احترام قائل بود و ارتباط و تماس‌های فکری زیادی با دانشگاهیان مبارز و مسلمان برقرار کرد.

مطرح کند، مخالف بودند و با چنین شیوه‌ای شدیداً مبارزه و تاکید می‌کردند: «اگر شاگردان وقت اضافی دارند، آن را هدر ندهند و روی درس‌های قبل کار کنند». (۵)

شهید قدوسی از یک سو برای طلاب سختگیری می‌کرد که وقت آنان تلف نشود و به درس‌های خود خوب برسند و متعهد و متدین بار آیند و از سویی به آنان مهربانی و به اوضاع و مشکلات درسی و مالی آنان رسیدگی می‌کرد که این کارش دو نتیجه مفید در بر داشت: نخست اینکه عناصر مفید، سازنده

در مدرسه منتظر به یا حقانی با تلاش شهید قدوسی متون درس جدید متناسب با نیاز طلاب و مبتنی بر اصول و شیوه‌های علمی تعلیم و تربیت تدوین گشت و چون برخی از این منابع جدیدالتالیف بودند و از طرفی ضرورت داشت محتوای آنها در کلاس‌ها تدریس شود، شهید قدوسی برای آنکه در روند آموزشی مدرسه تاخیر و خللی وارد نیاید، با دست‌خود جزوات درسی را تایپ و تکثیر می‌کرد و به‌رغم آن شخصیت علمی و پایگاه پرمایه اجتماعی و فرهنگی، بدون هیچ گونه پروایی آستین‌ها را بالا می‌زد و با عشق، علاقه و خلوص خاصی به عنوان انجام یک تکلیف الهی، کارهای دفتری و اجرایی را تا پایین‌ترین سطوح، شخصا انجام می‌داد تا چرخ مدرسه را در آن دوران سیاه استبداد به گردش درآورد. (۱)

ایشان برای مدرسه برنامه‌ای دقیق تنظیم کرد که برخی از مجامع علمی و آموزشی را شگفت زده کرد. برای مراتب دروس از مقدمات، سطوح و خارج، جلسات و کلاس‌هایی را تشکیل داد و دقیقاً آنها را پیاده کرد، به‌نحوی که هر یک از شاگردان و حتی اساتید اگر به اندازه پنج دقیقه تاخیر در حضور داشتند، مورد مؤاخذه قرار می‌گرفتند و مقید بودند تا آخر ساعت، کلاس درس را ادامه بدهند و هر روز می‌بایست از شاگردها در درس قبلی پرسش شود و نمره مناسب آنها مشخص گردد و هر هفته یک امتحان کتبی داشتند، اوراق هر یک از طلاب را دو نفر دیگر از شاگردان تصحیح می‌کردند و در سال هم دو مرتبه آزمون اساسی برگزار می‌شد. در این مدرسه دروس تاریخ اسلام، ریاضی، زبان انگلیسی، و اخلاق هم تدریس می‌شد و روزهای پنج‌شنبه که درس‌های رسمی حوزه تعطیل بود، جلسات درس اخلاق در این مدرسه دایر بود و در نتیجه اجرای این برنامه در ظرف چند سال دانش‌آموختگان از حیث علم و تقوا و اخلاق به گونه‌ای پرورش یافتند که ممتاز بودند و در نشر احکام اسلام تلاش‌های ارزنده می‌کردند و برای تحقق انقلاب اسلامی و محو استبداد از جهات گوناگون فعالیت زیادی داشتند و پس از انقلاب اسلامی در بسیاری از نهادهای جمهوری اسلامی ایران و از جمله در امور قضایی و حقوقی خدمات شایان تحسینی از خود نشان دادند. (۲)

شهید قدوسی طلاب مدرسه را بلندنظر و با روح بزرگ بارآورد و حتی از بیم آثار منفی بر روح و روان آنان از پذیرش هدایایی که احیاناً مردم می‌خواستند به طلبه‌ها تقدیم کنند امتناع می‌کرد.

وی در جهت ایجاد حس اعتماد و فراهم آوردن زمینه رشد معنوی طلاب استفاده از میزان شهریه مدرسه را به اختیار خودشان گذاشته بود تا هر کدام به مقداری که نیاز دارند بردارند، فروشگاه تعاونی مدرسه مسئول خرید داشت، ولی فروشنده نداشت و این خود طلاب بودند که کالاها و اجناس مورد نیاز را انتخاب می‌کردند و پولش را در صندوق فروشگاه می‌ریختند و اگر پول لازم را نداشتند، دفتر خریدهای نسبی، خودشان بدهی را یادداشت می‌کردند. شهید قدوسی صبح‌های زود و گاهی نیمه شب به مدرسه می‌آمد تا از نزدیک بر رفتار و اعمال و میزان تقید طلاب بر واجبات و مستحبات نظارت کند و گاه پیاده همراه شاگردان به مسجد مقدس جمکران می‌رفت و از فرصت‌های مناسب برای کمک به رشد و کمال

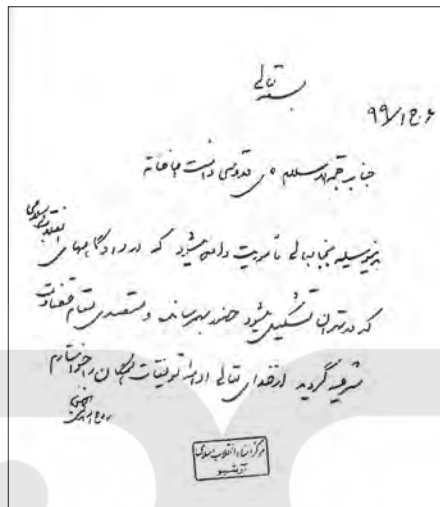
کاملاً نشان می‌دهد که ارتباط مستقیمی با صهیونیست‌ها دارند، دیدید که رژیم اشغالگر قدس بعد از توقیف روزنامه آیندگان اظهار تأسف کرد به چه مناسبت یک کشوری که به تمام معنا از صهیونیست‌بین‌المللی الهام می‌گیرد، از یک روزنامه‌ای در یک کشور اسلامی توقیف شده، اظهار تأسف می‌کند. شهید قدوسی با گروه‌های الحادی نظیر حزب توده، چریک‌های فدایی خلق و پیکار برخورد قاطعی کرد و عقیده داشت، اینها علف‌های هرزی هستند که در مسیر حرکت امت اسلامی در همه جا سبز می‌شوند و باید ریشه آنها خشکانیده شود و با برخورد‌های مقطعی و مودی مخالف بود و معتقد بود مسامحه در سرکوبی اینها موجب می‌شود که ضد انقلاب قوت بگیرد، لذا با یک اقدام قاطع، ساختمان‌های بیت المال را که در اختیار این تشکیلات منحرف بود، از دستشان گرفت و سپس نشریات آنان را توقیف کرد و مهره‌های اصلی را دستگیر و روانه زندان کرد. البته در آنجا نیز سعی بر هدایت آنان داشت. (۱۲)

ماه‌ها قبل از آنکه منافقین حرکت مسلحانه را آغاز کنند، شهید قدوسی با تیزبینی خاص خود خطر مزبور را تشخیص داد و نظرش این بود که جلوی آنها گرفته شده و فعالیتشان محدود گردد و از سال ۱۳۵۹ مصمم گشت تا در یک حرکت ناگهانی تمام مسئولین آنها دستگیر شوند تا نتوانند اقدامی علیه نظام و جامعه انجام دهند که متأسفانه این پیشنهاد از سوی دیگر مسئولان حمایت نشد و با وقوع حوادث جدید نظر آن شهید را پذیرفتند، اطلاعیه ده ماده‌ای که دادستانی کل انقلاب که از سوی آیت‌الله قدوسی صادر گردید، در واقع اعلام موضع قوی و محکم نظام اسلامی در مقابل منافقین و گروه‌های ضد انقلاب بود که بعد از صدور آن شهید قدوسی به‌طور کامل و جلدی به مبارزه با گروه‌ها پرداخت و ستادی را تحت عنوان ستاد پیگیری اطلاعیه دادستانی کل انقلاب به وجود آمد. (۱۳)

در دوران ایشان شهربانی‌ها و کلانتری‌ها به دلیل شرایط اوایل انقلاب از نظم و انسجام کافی و لازم برخوردار نبود که با همت معاونین و موافقت آن شهید گران‌قدر تشکیلاتی به نام «گشت‌شب» از نیروهای مردمی و بدون تحمل هزینه به بیت المال امنیت سطح شهر را در شب‌ها تأمین می‌کردند. همچنین وی با معتمدان به مواد مخدر و قاچاقچیان آن برخورد قاطع کرد که در این راه توفیق‌هایی را هم به دست آورد و تقریباً این باتلاق فساد ریشه‌کن گشت، اما در مراحل بعدی و به دلیل

برخی بی‌توجهی‌ها این جریان گسترش یافت. (۱۴)
از جمله ویژگی‌های شگفت و منحصر به فرد شهید قدوسی در سمت دادستان کل انقلاب، مهربانی وافر و توجه بی‌دریغ وی به مراجعین بود. فردی نبود که به وی مراجعه کند و از برخوردش آزرده شود، حتی اگر با برخورد‌های توهین‌آمیز طرف مقابل مواجه می‌شد، آن را تحمل می‌کرد و معتقد بود که در این موارد است که انسان خود را می‌آزماید و به میزان تسلط بر نفس و قوه غضبیه پی می‌برد، او مانند کوهی استوار حتی به حرف‌های افراد طاغوتی و بی‌بند و بار هم گوش می‌کرد و می‌گفت: «برایم سخت است که سخن کسی را که با امیدی به اینجا آمده قطع کنم». البته آنان ابتدا با شخصیتی قاطع، قدرتمند و با ابهت روبرو می‌شدند، ولی به‌تدریج می‌دیدند، این ویژگی با یک نوع دلسوزی پدرانه توأم است و او می‌خواهد راهی برای رفع مشکل مراجعان بیابد، به همین دلیل برخی دوستان ناگاه در جراید نوشتند: «چرا این قدر ضد انقلاب‌ها با شهید قدوسی رابطه خوب دارند؟!»

رفتارش با محکومین نیز عدالت مولایش علی (ع) را در اذهان زنده می‌کرد. معتقد بود در عین اینکه باید در اجرای احکام شرعی قاطعیت داشت، باید مجازات متناسب با جرم باشد و محکوم نباید مورد اهانت قرار گیرد و با آن قدر بی‌آبرو شود که پس از آزادی از زندان، دیگر جایی در جامعه نداشته باشد. با متهم و مجرم چنان با منانت، خونسردی و بزرگواری برخورد می‌کرد که همه تعجب می‌کردند و بارها تأکید می‌کرد



ارشاد در شرایط آشفته آن روز بودند و به دولت موقت فشار آوردند که یک فرستنده رادیویی و تلویزیونی در قم ایجاد کنند، اما آنان به بهانه‌های مختلف با این پیشنهاد مخالفت کردند. موقعی که امام، نامبرده را به عنوان دادستانی کل انقلاب منصوب فرمودند، خطاب به ایشان گفتند: «باید بدانید نخست وزیر واقعی در شرایط کنونی و اداره‌کننده واقعی و آرام‌بخش راستین، دادستان انقلاب است». (۱۵)

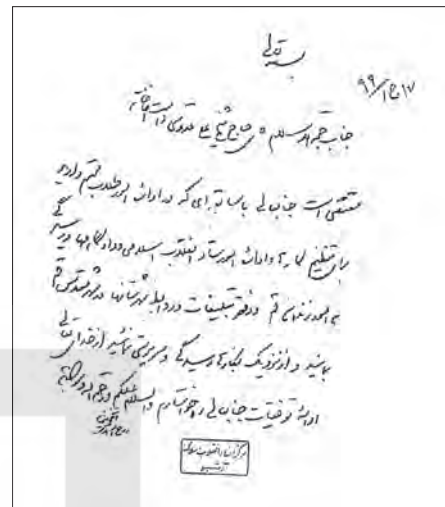
اهتمام آن شهید بر این بود که احکام اسلام را در شعب دادگاه‌های انقلاب پیاده کنند و شب و روز خود را صرف اصلاح این نهاد می‌کردند، زیرا عقیده داشتند این تشکیلات براساس ضوابط اسلامی بنیان نهاده شده و باید بر مبنای اسلام و قرآن و احکام این آیین قضاوت کند و مقررات ضد اسلامی و طاغوتی و دست و پاگیر از بین بروند. همچنین چنین عقیده‌ای را در مورد دادگاه‌های دادگستری هم داشتند و اصرارشان بر این بود که تحولات مزبور از قم شروع شود و به دیگر نقاط تسری یابد. (۱۶)

جوانه‌های عدالت
در زمان تصدی ایشان در سمت دادستانی انقلاب اسلامی،

از یک سو برای طلاب سختگیری می‌کرد که وقت آنان تلف نشود و به درس‌های خود خوب برسند و متعهد و متدین بآیند و از سویی به آنان مهربانی و به اوضاع و مشکلات درسی و مالی آنان رسیدگی می‌کرد. به این ترتیب عناصر مفید، سازنده و پرمایه‌ای پرورش یافتند و شیوه‌های آموزشی مدرسه حقانی الگوی دیگر مدارس علوم دینی شد.

مطبوعات منحرف به پایگاه‌های دشمن تبدیل شدند. در این نشریات که به منافقین، گروه‌های چپ و ملی‌گراها تعلق داشت، به اسلام، نظام و انقلاب توهین می‌شد و نیز با تحلیل‌های غلط و درج گزارش‌های جعلی و دروغین، اسباب یاس مردم از جمهوری نوپای اسلامی را فراهم می‌ساختند تا زمینه برای تغییر حکومت فراهم شود. حضرت امام با تیزبینی این توطئه را تشخیص و اخطار دادند و شهید قدوسی به خنثی نمودن آن همت گماشتند.

شهید قدوسی در مصاحبه‌ای خاطر نشان ساخت مدارکی از برخی روزنامه‌ها بدست آورده‌ایم و منتشر خواهیم کرد که



برخی از مسئولیت‌های حساس به ایشان سپرده شد. پس از مدتی به دلیل احتیاج برمی که شهر قم به یک مدیر قوی داشت، امام طی حکمی، ایشان را مأمور اداره امور ستاد انقلاب اسلامی و دیگر مسائل شهرستان قم کردند و شهید قدوسی با توجه به هوش سرشار و تدبیر و تجارب مدیریتی، این کار را به نحو احسن و مطلوب انجام دادند. پس از مدتی که امام خمینی به قم مراجعت کردند، مسائل مربوط به دفتر رهبری هم به این امور اضافه شد و هر روز ایشان بخشی از وقت خود را در آنجا می‌گذرانیدند.

شهید قدوسی از سوی حضرت امام مأموریت یافتند که در دادگاه‌های انقلاب که در تهران تشکیل می‌شدند، حضور یابند و متصدی مقام قضاوت شوند. در آن زمان این نهادها شکل نگرفته بودند و غالب زندانیان در زیرزمین مدرسه رفاه که محل اقامت امام بود، نگهداری می‌شدند. شهید قدوسی با حکم امام به آنجا رفتند و موارد مختلف را زیر نظر گرفتند.

در همین چند روز برخی از مهره‌های اصلی و قدیمی رژیم پهلوی از جمله هویدا، نصیری (رئیس ساواک)، سپهبد مقدم (آخرین رئیس ساواک)، رحیمی فرماندار انتظامی تهران و عده‌ای دیگر اعدام شدند.

مدتی پس از پیروزی انقلاب، دو وظیفه خطیر از جانب امام به آیت‌الله قدوسی سپرده شد: یکی عضویت در شورای عالی قضایی و دیگری دادستان کل انقلاب. حضور این فقیه عارف در نهاد مزبور موجب بهبود بسیاری از مشکلات شد. در هنگام آغاز به کار ایشان بسیاری از نیروهای نفوذی و حتی عده‌ای از منافقین در دادستانی بودند که آن شهید فعالیت بنیادین را آغاز کردند و با روحیه‌ای انقلابی، دقیق و عمیق به فعالیت پرداختند و با مشورت شهید بهشتی نیروهای مؤمن و انقلابی را جایگزین این افراد کردند. براساس این پاکسازی، دادستانی از لوث وجود عناصر وابسته پاک و بسیاری از دسیسه‌های دشمن با شکست مواجه شد. به عنوان مثال ایشان به وسیله نماینده‌ای که تعیین کردند، گمرکات را مورد رسیدگی اساسی قرار دادند و این حرکت موجب کشف مقادیر زیادی مواد منفجره و اسلحه و تحویل دادستانی شد. (۱۷)

شهید قدوسی که از همان ابتدا رضایت خالق را در نظر داشتند، در راه انجام وظیفه از کسی باکی نداشتند و با شهامت بی‌نظیری در مقابل اقدام‌های خلاف و تصمیم‌گیری‌های خودسرانه و بدون رعایت ضوابط قضاوت اسلامی ایستادند و هر جا شکایتی به حق از دادگاه‌ها می‌شد، با جدیت تمام به آن رسیدگی می‌کردند، آن گاه که بر مسند قضاوت اسلامی نشستند، کمر همت را بر اجرای این اصل بستند و عهد کردند داد مظلوم را از ظالم بگیرند. ایشان اولین کسی بودند که آیین‌نامه دادگاه‌های انقلاب را نوشتند. همچنین آن شهید اولین پیشنهاددهنده برای به‌وجود آوردن تغییرات اصولی در وزارت

به خاندان عصمت و طهارت عشق می‌ورزید و سعی می‌کرد این علاقه را در شاگردان خود نیز ایجاد کند و از روی همین اشتیاق بسیاری از خطبه‌های طولانی نهج البلاغه را با تسلط کامل حفظ می‌کرد و در هر مجلس روضه و سوگواری برای امامان شیعه، گریه شدید ایشان باعث توجه دیگران می‌شد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین محمدی عراقی، مجله پیام انقلاب، شماره ۱۱۸ ص ۴۱.
۲. یادنامه شهید قدوسی، ص ۵۷.
۳. سیری در زندگی و مبارزات استاد شهید آیه الله قدوسی، روزنامه اطلاعات، همان، ص ۶.
۴. پیش‌تازان شهادت، ...، ص ۶۷.
۵. یادواره دومین شهید سنگر فقاقت و قضاوت آیه الله علی قدوسی، روابط عمومی دادستانی کل انقلاب، ص ۱۰۲.
۶. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۸۵۵۵، ص ۶.
۷. یادنامه شهید قدوسی، ص ۶۸ - ۶۹.
۸. یادمان هیجدهمین سالگرد شهادت دادستان کل انقلاب شهید قدوسی، سید امیرحسین اصغری، کیهان، شماره ۱۶۶۰۰.
۹. مرد تقوا و استقامت (شهید قدوسی) به روایت یکی از یاران، نشریه شما شماره ۱۷۹، ص ۸.
۱۰. پیام انقلاب، شماره ۹۲، ص ۴۵.
۱۱. یادنامه شهید قدوسی، ص ۶۳.
۱۲. عدالت در خون، ص ۷۷.
۱۳. همان، ص ۶۳ و ۶۵، یادنامه شهید قدوسی، ص ۱۲۰ و ۱۲۱.
۱۴. مرد تقوا و استقامت، نشریه شما، شماره ۱۷۹.
۱۵. دیدار با ابرار، ج ۷۹، ص ۱۱۵ - ۱۱۷.
۱۶. ویژه نامه شهید قدوسی، روزنامه جمهوری اسلامی، ص ۱۰، یادنامه شهید قدوسی، ص ۷۶ و ۱۲۹؛ عدالت در خون، ص ۱۰۰.
۱۷. سیمای فرزندانگان، رضا مختاری، ص ۱۸۸.
۱۸. یادنامه شهید قدوسی، ص ۶۷.
۱۹. همان، ص ۸۰.
۲۰. ویژه نامه سالگرد شهادت آیه الله قدوسی، روزنامه جمهوری اسلامی، بی تا، ص ۸.
۲۱. یادنامه شهید قدوسی، ص ۱۴۰.

اهتمام داشت و معتقد بود از معتبرترین نسخه‌ها استفاده کند. می‌فرمود: «در زیارت عاشورا از متن مورد استفاده عالم ربانی آیه الله حاج میرزا علی آقا قاضی استفاده می‌کنم» (۱۷)

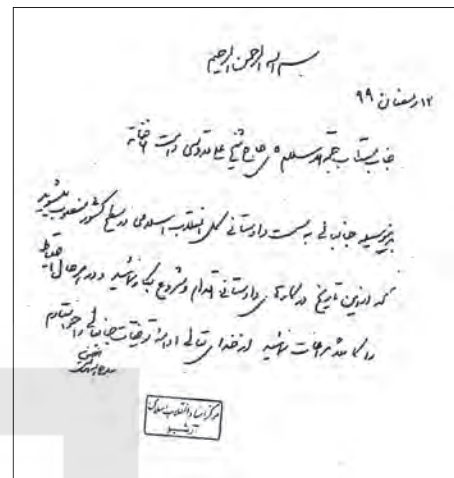
شهید قدوسی به خاندان عصمت و طهارت عشق می‌ورزید و سعی می‌کرد این علاقه را در شاگردان خود نیز ایجاد کند و از روی همین اشتیاق بسیاری از خطبه‌های طولانی نهج البلاغه را با تسلط کامل حفظ می‌کرد و در هر مجلس روضه و سوگواری برای امامان شیعه، گریه شدید ایشان باعث توجه دیگران می‌شد. آیه الله احمدی میانجی خاطر نشان می‌نماید: «در ایام عاشورا روزی خدمتش بودم. بعد از آنکه قسمتی از کارهای مشترک انجام گرفت، بنا شد به مجلس سوگواری برای خامس آل عبا برویم. ایشان فرمود حدود یک قرن است که در منزل آیه الله میر سیدحسن برقی به‌طور مداوم در ایام عاشورا مراسم عزاداری برپاست. قطعاً ائمه به این مکان عنایت ویژه‌ای دارند، پس بهتر است در این مجلس حضور یابیم.» به تربت امام حسین (ع) عشق می‌ورزید و برای خودش تربت مخصوصی تهیه کرده بود و انگشتری را که به نام مقدس معصومین زینت یافته بود، برای شب اول قیام تدارک دید. در عین حال مظاهر به مسایل اعتقادی و سجایا و خلقیات ارزنده نبود. (۱۸)

همه ساله در ایام سالگرد شهادت حضرت امام کاظم (ع) در منزل خودش مجلس روضه برگزار می‌کرد که در آن بزرگانی چون علامه طباطبایی حاضر می‌شدند. تابستان‌ها که به مشهد مقدس مشرف می‌شد، هر روز پیش روی مرقد مبارک آن حضرت زیارت جامعه کبیره را از حفظ با چشم گریان و توجهی خاص و حالتی پر جنبه و معنوی می‌خواند، به‌طوری که منظره حال و توجه او برای هر کسی که مشاهده می‌کرد جالب و فراموش نشدنی بود. به حضرت ولی عصر (عج) ارادت مخصوصی داشت و پیوسته می‌فرمود ما باید حضرتش را که صاحب امر ماست در تمامی امور و شئون خویش حاضر و ناظر بدانیم. (۱۹)

شهید قدوسی با اهل معنا و عارفان و آنها که بدن‌هایشان در میان مردم است و دل و جان‌شان در ملکوت و عرش پرواز می‌کنند، در ارتباط بود و این خصوصیت را در کتمان کامل نگاه می‌داشت. او در این باب اهل نظر و تشخیص بود و مدعیان کاذب را از عارفان راستین تشخیص می‌داد. اشعار و غزلیات بسیاری را در حافظه قوی خویش نگاهداری می‌کرد. علاوه بر این که خود طبع شعر داشت و سروده‌های خویش را در دفتری جمع کرده بود. (۲۰)

به منظور تزکیه نفوس و اصلاح درون از زاهدان و پارسایان، نمونه می‌آورد. کمتر درس اخلاقی بود که شهید قدوسی در آن از حاج میرزا علی آقا قاضی و کمالاتش سخن به میان نیاورد. چنان‌گرا و جذاب آن استاد اخلاق و حکیم عارف را معرفی می‌کرد که بر دل می‌نشست و شنوندگان آرزو می‌کردند یا مثل قاضی شوند یا مرگشان فرابرسد، زیرا زندگی جز این، مساوی با زیان و فساد است. (۲۱)

از کلاس‌های اخلاق شهید قدوسی معنویت و عرفان و جذبه‌های ملکوتی ساطع بود. خطبه‌های نهج البلاغه و به‌ویژه خطبه همام را که در وصف متقین هست، با چشم‌های گریان و صدای لرزان‌شان چنان اثربخش و تکان‌دهنده می‌گفت که هرگز فراموش نخواهد شد. یک صبح پنج‌شنبه در درس اخلاق او نشستن کافی بود که کاخ آرزوهای دنیایی و تعلقات فناپذیر آدمی فرو بریزد.



که این گونه رفتارها زمینه ساز اجرای عدالت اسلامی است. با تمام این مهربانی‌ها وقتی که دادگاه حکم مجرمی را صادر می‌کرد، هرگز تصمیم ایشان عوض نمی‌شد و در اجرای آن و یا دستگیری متهم سستی به خرج نمی‌داد، هرچند که متهم دارای شهرت و موقعیت اجتماعی و سیاسی بود، هیچ‌گاه در اجرای عدالت بین شخصی گمنام و فرد مشهور فرقی قائل نبود. (۱۵)

شرح درد اشتیاق

شهید قدوسی ضمن آنکه منضبط، قاطع و مقرراتی بود، روحی لطیف و ذوقی سرشار داشت، گاه دیده می‌شد که در نیمه‌های شب در دفتر مدرسه رو به قبله نشسته و با معشوق خویش راز و نیاز دارد، جهان را نشانه‌ای از عظمت حق می‌دید و از مشاهده آیات خلقت لذت می‌برد. تهجد، نماز شب و دعا‌های متنوع و ماثور نزد وی جایگاهی خاص داشت. او معتقد بود انسانی که نتواند خواب و بستر گرم را رها کند و برای نماز شب از این امور نگذرد، در آینده خیلی چیزها نخواهد داشت. محبوب‌ترین شاگردان مدرسه‌ای که او مدیریتش را عهده‌دار بود، متعهدترین آنها بودند، نه درس‌خوان‌ترین افراد. وی ضرورت تعبد را در کنار تعلم گوشزد می‌کرد، چون خانه‌اش نزدیک مدرسه بود، نیمه‌های شب از خانه حرکت می‌کرد که سری به آنجا بزند و ببیند کدامیک از شاگردان مشغول شب زنده‌داری هستند. نماز شب را برای روحانی لازم می‌دانست. یک شب در مسجد گوهرشاد مشهد می‌گفت: «برایم بسیار ناگوار و غیرمنتظره بود که شنیدم یکی از اساتید مدرسه، مقید به نماز شب نیست. با ایشان صحبت کردم، مشخص شد سبکی معده را در شب رعایت نمی‌کند.» بار دیگر نقل می‌کرد: «وقتی در نهار بودیم، سالی یک بار به صورت خانوادگی به منزل یکی از آشنایان دعوت می‌شدیم. من پس از تکرار چند نوبت دیدم، همان شبی که ما در آن میهمانی غذا می‌خوریم. نماز صبح روز بعد به آخر وقت کشیده می‌شود. متوجه شدم در اموال آن شخص اشکالی وجود دارد.» (۱۶)

مرحوم آیه الله علی احمدی میانجی نقل می‌کرد: «شهید قدوسی نسبت به زیارت عاشورا مواظبت داشت. موقعی که ایشان دادستان کل انقلاب بود، در رؤیایی مشاهده کردم که بر اثر مداومت در خواندن این زیارت، علوم خاصی به وی داده شده است.» وقتی این خواب را برایش مطرح کردم، گفت: «مدتی است که این توفیق را پیدا نکرده‌ام.» موقعی که برخی تهی مغزان و هابی مسلک، نسبت به برخی جملات و مضامین زیارت عاشورا انتقاد کردند و عباراتی را به باد مسخره گرفتند، شهید قدوسی از این بی‌خردی آنان تعجب کرد و گفت: «زیارتی به این فصاحت و بلاغت وجود ندارد و کلام معصوم بودن از آن می‌بارد و در جملات آن بالاترین لطافت دیده می‌شود.» مرحوم قدوسی تأکید می‌کرد: «علامه طباطبایی به این معانی اصرار داشت و در ایام محرم و صفر زیارت عاشورایش ترک نمی‌شد و به زیارت جامعه کبیره



نماد پرهیزکاری و اخلاص...

سید محمد رضا طباطبائی

را پرداخت می‌نمود. نظر به روحیه خاصی که داشت و از مطرح شدن در بین اشخاص طفره می‌رفت، سرپرستی و مدیریت مدرسه منتظریه (حقانی) برایش کار سخت و سنگینی بود. این جمله را مکرر از او شنیدم که می‌فرمود: «اگر روزی بپاید که من احساس کنم وظیفه ادامه این کار را ندارم، آن روز را برای خود جشن خواهم گرفت»، اما چون کاری را وظیفه خود می‌دانست، آن را با جدیت و پشتکار و صف‌ناپذیری انجام می‌داد. گاه می‌شد که استاد شهید قبل از طلوع آفتاب به مدرسه می‌آمد و گاه شب‌ها تا نزدیک نیمه شب به کار مشغول بود. او بیشتر و یا تمام کارهایی را که یک یا چند کارمند ساده و معمولی می‌توانستند انجام دهند، خود انجام می‌داد. از هر قلم و برگ کاغذی حداکثر استفاده را می‌کرد و غالباً یادداشت‌های موقتی را با مداد می‌نوشت تا پس از رفع نیاز بتواند آن را پاک و از کاغذ آن مجدداً استفاده کند. هنگام غروب و حتی شب‌ها اگر مشغول نوشتن نبود و با کسی صحبت می‌کرد، از روشن کردن چراغ و مصرف برق خودداری می‌کرد و هنگامی که مدرسه مجهز به سیستم شوفاژ شده بود، از باز کردن شوفاژ اتاقتش خودداری می‌کرد.

شاید بتوان گفت که وی نوشته‌ای که با نام خدا شروع نشده باشد ندارد، هرچند آن نوشته به‌صورت یادداشت چند کلمه‌ای باشد. از پدرش نقل می‌کرد که آن مرحوم حتی جزوات و نوشته‌های کمونیست‌ها را که مطالعه می‌کرد، ابتدا نام خدا را بالای آن می‌نوشت. استاد آنچه را که وظیفه خود تشخیص می‌داد، در انجام آن تعهد عجیبی داشت و هرچند آن عمل برای او مشکل و یا در برادرانده مشکلات می‌بود، به توجیهات نفس هرگز تن در نمی‌داد. یک سال هنگام برگزاری امتحانات که حضور خود را در مدرسه لازم می‌دید، در نهان از جهات مالی مسائلی برایش پیش آمد و وضع چنان بود که با مسافرت یکی دو روزه می‌توانست از بروز خسارت‌های عمده مالی جلوگیری کند، اما خسارت سنگینی را پذیرفت و کار را برای اندک مدتی هم ترک نکرد.

هرکس با استاد آشنا می‌شد، خیلی زود او را شخصی هدفدار و کسی می‌یافت که از تمام امکانات زندگی خود برای رسیدن به هدف استفاده می‌کند. او نوعاً از برخورداری زودگذر با اشخاص و فرصت‌های آتی نیز به‌نجوری در جهت هدف مقدس خویش استفاده می‌کرد. هدف او تربیت نفوس و کشاندن استعدادها به صراط مستقیم و عبودیت الله بود و تلاش او در این راه، تلاشی عاشقانه بود که با معیارهای عادی تطبیق نمی‌کرد.

استاد را در سمت دادستانی کل انقلاب به این وصف شناختند که در ارجاع کارها به اشخاص، سماجت و اصرار نمی‌کند، اما در کار فرهنگی و علمی مدرسه، خصوصاً دعوت اساتید لایق و عالی‌رتبه تا می‌توانست تلاش و همیشه بهترین اساتید را برای تدریس در مدرسه دعوت می‌کرد و معلوم است که دستیابی به اساتید بزرگ، آن هم برای دروس سطح پائین چقدر دشوار بود. حضرت استاد خزعلی، یک روز در درس اصول الفقه به مناسبتی فرمودند: «امروز تقاضا نسبت به من برای تدریس دروس سطح بالا زیاد است، اما به جهت وظایف و مسئولیت‌های دیگری که دارم قبول نمی‌کنم و این درس را برای شما از این جهت قبول کرده‌ام که آقای قدوسی درخواست کرده‌اند و اگر این مرد بگوید شرح امثله (ابتدائی‌ترین درس حوزه) را در این مدرسه تدریس کنم، چنین خواهم کرد و آن را وظیفه خود خواهم دانست».

استاد شهید دروسی را که کمتر برای آن استاد یافت می‌شد، خود به عهده می‌گرفت، مثل رساله توضیح المسائل و گلستان سعدی و چه موشکافی‌ها و دقت‌ها که در همین درس‌ها به خرج می‌داد. مفاهیمی چون مشهور شدن بین مردم، مرید و هوادار داشتن، ریاست، تقدم و تاخر و امثال اینها چیزی بود که استاد به آنها می‌خندید و اگر می‌دید کسی از روحانیون گرفتار این اوهاست، جدا رنج می‌برد، با این وصف می‌فرمود: «گاهی وظیفه انسانی

۱۴ سال، ظاهراً هیچ‌کدام موفق به بوسیدن دست ایشان نشدند. هرگاه کسی قصد بوسیدن دست او را می‌کرد، با قدرت جسمی خاصی که داشت از این کار ممانعت می‌نمود. در سلام کردن تقدم می‌جست و در عبور از معابر، همراهان خود را جلو می‌انداخت. هنگامی که به مجلسی وارد می‌شد و در آن مجلس جایی برای خواص و جایی برای دیگران مقرر کرده بودند، سعی می‌کرد در بین افراد عادی بنشیند و حتی اصرار و تعارفات نمی‌توانست او را به صدر مجلس بکشاند. ایشان حتی از امامت جماعت اجتناب می‌کرد و شاگردان ایشان جز در موارد نادری نتوانستند به او اقتدا کنند. یک بار در اواخر عمر شریفش در جلسه‌ای، با اشاره به افرادی که سابقه تحصیل در حوزه‌های علمیه را هم داشتند و نیل به مقاماتی برای آنها تصور می‌رفت و متأسفانه در گردونه انقلاب ناخالصی خود را نشان دادند و خود را مطرود خلق و خالق نمودند، از ایشان سؤال شد که به نظر شما وجه مشترک بین این افراد چیست؟ ایشان پس از تأمل مختصری فرمود: «ظاهراً غالب این افراد کسانی بودند که بی‌ارزشی مقامات ظاهری برایشان حل نشده بود.» و این جواب مختصر را آن چنان از روی صدق و اعتقاد بیان کرد که به اندازه یک کتاب، به شنونده درس آموخت و در عمق جان او نفوذ کرد.

استاد شهید در کیفیت لباس پوشیدن و اصلاح سروصورت نیز به این مسئله توجه داشت و ظاهر خود را مانند طلاب معمولی می‌آراست. فرزندانشان در این زمینه می‌گفت: «پدرم دقت خاصی داشت که حجم عمامه‌اش بزرگ نباشد و محاسنش از حد خاصی بلندتر نشود.» با توجه به این خصلت استاد می‌توان دریافت که وی از پذیرش مقاماتی چون دادستانی کل انقلاب و عضویت شورای عالی قضائی تا چه حد در فشار روحی بوده است.

ج- تعهد و تقوی:

تقوای استوار و تعهد خلل‌ناپذیر چیزی بود که هرکس با استاد آشنا می‌شد، او را به این وصف می‌شناخت و راستی که چه مواظبت‌ها، دقت‌ها و موشکافی‌هایی که در این امر داشت. ترک واجب و ارتکاب حرام را برای مومن محال می‌دانست و به مستحبات و مکروهات بسیار اهمیت می‌داد. نماز شب را برای روحانی لازم می‌دانست. یک شب در مسجد گوهرشاد با نگرانی خاصی فرمود: «برایم بسیار ناگوار و غیرمنتظره بود که شنیدم

■ ■ ■

شهید علی قدوسی، بدون شک یکی از این منابع نور و معادن کمال و فضیلت، مظلوم زیست و در پی شهادت نیز همچنان مظلوم ماند، زیرا عمق فضائل، وسعت کمالات، قوت نفس و بلندی روح او برای بسیاری ناشناخته مانده است و با تأسف، اقدام شایسته‌ای در شناساندن این ارزش‌های والای انسانی انجام نداده‌ایم و این در واقع ظلمی است که ما به خود می‌کنیم.

یکی از اساتید مدرسه مقید به نماز شب نیست. با ایشان صحبت کردم و معلوم شد سبکی معده را در شب رعایت نمی‌کند. «بار دیگری فرمود: «ما وقتی در نهان بودیم، سالی یک بار به صورت خانوادگی، منزل یکی از آشنایان دعوت می‌شدیم. من پس از تکرار چند نوبت دیدم، همان شبی که ما در آن مهمانی غذا می‌خوریم، نماز صبح روز بعد به آخر وقت کشیده می‌شود و متوجه شدم در اموال آن شخص اشکالی وجود دارد». پدر استاد همان طور که اشارت رفت، از علمای بزرگ و در زمره مراجع بود، اما استاد به نیابت از او احتیاطاً مقدار زیادی وجوهات شرعیه

سخن درباره بزرگان مشکل، ولی لازم است، چه آنکه خداوند متعال در هر عصر و زمانی نمونه‌هایی از فضیلت و انسانیت را در جوامع انسانی می‌پروراند تا آنها مصادیق عینی تربیت الهی و شاهدهای صادقی بر امکان تعالی نفس انسانی و الگوهای زنده و گویا برای هموعان خود باشند و آنگاه که ابر مرگ چهره نورانی یکی از این ستارگان آسمان فضیلت را ببوشاند بر ناظران و شاهدان فرض است که از زیبایی‌های آن زیبایی پنهان بگویند و بنویسند و حامل و ناقل بخشی از انوار آن منابع نور برای دیگران و آیندگان باشند.

استاد بزرگ و مربی شهید آیت‌الله علی قدوسی، رضوان‌الله علیه بدون شک یکی از این منابع نور و معادن کمال و فضیلت بود. او مانند هم‌زم شهید برادر و محبوبش شهید مظلوم آیت‌الله دکتر بهشتی مظلوم زیست و در پی شهادت نیز همچنان مظلوم مانده است، زیرا عمق فضائل، وسعت کمالات، قوت نفس و بلندی روح او برای بسیاری ناشناخته مانده است و با تأسف، اقدام شایسته‌ای در شناساندن این ارزش‌های والای انسانی انجام نداده‌ایم و این در واقع ظلمی است که ما به خود می‌کنیم. «و ما ظلمونا و لکن کاناوانفسهم بظلمون». ما با اعتراف به اینکه قادر به ترسیم چهره درخشان و انعکاس فضائل این رجل الهی نیستیم، گوشه‌هایی از کمالات او را برحسب یافت و شناخت خود منعکس می‌کنیم، به این امید که تذکار و پندی باشد برای نویسنده و دیگران.

الف- کرامت خانوادگی:

از موهبت‌های خداوندی به مرحوم شهید قدوسی، طیب مولد و کرامت خانوادگی بود. ایشان در یک خانواده اصیل و شریف نهاده‌اند متصف به علم و تقوی و فضیلت به دنیا آمد، پدرش مرحوم آیت‌الله آخوند ملا احمد قدوسی است که پس از بیست سال تحصیل در نجف اشرف و احراز مقام شامخ اجتهاد، در سال ۱۲۷۷ هجری شمسی به نهان مراجعت کرد و سال‌ها مورد توجه علماء و فضلاء کشور و مورد توجه توده‌های مردم در مسائل شرعی و اجتماعی بود، به طوری که بنا به نقل موثقین، مرحوم آیت‌الله بروجری که در آن اوقات هنوز در بروجرد اقامت داشتند، بارها هنگام بروز مشکلات علمی و اجتماعی به نهان مسافرت کردند تا با بهره‌گیری از دانش و بینش آن مرحوم مشکلات را حل نمایند و این مطلبی است که خود آیت‌الله بروجری به آن تصریح فرموده‌اند.

استاد شهید می‌فرمود پدرم که با هشیاری و دقت خاصی مسائل را بررسی و تعقیب می‌کرد، در مسئله مشروطیت خیلی زود فهمید که قضیه، قضیه اسلام و آزادی نیست و دست دیگری در کار است و چون اقدامات او در جهت رساندن اطلاعات خود به مرحوم آیت‌الله آخوند خراسانی که طرفدار مشروطیت بود، مخالفت با ایشان تلقی می‌شد و وی این مسئله را جائز نمی‌دانست، با این جریان کجدار و مریز رفتار کرد و از سال ۱۳۱۵ تا آخر عمر (۱۳۴۲ش) در راه روی خود بست و گوشه‌نشینی کامل اختیار کرد. استاد در این زمینه داستان‌های جالبی از برخورد شجاعانه و جسورانه پدر به حکام وقت، خصوصاً جلادان رضاخانی که او را برای تأیید حکومت وی، تحت فشار قرار می‌دادند، نقل می‌کرد.

ب- بی‌زاری از مقام و جاه:

استاد شهید جدا از جاه و مقام ظاهری بی‌زار بود و این خصلت را با برخورداری اولیه و خیلی زود می‌توانستی در او ببایی. او شدیداً از اینکه محور قوم و گروه و دسته‌ای باشد و افراد، دور او جمع شوند و نزد او رفت و آمد کنند، منزجر بود و از هر چیزی که او را به این وادی می‌کشاند، دوری می‌کرد. به یاد دارم در اولین عید پس از تصدی ایشان در مدرسه منتظریه، جمعی از طلاب مدرسه برای عرض تبریک به منزل ایشان رفتند و این اولین بار و شاید آخرین بار هم بود و سپس از آن در چنین مواقعی، قبلاً منزل را ترک می‌کرد. شاگردان ایشان در مدرسه منتظریه در طول مدت



برخوردار بود و از روان‌شناسی و قیافه‌شناسی نیز بهره داشت. با یک برخورد و ملاقات، طرف را خوب می‌شناخت و غالب پیش‌بینی‌هایش درباره افراد درست از آب در می‌آمد. حافظه‌اش بسیار قوی و قدرتش بر کار علمی زیاد بود و به کارهای علمی و تحقیقاتی علاقه بسیار داشت و به همین دلیل، اشتغالات غیر علمی، برای او سنگین و ناگوار بود، لکن او بنده خالص خدا بود و آنچه را که وظیفه خود تشخیص می‌داد، مثل دادستانی کل انقلاب - بدون اهمال انجام می‌داد و مبنای اصلی زندگی او همین بود: «عمل به وظیفه»

ط - عشق به شهادت:

شهید قدوسی به راستی عاشق شهادت بود و از هنگام شروع نهضت اسلامی امام خمینی (ره)، با آمادگی برای شهادت، فعالانه وارد میدان مبارزه شد و به انتظار شهادت نشست. در سال‌های اخیر و خصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به‌صورت علنی و رسمی و با تمام توان در خدمت انقلاب بود و پس از جریان ۷ تیر و شهادت یار دیرین و هم‌زم صمیمی‌اش، شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی در انتظار شهادت بود. او از اینکه در آن جمع نبوده و آن سعادت شامل حال او نشده بود، اظهار تأسف و شکوه و این رستگاری عظیم را برای خود آرزو می‌کرد. در روزهای آخر عمر شریفش از حالت طبیعی خارج شده بود و همچون عاشقی که او را به محضر یار می‌برد، به شور و هیجان افتاده بود. از تمام مسائل دنیایی بریده بود و هر لحظه آماده شهادت بود. در چند روز آخر در شادی و شوق و سرحالی زایدالوصفی به سر می‌برد و این

هرگاه کسی قصد بوسیدن دست او را می‌کرد، با قدرت جسمی خاصی که داشت از این کار ممانعت می‌نمود. در سلام کردن تقدم می‌جست و در عبور از معابر، همراهان خود را جلو می‌انداخت. هنگامی که به مجلسی وارد می‌شد و در آن مجلس جایی برای خواص و جایی برای دیگران مقرر کرده بودند، سعی می‌کرد در بین افراد عادی بنشیند. از امامت جماعت اجتناب می‌کرد و شاگردان ایشان جز در موارد نادری نتوانستند به او اقتدا کنند.

حالاتی بود که شاید کسی در تمام عمر از او ندیده بود. سرانجام در صبحگاه ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ به دست پلید عاملان امریکا به آرزوی خود رسید و ما را اگر گوش شنوائی بود، نغمه جان‌سوز او را در آن حال می‌شنیدیم که چون مولایش علی (ع) می‌گفت: «فرت ورب‌الکعبه».

در مسلح عشق جز نکو را نکشند
رویه‌صفتان زشت‌خو را نکشند
گر عاشق صادقی زکشتن مهراس
مرده است هر آنکه او را نکشند

بزرگان و اوتادی چون علامه طباطبائی (ره) جمع می‌شدند. در این مجلس و هر مجلس روضه دیگری همین که خواندن مصائب اهل بیت (ع) شروع می‌شد، گریه شدید استاد نیز شروع می‌شد. تابستان‌هایی که به مشهد مشرف می‌شد، اقبال روزی یک بار به زیارت امام هشتم (ع) می‌رفت و در پیش روی مبارک، زیارت جامعه کبیره را از حفظ و با چشم‌گریبان و با توجهی خاص می‌خواند، به طوری که منظره حال و توجه او برای هر کسی که دیده باشد فراموش‌ناشدنی است. به حضرت ولی عصر (عج) ارادت مخصوصی داشت و پیوسته می‌فرمود: «اما باید حضرت تش را که صاحب امر ماست، در همه امور و شئون خود حاضر و ناظر بدانیم». درس‌های اخلاق پرشور و نافذ استاد جای خود را دارد و با این مختصر نمی‌توان آن را توصیف کرد. او در غالب این درسها خود اشک می‌ریخت و حاضرین را به گریه می‌انداخت.

شهید قدوسی با اهل معنی سروسی داشت، با آنها که بدن‌هایشان در میان ما مردم است و دل و جان‌شان به جای دیگری متصل و او این معنی را در کتمان کامل نگه می‌داشت. او در این باب اهل نظر و تشخیص بود و مدعی کاذب را که متأسفانه زیاد است، زود می‌شناخت. ایشان را یکی از سفرهایش به مشهد مقدس متوجه می‌شود که یکی از خیال‌پردازان مدعی، عده‌ای افراد ساده‌لوح را دور خود جمع کرده است و خود و آنها را فربش می‌دهد. استاد که ظاهری ساده و معمولی داشت، خود را در جمع آنها داخل می‌کند و پس از چند جلسه که وضع آن شخص را خوب به دست می‌آورد، شروع به بحث و سؤال می‌کند. پس از اندکی، آن شخص متوجه می‌شود که لو رفته است و از آن پس بساط خود را جمع می‌کند و از ارادتمندان استاد می‌شود.

ز - اخلاق و فضائل:

استاد شهید قدوسی معدنی از کمالات و فضائل و شخصی خودساخته بود. او قوای حیوانی خود را خوب مهار کرده بود و بر نفس خود تسلط کامل داشت. در مدت ۱۵ سالی که با ایشان تماس داشتم، حتی یک مورد عصبانیت از ایشان ندیدم. او نه تنها ذره‌ای حسد نداشت، بلکه از شنیدن و دیدن کمالات دیگران خوشحال می‌شد. بسیار شجاع و با شهامت بود و در بورش‌های وحشیانه‌ای که هر چند وقت یک بار، قوای امنیتی شاه معلوم به مدرسه داشتند، او از جای خود تکان نمی‌خورد و آنها را به هیچ می‌گرفت. یک بار هنگامی که ایشان در کلاس درس اخلاق مشغول موعظه بود، ماموران به مدرسه هجوم آوردند و شخصی را نزد استاد فرستادند که فوری بیایند با شما کار داریم، ایشان فرمود: «بگوئید اگر با من کار دارید، باید همان جا بایستید تا من کارم تمام شود». و چنین هم شد. یک بار که رئیس شهربانی وقت قم و رئیس سلاواک و عده‌ای از مامورین برای تفتیش به منزل ایشان می‌روند و کارشان طولانی می‌شود، مطالبه ناهار می‌کنند. ایشان می‌فرمایند: «من به شما غذا نمی‌دهم» و نداده بود.

به مقتضای همین فضائل نفسانی، استاد شهید از پیشقراولان انقلاب اسلامی و از یاران نزدیک و با وفای امام بود. او از سال ۴۲ (شروع نهضت اسلامی) بارها دستگیر شد و مدت‌ها در زندان به سر برد. گرچه از سال ۴۵ به بعد، به علت مسئولیت بزرگش در مدرسه منتظریه و با این امید که مدرسه بتواند پایگاهی برای انقلاب باشد - و چنین هم شد - برای جلوگیری از به هم خوردن آن و به صلاح‌دید جامعه مدرسین، با اینکه ایشان در امور و تصمیم‌گیری‌ها دخالت کامل داشت، نامش کمتر مطرح می‌شد. شهید قدوسی به آداب اجتماعی و مسائل تربیتی اهمیت زیادی می‌داد. بسیار متین، مؤدب و رعایت‌کننده اخلاقیات اسلام بود. در عین حال که متواضع بود و دوستانه برخورد می‌کرد، وقار و هیبت خاصی داشت و خداوند تعالی محبت او را در دل‌ها قرار داده بود. او در برابر مشکلات بسیار صبور و باتحمل بود. ما کم و بیش در جریان برخی از مشکلات و گرفتاری‌های ایشان بودیم و می‌دیدیم چگونه چون کوه استوار و پابرجاست. در جریان شهادت جوان برومند و بایاقتش مرحوم محمد حسن (محمود) قدوسی خم به ابرو نیاورد و چون خانواده محترمش خواسته بودند به این مناسبت مجلس روضه‌ای در منزل برگزار کنند، اجازه نداده و فرموده بود: «شما می‌خواهید به این عنوان برای خودتان گریه کنید».

ح - هوش و استعداد:

استاد شهید قدوسی، از هوش و استعداد و ذکاوت فوق‌العاده‌ای

این می‌شود که موقعیتی را به دست آورد و یا در حفظ موقعیت خود بکوشد. و به جمله‌ای که در یکی از دعا‌های ماه رمضان است، تمثل می‌جست که می‌فرماید: «اسالک ان تکرمنی بهوان من شئت من خلقک و لا تهنی بکرأمة احد من اولیائک» و راستی که هوشیاری مثل هوشیاری خود آن مرحوم لازم است که انسان بتواند در پیچ و خم زندگی، راه را از بیراه و وظیفه الهی را از هوی‌های نفسانی تمیز دهد.

د - اخلاص:

با اینکه اخلاص از تقوی جدا نیست، اما نظر به عنایت خاصی که استاد به این مسئله داشت، شایسته است آن را به عنوان یکی دیگر از ویژگی‌های او ذکر کنیم. با اطمینان می‌توان گفت مرحوم قدوسی در زندگی‌اش کلمه‌ای را به اندازه کلمه «اخلاص» تکرار نکرده است. او ضمن تدریس و در درس اخلاق و در صحبت‌های خصوصی، پیوسته به اخلاص توصیه می‌کرد و به آن توجه می‌داد و در این باره، داستان‌ها از زندگی بزرگان و علما گذشته نقل می‌کرد. اخلاص امام امت را در راس صفات ایشان یادآور می‌شد و شیفته عمق اخلاص رهبر بود. در امر مدرسه می‌فرمود: «من از خدا خواسته‌ام و پیوسته می‌خواهم به همه دست‌اندرکاران، اخلاص عنایت کند و اگر در نیت من بخواهد چیزی جز رضای حضرتش راه پیدا کند، مرا از ادامه این کار باز دارد».

ه - نظم و قاطعیت:

نظم شدید و نمونه استاد، زبانزد خاص و عام بود. شاگردان ایشان اگر بگویند در مدت ۱۴ سال بهره‌مندی از مدیریت این مرد بزرگ، پنج دقیقه تأخیر و تخلف از وقت مقرر، از وی ندیده‌اند، سخن درستی است. او انضباطی بسیار دقیق داشت. مقررات موسسه‌ای که او بر آن اشراق داشت، می‌بایست کاملاً اجرا بشود و تخلف از ضوابط را از هیچ‌کس نمی‌پذیرفت. قاطعیت استاد و تقید او به ضوابط، وی را در نظر بعضی خشک و غیر منعطف معرفی کرده بود و باید حق داد که او در مقابل بی‌نظمی هیچ‌گونه انعطافی نداشت و این در حالی بود که می‌فرمود: «وضع قلبی من طوری است که اگر بچه یتیم یا پیرزن درمانده‌ای را ببینم، دلم می‌خواهد در کنارش به گریه بنشینم». که در موارد بسیاری این رقت قلب و عاطفه شدید او برای ما نمودار شد.

هر کس با استاد آشنا شده بود، می‌دانست او در عمل به آنچه که وظیفه شرعی خود تشخیص می‌داد، ذره‌ای مجامله نمی‌کرد و اصرار و چانه زدن در مقابل او بی‌فایده بود. او در هر امری ابتدا جوانب کار را به دقت می‌سنجید، سپس تصمیم می‌گرفت و پس از تصمیم وارد عمل می‌شد و این وقت بود که هیچ‌کس نمی‌توانست او را از ادامه کار باز دارد. ما دیدیم که در برخی از موارد، جمع محصلین مدرسه و حتی بعضی از اساتید خواستند نظر او را نسبت به امری تغییر دهند و نتوانستند. نمونه‌های این قاطعیت یکی و دو تا نیست.

و - عرفان و معنویت:

شهید قدوسی در عین حال که منضبط و مقرراتی بود، روحی لطیف و ذوقی سرشار داشت، گاه دیده شد که در اثناء شب و در تاریکی در دفتر مدرسه، رو به قبله نشسته است و با معبود و معشوق خود راز و نیاز دارد. ایشان می‌فرمود: «من از تماشای ماه سیر نمی‌شوم. یک شب در جوانی تا صبح نشستم و ماه را تماشا کردم». علاوه بر اینکه خود نیز طبع شعر داشت و سرودهای خود را در دفتری جمع کرده بود، اشعار و غزلیات بسیاری را در حافظه قدرتمند خویش داشت. یک وقت به عنوان تأسف از صرف نابه‌جای وقت می‌فرمود: «تصمیم گرفتم شعر حفظ کنم و چنین کردم، به‌طوری‌که کم بود شعری که جایی خوانده شود و من آن را از حفظ نیاشتم». بسیاری از خطبه‌های نهج‌البلاغه و حتی خطبه‌های طولانی را با تسلط کامل از حفظ داشت و احادیث دیگر و آیات شریفه قرآن را نیز. در برخوردهای شخصی و مسائل خصوصی، بیش از حد دوست و صمیمی بود. او برای دوستان و حتی شاگردانش، انیس، غمخوار و محرراز بود و انسان در جلسات خصوصی با او که گاه شب تا صبح طول می‌کشید، احساس خستگی و افسردگی نمی‌کرد.

استاد شهید ارتباط و علاقه خاصی به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام داشت. هر سال در ایام شهادت موسی بن جعفر (ع) در منزلش، مجلس روضه برگزار می‌کرد، مجلسی که در آن

• درآمد

فارغ‌التحصیلان مدرسه حقانی از جمله تأثیرگذارترین مسئولین انقلاب بوده‌اند، مدرسه‌ای که با خلوص بسیار ساخته و با درایت و هوشمندی اداره شد. در این گفتگو با بسیاری از این حقایق آشنا خواهیم شد.

«شهید قدوسی و تاسیس مدرسه حقانی» در گفت و شنود با مرحوم حسن حقانی

نیت موسسین مدرسه بسیار خالص بود...



واقعا من می‌دیدم ایشان گاهی ۱۸ تا ۱۹ ساعت کار می‌کردند و حتی در خانه هم، کار مدرسه را انجام می‌دادند. شب و روزشان این شده بود که کدام مدرس را بیاورند، کدام طلبه را مثلا چه کار بکنند و چه برنامه‌ای داشته باشند. می‌دیدم گاهی حاج آقا به مدرسه می‌آمد و پیش آقای قدوسی می‌نشست و ۲-۳ ساعت همین طور نگاه می‌کرد. آقای قدوسی ایشان را خیلی دوست می‌داشت و می‌گفت: «من نمی‌دانم کار این مدرسه چه‌طور پیش می‌رود. هرچه فکر می‌کنم، می‌بینم این از نیت پاک حاج آقا و از اخلاص اوست».

به‌رحال آقای قدوسی کارها را مرتب کردند و حاج آقا هم مرتباً تمام فکر و ذکرش مدرسه بود و چیزی غیر از مدرسه را نمی‌شناخت. ایشان در تمام عمرش حتی یک شب هم نماز شبش ترک نشد و مرتباً در نماز شب‌هایش برای مدرسه و آقای قدوسی دعا می‌کرد. گاهی در حرم حضرت امام (رضاع)، دو سه ساعت مناجات می‌کرد و هم‌اشار می‌گفت که یا امام! فلان چیز مدرسه را این طور بکنید و امثال این صحبت‌ها.

حاج آقا همیشه برای آقای قدوسی دعا می‌کرد و می‌گفت من از نظم این مدرسه و نظم درس خواندن طلبه‌ها لذت می‌برم. وضع مدرسه خیلی منظم شده بود و برنامه نسبت به قبل از آقای قدوسی، بسیار چشمگیر بود. واقعا تقوای شهید قدوسی قابل توصیف نیست و درس اخلاقی‌هایی که ایشان می‌گفت، بسیار سازنده بودند.

این مدیریت آقای قدوسی که عمده‌اش همان تقوا بود و آن هدفی که ایشان داشتند و البته پشت سرش پشتکاری که داشتند و نیز استقامتشان باعث شد که چنین طلبه‌های خوبی ساخته شوند. من ابتدا فکر می‌کردم که اینها از لحاظ درس و سواد در نویسندگی و امثال اینها خوب هستند، اما بعد که انقلاب شد و طلبه‌های مدرسه چنین نقشی در انقلاب بازی کردند، تازه اهمیت کار را فهمیدم. آقای قدوسی واقعا زحمت کشیدند و خدماتی داشتند که آینده باید معلوم کند و کتاب‌ها باید مشخص کنند، چه زحمات خودشان را و چه زحمات شاگردانشان را.

بعد از رفتن آقای بهشتی به آلمان، چون هیئت مدیره دیدند ایشان دارد کار می‌کند و درست نیست که هر دو سه هفته یک بار بیایند و دو سه ساعت بنشینند و وقت آقای قدوسی را بگیرند و وقت خودشان هم تلف بشود و آخر سر هم بگویند که جناب آقای قدوسی هرچه شما انجام بدهید، درست همان است. چیز تازه‌ای نداشتند به ایشان بگویند و مدیریت را کاملاً به ایشان واگذار کردند. بعد هم آیت‌الله میلانی آمدند و مخارج مدرسه را تقبل کردند. شاید بعضی از آقایان دیگر هم مایل بودند که این مخارج را بدهند، ولی پولی که می‌دادند کم بود و با برخی از اطرافیان آنها شرايطی را پیشنهاد می‌کردند و آقای قدوسی زیربار آنها نمی‌رفت. آیت‌الله میلانی با اخلاص تمام، مخارج را می‌دادند، بدون آنکه انتظاری داشته باشند. البته مدارس دیگری هم بودند که آقای قدوسی بعدها در کار آنها دخالت کردند و برنامه آنها مانند مدرسه حقانی بود. ساواک نسبت به مدرسه بسیار حساس بود و سیاست ایشان طوری بود که هم کارشان را انجام می‌دادند و هم به بهانه‌ای به دست رژیم نمی‌دادند. ■

لطفاً خاطرات خود را از مدرسه منتظر به که پدر شما مرحوم حاج علی حقانی بنیانگذار آن بوده‌اند، بیان فرمائید.

من از وقتی که یادم می‌آید، یعنی از بچگی، مرحوم ابوی ما حاج آقای حقانی دائماً مشرف می‌شد به حرم و گاهی یکی دو ساعت مناجات می‌کرد و از خدا می‌خواست که خدایا به من قدرت و امکاناتی بده که بتوانم یک مدرسه و مسجد و کنار آن آب‌انباری در قم بسازم. دائماً حرفش این بود، ولی از نظر مالی برایش امکان نداشت و خودش هم واقعا فکر نمی‌کرد که ساختن مدرسه و مسجد و آب‌انبار برایش میسر شود. البته ایشان یک شریکی هم داشت به نام آقای حاج حسن آقای معزی. اینها چندان قدرت مالی نداشتند، ولی این آرزوی حاج آقا بود.

خلاصه ایشان یک روز به مغازه رفتند و به حاج حسن آقا گفتند که شما یک مقداری از سرمایه مغازه را بدهید تا ما ان شاء الله مدرسه درست کنیم. ایشان در حالی که واقعا در فشار بود، این پول را آورد و در قم زمینی خریدند و بلافاصله شروع به ساختمان مدرسه کردند. همان زمان مرحوم آیت‌الله آقای حاج احمد زنجانی آمد و به نام چهارده معصوم، چهارده کلنگ زد، یک طبقه‌اش که درست شد، آب‌انبار و پایه‌های مسجد را نیز ساخته بودند.

در همین زمان‌ها بود که آیت‌الله بروجردی گفته بودند که می‌خواهند مدرسه را ببینند و آمدند و قول کمک هم دادند، ولی فرصتی برای این کار پیش نیامد. مدرسه کم‌کم ساخته شد تا بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ که مدرسه طلبه‌هایی داشت که طبق روال حوزه‌ای درس می‌خواندند، تا اینکه حدوداً یک سال بعد از ۱۵ خرداد، برادر حاج شیخ حسین نزد آقای بهشتی رفتند و به حاج آقا هم گفتند که یک برنامه مخصوصی در مدرسه پیاده کنیم و با آقای بهشتی هم صحبت شد. حاج آقای ماء هم خودشان و هم شریکشان، هست و نیستشان را در راه مدرسه داده بودند. این دو سرتشار از عشق و علاقه به اسلام و اهل بیت و روحانیت بودند و اخلاص مخصوصی هم داشتند و هیچ‌گونه ربایی در کارشان نبود. واقعا این دو مظهر اخلاق و یکرنگی بودند.

از زمانی که یادم می‌آید، فکر نمی‌کنم که ایشان نماز شبش ترک شده باشد. ایشان شاید یک ساعت مناجات می‌کرد و همه فکرش و ذکرش همین بود که خدایا این مدرسه چه‌طور بشود و یا مثلاً طلبه‌هایش چه‌طور باشند. بعد می‌گفت که آرزو دارد افرادی بزرگ از مدرسه بیرون بیایند، فرضاً مثل شیخ مرتضی انصاری. ایشان روزی ۱۶، ۱۷ ساعت مثل یک کارگر در این مدرسه کار می‌کرد و واقعا عاشق این مدرسه بود. وقتی اسم این مدرسه می‌آمد، عالمی برای خود داشت.

بعد از اینکه برادر با آقای بهشتی صحبت کرد، ایشان خیلی استقبال کرد و گفت که البته حضرت آیت‌الله گلیایگانی هم برای مدرسه‌ای پیشنهاد داده‌اند، ولی ما می‌خواهیم مستقل باشیم و به آقای اخوی گفت: «اگر شما جزو هیئت مدیره باشید، من هم حاضرم». البته آن موقع، اعضای هیئت مدیره، حضرت آیت‌الله مشکینی و حاج آقا مهدی حائری تهرانی بودند و یکی هم خود آقای اخوی و یکی هم آقای بهشتی بودند که این ۳-۴ نفر شروع به برنامه‌ریزی کردند، اما در واقع مؤسس مدرسه آقای بهشتی بود.

اولین مدیر این مدرسه آقای مجتهد شبستری بود که چند ماهی (۲-۳ ماه) مدیریت اینجا را به عهده داشت. ایشان که رفت، بنا کرد کس دیگری بیاید و آقای شیخ‌زاده آمد. ایشان هم چند مدتی بودند و با اینکه درس‌ها خوب پیش می‌رفت، ولی اینجا از لحاظ مدیریت و نظم ایده‌آل نبود، البته یک مقداری کارها را تقسیم کرده بودند، چون می‌خواستند کار انجام شود. بعدش هم آقای جنتی تشریف آوردند.

مدیریت آقای قدوسی و تقوا و هدف و پشتکار و استقامتشان باعث شد که طلبه‌های خوبی ساخته شوند. من ابتدا فکر می‌کردم که اینها از لحاظ درس و سواد در نویسندگی و امثال اینها خوب هستند، اما بعد که انقلاب شد و طلبه‌های مدرسه چنین نقشی در انقلاب بازی کردند، تازه اهمیت کار را فهمیدم.

و من همین طور مبهور مانده بودم که ما کی این درخت‌ها را کاشتیم و کی این درخت‌ها به بار نشستند که من متوجه نشدم» و خودش هم تعبیر می‌کرد که این مدرسه ان شاء الله طلبه‌های خوبی خواهد داشت. من آن زمان‌ها فکر نمی‌کردم که به این زودی اشخاصی بزرگ در این مدرسه تربیت و به اجتماع تحویل داده شوند.

از ورود آقای قدوسی یک سال، یا یک سال و نیم نگذشته بود که من به حاج آقا گفتم خواب شما مثل اینکه دارد محقق می‌شود، برای اینکه این وضعی را که من در مدرسه می‌بینم، این عبودیتی را که من در اینجا می‌بینم، این به اصطلاح شالوده و تقوایی که آقای قدوسی دارد، اینها نتایج عالی به بار خواهند آورد.



در ستیزی مستمر با نفس...

محسن ترابی

همه مسخره‌تر نزد او، تعطیل (بین‌التعطیلین) بود. حضور قبل از وقت قدوسی در مدرسه و نگاه‌های معنی‌دار او پس از خوردن زنگ مدرسه در جلوی دفتر در حالی که ساعت بغلی‌اش را در می‌آورد، برای همه دوستان و اساتید مدرسه به عنوان تادیبی مؤدبانه فراموش نشدنی است. امتحان‌های هفتگی و امتحان‌های پنجاه سئوالی قدوسی، درس گلستان و حفظ قرآن قدوسی، همه گویای سوز درس خواندن و ترقی دوستان از ناحیه اوست. چک و چانه با قدوسی برای توجیه پنج دقیقه تاخیر و رد شدن همه با یک شانه بالا انداختن او، گویاترین گواه بر نظم و دقت او در اهمیت به درس است. اما همین قدوسی عصر روز عرفه (۹ ذیحجه) کلاس‌ها را تعطیل می‌کند تا دوستان دعای عرفه بخوانند، برای محصلین، گردش و رفتن به جمکران را تشکیل می‌دهد تا در آنجا مجلس دعا و نماز برگزار شود. محبوب‌ترین و والاترین محصل مدرسه، متعهدترین‌ها بودند، نه درس‌خوان‌ترین‌ها. هنگامی که برخی از دوستان مدرسه مطرح می‌کردند که اگر به جای نماز شب و دعا به مطالعه پرداخته شود، بهتر نخواهد بود؟ ضمن تصدیق آن می‌گفت: «ولی آقای خمینی می‌فرمودند نماز شب وقت چندانی نمی‌گیرد.» و بدین وسیله ضرورت تعبد را در کنار تعلم گوشزد می‌کرد و می‌گفت: «طلبه‌ای که هنگام نماز شب بیدار باشد و نماز شب نخواند، از اشرار خواهد بود».

تمام هم قدوسی مصروف این می‌شد که در شاگردانش حسن مسئولیت و تعهد را به وجود آورد تا خود انتخاب کنند، نه آنکه ماشین‌وار متعلق به اخلاق شوند. با توجه به همین نکته ظریف است که کمتر کسی سراغ دارد که قدوسی از طریق زور یا اصرار، به حل مشکلی پرداخته باشد. او برای متعهد نمودن طلاب نسبت به برنامه مدرسه و مقررات آن، مسئله وقف‌نامه مدرسه را پیش می‌کشید و قبلاً از محصلین تعهد شرعی می‌گرفت.

منفی‌ترین حالات فرد را گعده‌نشینی و باعث ائتلاف وقت می‌دانست و کراراً از آن منع می‌کرد. برنامه مدرسه را طوری تنظیم کرده بود که اول وقت مغرب شرعی، کلاس‌ها تمام شود تا طلاب نتوانند در اجتماعات دم غروب، در بعضی از محافل که جذبه خاصی برای همگان داشت، شرکت کنند، زیرا معتقد بود این گونه اجتماعات، بیشتر زمینه‌ساز غیبت‌ها و تهمت‌هاست تا سازندگی. حساسیت عجیب قدوسی روی مسئله غیبت و نقش مخرب آن در جهت رسیدن به کمالات خود باب جدائی دارد.

او معتقد بود یک مومن وقتی موفق است که بتواند تحفظ و رازداری را در خود زنده نماید، چه در این صورت از

در زندگی‌شان مطرح بود، اعتماد داشت و برای نظراتشان حساب خاصی باز می‌کرد؛ در سختی‌ها به کمکشان می‌رفت و دست همکاری به سویشان دراز می‌کرد و به آنان در مجامع و نزد دیگران شخصیت می‌داد و آنها را به عنوان الگو به دیگران معرفی می‌کرد.

تهجد و نماز شب و دعاها متنوع و ماثور، جایگاه خاصی نزد او داشت. کمتر مجلسی بود که قدوسی در آن سخن گوید، ولی نماز شب و اهمیت آن مطرح نشود. او معتقد بود انسانی که نتواند خواب و بستر گرم را رها کند و برای نماز شب، از آن بگذرد، در آینده از خیلی چیزها نخواهد گذشت و می‌گفت: «اگر با نفس سرکش از در لجبازی در نیایی، شما را به انحطاط می‌کشد».

ریا را آفت اخلاص می‌دانست و می‌گفت: «گاهی شیطان با همین حربه ریا، نفس را بر شما حاکم می‌سازد و به اسم اینکه «شاید ریا شود»، مانع نماز شب شما می‌شود و جلوی مناجات و دعای شما را می‌گیرد.» بعضاً بودند برادرانی که عشق و استدلال را در هم می‌آمیختند و با شعار «الاهم فی‌الاهم»، به تهجد کم‌مهری نشان می‌دادند. در اینجا بود که

هنگامی که به عنوان دادستان کل انقلاب مشاهده می‌کند که برخی تحت پوشش دفتر خانه‌سازی برای مستضعفین به کاسبی مشغولند یا تحت پوشش سپاه پاسداران اعمال ضد انقلابی انجام می‌دهند، با تمام قوا به جنگ آنان می‌رود و بساطشان را در هم می‌ریزد، کما اینکه وقتی می‌بیند چماق به‌دستان حزب خلق مسلمان، تحت عنوان حمایت از مرجع تقلید، در قم جنایت می‌آفرینند، در مقابلشان می‌ایستد و با حزب خلق مسلمان نیز همان گونه برخورد می‌کند که تکلیفش اقتضاء دارد.

قدوسی با زیرکی خاص خود، به مصداق (المؤمن کیس) به میدان می‌آمد و پرده‌های پندار را کنار می‌زد و با شهد عشق خدا، آنان را از پیچ و خم استدلال‌ات می‌رهانید.

او برای درس و نظم اهمیتی فوق‌العاده قائل بود و برای چند دقیقه تاخیر یک محصل، تا چه رسد به غیبت، برمی‌آشفست. تعطیل پنجشنبه‌های حوزه را از مدرسه به همراه خیلی دیگر از تعطیلی‌ها به مناسبت‌های گوناگون زده بود. از

شهید اسوه است و الگو. شهید ستاره درخشان شب تاریک گم‌گشتگان راه دینیت‌ها و منیت‌هاست. شهید چشمه جوشان فضیلت‌ها و کرامت‌هاست که ارزش‌های والای الهی را در دشت قحطی زده مادیات و حیوانیت‌ها جاری ساخته، انسان می‌سازد و انسانیت را حاکم می‌گرداند. وصف چنین شهیدانی با قلم‌هایی که عنان اختیارش به دست افراد نالایقی قرار دارد، تکلیف مالا یطاق است، به‌ویژه اگر در وصف شهیدی چون قدوسی باشد که اخلاص کم‌نظیرش به کمتر کسی اجازه داده است تا او را بشناسد.

قدوسی از نظر همگان قبل از هر چیز، سختگیری‌هایش آشناست. فردی که کوچک‌ترین اغماضی را در مقام مسئولیت دادن و مسئولیت پذیرفتن روا نمی‌داشت. صریح بود و صراحت را می‌پسندید و توجیه‌گری را در مقام اشتباه، به عنوان انگیزه اشتباهات، بزرگ‌تر از بدی می‌دانست. با منطق هر چه پیش آید، خوش آید در ستیز بود و آن را منطق افراد ضعیف‌الاراده می‌دانست.

قدوسی سختکوش و سخت‌گیر بود. بودند بسیاری که به همین خاطر به او بد گفتند، یا کناره گرفتند و احیاناً با پرده‌داری، از در ستیز با او در آمدند تا شاید ضعف خود را با تضعیف شخصیت والائی چون او مخفی دارند، غافل از آنکه او مصداق (لایخافون فی‌الله لومه لائم) بود و نه تشنه قدرت و اسیر هوای نفس تا به مقابله برخیزد یا تن به سازش دهد.

قدوسی سوز داشت و در پی ساختن بود. هرگز سخنی را نمی‌گفت مگر آنکه قبلاً با عملش آن را محک زده باشد. سخنش از دل بر می‌خاست و بر دل می‌نشست. از خدا آن گونه سخن می‌گفت که به خدا رسیده‌ها می‌گویند و دقیقاً توجه داشت که (کنونا دعاه‌الناس بغیر السنتکم) باشد.

مهم‌ترین ارزشی که برای او اصیل‌ترین هم بود، اخلاص و تقوا بود. هرگاه سخن از امام می‌گفت، تنها از بعد اخلاص و تقوا، ایشان را معرفی می‌کرد و معتقد بود رمز موفقیت‌های بی‌نظیر امام در همین است. او سازش‌ناپذیری و نظریات قاطع و تاریخ‌ساز امام را موهون خلوص وی می‌دانست.

مهم‌ترین معیارش در انتخاب و واگذاری مسئولیت‌ها به افراد، میزان اخلاصی بود که در آنان سراغ داشت. گاه با استعدادترین محصل را از مدرسه اخراج و یا پرکارترین دادستان را عزل می‌کرد و به کم‌استعدادترین و کم تجربه‌ترین افراد عشق می‌ورزید، چون معتقد بود آن به فکر خود است و این به فکر خدا. در مقام صرف بیت‌المال به سختگیری زیانزد بود. در تصمیم‌گیری‌ها وسواس داشت و دیر اعتماد بود، اما به افرادی که خدا بیش از چیزهای دیگر

شده، نه زن زیبایی رویه‌رویم هست و نه مجلس غیبتی برایم فراهم است، اگر گناه نکنم، کار مهمی نکرده‌ام. مهم این است که در شهرم یا روستایم، همه برایم احترام قائل می‌شوند و یا دستم را می‌بوسند و برایم صلوات می‌فرستند و در عین حال، وسوسه جنگ قدرت با آخوند محل به سرم نمی‌زند و احترام مردم مغرورم نمی‌کند.

قدوسی عمل آن طلبه‌ای را که می‌گفت: «شهوت‌م غلبه کرده بود و برای غلبه بر هوای نفس، خود را در حجره‌ام زندانی کردم و آن قدر به خودم شلاق زدم تا آرام شدم» را غیرمنطقی و خطرناک می‌دانست و می‌گفت: «اگر دوری از گناه در انسان ملکه شود، امید نجات هست و این حاصل نمی‌شود جز با ریاضت دادن به نفس و مخالفت با خواسته‌های نفس» و ما خود بعدها به چشم دیدیم افرادی را که آزارشان به مورچه هم نمی‌رسید و نماز شبشان ترک نمی‌شد و پنیرو غذای گرم کمتر می‌خوردند و چریک‌وار، به جای بالین، سر بر زمین می‌گذاشتند و آسمان را روپوش خود می‌کردند و می‌خوابیدند و سرانجام سر از دزدی و هم‌آخوری با مارکسیست‌ها در آوردند، ضد انقلاب شدند و دست یاری به سوی آنان دراز کردند، زیرا یک‌شبه ره صدساله را پیموده و زهد و عبادت را دکان خود کرده بودند تا مشتری جلب کنند و در خلوت آن می‌کردند که بعدها در جلوت کردند!

قدوسی پیوسته روحانیون برجسته‌ای را عنوان می‌کرد که فضل و کمالشان زیانزد بود، اما چون دعوای خود را با هوای نفس نتوانسته بودند فیصله دهند، وقتی فتنه رضاخان پیش آمد، با لطایف‌الحیل، عبا و قبا و عمامه را بوسیدند و به کناری گذاردند؛ به مناصب دولتی و قضائی آن خائن روی آوردند؛ مثل آب خوردن به یرما انزل‌الله حکم دادند و بدان عمل کردند و رضای رضاخان را بر رضای خالق ترجیح دادند.

قدوسی با تجربه چندین ساله و دید خدائیش، روی مدرسه حقانی سرمایه‌گذاری کرد تا طلابی را تربیت کند که در کنار علم، عمل و در کنار عمل، خلوص و در راس همه امور، خدا را مد نظر داشته باشند تا امواج شکننده تاریخ و تحولات، آنها را نشکند، بلکه آنان جوشکن شوند و کشتی نجات مردم مسلمان را به ساحل پیروزی برسانند.

مدرسه حقانی کارش را در سال ۴۳ آغاز کرد و در اندک مدتی، در میان اقشار مختلف جامعه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد، شهرت‌طلبان و فرصت‌طلبان دست به کار شدند تا به‌نحوی با سهم کردن خود در کار مدرسه، بهره‌برداری کنند و قدوسی با درایت و صداقتی که داشت، چون سدی مقاوم، نقشه‌های غیرخدائی آنها را نقش بر آب می‌کرد. بیوتی بودند که تمایل داشتند با یک اشاره او، کمک‌های مالی زیادی بکنند و نیز اساتیدی بودند که در گوشه و کنار گلابی می‌کردند از اینکه قدوسی از وجودشان در مدرسه استفاده نمی‌کند، اما قدوسی چون می‌دید «بیت من» و «درس من» مطرح است نه خدا، با بی‌اعتنایی می‌گذشت. گاهی طلاب مدرسه، تحت تاثیر جو حاکم بر حوزه و درس‌های پرزرق و برق برخی از اساتید حوزه اصرار می‌کردند از وجود این گونه اساتید استفاده شود. قدوسی نه تنها اکثراً با این درخواست‌ها مخالفت می‌کرد.

بعدها با شکل‌گیری انقلاب اسلامی، دوراندیشی قدوسی و ساده‌اندیشی خودمان را باالعیان دیدیم که چگونه همین‌ها که به حساب ما نمی‌آمدند، از هستی خود در راه پیشبرد انقلاب سرمایه‌گذاری کردند و اساتید مشهور آن چنانی، اغلب یا محور ضدانقلاب شدند و از بیان و شهرتشان، علیه انقلاب و مسلمانان استفاده کردند و یا مهر سکوت بر لب زدند تا مبادا نشان آجر شود.

هنگامی که رژیم منقور پهلوی دست به کار شده بود تا با سیاست تفرقه بیندازد و حکومت کن، حوزه، این سنگر مقاوم علیه انحراف و بیداد را دچار تفرقه سازد و همزمان روحانیون اصیل و در خط امام را به خیال خود منزوی



و سرانجام روزی نشست و صغری و کبری چید و گفت: آنچه من می‌گویم غیر از آن است که همه می‌گویند و آنچه همه می‌گویند، من نمی‌گویم، پس یا باید همه دیوانه باشند و من عاقل که نمی‌شود، پس ...»

قدوسی با این فکر در ظاهر جا افتاده در حوزه آن روز که نظم را در بی‌نظمی می‌دانستند و گاهی ثمربخش بودن برنامه‌های مدرسه را به خاطر جدا شدن از این فکر مورد تردید قرار می‌دادند، سخت در ستیز بود و گرچه آماج نیزه‌های نامردانه‌ای نیز قرار می‌گرفت و خودخواهش می‌گفتند و مستبدش می‌خواندند، کارا بیان علی (ع) (الله الله فی نظم امرکم) را در این پیکار مقدس به کمک می‌گرفت. او کارش را برای خدا شروع کرده بود و جز برای خدا دست بردار نبود و تا آخرین روزهای حیاتش نیز معتقد بود یکی از مهم‌ترین عوامل تسلط فرصت‌طلبانه لیبرال‌ها،

او هرگز حاضر نمی‌شد در مدرسه به کسی حجره تکی بدهد و توجیهاتی چون «تنها بهتر می‌شود مطالعه کرد» یا «مخلصانه‌تر به عبادت پرداخت» در وی اثر نداشت. روی اصلاح کردن سر، در مدرسه حساسیت داشت و بر کوتاه کردن آن مصر بود و با الفاظ مختلف، افراد را وادار می‌کرد که موبایشان را کوتاه کنند و طوری هم تذکر می‌داد که انسان احساس ناراحتی نکند.

همین ضعف ما بوده و بنی‌صدر با آگاهی از این مسئله توانست، موقتاً بین ما تفرقه بیندازد و حکومت کند تا جایی که بهشتی مظلوم با آن همه لیاقت و تلاش، در کنار بنی‌صدر مطرح شود و احیاناً مورد طعن و زخم‌زبان قرار گیرد. قدوسی با تمام عنایتی که به «درس و نظم و عبادت» نشان می‌داد، با گتره‌ای کار کردن و افراط و تفریط، مخالف بود و اعتقاد داشت که باید از طرق عادی به کسب کمالات پرداخت و پیوسته برای آنان که به‌طور زودرس ترقی می‌کردند و با کمترین مشقت و رنج، عابد و عالم می‌شدند، احساس خطر می‌کرد. به نظر او اگر زمینه گناه فراهم بود و هوای نفس، مصرّ برای گناه کردن و در عین حال انسان گناه نکرد، ارزش دارد، اما منی که نه پیشنهاد مقامی به من

بسیاری از گناهان در امان خواهد ماند و در زیر شکنجه‌های طاغوتیان، بیشتر دوام می‌آورد و از گناه لودادن دیگران و افشای فعالیت‌ها در امان خواهد ماند. او کوچک‌ترین کار را در این زمینه، کنترل زبان می‌دانست و اولین قدم را اینکه انسان سعی کند هر حادثه‌ای را دید، تا ضرورت نداشته باشد، برای دیگران نقل نکند و در درجات بالاتر، بتواند از نقل مسائل مهمی که دوست دارد به دیگران بگوید تا به خاطر دانستنش، برای او ارزش قائل شوند، برای خدا و مصلحت اسلام چشم‌پوشی کند.

قدوسی قبل از اینکه به فکر ایجاد کمالات در افراد باشد، کوشش می‌کرد تا موانع شکوفائی این کمالات را نابود سازد و لذا بیش از هر چیز، در جهت محو خصلت‌های انحرافی‌ای تلاش می‌کرد که به صورت یک ملکه در افراد رسوخ کرده بود و اغلب از باب (اللیه اذا عمت طابت) به آن توجهی نمی‌کردند، در حالی که همین انحرافات از دید او (و امروز با درک ما)، دیوار تقوا و تعهد بسیاری از ظاهرالصلاح‌ها را تا ثریا، کج بالا برده است.

شجاع‌ترین فرد نزد قدوسی کسی بود که جز خدا از کسی نترسد. در قاموس او، رودریاستی و مصلحت‌اندیشی جایی نداشت و معتقد بود که صراحت و قبول اشتباه، شجاعت می‌خواهد. پیوسته از اینکه می‌دید خصلت توجیه‌اشتباهات در میان طلاب جا افتاده است، شدیداً رنج می‌برد و بارها این مثال را تکرار می‌کرد که طلبه‌ای به زن خولی دشنام داد. به او گفتند: «زن خولی که خوب بود»، اما او به جای پذیرش اشتباه، پاسخ می‌داد: «منظورم آن زن دیگر خولی است!» از نظر قدوسی، عاقبت و نتیجه این گونه برخوردها، اشتباهات بزرگ‌تر و انحرافات بیشتر بود، چه آنکه وارد شدن از در توجیه، برای تن ندادن به اشتباه و ناآگاهی، صداقت و صراحت را از انسان می‌گیرد و پنجره شبهات را به وادی هلاکت می‌گشاید.

قدوسی در تمام برخوردهای خود وسواس گونه می‌کوشید خود برترینی و استبداد رای را از شاگردانش دور نگه دارد تا برای حق، بیش از خود و فکر خود ارزش قائل باشند و به آنان درس فداشدن فرد در برابر جمع را بیاموزد. وقتی می‌دید در طلبه‌هایی خصلت زشت بی‌اعتنایی به فکر و نظر دیگران به چشم می‌خورد و همه را نیازمند به خود و خود را از همه بی‌نیاز می‌دانند، بسیار رنج می‌برد و می‌گفت: «طلبه‌ای در نجف بود که همه نظرات و اعمالش را متفاوت با دیگران می‌دید و از این ناهماهنگی رنج می‌برد



در مدرسه حقانی آنچه بیش از همه طلاب را وادار به مراعات نظم می‌کرد، عمل قدوسی بود که قبل از طلوع آفتاب در مدرسه حاضر می‌شد و تا پاسی از شب در مدرسه می‌ماند، بدون اینکه زمستان و پائیز و بهار برایش تفاوتی داشته باشد.

به خود است. او کرارا می‌گفت: «این وسایل نقش چندانی ندارند و آنجا که خواست خدا بوده، معمولاً به جای محافظ و وسیله، خود شخص صدمه دیده است».

برای قدوسی وظیفه شرعی و تعهد در مقابل اسلام یک اصل بود و همیشه و در همه جا، کارها را با این اصل تطبیق می‌داد و به آن عمل یا آن را رد می‌کرد. تب حمایت از مستضعفین و انقلابی بودن نمی‌توانست در او اثری داشته باشد، مگر آنجا که اسلام اجازه داده بود و در این راه، چه اتهاماتی که نخورد و چه عکس‌العمل‌هایی که متوجهش نشد. زمانی در دادسرای انقلاب، علیه او تحصن و اعتصاب راه انداختند. زمانی روزنامه مجاهد و ... علیه او سند چاپ کردند تا بلکه برای قدوسی به جای اسلام، انقلاب اصل شود، ولی نشد و حتی هرچه اصرار کردند، حاضر نشد آن طور که باید، به دفاع از خود بپردازد.

قدوسی هرگز زیر بار توقعات بی‌جا و توصیه‌های دیگران نمی‌رفت. زمانی علیه گروه تحقیق بنیاد مستضعفان، به خاطر برخورد و دخالت غیر شرعی‌شان برآشفته و زمانی سفت و سخت، نامه بنی صدر خائن را که می‌خواست اعدام فرخ‌رو پارسا را با طرح همزمانی با روز زن به تأخیر بیندازد و بعد متوقف سازد، رد کرد و جلوی اجرای حکم خدا را نگرفت. زمانی به‌رغم پرده‌دری‌های زن سعادت‌ی که همه پاسداران زندان را به سستوه آورده بود، دستور عدم قطع ملاقات و ی با همسرش را داد و زمانی هم پس از ۳۰ خرداد، سمینار تشکیل داد و از قضات دادسراها و دادگاه‌ها خواست قاطعانه حکم خدا را در مورد محاربین اجرا کنند.

در زمانی که گروهک‌ها با ساختن جو کارگریستی و حمایت از مستضعف، مسئولین را به سوی از بین بردن

هر کسی که کمترین ثروتی داشت، سوق می‌دادند، قدوسی در حالی که در مقام صرف بیت‌المال، مو را از ماست می‌کشید، شجاعانه و قاطعانه جلوی توقیف‌ها و مصادره‌ها و بازداشت‌های بی‌رویه را گرفت و حتی دستور رفع آنها را داد. هرچند علیه او تظاهرات، تبلیغ و اعتصاب می‌کردند، شدیداً از برخورد سیاسی با ضدانقلاب ناراحت بود و می‌گفت نباید به آنان مجال داد و پیوسته طراح و حامی طرح دستگیری و مجازات سران گروهک‌های ملحد و محارب بود.

قدوسی انتقاد به‌جا را می‌پذیرفت و در مقابل اهانت‌ها کریمانه می‌گذشت و هرگز مقابله به مثل نمی‌کرد. از چاپلوسی تفر داشت و تعریف دیگران از خود را منفی می‌دانست و در عین حال، روی تعریفی که از دیگران نزد او می‌شد، حساب می‌کرد و از افرادی که از

کند، زمانی با طرح کتاب شهید جاوید، زمان دیگر با طرح دکتر شریعتی و افکارش و گاهی هم با جریان مرحوم شمس‌آبادی در اصفهان، قدوسی با پیش خاصی که داشت به‌رغم کلیه اتهاماتی که آگاهانه یا ناآگاهانه متوجه او می‌شد، توانست مدرسه و طلابش را از دام دشمن برهاند.

استقلال فکری و سازش‌ناپذیری قدوسی در مقابل انحرافات و توطئه‌ها تا جایی پیش رفته بود که زمانی مدرسه حقانی از نظر برخی بی‌انصافان، مصداق هر انحرافی در حوزه جا زده شده بود و می‌توان گفت مجمع اصداد در این مدرسه عینیت پیدا کرده بود، مارک و هابی‌گری، کمونیسم، خودخواهی و ... وصله‌های ناچسبی بودند که طلاب مدرسه به جرم زیر بار دیگران نرفتن می‌خوردند. حتی زمانی مدرسه به عنوان عامل تخدیر طلاب و مانع آنان از شرکت در تظاهرات ضد رژیم خوانده شد، در حالی که مدرسه حقانی از نظر ساواک به عنوان یک پایگاه چریکی شدیداً تحت کنترل بود و گاه و بی‌گاه، دژخیمانش مجهز به تجهیزاتی که جهت فتح یک قلعه هم کمتر به کار می‌آمد به مدرسه یورش می‌بردند و هر تعداد از طلاب را شکار می‌کردند و به شکنجه‌گاه روانه می‌کردند تا بلکه بتوانند راز نهفته در مدرسه را کشف کنند، چون از نظر آنها معقول نبود که تشکیلاتی با آن دقت و پشتکار، کارش صرفاً فقه و اصول باشد، بدون اینکه عوامل ساواک امکان نفوذ در آن را داشته باشند. حتی یک بار ساواک با حمله به مدرسه، حدود پنجاه نفر از برادران طلبه را بازداشت کرد. معاون وقت آگاهی (محمدری) مدعی بود تا ما یک یک آجرهای مدرسه را از جا نکنیم، دست‌بردار نخواهیم بود. در این اواخر که می‌دیدند کارشان مشیت به سندان کوفتن و تف سربالاست، به اعمال ایدئانی دست می‌زدند و هر چند شب یک بار، پس از نیمه شب به مدرسه می‌ریختند و شیشه‌ها را می‌شکستند و طلاب را از رختخواب‌ها بیرون می‌کشیدند.

قدوسی خاری در چشم آنان بود و نقشه‌هایشان را می‌خواند و دقیقاً علیه آنان عمل می‌کرد. آنها مهم‌ترین آرزوییشان این بود که دست‌آویز و مدرکی از او به دست آورند و خیال خود را برای همیشه راحت کنند. جالب اینجاست که یکی از مراجع که بعدها وضعیت معلوم شد، پا به پای دشمن علیه مدرسه کارشکنی می‌کرد، طلاب مدرسه را مرزومز و مودبی می‌خواند و بدین وسیله از زیر بار ادای مسئولیتی که باید به عنوان یک مرجع در حوزه به عهده می‌گرفت، شانه خالی می‌کرد.

رمز موفقیت قدوسی و شکست‌ناپذیری‌اش در برابر توطئه‌ها و دشمنی‌های آگاهانه و ناآگاهانه چه در اداره مدرسه و چه بعدها در مسئولیت دادستانی انقلاب، گذشته از اخلاص فوق‌العاده، نظم و تعهد کم‌نظیر و قاطعیتی که فی‌الله از خود نشان می‌داد، خصلت‌های ارزنده‌ای است که در این بزرگوار به چشم می‌خورد.

قدوسی با تشخیص و شهرت طلبی ناسازگار بود و آن را منشاء سقوط انسان می‌دانست. در تمام عمرش حتی یک بار مسئولیت امام جماعت را نپذیرفت. حتی‌المقدور آرام و بدون جلب توجه دیگران به مجالس وارد می‌شد و در پائین مجلس و در بین افراد معمولی می‌نشست. اهل وعظ و خطابه رسمی جز بر اساس احساس وظیفه شرعی نبود. کمتر حاضر به مصاحبه‌های رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی می‌شد، به‌ویژه اگر قرار بود به توجیه کارها یا دفاع از عملکردهای خویش بپردازد و می‌گفت: «از چشم مردم افتادن بهتر است تا اسیر دام نفس شدن».

مهم‌تر از همه بلائی است که امروزه بالاجبار دامنگیر برخی از مسئولین شده و آن، نشستن در ماشین‌های ضدگلوله و استفاده از محافظ و اسکورت است که قدوسی سعی بسیار داشت زیربار آن نرود و وقتی هم به دستور امام مجبور شد تا حدودی به آن تن بدهد، همیشه احساس ناراحتی می‌کرد و آن را دام دشمن برای جدا ساختن روحانیت از مردم و مقدمه‌ای برای ورود به زندگی اشرافی می‌دانست که کوچک‌ترین ضررش، دور شدن از خدا و مشغول شدن

خودشان نزد او تعریف می‌کردند، بدش می‌آمد. قدوسی حاضر نبود حتی یک لحظه به اسم مصلحت انقلاب و اقتضای سیاست، برخلاف مصالح اسلام به چهارچوب‌های قانونی که از زمان طاغوت باقی مانده بود، عمل کند و در مقابل دشمنان انقلاب که بعضاً با حربه قانون پیش می‌آمدند، تنها به قانونی احترام می‌گذاشت که حکم اسلام را در بر داشت و لذا فریب آزادی و آزادی‌خواهی را برای میدان دادن به گروهک‌ها نخورد و با انتشار اطلاعیه ده ماده‌ای دادستانی کل انقلاب در مورد فعالیت احزاب و گروه‌ها، راه سوء استفاده منحرفین را سد کرد.

قدوسی در مورد افراد، به تجربه و عملکرد آنان نظر داشت و محبوبیت فرد در بین مردم، سوابق مبارزاتی و علمی فرد، وابستگی به قشر روحانی و ... هیچ‌کدام مجوز این نمی‌شد که از تخلف افراد صرف‌نظر کند و یا به آنان مسئولیت بدهد. چنانچه قاضی‌ای تخلف می‌کرد، اگر مردم شهر هم با او بد می‌شدند، او را برکنار می‌کرد و معتقد بود اگر کسی سابقه خدمت داشته باشد یا روحانی باشد و تخلف کند، به‌مراتب بدتر است از کسی که چنین نباشد. در عین حال دقیق بود که مبدا تحت تأثیر جوسازی‌ها یا طومارباری‌ها، فرد مخلص که مشغول کار است، به خاطر عمل به وظیفه‌اش توبیخ یا تنبیه شود. قدوسی کمتر حاضر می‌شد مسئولیت بپذیرد، به‌ویژه اگر برو و بیا و شهرت را به همراه داشت، اما وقتی بر اساس وظیفه شرعی، زیر بار کاری می‌رفت، با جدیت و دقت، عمل می‌کرد، بی‌آنکه توجعی به خود و اوقات اداری داشته باشد.

به یاد دارم که اوایل پذیرش مسئولیت دادستانی انقلاب، از صبح زود تا نیمه‌های شب در محل کارش به رفع و رجوع کار مردم می‌پرداخت و حتی گاهی فرصت خوردن غذا پیدا نمی‌کرد. این اواخر هم که فشار زیاد کار و از دست دادن یاران، شدیداً روحیه‌اش را خسته کرده و بیمار شده بود، باز با همان جدیت تلاش می‌کرد و گاه مشاهده می‌شد که از شدت ناراحتی دستش را روی شکم می‌فشرد و به پاسخگوئی مراجعین می‌پرداخت.

در مدرسه حقانی آنچه بیش از همه طلاب را وادار به مراعات نظم می‌کرد، عمل قدوسی بود که قبل از طلوع آفتاب در مدرسه حاضر می‌شد و تا پاسی از شب در مدرسه می‌ماند، بدون اینکه زمستان و پائیز و بهار برایش تفاوتی داشته باشد. او در انجام مسئولیت، چشمداشت و از خطا چشم‌پوشی نداشت و لذا با قاطعیت و بدون واهمه، جلوی



برای قدوسی آن راننده تاکسی‌ای که ایمانش مانع سوار کردن خانمی بی حجاب در تاکسی‌اش شده بود، الگو و اسوه بود و دارای ارزش و عزتی به مراتب بالاتر از آن روحانی خودباخته‌ای که علمش را وسیله جاهد و مقامش کرده بود.

پاسخ می‌داد که اگر بخواهید رها کنید، می‌توانید. گاهی هم به دوستانی که احساس می‌کردند وظیفه اصلی طلاب درس خواندن است نه کار اجرایی و برای رفتن به حوزه با وی مشورت می‌کردند، این سخن امام را که فرمودند: «اگر می‌خواستید درس بخوانید، چرا بچه‌های مردم را به تظاهرات بردید؟» نقل می‌کرد تا خود آنان روی ماندن یا رفتن تصمیم بگیرند.

از مهم‌ترین یادگارهای شهید بزرگوار قدوسی، درس‌های اخلاق اوست که همیشه خاطره آن عزیز را در دل‌ها زنده نگاه می‌دارد. خطبه‌های نهج‌البلاغه او به‌ویژه خطبه همام در وصف متقین، با چشم‌های گریان و صدای لرزانش چنان اثربخش بود و تکان‌دهنده که هرگز فراموش نخواهد شد.

یک صبح پنجشنبه پای درس اخلاق قدوسی نشستن کافی بود تا کاخ آمال انسان فرو ریزد و همه چیز را بی‌بها انگارد. او با صراحت و جدی می‌گفت: «آقایان اگر آمده‌اید تا باسواد شوید و بعد به جنگ روحانی شهر و ده خود بروید، امام جماعت شوید تا مردم دستتان را ببوسند و پشت سرتان نماز بخوانند، اسم و رسم پیدا کنید و به شما سهم امام بدهند؛ تا دیر نشده و مسئولیتان سنگین نشده است، بروید دنبال کسی حلال تا خسرالدنیا و الاخره نشوید».

قدوسی تلاش می‌کرد راه ورود شیطان بر دل‌ها را سد کند. او آنهایی را که با حربه مسئولیت و تکلیف شرعی به جنگ قدرت می‌پرداختند، محکوم می‌دانست و بارها از آن مرجع

انحرافات می‌ایستاد. شاید خیلی‌ها به یاد داشته باشند که زمانی در قم طلاب اقدام به تأسیس فروشگاه‌های تعاونی به نام «رفاه طلاب» کردند و شهید قدوسی به عنوان یکی از ناظرین بر حسن اجرای امور این تعاونی انتخاب شد. او وقتی مشاهده کرد برخی از گردانندگان تعاونی، غیر عادلانه برخورد و به جای خدمت به طلاب، احیاناً به خود خدمت می‌کنند، برآشفته و به‌رغم تهدیدهایی که شد و اطلاعی‌هائی که علیه او دادند، به عنوان ناظری امین، آنان را به همه معرفی کرد.

هنگامی که به عنوان دادستان کل انقلاب مشاهده می‌کند که برخی تحت پوشش دفتر خانه‌سازی برای مستضعفین به کاسبی مشغولند یا تحت پوشش سپاه پاسداران اعمال ضد انقلابی انجام می‌دهند، با تمام قوا به جنگ آنان می‌رود و بساطشان را در هم می‌ریزد، کما اینکه وقتی می‌بیند چماق به‌دستان حزب خلق مسلمان، تحت عنوان حمایت از مرجع تقلید، در قم جنایت می‌آفرینند، در مقابلشان می‌ایستد و با حزب خلق مسلمان نیز همان گونه برخورد می‌کند که تکلیفش اقتضاء دارد.

شهید قدوسی در این دقت و نظم، از بعضی از عادات و خصصات برداشت‌های خاصی داشت و برای بعضی از ضعف‌ها که به چشم دیگران نمی‌آمد و یا اگر می‌آمد، بی‌اهمیت تلقی می‌کردند، حساب خاصی باز می‌کرد و بر برطرف کردن آنها اصرار داشت، تا جایی که گاهی سیمابجی وی در امور ظاهراً جزئی و در برابر مسائل ظاهراً مهم‌تر، غیر قابل تحمل می‌شد.

او هرگز حاضر نمی‌شد در مدرسه به کسی حجره تکی بدهد و توجیهاتی چون «تنها بهتر می‌شود مطالعه کرد» یا «مخلصانه‌تر به عبادت پرداخت» در وی اثر نداشت. روی اصلاح کردن سر، در مدرسه حساسیت داشت و بر کوتاه کردن آن مصر بود و با الفاظ مختلف، افراد را وادار می‌کرد که موهایشان را کوتاه کنند و طوری هم تذکر می‌داد که انسان احساس ناراحتی نکند. یک بار به یکی از طلاب گفت: «امن و شما سرمان کوتاه باشد یا بلند، در زشتی و زیبایی مان تفاوتی حاصل نمی‌شود.» از پوشیدن لباس‌های جلف و لباس‌هایی که فرد را انگشت‌نما می‌کند، شدیداً نهی می‌کرد.

برای تدریس در مدرسه دخترانه (مکتب توحید)، با اینکه بین شاگردان و اساتید پاراوان و پرده‌ای فاصله بود، اما تمام تلاش قدوسی این بود که اساتید این مدرسه را از طلابی انتخاب کند که کمتر از زیبایی ظاهری برخوردار باشند. روی اعتیاد به سیگار حساسیت داشت و یکی از تعهدهایی که از طلاب می‌گرفت نکشیدن سیگار در مدرسه بود. برایش گران بود که انسان نتواند چندی نفس خود را سرکوب کند و دست از این عادت غلط بردارد.

از نظر قدوسی بین فردی که اصرار داشت مسئولیتی را بپذیرد یا کسی که به اصرار از پذیرفتن مسئولیت شانه خالی می‌کرد، از نظر ارزش و تقوا فرق بود و سعی می‌کرد مسئولیت‌ها را به افراد لایق بسپارد، نه مصرها. در عین حال بین آنان که از زیر بار مسئولیت شانه خالی می‌کنند تا احترامشان باقی بماند با آنان که به خاطر ترس از خدا و احتمال خطا، مسئولیت نمی‌پذیرند، فرق قائل بود و معتقد بود آن سوز خود را دارد و این سوز خدا را که سرانجام این پیروزی و عاقبت آن، در معرض سقوط قرار گرفتن است. قدوسی از افرادی که در مدرسه یا در دادستانی تلاش داشتند ضعف‌های دیگران را نزد او مطرح کنند، بدش می‌آمد و آنها را افرادی غیروارسته و منفی می‌دانست. گاهی بودند افرادی که نزد قدوسی می‌آمدند و با طرح مشکلاتشان یا ارائه خدمتشان و با توجه به فحط‌الرجالی که در جمهوری اسلامی سراغ داشتند، پیشنهاد استعفا می‌دادند تا به خیال خود راحت شوند و یا آنها که هوای دیگری در سر داشتند، نرخ خود را بالا ببرند، اما قدوسی به‌رغم نیاز شدیدی که احساس می‌کرد، خیلی آرام به آنها

والامقام نجفی یاد می‌کرد که وقتی پس از فوت مرجع تقلید وقت، دورش را گرفتند تا زعامت جامعه مسلمین را بپذیرد، او با عنایت به سنگینی بار مسئولیت و وجود افراد دیگری که برای این مسئولیت صالح بودند، خود را به جنون زد و با پوشیدن لباس‌های زننده و ظهور در انظار مردم، نظر آنان را از خود برگرداند.

کمتر درس اخلاقی بود که قدوسی سخن از حاج میرزا علی قاضی و کمالات او به میان نیاورد. چنان‌گیا و جذاب از مرحوم قاضی سخن می‌گفت که بر دل می‌نشست و انسان آرزو می‌کرد قاضی شود تا فی‌المجلس مرگش فرارسد، چه آنکه زندگی برای غیر قاضی‌ها چیزی جز خسران نبوده و نیست.

برای قدوسی آن راننده تاکسی‌ای که ایمانش مانع سوار کردن خانمی بی‌حجاب در تاکسی‌اش شده بود، الگو و اسوه بود و دارای ارزش و عزتی به مراتب بالاتر از آن روحانی خودباخته‌ای که علمش را وسیله جاهد و مقامش کرده بود. او بارها سرگذشت آن روحانی عالی‌قدری را که سخن یک فاسق دگرگونش کرده بود، نقل می‌کرد. قصه از این قرار بود که آن روحانی به فاسق شارب‌الخمیری پرخاش می‌کرد و او را از کار زشش برحذر می‌داشت تا یک روز آن شخص فاسق خطاب به آن روحانی گفت: «آقا! من آنچه می‌بینی هستم، آیا تو آنچه باید باشی هستی؟» این سخن چنان انقلابی در آن روحانی به وجود آورد که سالها او را رنج می‌داد. قدوسی می‌گفت: «برادران! بیایید پیش از آنکه علانق و مادیات در قلب‌ها حالت ملکه پیدا کند و گناهان، قبیحش را نزد ما از دست بدهد، از خدا بخواهیم ما را بیدار کند. بدانید آخوند شدن مشکل است، ولی به قول آن آقا، انسان شدن محال است».

برای قدوسی روحانی بودن ارزش به‌سزائی داشت، اما می‌گفت باید بدانید که راه دراز و پرنشیب و فرازی را در پیش دارید. عزت هست، اما شیطان هم در کمین است تا با کلاه شرعی، شماها را بلغزاند. او می‌خواست از طلاب مقدس اردبیلی بسازد و می‌گفت: «هنگامی که وی برای سفری، مرکبی کرایه می‌کند و در بین راه نامه‌ای به او می‌دهند تا در مقصدش به شخصی بدهد، بقیه راه را پیاده می‌رود و می‌گوید چون از صاحب مرکب فقط برای سواری خود اجازه گرفته‌ام، حق ندارم در حالی که نامه همراهم هست، بر مرکب سوار شوم» و بعد می‌افزود: «آقایان! همین دقت‌ها بود که مقدس اردبیلی را مقدس اردبیلی کرد تا جایی که توفیق ملاقات امام عصر (عج) را هم پیدا کرد. کمالات در همین ریزه‌کاری‌ها به دست می‌آید».

قدوسی مرحوم کمپانی را برای طلاب نمونه می‌آورد که زمانی آن قدر ثروت داشت که وقتی تسبیحش پاره می‌شد و دانه‌های کهربایش به زمین می‌ریخت، حاضر نمی‌شد آنها را جمع کند، ولی همین کمپانی به روزی می‌افتد که مجبور می‌شود برای تهیه قوت زن و فرزندش، ده شاهی نیاز بخرد و هنگامی که وسط بازار، ظرف نیاز پاره می‌شود و به زمین می‌ریزد، می‌نشیند و دانه دانه آنها را جمع می‌کند، چه در غیر این صورت زن و فرزندش گرسنه می‌مانند. قدوسی می‌گفت: «راهی که در پیش گرفته‌اید، عاقبتی این چنین دارد نه جاهد و مقام. تازه آن هم اگر موفق شوید نفس سرکش را سرکوب کنید. برادران! این طور نباشد که ما اهل علم باشیم و مردم اهل عمل و وای به حال ما اگر در قیامت، دیگران با حرف‌های ما به بهشت بروند و ما به جهنم برویم».

قدوسی به کمال دین عشق می‌ورزید و خود در راه کمال، عشق را پیشه کرده بود و دید آنچه را که عاشقان، عاشقش بودند. قدوسی به مصداق حدیث قدسی، عشق ورزید و معشوق شد و تنها توشه راهش را در راه وصال ایثار کرد، چه آنکه خدا گوید:

«من طلبی عرفنی ومن عرفنی احبنی ومن احبنی عشقنی ومن عشقنی عشقته ومن عشقته قتلته» ■





شهادت: پاداش خدمت

■ جواد محدثی

راه قداست را تا رسیدن به خداوند قدوس سلام یاران و همراهان دیگر نیز پیش از تو این راه را رفتند آنانکه مطهر بودند آنانکه بهشتی بودند وقتی به یاد می‌آورم که در مدرسه حقانی، مکرر، شما سه شهید بزرگ: مطهری طاهر، بهشتی مظلوم و قدوسی قدیس را می‌دیدم، کنار هم، در امر ساختن نیروهای متقی و فعال و اندیشمند و مبتکر و متفکر و کارا، کمر همت بسته بودید و هر کدام به گونه‌ای این رسالت را به دوش می‌کشیدید، حسرت می‌خورم که چه ارزان، شما را از دست دادیم و بوالهوسانی گمراه و خوارچی فریب‌خورده و منافقینی زخمی، ملت ایران و امت اسلام را به سوگ سرخ شما نشانند و به آمریکای جنایتکار، خدمت نمودند و «دادستان» را از ملت ستانند.

تو داد انقلاب را از ضد انقلاب می‌ستاندی و ضد انقلاب را به دست داد اسلام می‌سپردی و به داد انقلاب می‌رسیدی و... «دادستان انقلاب اسلامی» یعنی همین!...

اینک باید از خداوند خواست که دادستان امت شهید داده‌ما از دست بیدادگران باشد... که او خدای قهار متقمم است، همچنان که غفار و تواب نیز هست.

شهادت گرامی باد، ای معلم اخلاق و ای مربی طلاب و ای آموزگار اخلاص... اینک به یاد تو چه می‌توان گفت؟...

جز از ایثار و فداکاری و... عشق و سوختن و گداختن، نباید چیزی گفت.

ای عشق مجسم و ای مجسمه تقوا و اخلاص... یادت گرامی باد ای یاد معطر و ای روح مقدس... ای قدوسی قدیس! ■

این تازه حال جماد و ثبات است دوستان طلبه‌ام، همه از تو خاطره‌ها دارند. پانزده سال در مدرسه حقانی بودم و بودی. راستی چه روزهایی، چه لحظه‌هایی، چه تعلیماتی، چه درس اخلاق‌هایی... اصلاً در مورد حوزه و طلبه، بیش خاصی داشتی... می‌گفتی: باید دقیق بود و عمیق! منظم و وقت‌شناس متقی و مبارز درسخوان و آگاه به زمان مجتهد و مجاهد آرزو داشتی که طلاب، چند بعدی باشند و جامع!...

اهل شور و شعور ادیب و مؤدب فقیه و فیلسوف ناطق و کاتب «زبان» و «زمان» شناس تو خود اسوه و الگویی بودی برای ما که در پی «چگونه بودن» بودیم و می‌خواستیم خمیرمایه وجود خویش را شکل دهیم و هویت انسانی خود را «بسازیم».

از آنجا به اسوه بودن رسیده بودی که از اسوه‌های بزرگ بشریت، الگو گرفته بودی و از آموزگاران انسانیت، بهره‌هایی بر گرفته بودی...

از تواضع پیامبر و قاطعیت علی از حلم حسن و ستم‌ستیزی حسین از نیایش‌های شبانه سجاد از علم امام باقر و فقه صادق و مبارزه موسی بن جعفر از فرهنگ گستری امام رضا تقوای امام محمدتقی هدایت امام هادی

شب‌های سرد و سیاه عصر طاغوت را اگر ستارگانی فروزان بودند، تو یکی از آنان بودی. کویرهای خشک پیش از انقلاب را اگر چشمه‌سارانی سیراب کننده عطش‌ها بود، تو یکی از آن چشمه‌ها بودی.

پناهگاه شورگسترانی بودی که با شعور، پیوند دارند. تکیه‌گاه رزمندگانی بودی که با «راز شب» آشنا بودند.

الهام بخش نهال‌های نورسی بودی که به «خودسازی» می‌اندیشیدند.

معلم وارسته کسانی بودی که «اخلاق» را می‌طلبیدند. نظم‌آموز طلابی بودی که به بی‌نظمی متهم بودند.

در کنار «جهاد» به «اجتهاد» می‌اندیشیدی، و در برابر «شتاب درسی» به «عمق تحصیل» تاکید داشتی، و در کنار «سلاح»، «عرفان» را ضروری می‌دانستی، و با «دعوت روزانه»، «دعای شبانه» را می‌اموختی، و همراه «قاطعیت»، «گذشت» داشتی، و «عزت نفس» را همراه «تواضع و خاکساری» تعلیم می‌دادی.

و یگانه بودی ای مرد! ای شهید صداقت...

اگر زندگی را معنائی باشد در حیات پربار همچو تویی باید جست. اگر عشق به هدف و ایمان به راه را مصداقی باشد زندگی‌ات یک مصداق است.

امام در باره‌ات فرمود:

«... خروج از ظلمات به سوی نور بر او ارزانی باد. راهی است که باید پیمود و سفری است که باید رفت، چه بهتر که در حال خدمت به اسلام و ملت شریف اسلامی، شربت شهادت نوشیدن و با سرافرازی به لقاءالله رسیدن...»

و چه کس مهاجرتی چون تو داشت؟ و چه کس چون تو خدمت کرد؟ اگر عزتی یافتی، پاداش آن خدمت‌های دیرپای بی‌ریای شبانه‌روزی‌ات بود که اولیا گفته‌اند:

سید القوم خادمهم بی‌ریا بودی و متواضع پرکار و کم حرف سختکوش و نستوه قبل از انقلاب عشقت مدرسه حقانی بود زودتر از همه می‌آمدی... و دیرتر از همه می‌رفتی پس از انقلاب هم در «دادستانی انقلاب» چنین بودی زندگی خانوادگی را فدای «اسلام» و خود را وقف «خدا» کرده بودی

سنگ‌ها، آجرها، کلاس‌ها و صحن مدرسه حقانی، با زبان بی‌زبانی، چه صریح و گویا، از تو سخن می‌گویند خاطرات تو بی‌زبانان را هم به «نطق» واداشته است...



از متانت و صبر امام عسکری و... از الهام‌بخشی امام مهدی (ع) شاگردانت، دست پروردگانت، تعلیم یافتگانت، همیشه وامدار و مدیون تو هستم.

و آشنایت، ستایشگر همواره صادق ارزش‌های انسانی و فضائل اخلاقی تو بودند و هستند و... خواهند بود.

این قضاوت آن روزگاران هم هست که تو بودی (الان هم هستی) و زنده بودی (الان هم زنده‌ای).

شکسته باد قلم و بریده باد زبان اگر الان پتویسد و بگوید آنچه را که قبلاً بر خلافتش می‌گفت و می‌نوشت...

قدوسی عزیز! همچون قدیسان

در سوگ آن شهید مهاجر

آنجا نشسته است
آن دور دست‌ها
آن سوی ابرها
آنجا که جاده‌ها
با پیچ و تاب خود
تا انتهای روز
خود را کشیده‌اند
آن سوی لحظه‌ها
آنجا که دشت‌ها
پر از شقایقند
آنجا که لاله‌ها
همواره عاشقند
آنجا که عاشقان
در پیشگاه دوست
همواره حاضرند

چایک‌سوار بود و سحرخوان
دردآشنا و دیده بیدار
قلبش به یاد دوست، همانند عارفان
بر پا و استوار، چنان سرورش علی(ع)

چایک‌سوار صحنه پیکار
اهل دعا و درد
هم مرد کارزار
اندیشمند و عارف و نستوه
در موج تند حادثه‌ها
سنگر امید
در خشم باد و تندر و طوفان
دریادلی عظیم

روح بلند او
تا اوج قله‌های زمان پر کشیده بود
چشمان پاک او
سرشار از عطوفت و ایثار
مهر از نگاه او
گرما گرفته بود
قلبش چنان لطیف
چون آب چشمه‌سار
روحش چنان زلال
چون اشک عاشقان

در راه عشق خود
مانند شمع بود
می‌سوخت پر لهیب
اما بسی خموش
می‌سوخت
می‌گداخت

اما دریغ که آن مرد
اندر میان ما
تنها... غریب زیست
در بین دوستان
چون آشنای دور
مظلوم و بی صدا
شاید به فکر یار
او سالیان سال
در انتظار وصل
از نای بی‌قراری عشقش
نالید همچو نی
افروخت همچو شمع
روئید چون بهار

ماندن برای او که مسافر بود
دنیا برای او که مهاجر بود
دشوار بود همچو مجلس محدود
اما...
آن شب‌زنده‌دار و شباهنگ
در راه وصل یار
با شوق و بی‌قرار
بر بال‌های سرخ شهادت نشست و رفت
در قرب قدس خالق قدوس
آرام جا گرفت
رفت از کنار ما
مهمان قدسیان و شهیدان گشت

در سوگ آن شهید
«ایثار» گریه کرد
«تقوا» عزا گرفت
«ایمان» به خون نشست
از دیده های ما
خون جای اشک‌ها
آرام می‌چکید
آرام می‌چکید

کعبه دل

کوله‌باری پر ز مهر انبیا دارد شهید
سینه‌ای چون صبح صادق، باصفا دارد شهید
این نه خون است ای برادر بر لب خشکیده‌اش
بر لب خون‌رنگ خود آب بقا دارد شهید
گر چه در گرداب خون خوابیده آرام و خموش
با نوای بی‌نوائی بس نوا دارد شهید
کعبه دل را زیارت کرده با سعی و صفا
در ضمیر جان خود گوئی منا دارد شهید
دانی از بهر چه جانبازی کند در راه دوست؟
چون طواف کعبه را در کربلا دارد شهید
تا مس ناقابل خون را بدل سازد به زر
در رگ دل جوهری از کیمیا دارد شهید
پیکر عریان او در خاک و خون افتاده است
از شرف بر جسم خود خونین‌قا دارد شهید
شهید حسین ارسلان(رخشا)

گل اذان

قصه آشوب زمانم بگو
غصه خونبار روانم بگو
اینکه شهیدان به لقا می‌رسند
دست بیفشان و از آنم بگو
شعر خوش حافظ شیراز کو؟
پیر من از بخت جوانم بگو
بوی ریا کشت مرا عاقبت
از صفت پیر مغانم بگو

جان و دلم آتش تزویر سوخت
از گل خوش‌بوی اذانم بگو
وقت قتال است و نه جای سکون
از دم خون‌ریز سنانم بگو
مانده به راهیم و خطر پیش روی
در خط ایمان ز امانم بگو
قصه گرگان به خون برده چنگ
با نی جان‌سوز شبانم بگو

صنوبران خونین

روئیده گل شقایق از خاک شهید
باریده پیام از لب پاک شهید
با عطر صنوبران خونین شوئید
با دست خدا پیکر صد چاک شهید
شهید قنبر زارع

● جان دیگر

با داغ هزار ساله خندید شهید
از باغ خزان چو لاله کوچید شهید
هر چند در این میانه جان داد، ولی
جان دگری به عشق بخشید شهید

پرسش

نوشیدن نور ناب کاری است شگفت
این پرسش را جواب، کاری است شگفت
تو گونه یک شهید را بوسیدی
بوسیدن آفتاب کاری است شگفت

خون شهید

جز خون شهید، هیچ خون لاله نشد
باید که ز جان گذشت و صد ساله نشد
شد موی سپید از سیه کاری دل
خون سرخ شد از شرم که آلاله نشد
قیصر امین پور

● دل با داغ

من دل صاف و ساده ای دارم
دل از دست داده ای دارم
چشم من ساغری پر از خون است
خوش به حالم چه باده ای دارم
همچو لاله که داغ او ازلی است
دل با داغ زاده ای دارم
تنگی غنچه چون دل ما نیست
گر چه روی گشاده ای دارم
چون شهیدی به خون خود غلتان
دل در خون فتاده ای دارم
دیده دل همیشه بارانی است
گریه بی اراده ای دارم
دل دریا گرفته ام می گفت:
که دل صاف و ساده ای دارم

به پاکی پاک تر از روح آبی
سرود سرخ نای انقلابی
امیر لحظه های عشق و ایثار
شهید سرزمین آفتابی

او مظهري از شجاعت و ایمان بود
از خویش گذشته عاشق جانان بود
وقتی که شهید شد تبسم می کرد
آن کشته عشق بر سر پیمان بود
اکبر بهداروند

● ای کاش

گامی به تولا زده بودیم ای کاش
جامی ز می «لا» زده بودیم ای کاش
آن شب که قراولان طوفان رفتند
چون موج به دریا زده بودیم ای کاش
حسن حسینی

● آرزو

ای کاش شب دل مرا ماهی بود
ز این تاریکی به صبحدم راهی بود
اینجا منم و شب و درونی خالی
ای کاش که در بساط ما آهی بود
سلمان هراتی

● بلال عشق

درون رگ گل تا گلاب می میرد
عروس غنچه به آغوش خواب می میرد
ز بام سرخ شهادت ستاره می بارد
به عمق دخمه شب صد شهاب می میرد
چو مثل زاغ نخواهد که زنده ماند پست
به اوج نیلی گردون عقاب می میرد
هزار نغمه ناخوانده بر زبان دارد
بلال عشق که در پیچ و تاب می میرد
نوید صبح ظفر در نگاه او پیدا است
سوار نور که اندر رکاب می میرد
چنان فسرده لبانم که پشت حنجره ام
توان گفتن آن شعر ناب می میرد

شهید علی رضا فیروزی

● تفاهم

سفر به خطه خورشید انتخاب تو بود
بهار و آینه و عشق در رکاب تو بود
سنوآل من همه این بود ره چگونه بری؟
عبور با کفنی لاله گون جواب تو بود
به روز هجرت گلگونت ای پرندۀ سبز
شهاب مانده و درمانده از شتاب تو بود
دل شقایق آتش گرفته با من گفت
که راز سوختن او ز التهاب تو بود
تو را ز عرش چو خواندند بر ضیافت عشق
عجب نبود اگر رنگ خون خضاب تو بود
من از تفاهم پرواز با تو دانستم
سفر به خطه خورشید انتخاب تو بود
پرویز بیگی حبیب آبادی

● نقش تو

آن روز که آن قوم ستم پیشه پست
می برد سر تو را به نی دست به دست
خون بود دو چشم زینات و حیرانم
نقش تو چگون در دل خون بنشست؟
حسن اسرافیلی

رمز التقوي والصمود...

الاجواء الملتهية في الايام الاولى للثورة و خاصة غضب الشعب الايراني العاصف ضد مرتزقة النظام الشاهنشاهي الظالم و الناهيين الذين كانوا قد فرضوا المعاناة و الفقر عليه لاعوام طويلة كانت قد جعلت السيطرة على هذا الاعصار امرا صعبا للغاية. اضافة الى ذلك لم يكن هناك من يظن بان الثورة ستعطى ثمارها بهذه السرعة و تلف البساط العتيق للشاهنشاهية في ايران. و لذلك و لما كان يخطر على بال اي احد اعداد الكوادر و تربية العناصر المناسبة لادارة شؤون هذا البلد الثوري.

لكن الشهيد بهشتي كان من بين اولئك المعنودين الذين فكروا منذ اعوام قبل الثورة بضرورة تربية مثل هؤلاء الافراد و بذل جهوده بذكاء و بالنظر الى معرفته بالتحويلات العالمية و رغم ما اخذ عليه الكثير من نظرائه حيال هذا الموضوع الا انه بذل جهوده نحو تأسيس مدرسة لتربية رجال الدين ممن يلمون بالدين و على معرفة بالمسائل اليومية في هذا الحقل. و كان تأسيس مدرسة حقاني و التخطيط الدقيق و الفاعل لها يشكل احد هذه الاجرائات المستقبلية من جانبته و زملائه من ذوي الافكار النيرة.

بديهى ان التخطيط الدقيق و المنسجم يخرج الى حيز الفعل عندما يقف مدراء لايقون لتنفيذ ذلك و قد تجلى في هذا المجال دور الشهيد قدوسي. و دون ان يكون له تصورا عن الانتصار المرتقب للثورة الاسلامية و على اساس من الضرورات التي كانت تستوجبها الحوزة توجهه بتضحيات و عمل دؤوب مثير للحيرة نحو تربية الطلاب من ذوى الكفاءات و كان لاول مرة قد قرر وضع اختبار للطلاب ممن ينوون التسجيل في هذه المدرسة كي يتنسى باقل جهود بلوغ اكثر المنتوج و قد صرف الوقت و الامكانيات المحدودة على تربية الطلاب ممن كان لهم ذكاء و كفاية و الرغبة و الدافع في التعلم. و بذلك قد اختار افراد عندما يتم تعيينهم بعد الثورة في اي منصب و مقام كان ذكؤهم و معلوماتهم و قدرتهم في التحليل امرا ملحوظا. و لم يغفل الشهيد قدوسي عن تربية النساء الكفوئات و قد اسس الحوزة العلمية للنساء و من خلال التخطيط الصعب و المفيد جدا قام بتربية النساء اللواتي كانت كل واحدة منهن تتمتع في موقعها من الادارة بفاعلية و مقدرة علمية عالية. فالاهتمام بتربية المدراء العارفين بالقضايا الجديدة في العالم و الانكفاء بما يتناسب مع اعمال الادارة الصحيحة هي طريقة تكون الدول المتقدمة في العالم قد خطت لها منذ عقود و بذلت اهتمامها بذلك. و لكن في التاريخ المعاصر لنا لم نلاحظ سوى هذين النموذجين و قلة من النماذج الاخرى التي كانت ايضا حصيلة هذا التيار الفكري. لذلك ان ثورتنا تعاني من هذا الجانب من مشاكل جادة.

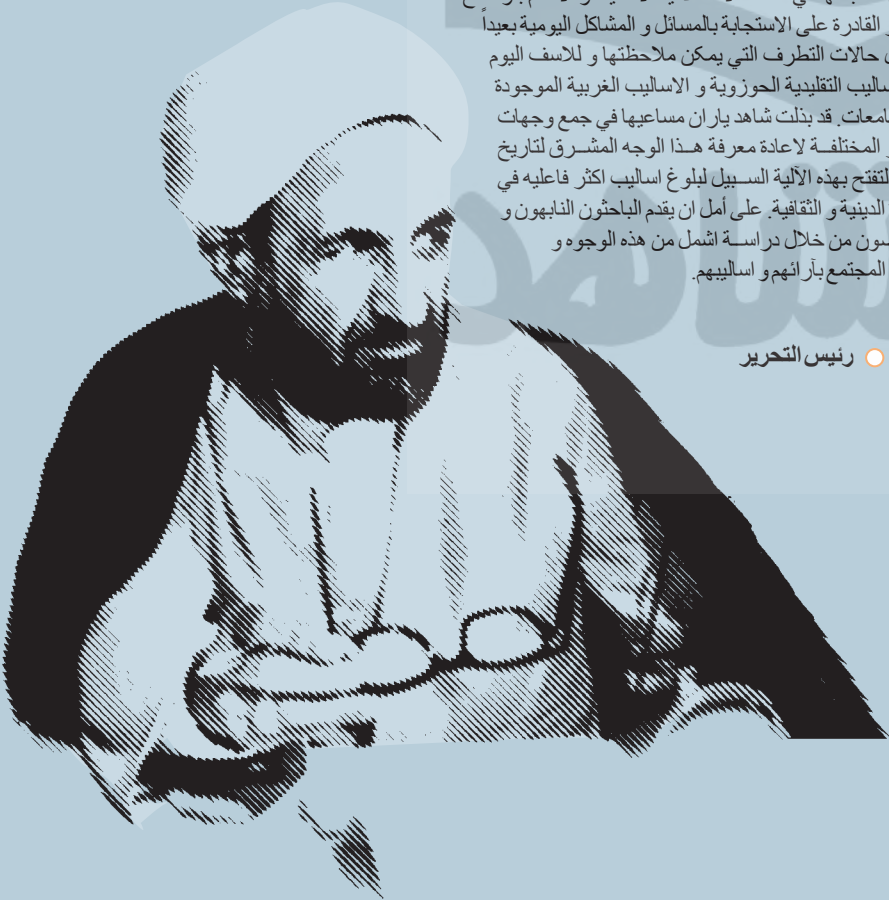
المقطع الآخر للاشادة بالشهيد قدوسي هو تبنيه للمنصب الصعب جدا للنياية العامة للثورة في تلك الايام الملتهية و المضنية. فالشهاد قدوسي بما كان يحمله من سابقة متألثة في الادارة و ايمانه العميق بتنفيذ الاحكام الاسلامية و تقواه المنقطع النظير و اعتماده على العلم

الز اخر الذي كان حصيلة اعوام من المجاهدة و مرافقته لعالم نابه كالعلامة الطباطبائي و افادته من مدرسة الامام لقد وقف بمفرده بوجه المتطرفين ممن كانوا ينسبون انفسهم الى الثورة و تقبل بذلك كل اتهام و بهتان و لوم وجه اليه و لم ينحرف عن الصراط المستقيم في سبيل الحفاظ على التعادل الاسلامي، و بالرغم من المتاعب التي كان يواجهها من هذا الجهد الروحي و النفسي ليل نهار تلك المتاعب التي دفعته ان يطلب من الامام مرات لعودته الى الحوزة و الى عمله الاصلي، لكن الامام بالنظر الى القدرات العالية الموجودة في هذا الرجل لم يقبل ذلك.

و كان الشهيد قدوسي لم يتوانا لحظة واحدة في الامتثال لاوامر الامام و بقى صابرا و تحمل اعباء المسؤولية بروحه و ماله و ماء وجهه امام الناس و بقى في هذا السبيل معتمدا على دعم رجال كالشهاد بهشتي لذلك كان استشهاده قد قصم ظهره و ادخل حزنا عميقا على قلبه. فهذا الحزن العميق قد ازداد عمقا باستشهاد نجله الوحيد حيث قد سمع المقربون اليه مرات بانه بقي في حيرة محرقة من تخلفه عن ركب الشهداء و ان روحه السامية بقيت في حيرة التحليق الى ديار الحبيب.

لقد كان الشهيد قدوسي بحق احد ابرز وجوه الثورة و ان ما يؤسف له هو لم تتم حتى الآن معرفة قدره و خاصة معرفة اسلوب ادارته و الذي يشكل الحاجة الماسة لظروفنا الاجتماعية و الثقافية. السبل التي لها صبغتها في الثقافة الاسلامية الاصيلية و الامام باو ضاع العالم و القادرة على الاستجابة بالمسائل و المشاكل اليومية بعيدا عن كل حالات التطرف التي يمكن ملاحظتها و لاسف اليوم في الاساليب التقليدية الحوزوية و الاساليب الغربية الموجودة في الجامعات. قد بذلت شاهد ياران مساعيها في جمع وجهات النظر المختلفة لاعادة معرفة هذا الوجه المشرق لتاريخ الثورة لتفتح بهذه الآلية السبيل لبلوغ اساليب اكثر فاعلية في الادارة الدينية و الثقافية. على أمل ان يقدم الباحثون النابهون و المخلصون من خلال دراسة اشمل من هذه الوجوه و لينفعوا المجتمع بأرائهم و اساليبهم.

● رئيس التحرير



Prologue



The symbol of virtue and resistance

Inflamed Atmosphere of revolution initial days, specially the intense anger of people against mercenary authorities of cruel regime of Shah and those looters who had forced them to tolerate poverty and inferiority for many years had practically made this action so difficult; for sure no one could believe that the Islamic Revolution to get victory so immediately and imperial government of Iran to be overthrown, as a result only a few people would consider .management for a revolutionary country

Martyr Beheshti was one of the few people who knew that the Islamic Revolution will win and he had provided a good environment for the global changes and although many people wanted to prevent him from doing such activity, but he did what he thought was right. Establishing Haghghani School was one of the activities that this martyr and his cooperators did before the Islamic Revolution. It is clear that accurate management will be done when some capable managers manage that. Here we can see the role of martyr Ghoddoosi. Without perceiving the Islamic Revolution victory, based on the necessities that were required in this field, he attempted to teach the talented clergies and he provided this rule that clergies must have entrance exams so that with little struggles the most benefits would be provided. He used little facilities to train and teach clergies, specially those clergies who were interested to learn; as a result he chose some people who .got great positions after the Islamic Revolution victory

Martyr Ghoddoosi even did not give up training skillful women and by establishing Hozeh Elmiyeh for women, he trained and thought women based on difficult programs. Each of these women got fantastic positions as well. Training some talented and intelligent people with accurate management is a method that some developed countries have been benefiting of during the recent decades. There are only a few cases of such managements in our contemporary history. Indeed there is no sign of this, so we can say that our revolution has faced with some serious pathos in this field. There is another admirable thing for martyr Ghoddoosi and this is having

the difficult position of Public Prosecutor during those difficult days. Martyr Ghoddoosi with a great background of management and deep belief to performance of religious precepts and many sacrifices and also being with a great character such as Allameh Tabatabaei and also benefiting of Imam Khomeini academy, he was able to stand against going to extremes. He provided an Islamic balance in this field, although mental and psychological conflicts had made him tired and he asked Imam to allow him to return to his main job, but since Imam knew the abilities of this .respectful man did not accept it
Martyr Ghoddoosi who knew that Imam will be successful certainly, he stayed strong and he accepted this responsibility and he would be encouraged by martyr Beheshti as well, that is why his martyrdom caused so much sorrow for him. This deep sorrow was increased by his child's martyrdom in a way that his friends had heard .that he wishes martyrdom for himself

Indeed Martyr Ghoddoosi is one of outstanding characters of revolution, unfortunately his management methods which are intensely needed by our cultural and social conditions have not been considered so much until now. His management methods can be used to respond many problems. Unfortunately in traditional methods only .westernization is observed

Shahed Yaran has attempted to compile different comments to know this brilliant character of the Islamic Revolution so by doing this it can have access to useful methods of religious and cultural managements; we hope that educated researches to consider this character more and more and .make the society aware of his management methods

● Editor-in-chief

